مناقب صحابی جلیل

ابوهریرهس

**تألیف:**

**عبدالمنعم صالح العلی العزی**

|  |  |
| --- | --- |
| **عنوان کتاب:** | مناقب صحابی جلیل ابوهریرهس |
| **تألیف:**  | عبدالمنعم صالح العلی العزی |
| **مترجم:** |  |
| **موضوع:** | تاریخ اسلام - اهل بیت، صحابه و تابعین - سیره و زندگینامه |
| **نوبت انتشار:**  | اول (دیجیتال)  |
| **تاریخ انتشار:**  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری  |
| **منبع:**  |  |
|  |  |
| **این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.****www.aqeedeh.com** |  |
| **ایمیل:** | **book@aqeedeh.com** |
| **سایت‌های مجموعۀ موحدین** |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

[فهرست مطالب ‌أ](#_Toc431412501)

[پیش درآمد 1](#_Toc431412502)

[مقدمه 3](#_Toc431412503)

[قسمت اول: زندگی ابوهریره 13](#_Toc431412504)

[ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن 15](#_Toc431412505)

[نام و کنیه‌ی او 15](#_Toc431412506)

[سبب این کنیه‌ی غریب: 17](#_Toc431412507)

[صفات ابوهریره: 19](#_Toc431412508)

[اسلام و هجرت ابوهریره: 19](#_Toc431412509)

[نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی: 21](#_Toc431412510)

[نایل شدن به فضل صحابی مطلق 22](#_Toc431412511)

[نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا **ج** از قبیله دوس به هدایت: 31](#_Toc431412512)

[نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن‌جا بودن در آن زمان: 31](#_Toc431412513)

[نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا ج و تایید او: 32](#_Toc431412514)

[بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صفه بودن: 34](#_Toc431412515)

[محبت ابوهریره برای رسول خدا ج و ملازمتش او را: 37](#_Toc431412516)

[گرسنگی: 41](#_Toc431412517)

[جهاد ابوهریرهس 48](#_Toc431412518)

[حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری: 49](#_Toc431412519)

[روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن: 49](#_Toc431412520)

[حضور ابوهریره در غزوه ذات‌الرقاع: 50](#_Toc431412521)

[مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه: 51](#_Toc431412522)

[حضور او در غزوه‌های فتح الاکبر (مکه) و حنین و طایف: 52](#_Toc431412523)

[این از زمان قبل از فتح مکه: 52](#_Toc431412524)

[حضور ابوهریره در غزوه تبوک: 53](#_Toc431412525)

[حضور ابوهریره در جنگ مؤته: 54](#_Toc431412526)

[مشارکت او در سرکوبی مرتدین: 54](#_Toc431412527)

[حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان: 56](#_Toc431412528)

[آراستگی او به اخلاق ایمان آورندگان: 59](#_Toc431412529)

[عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن: 59](#_Toc431412530)

[عبادت فراوان ابوهریرهس: 61](#_Toc431412531)

[ابوهریره و امر به معروف: 62](#_Toc431412532)

[رفتار نیک او با مادرش: 63](#_Toc431412533)

[فروتنی علمی او و مغرور نگشتنش: 65](#_Toc431412534)

[درنگ کردنش در فتوا و اهلیتش برای آن: 65](#_Toc431412535)

[سخاوت ابوهریره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آن‌ها و سرپرستی افراد یتیم: 66](#_Toc431412536)

[تربیت نیکوی فرزندانش: 68](#_Toc431412537)

[شوخی‌های ابوهریره: 69](#_Toc431412538)

[ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقه: 73](#_Toc431412539)

[حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود: 73](#_Toc431412540)

[مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش 75](#_Toc431412541)

[رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد وثقه دانسته‌اند: 99](#_Toc431412542)

[اعتماد رسول خدا **ج** به او: 99](#_Toc431412543)

[اقوال صحابه در زمینه ی اعتماد به او: 100](#_Toc431412544)

[تایید طلحهس برای او: 100](#_Toc431412545)

[تأیید ابی پسر کعب برای او: 101](#_Toc431412546)

[تأیید ابن عمرب برای او: 102](#_Toc431412547)

[تأیید حذیفه برای او: 102](#_Toc431412548)

[عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است: 103](#_Toc431412549)

[اعتماد ابوبکر به ابوهریره: 103](#_Toc431412550)

[پذیر فته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمرس: 103](#_Toc431412551)

[مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او: 104](#_Toc431412552)

[ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست: 105](#_Toc431412553)

[ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید: 105](#_Toc431412554)

[ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین‌وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تاکید می‌ورزد 106](#_Toc431412555)

[عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می‌پذیرد: 106](#_Toc431412556)

[خدری یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره: 106](#_Toc431412557)

[خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند: 108](#_Toc431412558)

[جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند: 108](#_Toc431412559)

[ابوایوب و یارانش: 109](#_Toc431412560)

[انس و ابن الزبیر و واثله نیز در قافله‌اند: 110](#_Toc431412561)

[قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند: 110](#_Toc431412562)

[نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را: 113](#_Toc431412563)

[سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او: 113](#_Toc431412564)

[قرارگرفتن ابوهریره به مدت 23 سال در مسند فتوا برای مردم مدینه: 114](#_Toc431412565)

[تابعین نیز قولا و عملا ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند: 114](#_Toc431412566)

[تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند: 116](#_Toc431412567)

[تایید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین: 117](#_Toc431412568)

[دروغ گفت و به خطا رفت...! 120](#_Toc431412569)

[صدق و کذب در قول زبیر: 122](#_Toc431412570)

[خلفای راشده ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند: 123](#_Toc431412571)

[آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند 129](#_Toc431412572)

[آن‌چه راکه به عثمان نسبت داده‌اند: 131](#_Toc431412573)

[آن‌چه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده‌اند: 132](#_Toc431412574)

[روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست: 133](#_Toc431412575)

[از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند: 134](#_Toc431412576)

[قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا **ج**] باد: 134](#_Toc431412577)

[از میان قاضی‌های کوفی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره: 136](#_Toc431412578)

[بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها: 137](#_Toc431412579)

[بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها: 138](#_Toc431412580)

[قاضیان مصر و در میان آن‌ها: 139](#_Toc431412581)

[زندگی ابوهریره**س** بعد از پیامبر **ج** 143](#_Toc431412582)

[ابوهریره بر امارت بحرین: 143](#_Toc431412583)

[همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر **ج**: 143](#_Toc431412584)

[باری دیگر با علاء در زمان ابوبکر**س**: 143](#_Toc431412585)

[با قدامه بن مظعون در زمان عمر: 144](#_Toc431412586)

[عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می‌سازد: 144](#_Toc431412587)

[عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد: 147](#_Toc431412588)

[موضع‌گیری درست ابوهریره در فتنه: 148](#_Toc431412589)

[موضع‌گیری درست وی در محنت عثمانس: 149](#_Toc431412590)

[بی‌طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه: 151](#_Toc431412591)

[ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان 157](#_Toc431412592)

[ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره 163](#_Toc431412593)

[ازدواج: 163](#_Toc431412594)

[فرزندان ابوهریره: 165](#_Toc431412595)

[ابوهریره بدرود حیات می‌گوید: 166](#_Toc431412596)

[سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است() 167](#_Toc431412597)

[قسمت دوم: ابوهریره در میان هجوم دشمنان و نقد دوستان 169](#_Toc431412598)

[ابوهریره و شیعه 171](#_Toc431412599)

[حب علی، فاطمه و پسرانش: 171](#_Toc431412600)

[حب او نسبت به علی و فاطمه**ب**: 171](#_Toc431412601)

[محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت: 172](#_Toc431412602)

[محبت ابوهریره با حسین**ب**: 173](#_Toc431412603)

[احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است: 173](#_Toc431412604)

[روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزاد‌شده‌ی او و عامه‌ی شیعیان نخستین از ابوهریره: 175](#_Toc431412605)

[مقدمه: 175](#_Toc431412606)

[روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین‌العابدین: 178](#_Toc431412607)

[محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره: 180](#_Toc431412608)

[محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می‌کردند 183](#_Toc431412609)

[نوه‌ی حسن دوم به این کاروان می‌پیوندد 183](#_Toc431412610)

[عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می‌گیرند 184](#_Toc431412611)

[سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره: 184](#_Toc431412612)

[ابوایوب طلیعه‌دار راویان حدیث ابوهریره 184](#_Toc431412613)

[رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمومنین و روایت از ابوهریره: 185](#_Toc431412614)

[رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می‌کند 185](#_Toc431412615)

[شخصیت ممتاز مقربان امیر‌المومنین با همین موضوع 186](#_Toc431412616)

[کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله: 187](#_Toc431412617)

[جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره: 188](#_Toc431412618)

[شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان 191](#_Toc431412619)

[اعمش و رهبری قافله 191](#_Toc431412620)

[منصور بن معتمر در این مسیر: 192](#_Toc431412621)

[ابن اسحاق صاحب سیره 192](#_Toc431412622)

[شیعه‌ای از آن ‌سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات ابوهریره را ‌به عهده می‌گیرد 192](#_Toc431412623)

[شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می‌گیرند 194](#_Toc431412624)

[اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم 194](#_Toc431412625)

[شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد 195](#_Toc431412626)

[حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می‌برد 196](#_Toc431412627)

[آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟ 197](#_Toc431412628)

[گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند 197](#_Toc431412629)

[داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌داند: 197](#_Toc431412630)

[زین‌العابدین، گواهی با ارزش و پرمحتوایی را ارائه می‌دهد 198](#_Toc431412631)

[یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد 199](#_Toc431412632)

[رازی بزرگ و غافلگیر کننده 200](#_Toc431412633)

[سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره 203](#_Toc431412634)

[پیشگفتار 203](#_Toc431412635)

[خودداری حسن و حسین**ب** ازخدشه دار کردن سیمای ابوهریره 205](#_Toc431412636)

[اصحاب حسن 205](#_Toc431412637)

[اصحاب حسین 206](#_Toc431412638)

[سکوت فرزندان حسن و حسین**ب**: 206](#_Toc431412639)

[از پسران جعفر صادق: 207](#_Toc431412640)

[محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان 208](#_Toc431412641)

[سکوت ام هانیل 208](#_Toc431412642)

[عقیلیان هم از تجریح ابوهریره می‌پرهیزند 209](#_Toc431412643)

[جعفری‌ها بر سکوت همداستان شدند 209](#_Toc431412644)

[عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می‌گیرند 209](#_Toc431412645)

[سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوهریره 210](#_Toc431412646)

[انتقاد بر ابوهریره 213](#_Toc431412647)

[رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه: 213](#_Toc431412648)

[رد گوسفند تصریه شده بعد از فروش: 214](#_Toc431412649)

[انتقاد از طرف ضعیف‌ باوران 219](#_Toc431412650)

[حدیث مگس 220](#_Toc431412651)

[قسمت سوم: با کسانی که حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند 225](#_Toc431412652)

[مقدمه 227](#_Toc431412653)

[روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او: 227](#_Toc431412654)

[و بعد... 235](#_Toc431412655)

[ای اهل هوی و هوس گم شوید: 239](#_Toc431412656)

[مهمترین مراجع کتاب 243](#_Toc431412657)

پیش درآمد

ابوهریرهس شعاعی است که دل‌ها را روشنایی می‌بخشد. او یکی از رهبران اسلام است که در تحکیم و تعمیق پایه‌های دولت اولیه‌ی اسلام سیهم بودند. او رمز و الگوی معلمین امت است، آن‌هایی که نهضت فکری امت را توجیه و رهبری کرده و به پیش می‌بردند و قرآن را برای امت شرح و تفسیر می‌کردند و سیره‌ی پیامبرش، محمد ج را توصیف می‌نمودند. احادیث روایت شده توسط او جزئیات عقیده را محدود می‌کرد و حریم اخلاق را نگهداری می‌نمودند و روح جهاد را در درون‌ها برافروخته کرده و به خروش درمی‌آورد.

به این دلیل است که دشمنان اسلام نوک هجوم خود را متوجه او می‌نمایند و به این دلیل است که پیروان اهواء و شهوات کینه و بغض او را در دل می‌پرورانند و به خاطر این است که هر مسلمان غیور و دلسوز اسلام و مصالح امت اسلامی او را دوست دارد.

و به خاطر همه‌ی این امور این کتاب...

برای نویسنده جای بسی خرسندی است که هر مسلمانی در بهره گرفتن و استمتاع از انوار علوم و احادیث ابوهریرهس شریک و همگام او باشد.

مقدمه

الحمد لله رب العالمین والصلاة والسلام علی سیدنا محمد وعلی آله وصحبه أجمعین وبعد:

قرآن و سنت دو مصدر اساسی شریعت اسلامی به شمار می‌آیند و هر چه را که فقهای بزرگوار طی قرون طولانی گذشته ذکر و استنباط کرده‌اند از این دو سرچشمه‌ی فیاض و مصدر عظیم برگرفته شده است و در واقع غرفه‌ای از چشمه‌سار همیشه در فوران شیرین و صاف این دو مصدر، این است که دشمنان اسلام همیشه تیر زهرآگین خود را متوجه این دو مصدر می‌نمایند.

اما نقشه‌های آنان علیه اولین مصدر اسلام (قرآن) بر تحریف معنای آن منحصر گردید، از این‌رو نقشه‌اشان نقش برآب شد و به اهداف خود نرسیدند. نقشه‌ی دشمنان اسلام و در راس آن‌ها یهود بر علیه مصدر دوم اسلام – سنت پاک و مطهر رسول خداج – به برخی از اهداف خود رسید و توانستند ضربه‌هایی فرود آورند. یهودی‌ها و سایر دشمنان اسلام توانستند احادیثی را جعل کنند و به افترا، به پیغمبر ج نسبت دهند. برخی از احادیث را تحریف نمایند و برای آن‌ها اسناد دروغین بتراشند و بدینوسیله آن‌ها را در میان امت اسلامی اشاعه دهند، اما اراده‌ی خداوند متعال بر این تعلق گرفت که گروهی از علماء و دانشمندان مجاهد را بر انگیزد تا پرده‌ از روی نقشه‌های آنان بردارند و احادیث صحیح را از روایات دروغین تمییز دهند و بدین‌وسیله سنت مطهر و پاک رسول خدا ج مصون ماند.

اما یهودیان و پیروان و اعوانشان اسلحه بر زمین ننهادند و از پای ننشستند و از جنگ با اسلام دست نکشیدند، بلکه این‌بار راه دیگری در پیش گرفتند و جهت مبارزه با اسلام از در دیگری وارد شدند و در احوال و وضعیت راویان احادیث رسول خدا ج تشکیک ایجاد کردند و شبهاتی علیه آنان به راه انداختند و به بهانه‌ی نقد علمی و بحث موضوعی و رای آزاد و... به ایجاد شک و طعن در امانت و صداقت آن‌ها روی آوردند که سهم صحابی بزرگوار، روایت‌گر اسلام و حبیب مومنان ابوهریرهس از این کید جدید بسیار و فراوان بود، چرا که او بیشتر از سایر اصحاب حدیث روایت نموده است. نظر به این‌که او بیشتر از سایر اصحاب هم‌نشین و ملازم رسول خدا ج بوده و اشیائی از رسول خدا ج شنیده که دیگران نشنیده‌اند، اضافه بر شنیده‌های او که از بقیه‌ی اصحاب دریافت کرده است. بدین‌وسیله اشیاء فراوانی نزد او موجود بود که نزد سایرین پیدا نمی‌شد که آن را برای مردم روایت می‌کرد و به آن‌ها تعلیم می‌داد تا فرموده‌ی رسول خدا را استجابت کرده باشد که می‌فرماید:

«لِيُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ فَإِنَّ الشَّاهِدَ عَسَى أَنْ يُبَلِّغَ مَنْ هُوَ أَوْعَى لَهُ مِنْهُ».

«تا آن‌هایی‌که شاهد و حاضرند آن [حدیث] را به افراد غایب برسانند، چه بسا که فرد شاهد آن را به کسی ابلاغ کند و برساند که آن را بهتر از او بفهمد و دریافت نماید»([[1]](#footnote-1)).

لذا دشمنان اسلام، و در راس آن‌ها یهودیان کثرت و فراوانی روایت از ابوهریرهس را فرصت شمرده و از آن چون سوراخ و گذرگاهی جهت نفوذ در اسلام و ایجاد تشکیک در صداقت ابوهریره بهره‌گیری کرده‌اند.

هدف آنان از ورای این کار، دور انداختن مرویات او از سنت مطهر رسول خدا ج است تا بدین‌وسیله تعداد کثیری از احادیث رسول خدا ج از دست مسلمانان بیرون برود. آری، این است آنچه آن‌ها اراده می‌کنند و اگر از ترور شخصیت ابوهریرهس فراغت پیدا کردند به سوی سایر اصحاب و ناقلان سنت رسول خدا ج روی می‌آورند.

در کتاب تاریخ بغداد([[2]](#footnote-2)) با سند جید که رجالش اهل علم هستند، آمده است که هارون‌الرشید/ از «شاکر» سرکرده و راس زنادقه (دین ستیزان) عصر خویش – هنگامی‌که خواست گردنش را بزند – سوال کرد و پرسید: «سببش چیست که شما زندقیان در ابتدای کارتان، به کسانی که می‌خواهید از دین به در کنید کراهیت و بغض بزرگان و رؤسای صحابه به تعلیم می‌دهید؟» شاکر گفت: «ما می‌خواهیم بر ناقلان حدیث طعن فرود آوریم زیرا اگر نقل کننده باطل شد و از اعتبار افتاد به تبع او روایت و حدیث نیز از اعتبار خواهد افتاد و باطل خواهد گشت».

این دیدگاه با تحلیل ما پیرامون سبب حمله و یورش بر ابوهریرهس و با آنچه ذکر نمودیم مبنی بر این‌‌که می‌خواهند سنت رسول خدا و اسلام را مورد یورش قرار دهند، اتفاق دارد. زیرا این اراذل ورشکسته زمانی که خواستند به رد و نقد این شریعت مطهر و مخالفت با آن‌ برخیزند، ابتدا آبرو و شخصیت حاملان حدیث و سنت مطهر را مورد طعن قرار داد‌ند، شخصیت‌هایی که ما جز آن‌ها، راه دیگری جهت رسیدن به سنت نداریم و صاحبان عقل ضعیف و ادراک رکیک را به این وسیله‌ی ملعون و شیطانی به وادی لغزش کشانده‌اند، آن‌ها لب به طعن و لعن بهترین مخلوقات خدا می‌گشایند و عناد و دشمنی با شریعت و آرزوی دورکردن احکام آن از بندگان خدا را در دل می‌پرورانند و در میان معاصی و کبایر که باعث انحراف و گمراهی بندگان گردد، هیچ وسیله‌ای از این خطرناک‌تر و شنیع‌تر تصور نمی‌شود([[3]](#footnote-3)).

«خاورشناسان نیز تا حدی موفق شده‌اند که بر بعضی از نویسندگان مسلمان معاصر تاثیر بگذارند، زیرا این عده به دنباله‌روی از گمانه‌زنی و خیال‌پردازی آن‌ها برخاسته و ادعاهای را که دلیلی بر آن اقامه نشده است، بر زبان آورده‌اند و چیزهایی از نزد خویش بر آن‌ها افزوده‌اند. همه‌ی این‌ها (دنباله‌رو خاورشناسان) هستند و آن‌ها (خاورشناسان) نیز سموم خویش را به نام بحث و معرفت شناسی و آزادی انتقاد پخش نموده‌اند و خداوند و راسخان در علم می‌دانند که آنچه آن‌ها پنداشته‌اند از علم صحیح و تحقیق درست و نقد سازنده بسی بعید و بیگانه است»([[4]](#footnote-4)).

از جمله دقت درکید این یهودیان و خاورشناسان این‌که آنان علاوه بر به خدمت گرفتن کسانی که داوطلبانه در خدمت آن‌ها قرار گرفته و به نشر افکار مسموم آن‌ها می‌پردازند، برخی از افراد فرومایه و شکست خورده درونی را نیز اجیر کرده‌ و به میدان آورده‌اند. می‌نویسند و جملات و کلمات پراکنده و عبارات بی‌نتیجه را جمع‌آوری می‌کنند تا از آن‌ها تکیه‌گاهی برای اباطیل و افترائات خویش به وجود آورند. «برخی از این اجیر شدگان در دشمنی و عداوت با سنت و اهل آن شدیدتر از خود خاورشناسان و مبلغان مسیحیت (مبشرین) عمل می‌نمایند و در بدگویی و هجوم بر یاران رسول خدا، به ویژه صحابی بزرگ رسول خدا ابوهریرهس، از آنان پیشی گرفته‌اند و علیه آنان الفاظ و کلمات عاری از ادب و مروت به کار می‌گیرند مانند آن‌چه که محمود ابوریه انجام داده است»([[5]](#footnote-5)). کسی که اخیرا کتابی از وی در مصر پخش شد و دیری نگذشت که مجددا چاپ شد، زیرا یهودیان همه‌ی نسخه‌های چاپ اول را خریداری و مجانا میان مردم پخش کردند و در واقع این کار را به عنوان پاسی از خدمات او در حقش انجام دادند و حقیقتا پاداش نهانی و پنهانی که به او دادند بسی بیشتر از این پاداش ظاهری بود. نام کتاب او «اضواء علی السنة المحمدیة» بود که هر چه را قدیمی‌ها و معاصرین در طعن بر حدیث و رجال حدیث گفته و نوشته‌اند، جمع‌آوری کرده و هر چه را که خاورشناسان و مبشرین و مزدوران آن‌ها گفته‌اند بر آن افزوده و به شدت کوشیده‌ است تا حدیث را در قالب اختلاف و تناقض، تحریف و تبدیل، سطحی بودن و تحریف شده معرفی کند و در این راستا صحیح حدیث را باطل معرفی و روایت باطل و پوچ مشهور به حدیث را صحیح پنداشته است([[6]](#footnote-6)).

به خاطر همه‌ی این امور از باب حق ابی‌هریرهس بر گردن مسلمانان، من معتقد هستم که از میان آنان کسانی به پاخیزند که این کید و بهتان و افترا را از ساحت سیره‌ی وی دفع کرده و این بهتان را از شخصیت وی بزدایند. چون در این دفع و رد، دفاع از سنت رسول خدا ج و حمایت از آن در مقابل طعنه‌های باطل‌پروران و مفسدین وجود دارد و خداوند جلیل القدر نیز خبر داده که «لا یُصلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدین». [خداوند عمل مفسدین را اصلاح نمی کند]‌ بلکه آن را باطل و سرکوب می‌نماید و از چهره‌ی باطل و تحریف شده‌ی آن پرده برداری می‌کند.

من امیدوارم این صفحات که در رابطه با این صحابی بزرگوار به نگارش در‌آمده، وسیله‌ای باشد برای سرکوبی دشمنان ابی‌هریره و کنار زدن پرده از سوء نیت و دروغ‌های آنان.

لیهلک من هلک عن بینه ویحیی من حيّ عن بینه [و بدین وسیله آنان‌که گمراه می‌شوند با اتمام حجت بوده و آنان‌که راه حق را می‌پذیرند با آگاهی و دلیل آشکار باشد.].

شاید مسلمانی گمان ببرد که اصلا نیازی به پاسخ دادن به ابو‌ریه و امثال او وجود نداشته باشد و کافی است در این راستا تنها به ذکر مناقب ابی‌هریره اکتفا شود، زیرا روگردانی از سخن مطرح شده برای میراندن آن و بی‌نام و نشان کردن گوینده‌اش شایسته‌تر است تا نقد و رد آن. نکند که این امر (جواب دادن به آن) باعث آگاه گشتن افراد نادان بر آن و گستاخی‌شان شود. اما از آنجا که ما از شرارت‌های عواقب آن ترسیدیم و ترسیدیم که افراد نادان فریب بخورند و به سرعت در دام خطاهای خطا کنندگان گرفتار شوند یا اقوال فاقد اعتبار نزد علما را ملاک قرار دهند، پرده برداشتن از مفاسد اقوال او (ابوریه) و رد مقالاتش را ـ در حد شایستگی – نافع و سودمندتر از اهمال آن برای مردم، و برای آخرت پسندیده‌تر تشخیص دادیم([[7]](#footnote-7)).

در ماه شوال سال 1388 هـ.ق کانون دوم 1969 م. کتابچه‌ای در این موضوع تحت عنوان «إقتباس من مناقب أبو هریرةس» منتشر کردم که آن را از مطالب گرد‌آوری شده‌ی پیرامون مناقب ابوهریره در مرحله اول – که به پایان رسانده بودم – استخراج کردم؛ زیرا به دنبال جار و جنجال و سر و صدایی که فردی در موصل قهرمان – شهری که دوستش دارم و مردمانش از قدیم دوستدار صحابه بوده‌اند – به راه انداخته بود، به شدت نیاز به آن احساس می‌شد. این مردک نسبت به ابوهریرهس مرتکب بی‌ادبی گردیده و دهان به بدی گشوده بود و به دنبال آن عده‌ای از خطبای شهر موصل به نقد و انکار چرندیات این یاوه‌گو پرداختند که علیه آن‌ها اقامه دعوا شد و محکوم به پرداخت غرامت گردیدند. بعد از آن در یک حادثه مشهور، شیخ بزرگوار امجد الزهاوی رحمه الله علیه، فتوای مشهور خود را صادر کرد و در آن به وجوب محبت و احترام ابوهریره – همچون سایر صحابه – فتوا داد و به شمارش مناقب وی پرداخت. این فتوا در مورخه 22/صفر 1387 مطابق 1/6/1967م به نام «رابطة العلماء‌ في العراق» که ریاست آن به عهده‌ی او بود، منتشر گردید. بعد دیدیم که امکان افزودن براهین و حجج فراوان دیگر بر آن – که بر رسوخ قدم ابوهریرهس در صداقت دلالت می‌ورزند، وجود دارد. لذا همت خویش را جمع کرده و به گردش تازه‌ای در میان کتاب‌های فراوان دیگر در زمینه تاریخ رجال و حدیث و غیر آن پرداختم و به حجت‌ها و قرائن گرانبهایی دسترسی پیدا کردم که در مرحله‌ی اقتباس اولی بدان‌ها دست نیافته بودم. به مصادر بسیاری از روایات و امثله ظفر یافتم که محصول و نتیجه‌ی آن بحث واسع و گسترده‌ای بود که در سال 1393 هـ ـ 1973 م. تحت عنوان «دفاع عن أبي هریره» پخش نمودم. بدین‌صورت براهین و قراین و مثال‌هایی بر آن افزودم که مرا بر آن داشت آن را در قالب این گزیده که در چاپ دوم در دست‌های شما قرار می‌گیرد، چاپ و پخش نمایم که به نظرم با روحیه و طبع جوان مسلمان محب اصحاب رسول خدا ج هم‌خوانی و تناسب دارد و فواید بحث طولانی و مفصل «دفاع از ابی هریره» به افراد متخصص و اهل فن ـ کسانی که به مطالعه گسترده‌ی کتاب‌های اسلامی و تاریخی اهمیت فراوان می‌دهندـ برمی‌گردد و چاپ آن را نیز برای کسانی که خواهان تفصیل و توضیح مزید هستند، دوباره تجدید کردم.

\*\*\*

هنگامی‌که کار جمع‌آوری اخبار ابوهریره را شروع کردم، دیدم که دکتر مصطفی السباعی/ نیز، و استاد دکتر محمد اسماعیل، استاد علوم الحدیث در دانشکده اصول دین قاهره، شیخ فاضل علامه محقق عبدالرحمن معلمی الیمانی/ مدیر کتاب‌خانه حرم مکی، و شیخ بزرگوار محمد عبدالرزاق حمزه / مدیر دارالحدیث مکه مکرمه و دکتر محمد ابی شهبه استاد و مدرس در دانشکده اصول الدین؛ همگی در این کار بر من پیشی گرفته‌ و شرف دفاع از ابی هریره را قبل از من دریافت کرده‌اند و در کتاب‌هایی که در نقد شبهات محمود ابوریه نوشته‌اند فصولی به این مهم (دفاع از مقام ابوهریره) اختصاص داده‌اند. قبل از همه‌ی آن‌ها، استاد دکتر محمد ابوزهره فصل خاصی در کتابش «الحدیث والمحدثون» به رد شبهات قدیمی مستشرقین که متوجه ابی‌هریره کرده‌اند، اختصاص داده‌ است. بعد از ایشان استاد محمد عجاج الخطیب با استفاده از این رد و نقد‌ها و مراجعه به کتب حدیث و رجال شناسی، کتاب بسار مفیدی – که به دفاع از این صحابی بزرگوارش اختصاص داده است – به زیور طبع بیاراست و آن را «أبو هریرة روایة الإسلام» نام نهاد.

دیدم که خداوند هر یک از این بزرگواران را به نوعی توفیق عنایت کرده و به ذکر دلیل‌هایی پرداخته که دیگران بدان‌ها نپرداخته‌اند و هر کدام به برخی از مراجع مراجعه کرده‌اند که دیگران بدان دسترسی نداشته یا مراجعه نکرده‌اند.

لذا روش جدیدی در پیش گرفتم و آن این‌که شروع به جمع‌آوری منقولات نمودم، گویی کسی قبل از من اقدام به این کار نکرده بود. بعد منقولات جمع‌آوری شده را هم‌آهنگ کردم و آن‌ها را با کار این اساتید بزرگوار مقایسه نمودم و آنچه را که آنان، از آن غفلت ورزیده بودند بر آن افزودم و از تعلیقات آنان نیز بهره گرفتم.

روش مخصوصی که از آن پیروی کردم، درستی حدس و ظن اول مرا ظاهر کرد. چون هنوز آن را به پایان نرسانیده بودم که برایم روشن گردید که به بسیاری از حقایق سودمند و جدید و قراین قاطعه در دفاع از ابوهریرهس دسترسی پیدا کرده‌ام. آن‌هم در غیر ابواب و کانال‌هایی که این بزرگواران بدان‌ها مراجعه کرده‌اند و متوجه شدم که شماره‌ی صفحات و جایگاه ذکر نصوص مهم در صحیحین و غیر آن، که ذکر نصوص مهمه‌ی صحیحین در آن‌ها تکرار شده، برای من روشن شد که امتیازی است بس مهم و جز افراد محقق کسی بر آن اطلاع پیدا نخواهد کرد. توانستم فصول جدید و سودمندی اضافه کنم که کسی جز من در اطراف آن‌ها به گردش و تفحص نپرداخته است. مانند فصل روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، و فصل روایت فرزندان امام علی و طرفداران جوانمرد پیرامونش و عموم شیعیان اوایل کوفی و غیر آن‌ها از وی، یا مداوله‌ی احادیث او، و فصل تبیان اختلاط جمهور کبیر از راویان حدیث ابوهریره با هاشمیان و کسانی که رابطه‌ی قوی و تنگاتنگی با هاشمیان داشته‌اند. اجماع همه‌ی آن‌ها بر عدم نقل چیزی از آنان در ارتباط با دروغگو بودن ابوهریره و غیر آن.

از طرف دیگر توانستم حقایق و اکتشافات جدیدی فراروی دوستداران ابوهریرهس قرار دهم که اساتید بزرگواری که قبل از من در مورد مناقب او چیزی نوشته‌اند، از آن‌ها سخن نگفته بودند. مثلا قرابت ابوهریرهس با امراء دوسی([[8]](#footnote-8)) را توضیح داده‌ام که او برادرزاده‌ی امیر دوسی‌ها بوده است. در فصل حب صحابه و مورد ثقه شمردن آنان نقل‌های جدیدی آورده‌ام که غیر از من آن‌ها را نیاورده‌اند، از این‌رو آنچه در این فصل آمده است کم نظیر و منحصر به فرد به نظر می‌رسد و وقایع و داستان‌هایی آورده‌ام که گذشته‌گان آن‌ها را ذکر نکرده‌اند که متحلی بودن ابوهریرهس به مکارم اخلاق را بیان می‌دارند. کسانی را از اصحاب کشف کرده‌ام که از ابوهریرهس حدیث نقل کرده‌اند که دیگران نتوانسته‌اند آن‌ها را شناسایی کنند و کسانی دیگر را، که در صحابی بودنشان اختلاف وجود دارد. پایه‌های بحثم را به فرزندان و نوادگان اصحاب قوت بخشیده‌ام که از وی حدیث روایت کرده‌اند. به هفت نفر از فقهای مدینه اشاره کرده‌ام که پنج نفر از آنان از ابوهریرهس حدیث روایت کرده‌اند. همیچنین تحقیقی در مورد معنای «کذب» و «زعم» در کلام صحابه انجام داده‌ام و وقایع فراوان دیگری را مربوط به دیگر اصحاب که شبیه مواردی انتقادی از ابوهریرهس هستند، ذکر کرده‌ام. همانند در معرض گرسنگی قرار گرفتن و خودداری از روایت و نقل بعضی از روایات، از ترس این‌که نکند عامه‌ی مردم آن را انکار کنندو غیر این‌ها. امیدوارم با آوردن و ذکر کردن این امتیازات نسبت به اساتید بزرگوار اسائه ادب و دست‌درازی به ساحت مقام رفیع آنان ننموده باشم که حقیقتا منت و شرف سبقت در دفاع از ابوهریرهس و برشمردن مناقب او را بر من دارند. در واقع فضلی که از آن پیشگامان و رائدان است. برای هیچ احدی از مقلدین تصورش نمی‌رود. من شاگرد و تابعی برای آنان بیش نیستم. لیکن خواسته‌ام خوانندگان را بر منت خدا بر خویش و توفیق او برای بنده‌اش مطلع گردانم. تا آنان نیز از آن بهره و استفاده ببرند و این نعمت محفوظ بماند و بیشتر مورد استعمال و استفاده واقع گردد.

وحسبي الله ونعم الوکیل، «إن أریدُ إلا الإصلاح ما استطعت وما توفیقي إلا بالله علیه توکلت وإلیه أُنِیبُ» هود.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أبا هر‌ة‌ نحن الحما‌ة‌ و کلنا |  | ینفي عن الأصحاب غمزاً یخذل |
| عقیدتنا بیضاء غیر مشوبه |  | برفض وأرجــــاء وجهم([[9]](#footnote-9)) یعطل |
| عقیدة نقل لیلهـا کنهارها |  | تعاف إعــتـزالاً متعبـــاً یتـــــأول |
| وإنی لراج أن یکون لأسطر |  | دفعت بها عنک العد امتقبل |

ابی‌هریره ما مدافع و طرفدار تو هستیم و همه‌ی ما از اصحاب نفی می‌کنیم، بهتان و افتراهایی را که باعث درماندگی و ناتوانی می‌شوند.

[عقیده‌ی ما] عقیده‌ای است سفید و دور از هر شائبه‌ی رافضی و ارجائی و جهمی‌های تعطیل‌گر. عقیده [مبتنی بر] نقل که شبش همچون روز [روشن] است و دوری می‌جوید از اعتزال‌گرای خسته و درمانده کننده‌ی اهل تاویل، و من امیدوارم این چند سطر که به واسطه‌ی آن‌ها از شما درمقابل دشمنان دفاع کرده‌ام، مورد قبول و پذیرش واقع شوند.

عبدالمنعم صالح العلی العزی

قسمت اول:
زندگی ابوهریره

**ابوهریره‌ی مجاهد مؤمن**

**ابوهریره‌ی حافظ مورد اطمینان**

**زندگی ابوهریره بعد از پیغمبر** ج

ابوهریره‌ی مجاهد و مؤمن

نام و کنیه‌ی او

آنچه نزد علما راجح است این‌که نام او در جاهلیت عبدشمس بود، اما در اسلام رسول خدا ج نام او را تغییر داد و عبدالرحمن در میان نام‌هایی که برای او ذکر کرده‌اند، نامی است که می‌توان از آن مطمئن بود([[10]](#footnote-10)). او از طایفه دَوْسی (بفتح دال و سکون واو) است که از قبیله‌ی ازد هستند، ازدی‌ها نیز قبیله‌ای هستند یمانی قحطانی مشهور از قبایل. نسب او معروف و محفوظ است تا به جد اعلای این قبیله، ازد پسر غوث اتصال پیدا می‌کند. تاریخ نویس مورد اعتماد «خلیفه‌ی پسر خیاط» نسب او را چنین ذکر کرده است([[11]](#footnote-11)).

پس اوس ابوهریره‌ی دَوْسی یمانی است.

با توضیحی که دادیم پوچی ادعای کسانی که می‌گویند ابوهریره مجهول النسب بوده است، ظاهر می‌شود بلکه در اینجا اضافه کرده و می‌گوییم: ابن اسحاق صاحل کتاب معروف السیره در رابطه با ابوهریره گفته است: او دارای شرف و مکانت خاص بوده و در میان دَوْسیان جزو افراد متوسط محسوب می‌شده و جایگاهی را که خود دوست داشت در میان آنان از آن برخوردار باشد، داشته است.

واقعیت این است که شرافت و مکانت او از دو جهت، هم از جهت عموهایش و هم از جهت دایی‌هایش بوده است. زیرا عموی او سعد پسر ابی ذباب کسی بود که رسول خدا ج او را به عنوان امیر دوسیان برگزید و حضرت ابوبکر و عمرس نیز او را در این مقام ابقا کردند. از ظاهر امر چنین بر‌می‌آید که اگر سعد در زمان جاهلیت، امیر قوم خود نمی‌بود، رسول خدا ج او را به امارت برنمی‌گزید. زیرا کسی که در سیاست رسول خدا ج در زمینه‌ی امیر قرار دادن افراد تتبع بورزد، در‌می‌یابد که او تنها کسانی را به امارت برمی‌گزید که در زمان جاهلیت در میان قوم خود از مکانت و جایگاهی برخوردار بودند و چون ایمان می‌آوردند آن‌ها را بر قوم خود امیر قرار می‌داد. مانند برگزیدن صحابی بزرگوار جریر پسر عبدالله بجلی و عدّی پسر حاتم طایی بر قومشان و مانند غیر آنان....

در عین حال نصوصی در دسترس است که جمع و توفیق بین آن‌ها ثابت می‌کند ابوهریرهس برادرزاده‌ی این امیر بوده است.

اشاره‌ای که راجع به برادرزاده‌ی این امیر بودنش وجود دارد این است که در زندگی‌نامه پسرش حارث پسر سعد پسر ابی ذباب آمده است که ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف تصریح کرده او پسر عموی ابوهریره بوده است. در سندی دیگر که بخاری و مسلم به صحت آن تصریح کرده‌اند و به دست ما رسیده است، به این امر تصریح شده است([[12]](#footnote-12)).

و اما از جهت دایی‌‌هایش: مادر ابوهریره «امیمه دختر صفیح پسر حارث، و از طایفه‌ی دوسیان، و دایی‌اش سعد پسر صفیح» است([[13]](#footnote-13)). او «یکی از نیرومندترین مردان بنی دوس بود»([[14]](#footnote-14)). حتی «از تواناترین و شجاع‌ترین مردان زمان خود بود»([[15]](#footnote-15)). طبعا هر کس قوی و قهرمان بود، در میان قومش بزرگوار تلقی می‌گردید. بلکه جاودانه شدن این صفت برای او در تاریخ بدین خاطر بود که این صفت او را در میان قومش بزرگوار و مشهور کرده بود. لازم به ذکر است که دایی او نیز ایمان آورد و مسلمان شد.

بدین‌وسیله از دو جهت شرافت و بزرگواری برای ابوهریرهس جمع گشته است و پوچی گفته‌ی کسانی که می‌گویند ابوهریره فردی فقیر و آواره و رانده شده بوده روشن می‌گردد. اما انتقاد و خرده‌گیری بر حضرت ابوهریره به دلیل مجهول بودن تاریخ او در زمان جاهلیت، چنان‌که آقای ابوریه و برخی از جاهلان بر او خرده می‌گیرند، ویژه‌ی او نیست، چرا که در حقیقت همه‌ی عرب‌ها در زمان جاهلیتشان گمنام، و در محدود‌ه‌ی جزیرة العرب محصور بوده‌اند، طوری که نه آن‌ها به دنیا اهتمام می‌دادند و نه دنیا به آنان اهتمام می‌داد. مگر در گستره و محدوده‌ی تجارت که کاروان‌های تجارتی بر سرزمین آنان عبور می‌کردند.

اما چون اسلام آمد و خداوند آنان را مشرف به حمل رسالت اسلام نمود، برای هر فردی از آنان تاریخی مکتوب تدوین گردید و شوونی به وجود آمد که سخن از آن آوازه دهان‌ها گشت و برای هر یک از آنان راویان پدیدار شد که به تتبع و تحقیق اخبار آن‌ها همت می‌گماشتند و هر کدام دارای شاگردانی شدند که علم و هدایت را از او نقل می‌کردند. با این وصف آیا ممکن است که شأن ابوهریره جدا و مستثنی از شأن جمهور صحابه باشد؟ و چرا مجهول بودن تاریخ ابوهریره در زمان جاهلیت به مکانت و منزلت او در زمان اسلام آسیب رسانده و از شأن او می‌کاهد؟ آقای ابوریه این مطلب را در کجای کتاب خدا یافته است که هر کس در زمان جاهلیت قبل از اسلام تاریخش مجهول باشد حتما بایستی پست و حقیر شمرده شود و فاقد ارزش و مکانت تلقی گردد و هر حدیثی که از رسول خدا ج روایت کند مورد شک واقع شود. سبحانک هذا بهتان عظیم([[16]](#footnote-16)). بعد از این‌که نسبی واضح و بزرگوارانه برای او به اثبات رسیده است، چه تاریخی از او انتظار داشته باشیم و حال آن‌که او جوانی در حدود سی سالگی بود، هم‌چنان‌که خواهد آمد.

سبب این کنیه‌ی غریب:

ابوهریره به این کنیه شهرت پیدا کرد و بدان معروف گردید و دلیلش چنانچه حاکم از ابوهریره روایت کرده، این است که گوید: «بدین خاطر مرا به ابوهریره کنیه‌گذاری کردند؛ وقتی که گوسفندان طایفه و قوم خویش را به چراگاه می‌بردم چند بچه گربه‌ی وحشی را یافتم و آن‌ها را در آستین پیراهن خویش قرار دادم، چون به میان قوم خود برگشتم صدای آن‌ها را از درون پیراهن من شنیدند، گفتند: ای عبدشمس این چیست؟ ‌گفتم: بچه‌گربه‌هایی است که آن‌ها را یافته‌ام. گفتند: پس تو ابوهریره (پدرگربه) هستی و از آن به بعد این کلمه به کنیه‌ی من تبدیل شد([[17]](#footnote-17)).

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أبو هـریـرة فــذّ فــــــي مکارمــــه |  | وفي سجایاه دوما ساطع الغرر |
| فـــذی هــــــریراته في العطف شاهده |  | وحسبه خصله عطف علی الهرر |
| فمن یکن في الوری في العطف مشتهراً |  | فلیس یعرف عنه الإفک في الخبر |

ابوهریره همواره در مکارم و خصوصیات اخلاقیش بی‌همتاست و چهره‌اش درخشان و نورانی و پرتوافکن است.

و این گربه‌هایش شاهد بر مهربانی اویند و کافی است برای اثبات خلق و خوی نیکویش ترحم بر گربه‌ها

کسی‌که در میان موجودات مشهور به مهربانی باشد، امکان ندارد که دروغ و افترا در نقل خبر از او سر زند.

در روایت دیگری به روایت ترمذی از او آمده است که گوسفندان خانواده خویش را به چرا می‌بردم. گربه‌ی کوچکی داشتم که شبانه آن را در درون درختی می‌گذاشتم و چون روز می‌آمد آن را با خود می‌بردم و با آن بازی می‌کردم. بدین وسیله کنیه مرا ابوهریره (پدر گربه کوچک) قرار دادند([[18]](#footnote-18)).

اما ابوهریره می‌گوید: «رسول خدا ج مرا «اباهر» صدا می‌کرد، مردم مرا «اباهریره» بانگ می‌کردند»([[19]](#footnote-19)). بدین علت می‌گوید: «اگر مرا به صیغه مذکر «اباهر» کنیه‌گذاری کنند، نزد من محبوب‌تر است، تا این‌که مرا به مؤنث (ابا هریره) کنیه‌گذاری کنند»([[20]](#footnote-20)). در چند جای صحیح البخاری آمده است که رسول خدا به مناسبت‌های مختلف او را اباهر بانگ کرده است([[21]](#footnote-21)).

برای کسانی‌که کمترین اطلاعی از تاریخ داشته باشند، روشن و آشکار است که شهرت یافتن از کانال کنیه و القاب امری شایع و معروف است. تا آن‌جا که احتمال دارد نام کسی مورد اختلاف واقع شود، اما کنیه‌اش مورد اختلاف واقع نگردد. چنان‌که این مطلب در مورد خلیفه اول صدق دارد. زیرا او به کنیه‌ی ابوبکر مشهور است و همچنین است وضع و احوال «ابی عبیده» و «ابی‌دجانه» و «ابی الدرداء» که همگی از قهرمانان اشراف صحابه بودند. اما به کنیه‌هایشان مشهور گردیدند و نام آن‌ها برای بسیاری از مردم نامعلوم بود. روزی از روزگار نشنیده‌ایم که حسب و نسب فردی در مقام مفاضله و مقایسه او با دیگران، از نظر علمی باعث تقدم یا تاخر او گردیده باشد»([[22]](#footnote-22)).

پس آن‌چه که ابوریه به وسیله‌ی آن ابوهریره را مورد نکوهش و تحقیر قرار داده است که گویا با کنیه‌اش بیشتر مشهور بوده تا نامش، اصلا وارد نیست و جای اعتراض نمی‌باشد.

صفات ابوهریره:

عبدالرحمن پسر ابی لبیبه او را این‌چنین توصیف کرده است: «مردی بود گندم‌گون، چهارشانه، دارای دو گیسوی بافته و میان دو دندان پیشینش فاصله وجود داشت»([[23]](#footnote-23)).

و ضمضم پسر جوس او را چنین تعریف کرده است: «(24) پیر بزرگواری بود که سرش را گیسو می‌بافت و دندان‌های پیشینش براق و درخشنده بود». محمد بن سیرین او را چنین توصیف کرده است: «سفیدگون بود، نرم‌خوی و دور از خشونت. ریش خود را با حنا رنگ می‌کرد و لباس کتان می‌پوشید».(25) در چندین سند صحیح آمده است که عبای ابریشم خام، عمامه سیاه و لباس رنگ شده با رنگ سرخ می‌پوشید. از ظاهر امر چینین برمی‌آید که پوشیدن ابریشم و کتان بعد از وسعت یافتن وضعیت و فراخ روزی او بوده است، وگرنه در زمان حیات رسول خدا ج فقیر و ندار بود.

اسلام و هجرت ابوهریره:

قبیله دوس نیز همچون سایر قبایل عربی مشرک و بت‌پرست بودند. آنان بتی داشتند به نام «ذا الخلصه» که بحث از آن در حدیث رسول خدا ج آمده است. زیرا امام بخاری با سندش که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که رسول خدا ج فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تضطربَ ألياتُ نساءِ دَوْس على ذي الخلصَةِ»([[24]](#footnote-24))

قیامت فرا نمی‌رسد تا زمانی که سرین زنان قبیله دوس بر بت ذی الخلصه به حرکت و اضطراب در می‌آید و به جای عبادت و سجده بر آن سوار می‌شوند.

ابوهریره در تعلیق بر این روایت می‌گوید: «ذوالخلصه طاغوت (بت) دوسی‌ها بود که در زمان جاهلیت پرستشش می‌کردند». و در روایت امام احمد و مسلم آمده است: «ذوالخلصه بتی بود که دوسی‌ها در جاهلیت آن را می‌پرستیدند». در روایت امام احمد اضافه بر روایت مسلم آمده که در «تباله» قرار داشت. تباله روستایی میان طایف و یمن است. چنان‌‌که در معجم البلدان آمده است، در میان این گمراهی جاهلی و تاریکستان شرک، آوازه‌ی دعوت توحید از مکه به گوش «مردی بزرگوار، شاعری ثروتمند و مهمان نواز»([[25]](#footnote-25)) که طفیل پسر عمرو دوسی بود رسید. «طفیل در مکه اسلام آورد و از رسول خدا ج تبعیت کرد. بعد به میان قوش در سرزمین دوس برگشت»([[26]](#footnote-26)) و «قوم خویش را به سوی اسلام دعوت کرد و آنان اسلام آوردند»([[27]](#footnote-27)). «در این میان ابوهریره نیز از جمله‌ی اسلام آورندگان بود».

طفیل گوید: «همراه با مسلمان شدگان قومم خدمت رسول خدا ج آمدیم، آن‌گاه رسول خدا ج در خیبر بود. سرانجام با هفتاد یا هشتاد خانوار دوسی در مدینه مستقر شدیم». درست از این روز به بعد ابوهریره خودش مسؤولیت پیگیری نقل اخبار خود و هیئت نمایندگان قبیله‌ی دوسی را به عهده می‌گیرد.

ابوهریره می‌گوید: «چون رسول خدا ج به قصد فتح خیبر از مدینه خارج شد، سباع پسر عرفطه غفاری را جانشین خویش در مدینه قرار داد. ما که هشتاد خانوار دوسی بودیم، به مدینه آمدیم([[28]](#footnote-28)). یکی گفت رسول خدا ج در خیبر است و بعد از بازگشت به نزد شما خواهد آمد. گفتم: اگر بشنوم که او در جایی است حتما به نزدش خواهم شتافت([[29]](#footnote-29)). به نزد سباع پسر عرفطه آمدیم، خود را آماده کردیم و یک روز قبل یا بعد از فتح به خدمت رسول خدا رسیدیم([[30]](#footnote-30)). ایشان قلعه‌ی «النطاة» را فتح کرده بودند و ساکنان قلعه‌ی الکتیبه را به محاصره در آورده بودند. صبر کردیم تا خداوند دروازه‌های آن را بر ما گشود».

ابوهریره در آن زمان در جوشش جوانی بود. زیرا عمرش کمتر از سی سال بود و از تاریخ وفاتش می‌توانیم عمر او را در آن زمان درک کنیم. چنان‌که در بحث وفاتش می‌آید. پس هیچ عجیب نیست که دارای ذهنی تیز و ذکاوت شدید و سرعت حفظ و شدت ایمان بوده باشد. زیرا عادت کردن او بر حفظیات ذهنی و اعتماد بر حافظه‌ی نفس در زمانی که یتیم بود او را در این امور مساعدت می‌نمود. همچنان‌که دوری از مشغولیت‌های دنیا و هجرت مسکینانه‌ی او که هیچ تعلق قلبی به اموال و ثروت‌های دنیایی نداشت، او را بر تجرد و فارغ شدن برای حفظ قرآن و احادیث، یاری می‌رساند. در این زمینه خود او می‌گوید:

«نشأت یتیما وهجرت مسکینا»([[31]](#footnote-31))

یعنی: یتیم بزرگ شدم و فقیر هجرت کردم.

نایل شدن ابوهریره به فضایل پی در پی:

پیوستن ابوهریره به رسول خدا ج و مجتمع صحابه زمینه فرود پشت سر هم خیر و فصل بر او را فراهم نمود. او اجر مصاحبت (صحابی بودن) مطلق را می‌برد و عدالتی را که به همه‌ی آن‌ها نسبت داده شده است و قرآن و سنت آن را برای یاران اثبات کرده‌اند، دریافت می‌نماید. پس هر کس آن را نپذیرد، در واقع به رد و انکار قرآن و سنت و اجماع صدر اول از مسلمانان برخاسته است.

ابوهریره از این جهت که قبیله‌اش دوس از طرف رسول خدا ج دعوت به هدایت شدو شرف پذیرش و قبول اسلام را دریافتند، مشرف واقع گردید. شرف یمنی بودن را نیز دریافته و شرف و اجر هجرت به سوی خدا و رسول او را کسب کرده ‌است. چون هجرت او قبل از فتح مکه صورت گرفته است و شرف دعوت رسول خدا ج از او را دریافته و اجر فقر و مسکنت و اهل صفه بودن را نیز کسب کرده است. در عین حال اجر جهاد زیر پرچم رسول خدا ج و اجر حفظ و تبلیغ احادیث رسول خدا ج را یافته است.

نایل شدن به فضل صحابی مطلق

خداوند متعال در آیات کثیری از قرآن کریم اصحاب بزرگوار را مورد اکرام و فضل قرار داده است که ثابت کننده‌ی فضل و عدالت آن‌هاست. بعضی از این آیات در مورد یک صحابی بزرگوار فرود آمده و برخی در مورد تعدادی از آن‌ها به مناسبت حضور آن‌ها در یک واقعه‌ی معین با رسول خدا ج فرود آمده‌اند. مانند رضوان خدا از کسانی که زیر درخت در حدیبیه به او بیعت دادند. بعضی از آیات دیگر راجع به عموم اصحاب فرود آمده‌اند و همه‌ی اصحاب در زیر سایه‌ی چتر آن قرار گرفته‌اند.

رسول خدا ج نیز اصحاب خود را مورد چنین احترام و اکرامی قرار داده‌اند. مانند اثبات استغفار یا اعلان فضل و عدالت برای برخی یا طبقه‌ای از آنان یا همه‌ی آن‌ها.

از جمله‌ی آیات عام و فراگیر این آیه است:

﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح: 29].

یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و آن‌هایی که با اویند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

و از جمله آیاتی که در اواخر نزول وحی بر پیغمبر خدا ج فرود آمده است، این آیه است:

﴿لَّقَد تَّابَ ٱللَّهُ عَلَى ٱلنَّبِيِّ وَٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ ٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ ٱلۡعُسۡرَةِ مِنۢ بَعۡدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٖ مِّنۡهُمۡ ثُمَّ تَابَ عَلَيۡهِمۡۚ إِنَّهُۥ بِهِمۡ رَءُوفٞ رَّحِيمٞ ١١٧﴾ [التوبة:117].

یعنی: همانا خداوند توبه پیامبر و مهاجرین و انصار را پذیرفت. آن‌هایی که در ساعت سختی و دشواری از او پیروی کردند بعد از آن‌که دل‌های گروهی از آن‌ها، اندکی مانده بود که بلغزد. سپس بر آن‌ها عنایت کرد و توبه آنان را پذیرفت، چرا که او نسبت به مومنان بسیار رئوف و مهربان است.

رسول خدا ج در حدیثی که بخاری و غیر او روایتش کرده‌اند فرموده است: «لا هجرة بعد الفتح» یعنی: بعد از فتح [مکه] چیزی بنام هجرت وجود ندارد. پس ابوهریره از مهاجرین به شمار می‌آید. زیرا قبل از فتح مکه هجرت کرده و بر اساس این آیه و آیات فراوان دیگر که به بیان فضل مهاجران پرداخته‌اند، دارای اوصاف مهاجرین است. چرا که هر کس به نزد پیغمبر هجرت کرده – خواه از مکه یا از جای دیگر – مهاجر به شمار می‌آید و صفت هجرت تنها منحصر به اهل مکه نیست. زیرا مرکزیت سیاسی مکه در آن همه‌ی اعراب را به ترس و وحشت می‌انداخت. لذا اگر کسی دایره‌ی حصار مکه را می‌شکست و هجرت می‌کرد، مهاجر به شمار می‌آمد، خواه اهل مکه می‌بود یا جای دیگری. اما واژه‌ی مهاجرین اگر به صورت مطلق ذکر شود، مقصود از آن نزد محققین کسانی هستند که از مکه هجرت کرده باشند و بس.

و اما احادیث عام و فراگیر چه بسیارند. از جمله‌ی آن‌ها:

1. حدیثی است که امام احمد با سند صحیح از عمر روایت کرده و می‌گوید: رسول خدا ج در همین جایی که من هم‌اکنون در آن ایستاده‌ام، ایستاد و فرمود: «أحسنوا إلی أصحابي ثم الذین یلونهم»([[32]](#footnote-32)) یعنی: «با یاران من به نیکی رفتار کنید و بعد با کسانی که بعد از آنان می‌آیند».
2. و از جمله‌ی آن‌ها حدیثی که امام بخاری با سندی که به عمران پسر حصین ختم پیدا می‌کند، از رسول خدا ج روایت کرده که فرمود: «خیرکم قرني ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم». عمران گوید نمی‌دانم رسول خدا ج دو یا سه بار آن را تکرار کرد([[33]](#footnote-33)).

یعنی: بهترین شما قرن من است، سپس کسانی ‌که به دنبال آن‌ها می‌آیند، بعد کسانی که به دنبال آن‌ها می‌آیند. (یعنی قرن صحابه تابعین و تابع تابعین)

1. حدیثی که بخاری با سندش از جابر پسر عبدالله از ابوسعید خدری روایت کرده که‌گفت:

«يَأْتِى عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ ج فَيَقُولُونَ. نَعَمْ فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ج فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ يَغْزُو فِئَامٌ مِنَ النَّاسِ فَيُقَالُ لَهُمْ هَلْ فِيكُمْ مَنْ رَأَى مَنْ صَحِبَ مَنْ صَحِبَ رَسُولَ اللَّهِ ج فَيَقُولُونَ نَعَمْ. فَيُفْتَحُ لَهُمْ»([[34]](#footnote-34))

یعنی: رسول خدا ج گوید زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای از مردم به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان می‌پرسند: آیا در میان شما کسی از یاران رسول خدا ج وجود دارد؟ در پاسخ می‌گویند: بلی، پس فتح و ظفر نسیب آن‌ها می‌شود، بعد زمان دیگری بر انسان‌ها فرا می‌رسد، دسته‌ای از آنان به جنگ می‌روند. از ایشان سوال می‌شود: آیا کسی از یاران اصحاب رسول خدا ج در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند آری، فتح و ظفر نسیب آنان نیز می‌شود. بعد زمانی بر انسان‌ها می‌آید که دسته‌ای به جنگ و جهاد می‌روند. از ایشان نیز سوال می‌شود: آیا کسی از یاران یاران یاران رسول خدا ج در میان شما وجود دارد؟ می‌گویند: آری، آنان نیز پیروز می‌شوند.

رسول خدا ج در فرموده‌ای که بخاری با سندی که به ابو سعید خدریس منتهی می‌شود، روایت کرده ما را امر کرده که از سب و فحش نسبت به اصحاب خودداری ورزیم. «قَالَ النَّبِيُّ ج: «لاَ تَسُبُّوا أَصْحَابي. فَلَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْل أُحُدٍ ذَهَباً، مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ، وَلاَ نَصِيفَه».

رسول خدا ج گوید: «یاران مرا سب و دشنام ندهید، زیرا اگر کسی از شما به اندازه‌ی وزن کوه احد طلا صدقه دهد، به اندازه‌ی مشتی از صدقه‌ی یکی از ایشان، یا نصف مشتی ارزش ندارد».

رسول خدا ج در این حدیث خالد پسر ولید را به خاطر این‌که عبدالرحمن پسر عوف را فحش و ناسزا گفته بود، به شدت مورد خطاب قرار داد. خطاب رسول خدا ج در فرموده فوق متوجه متأخرین صحابه است، هرچند خالد جزو گروه متوسط صحابه به شمار می‌آید، اما اگر یکی از آن‌ها (اصحاب) با این‌که صحابی است، به اندازه‌ی کوه احد طلا صدقه بدهد، اجرش به اندازه‌ی اجر یک فرد از سابقین اولین اصحاب از جمله عبدالرحمن پسر عرف نخواهد بود. حال ما کجا و صحابی کجا؟

به این خاطر است که محبت اصحاب و استغفار برای آنان یکی از اصول عقیده پاک و سالم اسلامی به شمار می‌آید و علمای ما (سلف) و خلف به این امر تصریح فرموده‌اند.

امام اذرعی/ در شرحی که بر عقیده‌ی طحاویه نوشته است از ابن بطه عکبری با اسناد صحیح که به ابن عباسس اتصال پیدا می‌کند، می‌گوید: «لا تسبوا أصحاب محمد ج فلمقام أحدهم ساعة - یعني مع النبي ج خیر من عمل أحدکم أربعین سنه»([[35]](#footnote-35)) یعنی: کسی یکی از یاران محمد را فحش و ناسزا نگوید، چرا که اقامت و ماندگاری یک ساعته‌ی او با رسول خدا ج بهتر از عمل چهل سال شماست.

تابعی بزرگوار، قتاده پسر دعامه/ می‌گوید: «شایسته‌ترین کسانی که تصدیق نمودید اصحاب رسول خدا ج هستند، آنانی‌که رسول خدا ج آن‌ها را برای مصاحبت و رفاقت پیغمبرش و استقامت و استواری دینش برگزیده است»([[36]](#footnote-36)).

امام عبدالقادر گیلانی/ از تابع تابعین سفیان پسر عیینه نقل کرده که: «هر کس در مورد اصحاب و یاران رسول خدا ج سخن بدی بر زبان آورد، اهل هوا و هوس است»([[37]](#footnote-37)).

قاضی بصره عبدالله ابن سوار عنبری متوفای 228 هـ.ق گفته است: «سنت نزد ما تقدیم ابوبکر و عمر و عثمان و محبت همه‌ی اصحاب بزرگوار و خودداری از ذکر بدی‌های آنان، و درخواست رجای عظیم برای آنان است»([[38]](#footnote-38)).

حمیدی قرشی شاگرد شافعی و استاد بخاری در توضیح عقیده خویش در مورد صحابه می‌گوید: نزد ماطلب رحمت برای همه‌ی اصحاب محمد ج لازم است، چون خداوند عظیم الشان می‌فرماید:

﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ﴾([[39]](#footnote-39)) [الحشر: 10].

یعنی: کسانی که بعد از ایشان (اصحاب) آمدند می‌گویند پروردگارا از گناهان ما، و گناهان برادرانمان که در ایمان بر ما پیشی گرفته‌اند، درگذر.

به مفاد این آیه ما تنها به استغفار برای آنان ماموریت داده‌ شده‌ایم. هر کس آن‌ها را بدگویی کند و آن‌ها یا یکی از آن‌ها را تنقیص نماید، پیرو سنت نیست و سهمی از غنایم به او تعلق نمی‌گیرد. افراد فراوان به نقل از مالک پسر انس ما را بر این امر مطلع کرده و خبر داده‌اند، زیرا مالک فرموده است خداوند فیئی را تقسیم کرده و فرموده: ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ ٱلَّذِينَ أُخۡرِجُواْ مِن دِيَٰرِهِمۡ﴾ [الحشر: 8]. یعنی: غنایم به دست آمده از آن مهاجران مستمندی است که از خانه و کاشانه‌ی خود بیرون رانده شده‌اند. و بعد فرمود: ﴿وَٱلَّذِينَ جَآءُو مِنۢ بَعۡدِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَا ٱغۡفِرۡ لَنَا وَلِإِخۡوَٰنِنَا ٱلَّذِينَ سَبَقُونَا بِٱلۡإِيمَٰنِ وَلَا تَجۡعَلۡ فِي قُلُوبِنَا غِلّٗا لِّلَّذِينَ ءَامَنُواْ رَبَّنَآ إِنَّكَ رَءُوفٞ رَّحِيمٌ ١٠﴾. یعنی: و کسانی که بعد از آنان می‌آیند. بنابراین هر کس در حق آن‌ها به فرود آمدن این آیه اعتراف نکند، سهمی از فیئی به او تعلق نمی‌گیرد([[40]](#footnote-40)).

امام پارسا حافظ عبدالرحمن پسر ابی حاتم رازی گوید: «و اما یاران رسول خدا ج، آن‌ها کسانی هستند که شاهد وحی و نزول قرآن بوده‌اند و تفسیر و تاویل را شناخته‌اند، خداوند آن‌ها را برای مصاحبت فرستاده‌اش و نصرت و اقامه دین و اظهار حق نهفته در آن، برگزیده و به صحابی بودن آن‌ها برای رسول خدا ج راضی گردیده و آن‌ها را برای ما الگو و نشانه قرار داده، آن‌ها حفظ کردند از رسول خدا ج آن‌چه را که از طرف خدا به آنان ابلاغ کرد. از روش و شریعت، حکم و قضاوت، و امر و نهی، و منع و تادیب و ایشان آن را به بهترین شیوه‌ فهم و درک کردند، در امر دین فقیه گشتند و امر و نهی خدا را به برکت دیدار رسول خدا ج درک کردند. همچنین به وسیله‌ی مشاهده کردن تفسیر و تاویل و اخذ و استنباط کتاب خدا، ‌از شخص رسول خدا ج، خداوند به واسطه‌ی این امر که آن‌ها را به آن مشرف کرده بود و بر آن‌ها منت نهاده بود و آن‌ها را الگو قرار داده بود، شک کذب و غلط و ریب و افترا را از آن‌ها دور کرد و آن‌ها را عادلان امت نام نهاده است». در محکم کتابش می‌فرماید: ﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلۡنَٰكُمۡ أُمَّةٗ وَسَطٗا لِّتَكُونُواْ شُهَدَآءَ عَلَى ٱلنَّاسِ﴾ [البقرة: 143].

یعنی: و این‌چنین شما را امت میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید.

رسول خدا ج به نقل از خداوند عزوجل واژه‌ی «وسطا» را به «عدلا» تفسیر کرده است. پس آن‌ها عادلان ملت هستند و ائمه‌ی هدایت‌اند و ناقلان کتاب و سنت.

خداوند ما را فرا می‌خواند تا به راه و روش آنان تمسک بجوییم و بر برنامه و در پیش گرفتن رفتار آنان به حرکت در آییم و به آنان تأسی کنیم. زیرا می‌فرماید: ﴿وَمَن يُشَاقِقِ ٱلرَّسُولَ مِنۢ بَعۡدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَتَّبِعۡ غَيۡرَ سَبِيلِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ نُوَلِّهِۦ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصۡلِهِۦ جَهَنَّمَۖ وَسَآءَتۡ مَصِيرًا ١١٥﴾ [النساء: 115].

کسی را که با پیغمر دشمنی ورزد، بعد از آن‌که (راه) هدایت بر او روشن شده است و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد، به همان جهنمی که در پیش گرفته رهنمود می‌گردانیم و به دوزخش داخل می‌گردانیم و دوزخ چه بد جایگاهی است.

رسول خدا ج را می‌بینیم که در احادیث فراوان بر تبلیغ از او تاکید می‌ورزد. در این احادیث یاران خویش را مخاطب قرار می‌دهد. از جمله در حدیثی برای آنان دعا کرد و فرمود: «نَضَّرَ اللَّهُ امْرَأً سَمِعَ مَقَالَتِي فَبَلَّغَهَا ووعاها حتی یبلغها غیره» یعنی: خداوند زیبا و خرم و شاداب گرداند کسی را که سخن مرا می‌شنود، آن را حفظ کرده و محتوای آن را دریافت می‌کند تا آن را به غیر خود ابلاغ نماید.

رسول خدا ج در یکی از خطبه‌های دیگرش فرمود: «باید آن‌که حاضر است از شما آن (حدیث) را به افراد غایب برساند». و فرمود: «از من به دیگران ابلاغ کنید، ولو در حد یک آیه باشد و از من (حدیث) به دیگران برسانید و هیچ منعی در این زمینه وجود ندارد».

بعدا اصحاب بزرگوارس در نواحی و شهرها و مناطق مرزی، متفرق شدند و در فتح ممالک و قیام به غزوات و جهاد و به عهده‌گرفتن امارت و قضاوت و اجرای احکام مشارکت جستند. هر یک از آنان در حوزه‌ی اقامت و شهر محل سکونت خویش به پخش و نشر آنچه از رسول خدا ج دریافت کرده بود، همت گماشت و بر اساس فرمان خدا به اجرای احکام پرداختند و امور کشور را طبق سنت رسول خدا ج پیش بردند و در اوج اخلاص و با حسن نیت و قصد قربت به خدا به تعلیم فرایض و احکام و سنن و حلال و حرام به مردم برخاستند تا هنگامی‌که به سوی پروردگار خویش شتافتند رضوان و مغفرت و رحمت خدا بر یکایک آنان باد([[41]](#footnote-41)).

امام جرح و تعدیل ابوزرعه رازی پسر خاله‌ی ابی حاتم گوید: «هرگاه کسی را دیدی که به بدگویی و تنقیص شخصیت یکی از یاران رسول خدا ج دهان می‌گشاید، بدان که او از زندیقان است، چون قرآن و رسول خدا ج هر دو نزد ما حق‌اند و این دو حق هم از جانب صحابه به ما رسیده‌اند و تنها به این دلیل به تجریح گواهان ما اقدام می‌نمایند تا کتاب و سنت را باطل کنند و جرح (فاقد عدل و اعتبار شمردن سخن) این‌ها اولی است و آنان زندقه هستند»([[42]](#footnote-42)).

امام طحاوی در کتاب عقیده‌ی مشهورش که علمای مذاهب بر صحت آن و وجوب اعتقاد بدان از سوی هر مسلمانی اتفاق و اجماع دارند، حب صحابه را ایمان و بغض آن‌ها را کفر دانسته است. او می‌گوید: «اصحاب رسول خدا ج را دوست داریم اما در محبت هیچ یک از آن‌ها افراط نمی‌ورزیم و از هیچ یک از آنان برائت و بیزاری نمی‌جوییم. هر کس که بغض ایشان را در دل قرار دهد و جز به نیکی از آنان یاد کند، جز به خیر از آنان یاد نمی‌کنیم و محبت آنان دین و ایمان و احسان است و بغض آنان کفر و نفاق و طغیان»([[43]](#footnote-43)).

امام سبکی در فتاوایش این نص را حمل بر تکفیر کسانی کرده که بغض اصحاب را به دلیل صحابه بودن در دل بگیرند. زیرا آن‌ها فضل صحبت و هم‌نشینی را دارا هستند، ‌اما در مورد سب اصحاب می‌گویند: خواه یکی از آن‌ها را سب کند، یا همه‌ی آن‌ها را باعث کافر شدن فرد سب کننده می‌شود([[44]](#footnote-44)). آن دسته از علما که از تکفیر همچون کسانی توقف کرده‌اند، همه‌ی آنان بر فاسق بودن سب کننده‌، اجماع دارند.(\*)

و اما ابن حبان از فرموده‌ی رسول الله در خطبه حجة الوداع – که ابوهریره نیز از جمله‌ی شنوندگان بود – استنباط کرده که صحابه عادل بوده‌اند. رسول خدا ج می‌فرماید: «ألا فلیبلغ الشاهد منکم الغائب» بایستی حاضران از شما [این پیام را] به غائبان ابلاغ کنند.

ابن حبان گوید این فرموده رسول خدا ج بزرگترین دلیل است بر این‌که صحابه همگی عادل بوده‌اند. زیرا اگر افراد مجروح و ضعیف، یا یک فرد غیر عادل در میان آنان می‌بود، رسول خدا ج آن را استثناء می‌کرد و می‌فرمود فلان و فلان از شما آن را به افراد غایب ابلاغ نمایند، و چون همه‌ی آن‌ها را به صورت کلی و اجمالی امر کرده که به تبلیغ غایبان قیام کنند، دلیل بر این است که همگی اصحاب عادل بوده‌اند و برای شرافت و بزرگواری آنان همین بس که رسول خدا ج آن‌ها را موصوف به صفت عدل نموده است([[45]](#footnote-45)).

آنچه گذشت سخن ابن عباس و بعضی از تابعین و اتباع تابعین و ائمه‌ی حدیث در قرون برتر اولیه بود و کسانی که بعد از این‌ها آمده‌اند، سخنان فراوان و نیکویی در ارتباط با اصحاب بر زبان آورده‌اند.

خطیب بغدادی می‌گوید: عدالت صحابه از این‌رو ثابت است که خداوند آن‌ها را عادل معرفی و از پاکی آن‌ها خبر داده و در نص قرآنی از آنان سخن به میان آورده است، بعد آیات و احادیثی در این زمینه آورده و بعد از ذکر آن‌ها می‌گوید: «اخبار در این زمینه فراوانند و همه‌ی آن‌ها مطابق آن‌چه در نص قرآن آمده می‌باشند و همه‌ی آن‌ها مقتضی طهارت صحابه، و حکم قطعی به عدالت و نزاهت آن‌ها هستند. پس از عادل معرفی کردن خداوند آن‌ها را – در حالی‌که از باطن و درون آن‌ها مطلع است – هیچ نیازی به این ندارند که مخلوقات آن‌ها را عادل معرفی کنند». و اگر به فرض، از جانب خدا و رسول هیچ سخنی در مورد آنان نمی‌آمد، باز اقتضای حالی که آنان بر آن بوده‌اند، ‌از هجرت و جهاد و یاری‌رسانی و بذل جان و مال و کشتن آبا و اولاد و مناصحه در راه دین و قوت ایمان و یقین، همه‌ی این‌ها دلایلی قطعی بر عدالت و لزوم اعتقاد به نزاهت آن‌ها می‌باشند و این‌که آن‌ها از همه‌ی تعدیل و تزکیه کنندگان بعد از خودشان ـ تا ابد ـ بهتر و برترند و این، سخن و رأی همه‌ی علما و فقهای مورد اعتماد و مقبول القول است([[46]](#footnote-46)).

سرخسی متوفای سال 490 هـ که یکی از بزرگان علمای حنفیه است، می‌گوید: خداونددر بیش‌تر از یک‌جای کتابش به ثناگویی اصحاب پرداخته است، چنان‌که می‌فرماید: ﴿مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ﴾ [الفتح:29].

یعنی: محمد فرستاده‌ی خداست و کسانی که با او هستند بر کافران سخت‌گیر و با همدیگر مهربانند.

رسول خدا ج در توصیف آن‌ها می‌گوید ایشان بهترین انسان‌ها هستند و می‌فرماید: «خیر الناس قرني الذین أنا فیهم»([[47]](#footnote-47)).

یعنی: بهترین انسان‌ها، انسان‌های قرنی هستند که من در میان آن‌ها هستم و شریعت به زبان و لغت آنان به دست ما رسید، هر کس در برابر آن‌ها زبان به طعن و بدگویی بگشاید، ملحد و دشمن اسلام است و اگر توبه نکند چاره‌اش شمشیر است.

امام الگو، ناصر سنت و قلع و قمع کننده‌ی بدعت ابن تیمیه‌ی حرّانی می‌گوید: هر کس یکی از اصحاب را نفرین کند، چون معاویه و عمرو پسر عاص و امثال آن‌ها – یا کسی که برتر و بزرگتر از این‌ها است. چون ابوموسی اشعری و ابوهریره، یا کسی که برتر از آن‌ها است. چون طلحه و زبیر یا عثمان و علی یا ابوبکر صدیق و عمر فاروق یا عایشه ام المؤمنین، یا غیر این‌ها، ‌از یاران و اصحاب رسول خدا ج، او به اتفاق همه‌ی پیشوایان دینی مستحق عقوبت شدید است([[48]](#footnote-48)).

در این باب اقوال بس پسندیده‌ی دیگری وجود دارد که استاد محمد عجاج الخطیب وغیر او آن‌ها را ذکر کرده‌اند که من در این‌جا به ذکر چند قول برگزیده که کسی آن‌ها را ذکر نکرده بسنده کرده‌ام.

در زمانی که بدگوی از صحابه و تنقیص شخصیت آنان به وفور رواج پیداکرده است، یکی از کارهایی که بایستی از باب ادای دینی که در برابرآن‌ها بر گردن داریم، انجام دهیم و باید ادایش کنیم. پیگیری فضایل صحابه و ترویج و اشاعه‌ی آن در میان مردم ودفاع ازآن‌ها در مقابل دشمنانشان است. من از خداواند خواهانم به خاطرتالیف این کتاب حسناتی برایم بنوسید و خطاهایی از من بزداید ومرا با آنان محشور فرماید.

نائل شدن ابوهریره به فضل دعوت رسول خدا **ج** از قبیله دوس به هدایت:

امام بخاری با سندی که به ابوهریره ختم می‌شود، روایت کرده که طفیل پسر عمرو دوسی و همراهانش در وفدی به خدمت رسول خدا ج شرفیاب شدند وعرض کردند ای رسول خدا قبیله دوس سر به عصیان و نافرمانی برداشته، علیه آنان نزد خدا دعا کن، یکی گفت: قبلیه‌ی دوس هلا ک شد، رسول خدا ج فرمود: خدواندا قبیله‌ی دوس را هدایت کن و آن‌ها را به اینجا - مدینه رسول الله- بکشان([[49]](#footnote-49)).

هرچند زمانی که رسول خدا این فرموده را بر زبان آورد، حضرت ابوهریره ایمان آورده بود، اما با وجود این، این دعای کریمه شامل او نیز می‌شود. زیرا یکی از معانی هدایت ثبات بر مضمون آن برای فرد مسلمان، و دخول در اسلام برای کسی که هنوز مسلمان نشده و ایمان نیاورده، به حساب می‌آید.

نایل شدن به فضل یمنی و اهل آن‌جا بودن در آن زمان:

ابوهریره یمنی است و شرف یمن و یمنی بودن شامل حال او می‌شود. بخاری با سندی که به عقبه پسر عمروس می‌رسد، روایت کرده که عقبه گفت: «رسول خدا ج به دست خویش به سوی یمن اشاره کرد و فرمود: ایمان در آن‌جا (یمن) است»([[50]](#footnote-50)).

بخاری در روایت دیگری از ابوهریره روایت می‌کند که شنید رسول خدا ج می‌فرمود: «ایمان یمنی، و حکمت یمنی است»([[51]](#footnote-51)).

در فرموده‌ی دیگری از ابوهریره آمده است که رسول خدا ج فرمود: «اهل یمن به نزد شما آمدند، آن‌ها از دیگران نازک دل‌تر و نرم قلب‌تر هستند»([[52]](#footnote-52)).

ای مخالف: «در این حدیث بنگر، آیا رسول خدا ج ابوهریره را از اهل یمن استثناء‌کرده است تا ما نیز با شما هم‌رای شویم!».

این حجر گفته: «مراد به یمنی‌ها در این فرموده، یمنی‌های موجود در آن زمان بوده‌اند، نه همه‌ی یمنی‌ها در همه‌ی زمان‌ها زیرا لفظ حدیث مقتضی این معنی نیست»([[53]](#footnote-53)).

بخاری از ابن عمرو روایت کرده که رسول خدا ج دو بار فرمود: «خدواندا برکت را در شام و یمن ما بینداز»([[54]](#footnote-54)).

نائل شدن به شرف دعوت رسول خدا ج و تایید او:

بخاری گوید: «محمد پسر عقبه به روایت از فضل پسر علاء از اسماعیل پسر امیه از محمد پسر قیس، برای ما نقل کرد که زید پسر ثابت گفت: رسول خدا ج برای ابوهریره دعا کرد»([[55]](#footnote-55)).

این دعا را امام مسلم به نقل از ابوهریرهس این چنین روایت کرده است. ابوهریره گوید: «عرض کردم ای رسول خدا ج از خدا بخواه که من و مادرم را نزد بندگان مؤمن محبوب بدارد و آن‌ها را نیز نزد ما محبوب قرار دهد». گفت: رسول خدا ج فرمود: خداوندا این بنده‌ی کوچکت (یعنی ابوهریره) و مادرش را نزد مؤمنان محبوب بگردان و مؤمنان را نیز نزد آنان محبوب بگردان، به دنبال این دعا، خدواند مؤمنی را نیافریده که نام مرا شنیده باشد یا مرا دیده باشد، مگر این‌که مرا دوست می‌دارد([[56]](#footnote-56)).

با این وصف محبت ابوهریره از علامت و نشانه‌های مؤمنان است.

ابوداود با سند صحیح از سعید پسر ایاس جریری، او هم از ابو نضره‌ عبدی از طفاوی که هر سه نفرشان مورد اعتماد و جای ثقه هستند، روایت کرده که ابوهریرهس گفت: وقتی من بیمار و درمسجد افتاده بودم، پیغمبر خدا ج وارد مسجد شد و سه بار فرمود: چه کسی جای جوان دوسی را می‌داند؟ مردی عرض کرد: ای رسول خدا او مریض است و درگوشه‌ای از مسجد افتاده. رسول خدا بسوی من آمد و دست مبارکش را روی من نهاد وگفت: خوب است، من (خوب شدم) و برخاستم([[57]](#footnote-57)).

رسول الله این چنین حال او را تفقد می‌کرد و این چنین زمانی‌که در یک نماز او را ندید از حال او پرس و جو کرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وکنت الیرا لدي مصطفی |  | ویحنو علیک حفو الأدب |
| وأنت الوفی لهدی النبي |  | فلم تتأول ولم تکذب |
| وعبت (الحدیث) وأدیته |  | (صحیح) العبارة والمطلب |
| حفظت لناسنه المصطفی |  | وحدثت بالکلم الطیب |
| بسیر علی هدیک المؤمنون |  | من المشرقین إلی المغرب |
| ویقبس من نورک السالکون |  | إلی المنهج الأصدق الأصوب |

یعنی:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تو نزد پیا مبـر خـــدا محبوب بــودی |  | وهچون پدر بر شمــــا مهربان و دلسوز بود |
| وتو وفــادار هدایت نبــــــوی بــودی |  | و هرگز به تاویل و تکذیبش بر نخاستی |
| حدیث را فــهم کردی و ادا نــمودی |  | در قـالب عبارت و مطلـب صحیح |
| حفظ کردی برای ما سنت مصطفی را |  | ودهان به کلام طیب (سخن پسندیده) گشودی |
| مومنان بر روش شمــــا در حرکت‌اند |  | از مشرقیان آنـان گرفــته تا مغرب |
| از نور تو بر می‌گیرند ســـــالکان، راه |  | بسوی راهی که درست‌تر وصواب‌تر است |

بهرمندی ابوهریره از شرف فقر و اهل صفه بودن:

«صفه جای (سایه بان سایه‌دار و سایه‌افکنی) در مسجد نبوی بود»([[58]](#footnote-58)). حضرت ابوهریره از خود می‌گوید که: «مردی از مساکین و فقیران صفه بود»([[59]](#footnote-59)). بلکه او یکی از مشهورترین افراد مقیم در صفه بود زیرا تا زمانی‌که رسول خدا ج در قید حیات بود او صفه را به عنوان محل سکونت خویش برگزید و از آن کنار نگرفت، او معرفی کننده ساکنان صفه، چه آن‌هایی که می‌آمدند و سکونت می‌گزیدند و چه آن‌هایی که به عنوان رهگذر در آن‌جا فرود می‌آمدند و آن‌جا را ترک می‌کردند، بود([[60]](#footnote-60)).

«اهل صفه مجموعه‌ای از افراد فاقد مسکن و مأوا از یاران رسول خدا ج بودند که در زمان حیات رسول خدا در مسجد می‌خوابیدند و در سایه‌بان آن می‌آرمیدند و غیر از آن ماوی و مکان دیگری نداشتند و چون وقت صرف شام فرا می‌رسید، رسول خدا ج آن‌ها را به سوی خود فرا می‌‌خواند و بر اصحاب تقسیم می‌نمود و دسته‌ای از آن‌ها با رسول خدا شام صرف می‌کردند. این وضعیت تا زمان رفع فقر و غنی شدن پیامبر و یاران ادامه پیدا کرد»([[61]](#footnote-61)). و هنگامی که صدقه‌ای به نزد رسول خدا ج آورده می‌شد، ‌آن را میان ایشان توزیع می‌کرد و خود چیزی از آن مصرف نمی‌کرد. اگر هدیه‌ای به نزدش می‌آوردند، سهم آن‌ها را از آن می‌داد ولی خود نیز از آن برمی‌داشت و در آن شریک آن‌ها می‌شد([[62]](#footnote-62)). رسول خدا ج می‌فرمود: هر کس غذای دو نفر در نزد خویش دارد، سه نفر با خود ببرد و کسی که غذای سه نفر دارد، پنج یا شش نفر با خود ببرد([[63]](#footnote-63)). یاران رسول خدا ج در امر ضیافت اهل صفه در منازل خویش با هم رقابت داشتند تا به مهمان داری آنان مشرف شوند. روایت شده که حضرت ابوبکر یک بار سه نفر از آنان را همراه خود برد و پیغمبر ج ده نفر را با خود برد.

عادت چنین بود که اگر مرد مهاجری وارد مدینه‌ می‌شد، اگر شناسی در مدینه داشت نزد او منزل و ماوی می‌گرفت و اگر شناسی نداشت در صفه سکنی می‌گزید([[64]](#footnote-64)). چرا این‌طور نباشد در حالی که اهل صفه «مهمانان اسلام بودند و در کنار هیچ احدی از اهل مدینه منزل و ماوی نگزیده و هیچ ثروت و سامانی نداشتند». در روایت ابوهریرهس آمده که می‌گوید: فقیرانه زیستند تا آن‌جا که روزی رسول خدا ج با برخی از آنان نماز اقامه می‌کرد، چون سلام نماز بداد اهل صفه از چپ و راست بر او بانگ برآوردند که ای رسول خدا ج خرما شکم‌هایمان را سوزاند وبینی ما را پاره کرد. رسول خدا ج بر بالای منبر خویش صعود کرد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد. سپس از سختی و شدت آن‌چه که برخی از افراد قومش بدان گرفتار شده‌ بودند، پرده برداشت([[65]](#footnote-65)). ابوهریره هفتاد نفر از اهل صفه را دیده است که هیچ‌کدام از آنان عبا نداشته‌اند، یا دامن یا جامه و تن‌پوش تنها، که آن را دور گردن خویش می‌پیچیدند، بعضی از آن‌ها تا نیمه‌ی ساق‌ها، و بعضی تا پاشنه‌هایشان می‌رسید و از ترس این‌که نکند عورتشان نمایان گردد و دیده شود، آن را با دست خود جمع می‌کردند و به دورخود می‌پیچیدند([[66]](#footnote-66)).

این سخن ابوهریره دال بر این است که آن‌ها بیشتر از هفتاد نفر بوده‌اند، زیرا این‌هایی که ابوهریره دیده، غیر از هفتاد نفری هستند که رسول خدا ج آن‌ها را به غزوه بئرمعونه فرستاد. آنان نیز از اهل صفه بودند، اما قبل از اسلام آوردن ابوهریره به شهادت رسیدند([[67]](#footnote-67)).

اهل صفه به کارها و ماموریت‌های بس مهم بر می‌خاستند؛ از جمله کارهایی که اهل صفه انجام می‌دادند، تلقی و فراگیری قرآن و سنت بود، زیرا صفه مدرسه‌ی اسلام بود و حراست و نگهداری رسول خدا ج از آنان و استعداد و آمادگی همیشگی آنان برای اجرای اوامر و دستورات رسول خدا ج در همه‌ی کارهایی که از هر کدام از مسلمانان می‌طلبید و غیر از این موارد، آن‌ها به جای مسلمانان به کارهایی برمی‌خواستند و نفقه‌شان بر سایر مسلمانان بود، هر چند این نفقه صدقه نامیده می‌شد([[68]](#footnote-68)).

با این وصف ابوهریره مشرف به شرف جزو فقرای صفه بودن‌ و فضل و اجر آنان گشته است. زیرا قرآن برای آنان گواهی داده که بریده شدنشان از قوم و سرزمین و... به خاطر خدا و در راه او بوده است. ابن سعد از طریق واقدی از محمد پسر کعب قرظی روایت کرده که او در تفسیر این آیه ﴿لِلۡفُقَرَآءِ ٱلَّذِينَ أُحۡصِرُواْ فِي سَبِيلِ ٱللَّهِ لَا يَسۡتَطِيعُونَ ضَرۡبٗا فِي ٱلۡأَرۡضِ﴾ [البقرة: 273]. فرموده آن‌ها اهل صفه هستند.

یعنی: این صدقات از آن‌ تهیدستانی است که در راه خدا به تنگنا افتاده‌اند و برای معاش به سفر نمی‌توانند بپردازند.

به همین دلیل است که خداوند متعال به پیغمبر بزرگوارش امر می‌کند که نفس خویش را با آنان به صبر و بردباری وادارد. خداوند خطاب به او فرمود: ﴿وَٱصۡبِرۡ نَفۡسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ رَبَّهُم بِٱلۡغَدَوٰةِ وَٱلۡعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجۡهَهُۥۖ﴾ [الکهف: 28].

یعنی: و با کسانی که صبحگاهشان و شامگاهشان خدای خود را می‌پرستیدند و به فریاد می‌خواندند و تنها (رضا)ی ذات او را می‌طلبیدند، نفس خود را به صبر وادار.

در کتب تفاسیر آمده که با اهل صفه باش.

چگونه به خود اجازه می‌دهیم بر مردی طعن وارد کنیم که قرآن برای او گواهی داده که در راه خدا به تنگنا افتاده و صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را به فریاد می‌خواند و رضای ذات او را می‌طلبد؟

نه، نه! قسم به خدا ما نه تنها به او طعن نمی‌زنیم، بلکه به توسل به حب او از خدا تقرب می‌جوییم. بدین صورت می‌بینیم که پشت سر هم فضل و بزرگواری و شرف به ابوهریره روی می‌آورند. فضل صحابی بودن و فضل هجرت و فضل دوسی بودن و فضل یمنی بودن و شرفیاب شدنش به دعای رسول خدا برای او و مورد ثقه و اعتماد او واقع شدنش و گواهی قرآن به نفع او.

در آینده و در فصل‌های مستقلی خواهیم دید که ابوهریره از فضل جهاد و فضل نشر حدیث رسول خدا ج بهره‌مند بوده است.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| وهــاجر من دوس وحیداً وقصده |  | نوال حدیث أو قــرآن ینزل |
| وعاش رضیاً في المدینه طالما |  | اُنیل الهدی ثم الرسول یعدل |
| تنــــــامي له الهدی اللطیف بصفه |  | بقول طفیل والنبي یجحفل |
| عصت دوسنا فلیغضب الله وأدعه |  | فــالفی رحیما للهدایه یسئل |

تنها از میان دوسیان هجرت کرد و هدفش تنها دریافت و فهم حدیث و قرآنی بود که فرود می‌آمد. و در مدینه راضی بزیست تا زمانی که هدایت را دریافت کرد و رسول خدا ج به عدالت او گواهی داد. هدایت لطیفانه بر او افزون گردید در صفه، به سبب گفته طفیل در حالی‌که رسول خدا ج در تدارک لشکر کشی بود؛ طفیل گفت: دوس ما نافرمانی کردند، پس باید خداوند بر آن خشمگین شود و تو هم او را بخوان، اما او مهربانی را یافت که برای آنان طلب هدایت می‌کرد.

محبت ابوهریره برای رسول خدا ج و ملازمتش او را:

ابوهریره رسول خدا را به شدت دوست داشت. او خودش به این دوست داشتن اعتراف می‌نماید و می‌گوید: «ای رسول خدا هر گاه تو را می‌بینم، باعث خوشحالی و چشم روشنی‌ام می‌شوی»([[69]](#footnote-69)). این محبت به کلی بر او مستولی گردیده بود، تا آن‌جا که شنیدن یک حدیث از دهان رسول خدا ج یا بزرگان صحابه را بر هزار رکعت نماز سنت ترجیح می‌داد. او در این زمینه می‌گوید: «بابی از علم را که یاد می‌گیریم از هزار رکعت نماز سنت نزد ما محبوب‌تر است»([[70]](#footnote-70)).

آری! محبت رسول خدا آتشی در درون او برافروخته بود. آن‌چنان که هر گاه نام رسول خدا ج را می‌شنید، کنترل خود را از دست می‌داد و تا سرحد بی‌هوشی گریه می‌کرد.

ترمذی با سند حسنی که به شفی اصبحی([[71]](#footnote-71)) ختم می‌شود: «صورتی صادق از آن‌چه در اثر این محبت عظیم بر ابوهریره مستولی می‌شد» برای ما نمایان کرده است. شفی وارد مدینه گردید: مردی را دید که مردمی اطراف او را احاطه کرده‌اند. گفت: این مرد کیست؟ گفتند: ابوهریره است به او نزدیک شدم تا مقابل او نشستم و او برای مردم سخنرانی و صحبت می‌کرد. چون سخنرانی‌اش به پایان رسید و اطرافش خلوت شد، به او گفتم: از تو به حق می‌طلبم که حدیثی را به من بگویی که رسول خدا ج آن را به تو فرموده و تو آن را فهمیده و درک کرده باشی؟ ابوهریره گفت: این کار را می‌کنم و حدیثی را برای تو بازگو می‌کنم که رسول خدا ج آن را به من فرموده و من آن را تعقل کرده و یاد گرفته‌ام. بعد آه و ناله وگریه‌ی شدیدی شروع کرد.

و انسان زمانی این کار را می‌کند که شوق فراوانی برای دیدار دوستش داشته باشد و بر او تاسف بخورد و حب لقای او را داشته باشد([[72]](#footnote-72)).

شفی اصبحی صحبت خود را ادامه داد و چگونگی آه و ویلاهای ابوهریره را قبل از روایت حدیث در مرتبه‌های دوم و سوم و چهارم برای ما توصیف می‌کرد، گوید: رسول خدا ج آن را شخصا و در این اتاق – که غیر از من و او کس دیگری همراه ما نبود – به من گفته است، بار دیگر فغان و وایلا را شروع کرد، بعد به خود آمد، دستی بر صورت خود کشید و گفت: حدیثی را برای تو باز می‌گویم که رسول خدا ج آن را به من یاد داده، من و او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره آه و واویلای دیگری کشید. بعد به خود آمد و دست بر صورت خود کشید و گفت: شروع می‌کنم. حدیثی را برایت بازگو می‌کنم که رسول خدا ج آن را به من یاد داد و من او تنها در این اتاق بودیم و کسی همراهمان نبود، دوباره آه و واویلا و فغان شدیدی شروع کرد. بعد بر صورت و رویش بر زمین افتاد. مدتی طولانی او را بر خود تکیه دادم، بعد به هوش آمد و گفت: رسول خدا ج به من فرمود: «اگر روز قیامت فرا رسید، خداوند تبارک و تعالی به میان بندگان فرود می‌آید تا میان آن‌ها قضاوت کند....» بعد حدیثی طویل و دور و درازی در مورد عذاب کسی که قرآن تلاوت می‌کند یا مال خود را می‌بخشد یا جهاد می‌کند ولی هدفش از این کارها کسب ستایش و مدح مردم و ریاکاری است، ذکر کرد([[73]](#footnote-73)).

و هیچ دلیلی برای اذیت کردن‌های افراد بدخواه و مبغض ابوهریره وجود ندارد که بیایند، گمان ببرند و بگویند ابوهریره این کار را از باب ریاکاری انجام داده است. زیرا شیون کردن و فغان مردان به هنگام بردن نام رسول خدا ج جزو حالت برخی از اصحاب بود که چون رسول خدا ج را یاد می‌کردند و نام او را بر زبان می‌آوردند، به گریه می‌افتادند، از جمله‌ی آن‌ها حضرت ابوبکر صدیقس بود. اوسط پسر عمرو بجلی صورت دیگری از ابوبکر صدیق برای ما حفظ کرده که همچون ابوهریره به هنگام یاد رسول خدا به گریه می‌افتاد.

اوسط گوید: «یک سال بعد از وفات رسول خدا ج به مدینه آمدم. ابوبکر را یافتم که برای مردم خطبه ایراد می‌کرد و می‌گفت: رسول خدا ج در یک سال قبل در میان ما به خطبه برخاست، سه بار اشک و گریه گلو و چشمان او را گرفت. بعد گفت: ای مردم سلامتی و عافیت را از خدا طلب کنید...»([[74]](#footnote-74)).

این محبت و علاقه‌ی شدید، ابوهریره را بارهای بار بر می‌انگیخت و تشویق می‌کرد که هنگام نقل حدیث از رسول خدا ج او را بسیار یاد کند تا از نام و یاد او شرف کسب کند و با نام‌های او انس بگیرد. بارها می‌گفت: «شنیدم که رسول خدا صادق و مصدوق، ابالقاسم، صاحب این حجره ج می‌گفت» و یا می‌گفت: «شنیدم محبوبم اباالقاسم ج می‌گفت» و او را «نبی توبه» و امثال این کلمات نام می‌برد.

می‌بینیم که خداوند متعال این مقدار فراوان از ایمان و محبت پیغمبر خود را در قلب ابوهریره قرار داده بود که او را وادار می‌کرد خود را برای مصاحبت، ملازمت و رفاقت او، نه تنها در مسجد و صفه بس، که در غزوات و سفرها، حتی هنگام رفتن به بازار آماده گرداند. او را می‌بینیم که گفت: «در یکی از بازارهای مدینه در خدمت رسول خدا ج بودم. او بازگشت، من هم بازگشتم». یا همراه او به عیادت مریض‌ها می‌رفت. زیرا پیغمبر خدا ج به عیادت مریضی که مبتلا به کسالت و بیماری بدمزاجی شده بود، ‌رفت و ابوهریره در خدمت او بود. می‌گوید: زمام شتر رسول خدا ج را می‌گرفتم وتا زمانی‌که او سوار نمی‌شد و روی پشت آن قرار نمی‌گرفت رهایش نمی‌کردم و بعد می‌فرمود: «پروردگارا شما صاحب و همراه سفر هستی». یا همراه با اوج در باغ‌ها به گردش می‌رفت در این زمینه می‌گوید: همراه رسول خدا در نخلستان برخی از اهل مدینه گشت می‌زدم یا در سفرها به خدمت‌گذاری از رسول خدا ج بر می‌خاست و می‌گوید: «شانه گوشتی از دیگ عباس، برای رسول خدا ج بردم، آن را تناول کرد و خورد» اگر امری از امور رسول خدا ج بر او پنهان می‌ماند که نمی‌توانست آن را ببیند یا بشنود در مورد آن از او سوال می‌کرد و مثلا می‌گفت: «پدر و مادرم فدایت آیا به یاد داری که میان الله اکبر تحرم و شروع قرائت فاتحه سکوت کردی، این سکوت چه بود؟ گفت: می‌گویم...». یا درباره‌ی شایسته‌ترین افراد به شفاعت او ج از او سوال می‌کرد چنانچه می‌آید و در مورد ابتدا و شروع نبوت از او سوال‌ کرد، ‌از ابی پسر کعب منقول است که ابوهریرهس از مسائلی که دیگران به خود جرات نمی‌دادند، از وی سوال کنند، از رسول خدا ج سوال می‌کرد. عرض کرد ای رسول خدا ج، اولین چیزی که امر نبوت بدان شروع شد، چه چیز بود؟ رسول خدا ج جواب سوال او را داد و امر آن را برای او تعریف نمود و توضیح داد. و سوالات دیگری از این قبیل و مسائل فراوان و گوناگون دیگر.

این محبت فراوان و این ملازمت دایمی و این جرات بر سوال، از امور پنهان و مخفی، همه‌ی این‌ها دست به دست همه داده و فرصت و زمینه را برای ابوهریره فراهم کردند که بر بسیاری از احول و اوضاع رسول خدا ج اطلاع پیدا کند که غیر او بر آن اطلاع نداشته‌اند. لذا تنها او آن را روایت کرده است. مانند این که او فرصت پیدا کرده بود که فرموده‌های رسول خدا ج را به صورت عالی و بدون اشتباه حفظ کند و فراوان از او روایت نقل نماید.

حال نظری بر همت بلند ابوهریره بیفکنیم. هنگامی‌که رسول خدا ج او را به سوی برخی از غنایم فراوان فرا خواند و گفت آیا از این غنایم چیزی از من نمی‌طلبی؟ در جواب گفت: از تو می‌خواهم که از آنچه خداوند به تو یاد داده است به من یاد بدهی.

پس خدا و رسول او راستی و درستی این خواسته‌ی او را دانسته و تصدیق کرده‌اند و او سرانجام از جمله‌ی علماء گردید.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| تتبع الهدی في شوق وفي لهف |  | وراح من نبعه الروحي یرتشف |
| والقلب یـــلزم من یهوي فیتبعه |  | وذاک سرّبه الأرواح تــــا تلف |
| ومن سعي خلف (طه) في سیرته |  | فسیعه دون ریب کله شـــــرف |

با شوق و اشتیاق فراوان در پی هدایت به حرکت در آمد و رفت که از سرچشمه‌های روحی او می‌نوشید و می‌مکید. دل ملازم و همراه کسی خواهد بود که آرزویش می‌کند و به دنبالش به حرکت در‌می‌آید و این سرّی است که تنها روح‌ها بدان الفت می‌گیرند. هر کس در راهپیمایی خویش به دنبال طه (حضرت محمد) به حرکت درآید، همه‌ی سعی و تلاش او بدون شک شرف و عزت خواهد بود.

گرسنگی:

ابوهریرهس در زمان رسول خدا ج فقیر و بدون سرمایه و خانه و شغل، در صفه زیست. او در این مدت به آن‌چه که خداوند متعال در صفه برایش میسر و فرآهم می‌کرد، از آن‌چه به آن‌ها هدیه داده می‌شد، یا رسول خدا ج آن‌ها را در آن شریک می‌نمود، قناعت می‌کرد. هدفش از این عمل تنها مصاحبت و ملازمت رسول خدا ج جهت شنیدن کلام او و دریافتن علم از او بود. می‌خواست فرموده‌های او را بشنود و به قصد و نیت نشرشان، آن‌ها را حفظ کند. تنها به خاطر رؤیت و مشاهده‌ی افعال و احوال معاملات و قضاوت‌های رسول خدا ج و اقتدا و تاسی به آن‌ها در خدمت او می‌ماند.

حتی بعضی از اوقات قادر به تامین حداقل مایحتاج زندگی خود نمی‌شد و در اوج فشار و تنگنا قرار می‌گرفت. چندین شب بدون غذا می‌ماند تا آن‌جا که مجبور می‌شد از شدت گرسنگی شکم بر زمین بمالد و بعضی اوقات از حال می‌رفت و بی‌هوش می‌شد.

در کتب حدیث، صورت‌هایی از این وضعیت اسف‌انگیز که ابوهریره با آن دست به گریبان بود، بیان شده است. خود او نیز بعد از رهایی از تنگنا، زمانی که خداوند در نعمت‌های خود را بر او گشود، از باب تحدث به نعمت خداوند از وضعیت خویش سخن به میان آورده و آن را توصیف کرده است.

از جمله بخاری به روایت از ابن سیرین نقل می‌کند که «نزد ابوهریره بودیم، دو پارچه لباس کهنه و پاره‌ی کتان به تن داشت، فین کرد و گفت به به این ابوهریره است که در کتان فین می‌کند. قبلا مرا دیدی که میان منبر رسول خدا ج تا حجره‌ی حضرت عایشه بیهوش بر زمین می‌افتادم، یکی می‌آمد و پا را روی گردن من می‌نهاد. به تصور این‌که من دیوانه هستم و به نوعی از جنون گرفتار شده‌ام، در حالی‌که جز گرسنگی هیچ بلای دیگری نداشتم»([[75]](#footnote-75)).

و از جمله حدیث دیگری که بخاری آن را هم از ابن سیرین روایت کرده است، این است که گفت: «به سختی و ناراحتی شدیدی گرفتار شدم. به عمر پسر خطاب برخورد نمودم. از او خواستم آیه‌ای از کلام خدا بر من تلاوت کند، در خانه‌اش را بر من گشود. وارد شدم، کمی جلو رفتم‌، ولی از شدت ناراحتی و گرسنگی بر صورتم بر زمین افتادم. زمانی که به خود آمدم رسول خدا را دیدم که بر سرم ایستاده است. فرمود: ای ابوهریره! عرض کردم در خدمتم ای فرستاده‌ی خدا. دستم را گرفت و مرا بلند کرد و متوجه وضعیتم شد، به سوی اثاثیه‌های خود رفت. بعد امر کرد کاسه‌ی بزرگی شیر برایم آوردند، مقداری از آن را آشامیدم. فرمود: باز بنوش ای اباهریره. دوباره نوشیدم. فرمود: باز بنوش. نوشیدم تا شکمم مثل پیاله و فنجان صاف و هموار شد. (سیر شدم.) بعد به عمر برخورد کردم و وضعیت و حال خویش را برایش شرح دادم و گفتم: ولی خداوند مسوولیت سیر کردن مرا به کسی بهتر و شایسته‌تر از شما واگذار کرد. گفتم: قسم به خدا من از تو خواستم آیه‌ای بر من تلاوت کنی. حال آن‌که من بهتر از شما به قرائت آن آشنا بودم. عمر گفت: قسم به خدا اگر می‌توانستم تو را به درون خانه‌ی خویش ببرم، برای من از دسترسی به شترهای نجیب و پسندیده، محبوب‌تر بود»([[76]](#footnote-76)).

یکی دیگر از صورت‌های معجزه، معجزه‌ی شرب شیر است که بخاری آن را به نقل از ابوهریره روایت کرده است. گوید: «سوگند به خدای که جز او خدای دیگری وجود ندارد، از شدت گرسنگی و سختی درد آن، خود را بر زمین می‌چسباندم و سنگ بر شکم می‌بستم. روزی بر سر راهی که آن‌ها (رسول خدا، ابوبکر و عمر) از آن خارج می‌شدند، نشستم. ابوبکر از آن‌جا گذر کرد. در مورد آیتی از او سوال کردم و خدا می‌داند که تنها به خاطر سیر کردنم این سوال را مطرح کردم. او رفت و این کار (سیر کردن) را نکرد. بعد ابوالقاسم ج بر من گذر کرد. چون مرا دید تبسمی بر لب آورد و فهمید که چه چیزی در دل دارم و چه چیزی در چهره‌ی من خوانده می‌شود. فرمود: اباهرّ! عرض کردم: در خدمتم رسول خدا. فرمود: به دنبالم من بیا. به دنبالش راه افتادم. وارد شد و اجازه‌ی دخول من گرفت. اجازه داده شد. من هم داخل شدم. بعد پیاله شیری پیدا کرد و فرمود: این شیر را چه کسی و از کجا آورده است؟ عرض کردند فلان مرد یا فلان زن آن را به تو هدیه کرده است. فرمود: اباهرّ! گفتم: در خدمتم ای رسول خدا ج. فرمود: به نزد اهل صفه برو و آن‌ها را به نزد من فرا خوان. ابوهریره گوید: اهل صُفَّه مهمانان اسلام بودند. به سوی اهل و خانواده و اموال و ثروت و خانه‌ی هیچ احدی نمی‌رفتند و اگر زکاتی نزد رسول خدا ج آورده می‌شد، آن را برای ایشان می‌فرستاد و خود از آن چیزی نمی‌خورد. اما اگر هدیه‌ای نزدش آورده می‌شد، قسمتی از آن را به اهل صفه می‌داد و قسمتی را خود از آن‌ استفاده می‌کرد.

این سخن که فرمود برو اهل صفه را به اینجا بخوان، مرا ناراحت کرد. عرض کردم: این مقدار شیر چه دردی از اهل صفه دوا می‌کند؟ من شایسته‌ترم که از آن جرعه‌ای بنوشم و به وسیله‌ی آن قوتی بگیرم. و چون آمد، به من دستور داد من به آن‌ها می‌دادم و چه بسا انتظار داشتم که سهمی از آن نصیب من نشود.

با این وصف گریزی از اطاعت امر خدا و رسول او نداشتم. لذا به نزد آن‌ها رفتم و آن‌ها را دعوت کردم. ایشان نیز دعوت اجابت کردند. آمدند. اجازه‌ی ورود گرفتند. اجازه داده شد. وارد شدند و هر کس در جایی از اتاق مستقر گردید. فرمود: اباهرّ! عرض کردم در خدمتم ای رسول خدا. فرمود: بگیر و به ایشان بده. گوید پیاله را گرفتم و آن‌ را به یک یک آن‌ها می‌دادم. هر فردی تا سیر می‌شد از آن می‌نوشید. بعد پیاله را به من دادند تا به رسول خدا رسیدم. همه‌ی آن‌ها از شرب شیر سیر شدند. پیاله را گرفت و بر دست قرار داد. نگاهی به من افکند و تبسمی بر لب آورد و فرمود: اباهرّ! عرض کردم در خدمتم رسول خدا ج. فرمود: تنها من و تو مانده‌ایم. عرض کردم: درست می‌فرمایید. رسول خدا ج فرمود بنشین و بنوش. نشستم و نوشیدم. فرمود: دوباره بنوش. دوباره نوشیدم. باز هم فرمود دوباره بنوش، دوباره نوشیدم. تا آن‌جا که عرض کردم قسم به آن کسی که تو را به حق فرستاده جایی نیست که در آن بریزم. فرمود: آن را به من بده. پیاله را به او دادم. حمد خدا را بر زبان راند و بسم‌الله گفت و شیر اضافی باقی مانده را خود نوشید»([[77]](#footnote-77)).

برخی این داستان را تکذیب کرده‌ و به واسطه‌ی آن بر ابوهریره طعن زده‌اند. اما تکذیب آن باعث تکذیب بسیاری از معجزات شبیه این، و تکذیب راویان آن خواهد گردید. مانند معجزه تکثیر خرماهای جابر پسر عبداللهس و غیر آن از آنچه که در صحیحین ثابت است.

نمونه‌ی دیگری که ابوهریره از گرسنگی خود و اهل صفه برای ما نقل می‌کند، این است که می‌گوید: «بهترین انسان‌ها برای فقیران جعفر پسر ابی‌طالب بود، ما را با خود به خانه می‌برد و از آن‌چه در خانه‌اش موجود بود، به ما می‌داد. حتی بعضی اوقات مشک کوچک روغن خویش را بیرون می‌آورد و ما بعد از شق کردن و شکافتنش آن‌چه را که در آن بود، می‌لیسیدیم»([[78]](#footnote-78)).

از عبدالله پسر شقیق منقول است که: «یک سال با ابوهریره در مدینه اقامت گزیدم. روزی در کنار حجره‌ی حضرت عایشه نشسته بودیم. خطاب به من گفت: تو ما را می‌بینی که جز این عبای کهنه و پاره پاره لباس دیگری نداریم و روزگار وضعی بر ما می‌آورد که یکی از ما طعامی را که قوت و نیروی خودر را بدان نگه دارد، به دست نمی‌آورد. حتی یکی از ما سنگی را برمی‌دارد و آن را بر شکم خود می‌بندد تا توان و قوت خود را به وسیله‌ی آن حفظ نماید»([[79]](#footnote-79)).

با این زحمات و فداکاری‌ها، خود و انسان‌های بعدی را تربیت نمودند. نسل‌هایی که عراق و بلاد فارس و سایر اقطار را فتح کردند. بعد از ایشان نسلی دیگر ظهور کرد که نماز را ضایع کرد و پرخوری آن‌ها را به مرض مبتلا نمود و در عین حال این گرسنگی و فقر را بر ابوهریره خرده گرفتند. در حالی‌که این گرسنگی و فقر برای او مصدر شرف و فقر تلقی می‌شد. اینان فراموش کرده‌اند که ناز و نعمت و پرخوری، همه نتیجه و محصول فتوحات شمشیرهای این گرسنگان است که آن‌چه را که نزد خداست بر دنیا و لذت‌های آن‌ برتری و ترجیح دادند.

گرسنگی جز منشاء و مصدر تکریم و تشریف این مجموعه‌ی صالح از یاران رسول خدا ج، مصدر چیز دیگری نبود. گرسنگی برای کسانی عار و ننگ به شمار می‌آید که شکم‌هایشان از پرخوری و تلذذ از ثمره‌ی آن‌چه این گرسنگان برای آن‌ها کاشته‌اند دچار سوءهاضمه شده است. اما مقاییس ومیزان‌ها امروزه تغییر کرده و عوض شده‌اند.

ای خوش‌گذرانان ناسپاس و کینه‌توز، حضرت ابوهریره در تحمل این گرسنگی تنها نبود. بلکه این صفت، طبیعت غالب حاکم بر اکثریت امت جهان آن وقت بود. بعضی اوقات همه‌ی مدینه بر اثر قحطی و محاصره متعرض گرسنگی می‌گردید و با آن دست و پنجه نرم می‌کرد.

در صحیحین (بخاری و سلم) گوشه‌ای از داستان یکی از حالت‌های شدید گرسنگی ـ که اصحاب آن را تحمل کردند ـ آمده است. حتی انس پسر مالک می‌گوید: «ابوطلحه به ام سلیم گفت: صدای رسول خدا را ضعیف شنیدم و گرسنگی را در آن یافتم، آیا چیزی داریم؟ ام سلیم گفت: بلی. چند قرص نان جو؛ رفت و آن‌ها را بیرون آورد. بعد یکی از روبند‌های خود خود را بیرون آورد، نان‌ها را در قسمتی از آن پیچید و در دست من نهاد و به قسمت دیگرش مرا پوشاند و مرا نزد رسول خدا ج فرستاد»([[80]](#footnote-80)).

دوباره انس گوید: «به خدمت رسول خدا آمدم او را یافتم که با یارانش نشسته و شکم خود را با پارچه‌ای بسته است. علت را از یکی از یاران پرسیدم. گفت: از گرسنگی».

در جایی دیگر می‌گوید: «مقداری خرما به عنوان هدیه نزد رسول خدا ج آورده شد، بعد آن‌ها را به یک پیمانه تقسیم کرد و ماموریت تقسیم آن‌ها به من واگذار گردید. وقتی از تقسیم فارغ گشتم‌، دیدم در حالی‌که روی سرین نشسته بود، تند تند آن‌ها را می‌خورد و در شیوه‌ی خوردنش گرسنگی را یافتم»([[81]](#footnote-81)).

آیا با این وضعیت اگر ابوهریره غریب و فقیر از فرط گرسنگی بانگ برآورد، چیز عجیبی است؟ و آیا این گرسنگی به عنوان عیبی بر رسول خدا تلقی می‌شود، یا نشانۀی تجرد و اخلاص او برای خدا به شمار می‌آید؟

ابوهریره در روایت دیگری که مسلم آن را روایت کرده، داستان دیگری از گرسنگی رسول خدا ج و دو وزیرش صدیق و فاروقس را نقل می‌کند و می‌گوید: روزی (یا شبی) رسول خدا ج از منزل خارج شد. ناگاه به ابوبکر و عمر برخورد کرد. فرمود: چه چیزی شما را در این ساعت وادار به خروج از خانه کرده است؟ عرض کردند: گرسنگی ای رسول خدا. فرمود قسم به آن‌که جانم در دست اوست، آن‌چه شما را از خانه بیرون کرده مرا نیز از خانه بیرون آورده است، برخیزید. همراه او به راه افتادند تا به خانه مردی از انصار روی آوردند که در خانه نبود، وقتی همسر او رسول خدا ج را دید، گفت: مرحبا وأهلا([[82]](#footnote-82)). رسول خدا ج فرمود: فلانی کجاست؟ گفت: رفته برایمان مقداری آب شیرین بیاورد. ناگهان مردی انصاری پیدا شد، نظری به رسول خدا و دو یارش انداخت و گفت: سپاس برای خدا، امروز هیچ‌کس مهمانی محترم‌تر و فاضل‌تر از مهمانان من ندارد. این را گفت و رفت خوشه خرمایی که در آن «بسر و تمر و رطب»([[83]](#footnote-83)) بود، بیاورد. سپس گفت: بفرمایید از این بخورید. بعد چاقویی به دست گرفت. رسول خدا ج فرمود: نکند که حیوان شیرده را سر ببری. رفت و گوسفندی برای آنان سر برید و پس از خوردن از خرما و خوشه، گوشت گوسفند را خوردند و بر آن آب نوشیدند([[84]](#footnote-84)).

باری خانه علی از طعام و غذا خالی گردید و کار به جایی رسید که حسن و حسین از گرسنگی گریستند و تکه نانی نزد فاطمه یافت نمی‌شد که به آن‌ها بدهد تا به وسیله‌ی آن غافل و سرگرم شوند.

در داستان دیگری که ابوداود با سند صحیح از سهل پسر سعد ساعدیس نقل کرده، آمده است که علی پسر ابی طالب بر فاطمهس وارد گردید و حسن و حسین می‌گریستند. علی فرمود: چه چیزی آن‌ها را به گریه انداخته است؟‌ فاطمه گفت: گرسنگی([[85]](#footnote-85)).

ای ابوریه متناقض‌گو، آیا این گرسنگی را بر حضرت علی نیز خرده می‌گیری و بر او عیب می‌شماری؟ در حالی‌که علی را زاهد و فقیری که گوشت خشک شده را می‌خورد، توصیف کرده‌اید.

اتاق‌های رسول خدا ج از هر چه غذا و طعام است، خالی گشت. تا آن‌جا که جز آب چیزی در آن برای مهمان پیدا نمی‌شد. مسلم با سند از ابوهریره روایت کرده و می‌گوید: «مردی به نزد رسول خدا ج آمد و عرض کرد: من همه‌ی تلاش خود را به کار بسته‌ام، اما چیزی پیدا نکرده‌ام. پیامبر اکرم او را نزد یکی از همسرانش فرستاد. گفت: قسم به کسی که تو را به حق مبعوث کرده، جز آب چیزی نزد ما یافت نمی‌شود. سپس رسول خدا او را نزد یکی دیگر از همسرانش فرستاد، جواب دادند که قسم به خدایی که تو را به حق مبعوث کرده است، ‌جز آب چیزی نداریم. رسول خدا ج خطاب به یاران حاضر در مجلس فرمود: چه کسی او را امشب مهمان می‌کند، رحمت خدا بر او باد؟ مردی از انصار برخاست و گفت: ای رسول خدا من میزبان او می‌شوم، برخاست و او را با خود به خانه برد([[86]](#footnote-86)).

این تنها ابوهریره نبود که به دنبال سیر کردن خود می‌گشت، بلکه واثله پسر اسقع هم در این امر شریک و رفیق او بود. حاکم با سند صحیح ـ که در آن خالد پسر یزید پسر ابی مالک نیز وجود دارد، و امام ذهبی نیز در مورد او می‌گوید: بعضی او را مورد ثقه دانسته‌اند ـ اما نسائی می‌گوید محل ثقه و اطمینان نیست ـ روایت کرده که واثله پسر اسقع ـ یکی از اهل صفه ـ ‌گفت: سه روز در مسجد اقامت گزیدیم، کسی‌که از مسجد خارج می‌گشت، دست دو نفر یا سه نفر ما را می‌گرفت و با خود به خانه می‌برد و آن‌ها را غذا می‌داد. او می‌گوید من در مدت این سه روز جزو کسانی بودم که از یاد می‌رفتم و کسی مرا با خود نمی‌برد. ابوبکر را وقت نماز عشا یافتم، به نزد او رفتم و از او خواستم سوره‌ی سبا را بر من تلاوت کند. رفتیم تا به در خانه‌ی او رسیدیم. انتظار داشتم مرا با خود به خانه ببرد و به غذا دعوت کند. اما دم در ایستاد و بقیه‌ی سوره را بر من تلاوت کرد. بعد خود وارد خانه شد و مرا رها کرد. سپس عمر را دیدم، با او نیز چون ابوبکر کردم، او هم مانند ابوبکر با من رفتار کرد و چون صبح شد، داستان را برای رسول خدا ج تعریف کردم. حضرت مرا غذا داد([[87]](#footnote-87)).

از فضاله پسر عبید انصاریس منقول است که گفته است: وقتی رسول خدا بری مردم به امامت می‌ایستاد، بعضی از مردم از شدت گرسنگی در نماز بر زمین می‌افتادند. زیرا آن‌ها در اوج نیاز و احتیاج بودند و آن‌ها اهل صفه نامیده می‌شوند. برخی از اعراب بادیه نشین در مورد آن‌ها می‌گفتند: «این‌ها دیوانه هستند».

سبحان‌الله مفاهیم چقدر گرفتار دگرگونی شده‌اند و موازین چقدر منقلب گشته‌اند و چه ظلم‌هایی که بر افراد جای ثقه واقع شده و می‌شود؟

رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی مجاهد و فقیر و رنج دیده در راه خدا و به خاطر رضای خدا.

جهاد ابوهریرهس

دشمنان ابوهریره در تنقیص او برخود اسراف ورزیده و هر چه را که مظهری از مظاهر شرف و بذل در راه خدا شمرده می‌شود، از او سلب کرده‌اند و به عمد از این موضوع که او یکی از یارانی بوده که هرگز از مشارکت با رسول خدا در جهاد خودداری نمی‌کرد، چشم‌پوشی و تجاهل ورزیده‌اند. در حالی که این یاران بزرگوار در هیچ جنگی از جنگ‌ها و هیچ صحنه‌ای از صحنه‌ها، از رسول الله تخلف نورزیده‌ و همواره در رکاب او بوده‌اند، جز در واقعه تبوک که سه نفر از اصحاب تخلف ورزیدند و بعد خداوند از سر تقصیر و تخلفشان در گذشت و آن‌ها را بخشید.

ابوهریره به علت تاخیر در هجرت شرف مشارکت در جنگ‌های اول، چون بدر و احد و خندق را نیافته است، اما در همه‌ی جنگ‌های دیگر مشارکت داشته و از هیچ‌کدام از آن‌ها تخلف نکرده است. اما این‌که او همچون یک رزمنده‌ی بارز شهرت پیدا نکرده و دارای وقایع مشهوری ـ همچون از صحنه بیرون کردن برخی از سران شرک و کفر ـ نیست، به این دلیل است که همه‌ی اصحابس به چنین اموری شهرت و نام پیدا نکرده‌اند و همگی افتخار چنین میادینی را نیافته‌اند. زیرا هر کس میدان خویش را دارد و قهرمانانی معدود و محدود بودند که شهرت و آوازه‌ی قهرمانی‌شان گوش جهانیان را پر کرد. مانند علی، سعد، زبیر، طلحه، ابو قتاده و شهیدانش. اما بیشتر رزمندگان صحابه از جمله بسیاری از اشخاص با وصف سابقه و قدمتشان در صحابی بودن‌، یا سرکرده و مشهور بودنشان، ذکر و آوازه‌اشان در جنگ‌ها از حالت عادی تجاوز نکرده است. آنان در جنگ‌ها و مبارزات شرکت کرده‌اند و به جهاد برخاسته‌اند. کفار را کشته و اسیر گرفته‌اند. اما وقایع عادی، باعث مشهور شدن و گسترش آوازه‌شان نگشته است. چرا که کشته شدگان توسط آن‌ها افراد دارای‌شان و منزلت اجتماعی آن چنانی نبوده‌اند. یا به قهرمانی شهرت پیدا نکرده‌اند، یا مبارزه‌ی طولانی و درازمدت میان آن‌ها و رقیب‌شان در نگرفته، یا امثال این امور.

حضور ابوهریره در خیبر و جنگ‌های وادی القری:

اولین جنگی که ابوهریره بعد از هجرت در آن مشارکت ورزید، جنگ خیبر بود. امام بخاری نصوص فراوانی در زمینه‌ی مشارکت او در جنگ خیبر ذکر فرموده، اما برخی از آن‌ها مشیر به این هستند که حضورش در خیبر بعد از فتح آن بوده است و بعضی مشیر به این که حضورش در آن بعد از اتمام جنگ بوده است.

روایت حضور او در خیبر بعد از فتح آن:

«امام بخاری از ابوهریره روایت کرده که می‌گوید: به خدمت رسول خدا ج آمدم و او در خیبر بود. بعد از این‌که آنجا را فتح کرده‌ بودند، عرض کردم ای رسول خدا سهمی از غنایم آن برای من در نظر بگیر»([[88]](#footnote-88)).

اما نصوص دیگری مشیر به حضور او در فتح خیبر در دست است: بخاری از او روایت کرده که می‌گوید: خیبر را فتح کردیم اما نقره یا طلایی از غنایم آن به غنیمت نگرفتیم. تنها شتر و گاو و اساسیه و بستان را به غنیمت گرفتیم([[89]](#footnote-89)).

در نص دیگری آمده است که «روز خیبر با رسول خدا [از مدینه به سوی خیبر] خارج شدیم. هیچ طلا و نقره‌ای را به غنیمت نگرفتیم جز اموال و لباس و وسایل و اساسیه»([[90]](#footnote-90)).

واقدی میان روایت‌های حضور و عدم حضور او در واقعه‌ی فتح خیبر جمع و توفیق به وجود آورده و می‌گوید: خیبر دارای قلعه‌های متعددی بود که در چند روز پشت سرهم به تصرف مسلمانان در آمدند. حضرت ابوهریره در فتح برخی از آن‌ها حضور داشت، چون از خود او روایت شده که او در خیبر حضور داشت و رسول خدا ج قلعه‌ی «النطاة»را فتح کرد و ساکنان قلعه‌ی «الکتیبة» را به محاصره در آورد([[91]](#footnote-91)).

سپس ابوهریره شاهد عقب نشینی رسول خدا به سوی وادی القری بعد از فتح خیبر بوده و او نیز با رسول الله به سوی آن‌جا عقب نشینی کرد([[92]](#footnote-92)). در آن‌جا جنگ شدیدی رخ داد که واقدی([[93]](#footnote-93)) و بقیه غزوات‌نویسان آن را ذکر کرده‌اند.

حضور ابوهریره در غزوه ذات‌الرقاع:

ابوهریره در غزوه مرسوم به «ذات‌الرقاع» نیز شرکت کرده است. بخاری می‌گوید: «ابوهریره گفت: نماز خوف را پشت سر رسول خدا ج در غزوه‌ی نجد خواندم». در این جنگ رسول خدا ج با جمعی از قبیله‌ی غطفان رو در رو گردید، ولی جنگ و نبردی صورت نگرفت. برخی از طرفین همدیگر را ترساندند و بس. رسول خدا در این رویارویی دو رکعت نماز خوف خواند.

ابوموسی اشعریس می‌گوید: پاهایمان سوراخ و شکافته شدند و پاهای من نیز در این جنگ سوراخ و شکاف برداشتند و ناخن‌هایم افتادند و پارچه‌های کهنه و فرسوده را بر پاهایمان می‌بستیم. از این رو، این غزوه «ذات‌الرقاع» نام گرفت، چون ما بر پاهایمان کهنه پارچه می‌بستیم.

حضور ابوموسی در این جنگ دلیل دیگری بر حضور ابوهریره است، زیرا هیچ یک از این دو نفر جز در روزهای فتح خیبر به مدینه هجرت نکردند.

این چنین در راه خدا رنج کشیدند، تحمل زحمت نمودند که بر اثر پیاده‌روی‌های زیاد ناخن پاهایشان فرو ریخت. اما هم اکنون کسانی پیدا می‌شوند که خرامان خرامان و دامن‌کشان راه می‌روند و در مورد ابوهریره دهان به طعن می‌گشایند. هیهات والله.

مشارکت و حضور او در اخراج برخی از یهودیان از مدینه:

ابوهریره در بیرون راندن برخی از یهودیان مدینه از شهر، مشارکت داشت. بخاری به نقل از او روایت کرده و می‌گوید: «یک روز که در مسجد بودیم، پیغمبر خدا ج بیرون رفت و گفت: ‌به طرف محل استقرار یهودی‌ها به حرکت درآیید. رفتیم تا به منطقه‌ی بیت‌المدارس رسیدیم و فرمود: اسلام بیاورید تا [از هر گزندی] سالم بمانید و در امان خدا باشید و بدانید که این سرزمین متعلق به خدا و رسول اوست و من می‌خواهم شما را از آن بیرون برانم. هر کس مال یا سرمایه‌ای دارد آن را به فروش برساند، وگرنه یقین بدانید که این سرزمین متعلق به خدا و رسول اوست»([[94]](#footnote-94)).

ابن حجر گوید: کسی را ندیده‌ام که به نسب این یهودیان تصریح کرده باشد و از ظاهر امر چنین برمی‌‌آید که این یهودیان باقی مانده یهودیانی باشند که بعد از اخراج بنی قینفاع و بنی قریظه و بنی نضیر و فراغت از کار آنان، در مدینه باقی مانده باشند چون اخراج آنان قبل از مسلمان شدن ابوهریره صورت گرفته است، زیرا او بعد از فتح خیبر به مدینه آمد.... رسول خدا ج با یهودیان خیبر مصالحه کرد که روی زمین‌های خویش کار کنند و این وضعیت ادامه پیدا کرد تا این‌که عمرس در زمان خلافت خویش آن‌ها را از خیبر بیرون راند.

احتمال دارد ـ والله اعلم ـ که رسول خدا ج بعد از فتح بقیه‌ی سرزمین خیبر قصد اخراج پس‌مانده‌های یهودیانی را که با آن‌ها مصالحه کرده بود، نموده باشد. بعد، از او خواستند آن‌ها را بر زمین‌هایشان باقی بگذارد که با درخواست آنان موافقت کرد یا طایفه‌ای از یهودیان مذکور در مدینه باقی مانده باشند. به اعتماد بر این‌که رسول خدا بر کار ایشان در سرزمین خیبر موافق است. بعدا رسول خدا آن‌ها را از سکونت در مدینه منع فرمود. والله اعلم.

اما سیاق کلام قرطبی در شرح مسلم، مقتضی این است که این عده از یهود از یهودیان بنونضیر بوده باشند که این امر صحیح نیست، زیرا اخراج آن‌ها مقدم بر آمدن ابوهریره به مدینه بوده است. ابوهریره در این حدیث می‌گوید: او در عملیات اخراج یهودیان بیت‌المدارس در خدمت پیغمبر ج بوده است. «بیت‌المدارس» به کسره‌ی حرف اول، خانه‌ای بود که کتاب آن‌ها در آن تدریس می‌شد یا مراد از مدارس، دانشمند و عالمی بود که کتاب آن‌ها را تدریس می‌کرد. اما دیدگاه و فهم اول ارجح است چون در روایت دیگری آمده است تا به مدارس رسید([[95]](#footnote-95)).

حضور او در غزوه‌های فتح الاکبر (مکه) و حنین و طایف:

بعد خداوند او را مشرف به حضور در غزوه فتح الأکبر‌ و حنین و طایف نمود. زیرا بخاری چندین روایت آورده که جملگی بر حضور او در فتح مکه دلالت می‌ورزند. بخاری به روایت از او می‌فرماید: «رسول خدا ج فرمود: اگر خدا بخواهد و فتح و ظفر نصیب ما شود، محل فرود آمدن ما «خیف» خواهد بود. زیرا منازل و جایگاه‌ها را در زمان کفر تقسیم کرده‌اند»([[96]](#footnote-96)).

این از زمان قبل از فتح مکه:

و اما داستان فتح مکه که ابوهریره آن را این چنین بازگو می‌کند: «چون خداوند دروازه‌های مکه را بر پیغمبر خود ج گشود، در میان مردم به خطبه ایستاد و پس از حمد و ثنای خدا فرمود...» و خطبه‌ی مشهور فتح [مکه] را در کتاب خود آورده است و این دلیل بر حضور او در مکان ایراد خطبه، و شنیدن آن است.

مسلم از ابوهریره روایت کرده و می‌گوید: «ای طایفه انصار آگاه باشید که حدیثی را از احادیث مربوط به خودتان به شما تعلیم می‌دهم. بعد داستان فتح مکه را ذکر کرد و فرمود: رسول خدا از مدینه به طرف مکه حرکت کرد. او در این لشکرکشی زبیر را بر یک طرف لشکر، و خالد را بر طرف دیگر مسوول کرد و ابا عبیده را بر منطقه «الحُسر» ماموریت داد. ته دره را به اشغال خود در آوردند و رسول خدا نیز در یک گردان قرار داشت. ابوهریره گوید: رسول خدا به جنگاوران نظر افکند و مرا دید و گفت: ابوهریره! عرض کردم: در خدمتم رسول خدا. فرمود: جز یاران انصاری من کسی به نزد من نیاید. غیر «شیبان» از راویان این حدیث، این قید را [جز یاران من کسی به نزد من نیاید] بر آن افزوده‌اند و فرمود بر انصاریان بانگ برآور که نزد من بیایند. گوید: انصاری‌ها اطراف او را احاطه کردند قریشی‌ها نیز پیران و فرومایه‌گانی را جمع کرده بودند و گفتند: این‌ها را به جلو می‌اندازیم، اگر فتح و ظفری نصیب آنان شد، ما نیز با آنان بوده‌ایم و اگر مورد اصابت واقع شدند، آن‌چه را که از ما درخواست کرده‌اند، انجام داده‌ایم. رسول خدا ج فرمود: اوباش و اتباع قریشی‌ها را می‌بینید؟ بعد به دو دستش که یکی روی دیگری بود، اشاره کرد و فرمود: در کوه صفا به من می‌پیوندید. ابوهریره گوید به حرکت در‌آمدیم. هیچ یک از ما قصد کشتن یکی از آن‌ها را نکرده، مگر این‌که او را کشت و هیچ یک از آنان چیزی به سوی ما نینداخت و دفاعی از خود نشان ندادند([[97]](#footnote-97)).

بعد خطبه رسول خدا در «الجعرانه» را که در مدح و ستایش انصار ایراد کرد، بازگو نمود. آن‌هم زمانی که از حنین برمی‌گشت و قبل از رسیدنش به مکه»([[98]](#footnote-98)).

این خطبه مشهور است و از طریق چند نفر صحابه روایت شده است و این روایت دلیل بر این است که ابوهریره در جنگ حنین شرکت داشته، بعد از این‌که اوامر رسول خدا ج را که امر کرده بود به سوی حنین به حرکت در‌آیند، روایت کرده است. علاوه بر این ابوهریره داستان حضور خویش در محاصره طایف را نیز ـ بعد از حنین ـ‌ روایت کرده است([[99]](#footnote-99)).

حضور ابوهریره در غزوه تبوک:

خداوند ابوهریره را به مشارکت در جنگ تبوک مشرف کرد. زیرا طحاوی با سند صحیح متصل به او روایت کرده گوید: «همراه رسول خدا ج به قصد تبوک از مدینه خارج شدیم»([[100]](#footnote-100)).

ابوهریره داستان مرور خویش در رکاب رسول خدا ج و لشکرش را ـ در جنگ تبوک ـ بر منطقه الحُجر که اقامت‌گاه ستمکاران نابود شده به عذاب از جانب پروردگار بود، چنین بازگو می‌کند([[101]](#footnote-101)). واقدی انصراف از تبوک را از زبان چهارتن از صحابه ـ که یکی از آن‌ها ابوهریره بوده است ـ بازگو می‌کند و می‌گوید: «در این غزوه حاضر بوده و آن را مشاهده کرده‌ است»([[102]](#footnote-102)).

از میان دلایل حضور او در جنگ تبوک، روایتی است که مسلم آن را به استناد به او روایت کرده که گوید: «چون جنگ تبوک پیش آمد، نوعی گرسنگی دامنگیر مسلمین شد. عرض کردند: ای رسول خدا اگر اجازه دهید شترهای آب‌کش خود را سر ببریم»([[103]](#footnote-103)). بعد بقیه‌ی داستان را پی می‌گیرد.

حضور ابوهریره در جنگ مؤته:

ابوهریره در جنگ مؤته نیز حضور پیدا کرده است، واقدی گوید: ربیعه پسر عثمان به نقل از مقبری او هم از ابوهریره نقل می‌کند و گوید: ابوهریره گفت: من در جنگ مؤته حضور داشتم([[104]](#footnote-104)). دوباره روایت شده که گفت: میان من و یک پسر عمویم بگو مگو پیش آمد، او گفت: روز مؤته از جنگ فرار کردی، ندانستم در جواب این سخن او چه بگویم([[105]](#footnote-105)).

حاکم نیز در کتاب المستدرک این توبیخ را از طریق واقدی ذکر کرده، اما ذهبی او را در صحت این روایت تایید نکرده است... فرار مذکور به تنهایی از سوی ابوهریره صورت نگرفته است، بلکه این کل لشکر مسلمانان بود که در مؤته به دستور خالد پسر ولیدس عقب نشینی کرد و رسول خدا ج این عقب نشینی را فتح نام نهاد و فرمود: «اخذ الرایة خالد ففتح له» خالد پرچم را به دست گرفت و فتح و ظفر نصیب او شد. اما برخی از مسلمانان این عقب‌نشینی را امری بس بزرگ و خطیر تلقی کرده آن را فرار نام نهادند و عقب‌نشینی کنندگان را سرزنش و توبیخ کردند.

مشارکت او در سرکوبی مرتدین:

چون رسول خدا از دنیا رفت و مسلمانان با حضرت ابوبکر بیعت کردند و دسته‌هایی از اعراب به فتنه ارتداد گرفتار شدند، ابوهریره را می‌بینیم که فورا موضعی درست و اصولی اتخاذ می‌کند که نشان از فقاهت و هشیاری او است و آن این‌که بر مسلمان واجب است به هنگام وقوع فتنه از امیران خود تبعیت کند. از این‌رو او خود را چون جنگجویی امین در صف لشکریان حق آماده کرد و به صف لشکر حضرت ابوبکر پیوست و حق خداوند را بر خویش ادا کرد.

بخاری داستان جنگ ابوبکر با مرتدین را از خود وی نقل کرده، گوید: «چون رسول خدا ج وفات کرد و ابوبکرس به جانشینی او برگزیده شد، و برخی از اعراب به کفر برگشتند. عمر گفت: ای ابوبکر چگونه با مردم به جنگ می‌پردازی، در حالی که رسول خدا ج فرموده است: «أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسِ ، حَتَّى يَقُولُوا : لا إِلَهَ إِلا اللَّهُ ، فَإِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ ، وَأَمْوَالَهُمْ إِلا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ».

یعنی: من ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا زمانی‌که کلمه «لا اله الا الله» (هیچ خدایی نیست جز الله) را بر زبان ‌بیاورند. هر کس این کلمه را بر زبان آورد، خون و جانش از جانب من محفوظ و معصوم است جز به حقش و حسابش بر خداست».

ابوبکر گفت: قسم به خدا هر کس میان نماز و زکات جدایی بیندازد، من با او به جنگ می‌پردازم. چرا که زکات حق مال است. سوگند به خدا اگر بزغاله‌ای ـ و در روایتی طنابی که با آن شتر را می‌بندند ـ از آن‌چه به رسول خدا می‌دادند، از من باز دارند، بر سر منعش با آنان خواهم جنگید. عمر گفت: سوگندبه خدا جز این نبود که من هم دریافتم که خداوند سینه‌ی ابوبکر را برای جنگ با آنان گشاده کرده، و بعدا دریافتم که او بر حق است([[106]](#footnote-106)). این داستان را مسلم و ابوداود و نسائی نیز آورده‌اند.

اما در الفاظ آن‌ها عبارتی که بر مشارکت او در این جنگ‌ها دلالت ورزد، دیده نمی‌شود، مگر نزد نسائی، آن‌هم با سند غیر قوی اما نزد احمد با سندی که احمد محمود شاکر آن را صحیح دانسته، بعد از نقل این داستان ـ سخن ابوهریره را می‌آورد ـ که گوید: «همراه با ابوبکر (با مرتدین) جنگیدیم و یقین حاصل کردیم که این عمل عین رشد و هدایت است»([[107]](#footnote-107)).

در کتاب الاغانی از طریق سیف پسر عمر([[108]](#footnote-108)) روایتی آمده که دال مصاحبت و رفاقت ابوهریره با علاء ابن الحضرمی می‌‌باشد آن‌گاه که ابوبکر او را به جنگ مرتدین فرستاد، و مشارکت او در جنگ‌های منطقه هجر در بحرین و محاصره آن‌جا و فتح منطقه‌ی دارین ـ که جزیره‌ای است در دریای خلیج فارس مقابل بحرین ـ که فارس‌ها بر آن استیلا یافته‌ بودند، مسلمانان آن‌جا را فتح کردند و مکعبر ـ که حاکم تعیین شده از سوی فارس‌ها در آن‌جا بود ـ فرار کرد، ابوهریره در این زمینه می‌گوید: «رفتیم و راه افتادیم تا به بحرین رسیدیم، بعد به جلو تاختیم تا به کنار دریا رسیدیم، علاء گفت: بروید، بر اسب خود تاخت و خود را به دریا انداخت، او رفت و ما هم با او رفتیم و آب دریا از زانوی اسبان ما تجاوز نمی‌کرد، چون ابن مکعبر، نماینده‌ی کسری در آن‌جا ما را دید سوار بر کشتی خود شد و گفت سوگند به خدا ما با این‌ها نمی‌جنگیم و سوار بر کشتی خود، به سرزمین فارس عقب‌نشینی کرد».

حضور او در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های ارمنستان و اطراف گرگان:

ابن عساکر ماجرای حضور او را در واقعه‌ی یرموک ذکر کرده است([[109]](#footnote-109)). ابن حجر نیز در الاصابه آن را آورده([[110]](#footnote-110)) اما به نقل از ابن عساکر. ابن خلدون گوید: ابوهریره در زمان خلافت عثمان پسر عفان با عبدالرحمن پسر ربیعه امیر ارمنستان بود، چون عبدالرحمن در جنگ‌هایش با ترکان به شهادت رسید، بعضی از لشکریان که ابوهریره و سلمان فارسی نیز جزو آن‌ها بودند، راهی منطقه گیلان و گرگان شدند([[111]](#footnote-111)).

منطقه‌ی گرگان در زمان حضرت عمر فتح شده بود، اما اطراف آن هنوز ناامن بود. چنانچه از سیاق کلام ابن خلدون این چنین برمی‌آید و بر حضور ابوهریره در این اماکن دلالت می‌کند. آن‌چه که حمزه پسر یوسف گفته، ابوهریره همراه کسانی از اصحاب بود که وارد گرگان شدند، هر چند خبری از مشارکت او در جنگ‌های اطراف آن‌جا به میان نیاورده است.

چنان‌که از سیره‌ی او برمی‌آید، بعد از مشارکت در واقعه‌ی یرموک و جنگ‌های اطراف گرگان، خود را برای نشر و حفظ و فهم حدیث تفریغ کرد و به طور کلی به کسب علم روی آورد و هیچ گواهی دال بر حضور او در فتوحات عراق و مصر ندیده‌ام.

این انصراف از بقیه‌ی جنگ‌ها به عنوان عیبی بر او تلقی نمی‌شود، چون همه‌ی اصحاب در جنگ‌ها و فتوحات شرکت نداشته‌اند، بلکه دولت تازه تاسیس و عملیات انشا و ایجاد تنظیمات اداری جدید نیرو و تلاش، بخش بزرگی از اصحاب را استهلاک می‌کرد و با خود می‌برد و مرکز خلافت در مدینه نیازمند برخی از اصحاب بزرگوار بود که از ناحیه‌ی علمی و تربیتی نگهبان حکومت باشند. این است که می‌بینیم برخی از اصحاب خود را به این امر مهم اختصاص داده بودند. به عبارت دیگر خود عمر آن‌ها را موظف به این کار کرده بود و به آن‌ها اجازه شرکت در جنگ‌ها و فتوحات را نمی‌داد، ابوهریره نیز از جمله‌ی کسانی بود که به امر عمرس ماموریت تقویت و ترسیخ دستگاه اداری حکومت را به عهده‌ داشت و برای مدتی به فرمان عمر امیر بحرین بود، اما اهتمام او به علم و نشر آن و حفظ پایه‌های فکری و اعتقادی دولت اسلامی طبیعت ممیزه و شاخصه‌ی اصلی زندگی ابوهریره را در این مرحله تشکیل می‌دهد.

این است ابوهریره‌ی مجاهد و جنگجو، به شمشیر خود جنگید و به قلب و نفسش، اوصاف جهاد و فضل و آداب آن را یاد گرفت تا آن را برای ما روایت کند تا از خلال ابواب جهاد ـ در کتاب‌های حدیث ـ چون یکی از بارزترین اصحاب ظاهر شود و قوانین جهاد را به امت یاد دهد و امت را بر آن تشویق کند. رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره‌ی معلم و تحریک کننده‌ی همت‌ها برای جهاد و مبارزه.

آراستگی او به اخلاق ایمان آورندگان:

لابد این همراهی دایمی و مصاحبت همیشگی با رسول خدا ـ که ابوهریره افتخار آن را یافته بود ـ نتایج و آثاری به بار آورده و ابوهریره را آن‌چنان تربیت ایمانی نموده است که آثار این تربیت در بسیاری از میادین اخلاقی و علمی او نمایان است.

بعضی اوقات رسول خدا ج مستقیما او را مخاطب قرار می‌داد و چون معلم و مرشد و مربی به او می‌فرمود: «ابوهریره اهل ورع باش، آن‌گاه بنده‌ترین بندگان خواهی بود. قانع باش، شاکرترین آن‌ها خواهی بود. آن‌چه را برای خود دوست داری، برای مردم دوست داشته باش، آن‌گاه مؤمن خواهی بود. با همسایه‌گانت همسایه‌ی خوب و نیکو‌کار باش، آن‌گاه مسلمان خواهی بود و کم بخند، زیرا خنده‌ی فراوان قلب را می‌میراند»([[112]](#footnote-112)).

ابوهریره این وصیت را به خوبی فهم و درک کرد و بر تطبیق و عملی کردن آن بس حریص بود. این است که او را ورع و دور از دنیاپرستی و اموال، و سخت زیست یافته‌ایم. در فصل آینده او را می‌بینیم که کاملا از حکومتداری و فتنه‌های واقع شده میان اصحاب به دور است. او را دوست‌دار مردم می‌یابیم که به تعلیم آنان همت می‌گمارد و بر فهم حدیث به آنان حریص است. با همسایه‌ها نیکوکار و مهربان است. عمار پسر یاسرس به فضل و بزرگواری او اعتراف می‌کند([[113]](#footnote-113)). در فصل آتی، ستایش عمار از او را می‌بینیم با همسایه‌اش عبدالله پسر شقیق نیکوکار بود، چنان‌چه بعدا از وی نقل می‌کند. او را می‌یابیم که از خنده دور بود و در بیشتر مناسبت‌ها به گریه می‌افتاد. همچنان که ذکر کردیم، به هنگام یاد رسول خدا می‌گریست یا هنگام شنیدن خبر مرگ حسن و شهادت عثمان. علاوه بر این‌ها به صفات دیگر ایمانی آراسته بود که انشاءالله در آینده به ذکر آن‌ها خواهیم پرداخت.

عنایت و توجه ابوهریره به قرآن و حفظ آن:

حفظ قرآن و عنایت به آن و یادگرفتنش از نشانه‌های ایمان به شمار می‌آیند. رسول خدا ج بهترین مسلمان را کسی معرفی کرده که مشغول تعلیم قرآن به دیگران و تعلم آن باشد و در این رابطه می‌فرماید: «خیرکم من تعلم القرآن وعلمه»([[114]](#footnote-114)) بهترین شما کسی است که قرآن را یاد گیرد و آن را به دیگران یاد دهد.

به همین خاطر ابوهریره را می‌یابیم که در هر کار خیری از دیگران سبقت می‌گیرد و با تمام توان در تلاش است تا این خیر را به دست آورد و ابوهریره قرآن را نزد ابی پسر کعب دور کرد و تلاوت آن را از او گرفت([[115]](#footnote-115)).

اُبَیْ یکی از چهار نفری است که رسول خدا ج حفظ خوب قرآن آن‌ها را تایید کرده است و فرمود: قرآن را از چهار نفر یاد بگیرید: «از عبدالله پسر مسعود و سالم مولای ابوحذیفه و ابی پسر کعب و معاذ پسر جبل»([[116]](#footnote-116)).

ابوهریره بعد از آن قاری قرآن شد و ابوجعفر یزید پسر قعقاع مخزومی مدنی یکی از ده قاری مشهور و امام در قرائت، قرآن را نزد او یاد گرفته است([[117]](#footnote-117)). عبدالله پسر هرمزالاعرج نیز قرآن را نزد او یاد گرفته که نافع پسر عبدالرحمن پسر ابو نعیم مدنی مشهورترین قراء هفتگانه، قرآن را از اعرج یاد گرفته است([[118]](#footnote-118)).

این‌چنین ابوهریره چشمه‌ای از اجر نصیب خود نموده که هرگز خشک نمی‌شود و در هر حرفی که هر مسلمانی از عصر تابعین تا به امروزه و تا قیام قیامت بدان [قرآن را] تلفظ و نطق کرده و می‌کند برای او نیزحسنه‌ای است.

ابوهریره کل قرآن یا قسمتی از آن را به افراد دیگری غیر از این دو امام یاد داده است. چنان‌که سخن میناء مولای عبدالرحمن پسر عوف بر آن دلالت می‌کند و می‌گوید: «سوره‌ی بقره و آل عمران را از دهان ابوهریره دریافت کرده‌ام»([[119]](#footnote-119)).

آیا جای تعجب بسیار نیست که بعد از همه‌ی این‌ها کسی چون ابوریه علیه ابوهریره به دهن کجی بپردازد و عدم ذکر نام او را همراه چهار نفری که رسول خدا ج به آن‌ها دستور داده قرآن را از آن‌ها دریافت کنیم، دلیل نقص او دانسته و بگوید او به درجه‌ی یکی از موالی نیز ارتقا پیدا نکرده است. یعنی نام ابوهریره با این چهار نفر نیامده، در حالی‌که نام سالم مولای ابوحذیفه در میان آن‌ها دیده می‌شود، پس بنا به زعم ابوریه سالم از ابوهریره افضل وبرتر است. ما به فیلسوف قرن 14 هـ.ق می‌گوییم: در این حدیث نام هیچ‌کدام از ابوبکر و عمر و عثمان و علی نیامده است، آیا با این وصف سالم از این چهار خلیفه‌ی راشده افضل است؟ جواب شما به این سوال هر چه باشد، عین آن، جواب ما نسبت به ابوهریره و عدم ذکر نام او خواهد بود و بنا به اندیشه‌ی شما سالم مولای ابو حذیفه از ابوبکر و عمر و عثمان و علی افضل است و چه اندیشه‌ی انحرافی و مریضی است اندیشه‌ای که منجر به این گمان باطل و زعم فاسد شود([[120]](#footnote-120)).

عبادت فراوان ابوهریرهس:

از ابو عثمان النهدی منقول است، گفت: «ابوهریره را هفت شبانه روز مهمانی کردم او و همسرش و غلامش در سه ثلث شب به دنبال هم می‌آمدند. این یکی می‌آمد، نماز شب می‌خواند، بعد دیگری را از خواب بیدار می‌کرد»([[121]](#footnote-121)).

ابو عثمان در مورد شیوه‌ی ابوهریره در هر شب [به نقل از او] می‌گوید: «من شب را به سه قسمت تقسیم می‌کنم. یک ثلث آن می‌خوابم و یک ثلث آن به قیام و شب زنده‌داری مشغول می‌شوم و یک ثلث آن به یاد‌آوری احادیث رسول خدا ج مشغول می‌شوم»([[122]](#footnote-122)). انسان مسلمان لغزش‌ها و گناهان صغیره‌ی خود را بزرگ می‌شمارد، لذا ابوهریره را می‌بینیم که گوید: «همانا من در هر شبانه‌روز هزار بار از خداوند طلب بخشش و غفران می‌کنم و این مقدار به اندازه‌ی گناهان من است»([[123]](#footnote-123)). یکی از سخنان زیباولطیف او که بر کثرت دعا و توسلش دلالت می‌نماید، سخنی است که ابن حجر از اسماعیلی روایت کرده که (ابوهریره) گوید: «بخیل‌ترین انسان‌ها کسی است که به سلام کردن بخل ورزد. ناتوان‌‌ترین آن‌ها کسی است که از دعا عاجز باشد»([[124]](#footnote-124)). «ابوهریرهس روزهای دوشنبه و پنج‌شنبه را روزه‌ی سنت می‌گرفت»([[125]](#footnote-125)).

او و حضرت عمر ده روز اول ماه ذی الحجة به بازار می‌آمدند و تکبیر می‌گفتند و مردم نیز به تبعیت از تکبیر آنان، تکبیر سر می‌دادند([[126]](#footnote-126)). در عین حال بر دو رکعت نماز فجر بسیار تاکید می‌ورزید و می‌گفت: «دو رکعت [نماز سنت] فجر را ترک مکن ولو در راه و سوار بر اسب باشی»([[127]](#footnote-127)).

ابوهریره و امر به معروف:

یکی از کارهای ابوهریره رفتن به مساجد پراکنده و متفرق انصار در اطراف مدینه بود تا آن‌ها را تعلیم دهد و به آنان حدیث بیاموزد. همچون رفتن او به مسجد بنی زریق و دادن درس حدیث در آن‌جا([[128]](#footnote-128)) فراوان بودن افراد راوی حدیث در میان زرقیان دلیل بر این مدعا است چنانچه در فهرست افراد روایت کننده از ابوهریره خواهیم دید.

حاکم از او روایت کرده که: «مردی از طایفه‌ی بنی عامر بر او گذر کرد: گفته شد این مرد از جمله‌ی انسان‌هایی است که بیشترین سرمایه را دارند، ابوهریره او را به نزد خویش فرا خواند و در این مورد از او سوال کرد. در جواب گفت: بلی درست است، زیرا من صد شتر سرخ رنگ، صد شتر رنگ گندمی، و چنین و چنان از گوسفندان دارم. ابوهریره گفت: تو را از شترهای سبک وزن و گوسفندان سم شکافته بر حذر می‌دارم، زیرا من شنیدم که رسول خدا ج می‌فرمود: (...) و حدیثی طولانی نقل کرد که اگر بر این حیوانات ستم ورزد، باعث به آتش جهنم در افتادن او خواهند شد. این حدیث در صحیح مسلم روایت شده، اما داستان این مرد عامری در صحیح مسلم وجود ندارد.

هیتمی نقل کرده که ابوهریره بربازار مدینه عبور کرد، بر آن ایستاد و گفت: ای اهل بازار به راستی شما چه عجب عاجز و ناتوان هستید! عرض کردند چرا این چنین است ای ابوهریره؟ گفت: ‌میراث رسول خدا ج تقسیم می‌شود و شما اینجا نشسته‌اید؟ چرا نمی‌روید سهم خود را از آن دریافت کنید؟ گفتند: در کجا؟ گفت: در مسجد. همگی به سرعت به سوی مسجد رفتند و ابوهریره به انتظار بازگشت آنان در جای خود ایستاده بود. وقتی برگشتند گفت: چه سهمی از آن دریافت کردید؟ گفتند: ای ابوهریره وارد مسجد شدیم، اما چیزی را در آن‌جا نیافتیم که تقسیم شود. ابوهریره گفت: کسی را در مسجد ندیدید؟ گفتند: بلی دیدیم، کسانی را دیدیم که نماز می‌خواندند و دیگرانی که قرآن می‌خواندند و کسانی که از حلال و حرام صحبت می‌کردند. ابوهریره گفت: خاک بر سرتان. این میراث محمد ج است([[129]](#footnote-129)).

اما هم‌اکنون یکی می‌آید و به اقداماتی برمی‌خیزد که مجبور می‌شویم او را از منکری که در آن افتاده بازداریم او دارد علیه مرد امر کننده به معروف (ابوهریره) دهن کجی می‌کند». لا حول ولا قوة إلا بالله

رفتار نیک او با مادرش:

هیچ نعمتی که نصیب انسان می‌شود، بزرگتر از نعمت ایمان و ثبات بر آن نیست و هیچ دعایی که برای دوستت یا کسی از اعضای خانواده‌ات می‌کنی، درست‌تر و باارزش‌تر از این نیست که برایش دعای ایمان و هدایت بکنی. جز فرد مومن کسی ارزش این دعا را احساس نمی‌کند، از این‌رو جا دارد ما تصور کنیم که ابوهریره چه نیکی بزرگی با مادرش کرد، آن‌گاه که ایمان آوردن و مسلمان شدن او را آرزو کرد و سبب اسلام آوردن او گردید.

مسلم از او روایت کرده گفت: «مادرم مشرک بود و من او را به اسلام دعوت می‌کردم. یک روز او را دعوت کردم. سخنی راجع به رسول خدا ج در گوش من نهاد که از آن ناراحت شدم، گریه کنان خدمت رسول خدا ج آمدم. عرض کردم ای رسول خدا مادرم را به دین اسلام فرا می‌خواندم، آن را نپذیرفت، امروز نیز او را دعوت کردم. سخن بدی راجع به شما از وی شنیدم. از خدا بخواه که مادر ابوهریره را هدایت کند. رسول خدا ج فرمود: «اللهم أهد أم أبي هریرة» خداوندا مادر ابوهریره را هدایت کن. فورا از آن‌جا خارج شدم تا مژده‌ی دعای رسول خدا را به مادرم بدهم. چون آمدم و به سوی دروازه رفتم، دیدم بسته است. مادرم از داخل صدای پای مرا شنید و گفت: ای ابوهریره در جای خود بایست. من صدای خش خش آب را می‌شنیدم.

ابوهریره می‌گوید: مادرم غسل کرد و بالاپوش خود را پوشید و با عجله قبل از این‌که روبند خود را ببندد، بیرون آمد و گفت: ای ابوهریره «أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله» گواهی می‌دهم که هیچ خدایی جز الله نیست و گواهی می‌دهم که محمد بنده و فرستاده‌ی اوست. گوید: در حالی‌که از فرط شادی می‌گریستم، به نزد رسول خدا برگشتم و گفتم ای رسول خدا مژده بده که خداوند دعای تو را مستجاب فرمود و مادر ابی‌هریره هدایت یافت. رسول خدا حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: نیکو و پسندیده است([[130]](#footnote-130)).

از جمله‌ی نیکی‌های دیگر ابوهریره با مادرش روایتی است که ابن سعد با سند صحیح از او روایت کرده می‌گوید: رسول خدا ج دو دانه خرما به او داد. ابوهریره می‌گوید: یک دانه خرما را خوردم و دانه‌ی دیگر را در دامنم گذاشتم. رسول خدا ج فرمود: چرا این دانه خرما را برداشتی؟ عرض کردم برای مادرم. فرمود آن را بخور من دو عدد خرمای دیگر به شما خواهم داد. آن را خوردم و دو دانه خرمای دیگر [برای مادرم] به من داد([[131]](#footnote-131)).

عبدالله پسر وهب صادق‌ترین نمونه و صورت محبت ابوهریره را به مادرش برای ما بازگو می‌کند. او از جمله‌ی شیوخ بخاری به شمار می‌رفته و از طریق سعید پسر ابی هلال روایت کرده که: ابوهریره هر روز به نزد مادرش می‌رفت و می‌گفت: مادرم خداوند تو را جزای خیر دهد که مرا زمانی‌که کوچک بودم، تربیت کردی. مادرش می‌گفت: پسرم، خداوند تو را جزای خیر دهد که در بزرگ‌سالی با من نیکی کردی([[132]](#footnote-132)). بخاری نیز این روایت را نقل کرده است([[133]](#footnote-133)).

حال یکی می‌آید که احتمال دارد بر اثر پرخوری گرفتاری مرض سوء هاضمه شده باشد و مادرش از فرط گرسنگی به خود بپیچد، بعد علیه ابوهریره دهان به ذم و طعن‌گویی بگشاید، بعید است که بتوانند ضربه‌ای به ابوهریره وارد کنند یا از او انتقام بگیرند.

فروتنی علمی او و مغرور نگشتنش:

ابوهریرهس در بهره‌مندی از حافظه‌‌ی قوی از دیگر صحابه جلوتر بود. اما این حافظه‌ی قوی او را نفریفته بود تا خود را برتر از دیگران بداند. پسر ابی شیبه، سخن او را در رابطه با ابن عباس نقل می‌کند که با این‌که ابن عباس از نظر سنی یکی از کم‌سن‌ترین صحابه به شمار می‌رفت، خطاب به او می‌گفت: تو از من بهتر و عالم‌تر هستی.

در صورت دیگری ابوهریره را می‌بینیم که در مقابل تابعی بزرگوار عمرو پسر اوس ثقفی متوفای سال 75 هـ.ق یکی از اقران عروه پسر زبیر فروتنی نشان می‌دهد و در جواب گروهی که عبدالرحمن پسر نافع پسر لبیبه در جمع آنان بود می‌گوید: «از من سوال می‌کنید در حالی‌که عمرو پسر اوس در میان شما وجود دارد»([[134]](#footnote-134)).

آری! تواضع ابوهریره چنین است. مع الوصف ابوریه‌ی متکبر و متعفن الفکر و متحجر العقل می‌آید و می‌خواهد از ابوهریره انتقام بگیرد و بر او بتازد. هیهات!

درنگ کردنش در فتوا و اهلیتش برای آن:

ابن حزم سیزده نفر از متوسطین صحابه را ـ در آن‌چه که به عنوان فتوا از آن‌ها روایت کرده است ـ نام می‌برد که ابوهریره نفر چهارم آن‌هاست. سایرین عبارتند از: ام سلمه، انس، ابوسعیدخدری، عثمان، عبدالله بن عمرو، ابن الزبیر، ابوموسی، سعد سلمان، جابر، معاذ و ابوبکر. بعد گوید: «آن‌ها تنها سیزده نفرند که ممکن است از فتوای هر کدام از آنان جزو کوچکی جمع شود». بعد هفت نفر دیگر را بر آن‌ها می‌افزاید. با این وصف ابوهریره از فتوا خیلی می‌ترسید و از آن دوری می‌گزید. زیرا تثبت و احتیاط در فتوا جزو عرف ایمان‌داران است. بسیاری از سلف از صدور فتوا خودداری می‌کردند و در صورتی‌که کس دیگری شایسته‌ی فتوا را می‌یافتند خود جواب نمی‌دادند.

دارمی از او روایت کرده که رسول خدا ج فرمود: «هر کس بدون تحقیق و حصول یقین فتوا صادر کند، گناه کسی که برای او فتوا داده، به گردن اوست»([[135]](#footnote-135)).

خوف ابوهریره از عواقب فتوا به حدی بود که هرگاه در مورد فتوایش متاکد نمی‌بود، از صدور آن اجتناب می‌ورزید و در مورد آن از دیگران پرس و جو می‌کرد. بر خلاف آن‌چه افراد مغرض در مورد وی می‌گویند، امام بخاری از او روایت کرده که چون اهل بحرین در مورد حکم خوردن ماهی شناور بر روی آب از وی سوال کردند، ‌گفت: «هیچ اشکالی ندارد». و گفت: «در مورد آن از عمرو سوال کرده‌ام، او نیز چنین جواب داده است»([[136]](#footnote-136)).

سعید بن منصور از وی روایت کرده که بعد از این‌که در مورد برخی از امور مربوط به طلاق که یک فرد بحرینی از وی سوال کرد و درباره‌ی آن مشکلاتی برایش پیش آمده بود، برای بار دوم از حضرت عمر سوال کرد([[137]](#footnote-137)).

سخاوت ابوهریره و آزادسازی بردگان و نیکوکاری با آن‌ها و سرپرستی افراد یتیم:

از طفاوی روایت شده که: «با ابوهریره در مدینه اقامت گزیدم، کسی را از یاران رسول خدا ج چابک‌تر [در خدمتگذاری] و مهمان‌نوازتر از ابوهریره ندیدم»([[138]](#footnote-138)).

از حمید پسر مالک پسر خیثم منقول است که: «با ابوهریره در زمین او (واقع در عقیق) نشسته بودیم. مردی از اهل مدینه سوار بر شتر نزد او به مهمانی فرود آمد». حمید گوید: «ابوهریره گفت: پیش مادرم برو و به او بگو پسرت به شما سلام می‌رساند و می‌گوید غذایی برایمان درست کند». گوید: «(رفتم) او هم سه قرص نان جو و مقداری روغن زیتون و نمک را در یک سینی گذاشت، آن را روی سرم گذاشتم و به نزد آن‌ها آوردم. وقتی آن را جلو ایشان گذاشتم، ابوهریره تکبیر زد و گفت: سپاس برای خدا که ما را از نان سیر کرد، بعد از‌ این‌که غذای ما جز دو سیاه (خرما و آب) چیز دیگری نبود»([[139]](#footnote-139)).

از ابی الزعیزعه نویسنده‌ی مروان روایت شده که: «مروان صد دینار برای ابوهریره فرستاد. بعد کسی را دنبال او فرستاد و گفت: من این‌ دینارها را به اشتباه نزد شما فرستاده‌ام. گفت: چیزی از آن نزد من نمانده است، در مقابل آن از سهمیه بخششم کم کن. مروان گفت: هدف مروان نیز همین بود که بداند آیا ابوهریره آن را به دیگران می‌بخشد یا نزد خود نگه می‌دارد»([[140]](#footnote-140)).

اما تعجب این‌جاست که نویسندگان این زمان از پیروان یهود بر ابوهریره خرده می‌گیرند که بخشش را از امیران پذیرفته است و این را بر خود خرده نمی‌گیرند که پول و هدیه از موسسات کفر دریافت می‌دارند. در حالی‌که دریافت ابوهریرهس همچون سایر صحابه منحصر به آن مقدار از اموال بوده که امرا در مقابل جهاد دوران نیرومندی و جوانی، و خود را برای تعلیم فارغ کردن، در دوران پیری به آنان می‌دادند. چنان‌که دولت‌های امروز مبالغی به عنوان حقوق بازنشستگی به خدمتگزاران و کارمندان، یا به عنوان هدیه و بخشش فراغت از کاری یا جوایز تالیف می‌دهند و مردی از همین قماش (محمود ابوریه) حقوق بازنشستگی کلانی دریافت می‌دارد و آن را در راه‌های فرومایه و حقیر خرج می‌کند. سپس به نقد ابوهریره دهان می‌گشاید.‌ چرا؟ چون مبلغی پول از بیت‌المال دریافت کرده و آن را در راه مساعده و کمک رسانی به مسلمانان خرج کرده است!؟

ابوهریرهس اغر بن سلیک (ابا مسلم مدنی) را با مشارکت ابو سعید خدری از بندگی آزاد کرد. از آن پس اغر به کوفه آمد و جزو محدثین گردید و محدثین اوایل کوفه از وی روایت نقل می‌کردند([[141]](#footnote-141)).

ابن سعد از طریق واقدی روایت کرده که ابوهریره در ذالحلیفه نزدیکی مدینه اقامت گزید و در مدینه خانه‌ای داشت که آن را به بندگان آزاد شده‌اش بخشید([[142]](#footnote-142)).

ابوهریره معاویه پسر معتب هذلی را که یتیم بود، تحت کفالت و سرپرستی خود درآورد. نامبرده در حجره‌ی او می‌زیست([[143]](#footnote-143)). او را آن‌چنان تربیت و تعلیم داد که بعدها یکی از راویان تابعی گردید و روایات فروانی از ابوهریره نقل کرده است که در مسند امام احمد و غیر آن آمده‌اند([[144]](#footnote-144)). سرپرستی و کفالت افراد یتیم یک خصلت ایمانی است که اگر فرد صادق باشد، باعث می‌شود صاحب آن به بهشت داخل شود. زیرا در روایتی که سهل پسر سعد الساعدی از رسول خدا ج نقل کرده آمده است: «من و سرپرست یتیم این‌چنین با هم در بهشت هستیم». و وقتی گفت این چنین، انگشتان شهادت و وسط را به هم جفت و متصل کرد([[145]](#footnote-145)).

اگر فرد سرپرست کننده‌ی یتیم در کنار کفالت و طعام دادن، به تادیب و تربیت و تعلیم او نیز همت گمارد، بی‌گمان اجرش چند برابر خواهد بود.

این اخبار و روایات بر این واقعیت دلالت دارند که ابوهریرهس در دو حالت قرار داشته، یا این‌که ثروت و مالی نزد او وجود داشت که آن را در راه خدا و آزاد سازی بندگان و مساعدت نیازمندان و کفالت بی‌سرپرستان صرف می‌کرد و یا این‌که محتاج و فقیر می‌زیست و به آن‌چه خداوند برایش میسر می‌کرد، اکتفا می‌کرد. یا هدیه و بخشش بیت‌المال را می‌پذیرفت و آن را به دیگران می‌بخشید، یا آن‌ها را در آن سهیم و شریک قرار می‌داد و همچون حالتی با حالت قبل از آن (انفاق و کفالت و...) جز از دست افراد مخلص برنمی‌آید.

تربیت نیکوی فرزندانش:

ابوهریرهس اعضای خانواده و فرزندان خود را بر زهد و نیکوکاری پرورش می‌داد. فرزند خویش محرر را به نیکی تربیت و تعلیم ‌داد، چنان‌که راویان بزرگواری چون شعبی و زهری خود را نیازمند او می‌یافتند و اگر حدیثی از ذهنشان می‌رفت و فوت می‌شد، آن را از او می‌گرفتند. چنان‌که این مطلب در فصلی دیگر خواهد آمد و دختر خود را بر پارسایی تربیت نمود و به او می‌گفت: «ای دخترم، لباس زراندود مپوش، زیرا بر تو از شعله‌های آتش می‌ترسم و لباس حریر مپوش، زیرا می‌ترسم که گرفتار سوختن شوی»([[146]](#footnote-146)).

حال یکی می‌آید که احتمال می‌رود دخترش با آخرین مدل‌های لباس پاریسی به خیابان بیاید، اما علیه ابوهریره دهن کجی و بدگویی می‌کند. هیهات و الله.

شوخی‌های ابوهریره:

انسان مسلمان شاداب و خوشرو است، با دیگران الفت می‌گیرد و مورد الفت دیگران واقع می‌شود و هنگام ملاقات با دیگران لب به خنده است. ابوهریره نیز چنین بود.

ابن سعد بسند صحیح از ابی رافع نقل کرده است که: گاهگاهی مروان ابوهریره را به جای خود بر مدینه می‌گماشت. ابوهریره با داشتن این منصب بر الاغی ـ که به روایت عفان، زیر پالان و به روایت عارم پالان بر آن می‌بست ـ سوار می‌شد و ریسمانی از لیف خرما در سر خود قرار می‌داد و راه می‌رفت و چون به کسی می‌رسید می‌گفت راه را باز کنید امیر آمد. بعضی اوقات نیز به میان بچه‌ها که شب هنگام مشغول بازی موسوم به «لعبة الغراب» یعنی بازی کلاغ بودند، می‌آمد و ناگهان خود را به وسط آن‌ها می‌انداخت و پاهای خود را بر زمین می‌کوبید. بچه‌ها می‌ترسیدند و فرار می‌کردند. بعضی اوقات هم مرا به صرف شام دعوت می‌کرد و هنگام چیدن سفرده می‌گفت استخوان‌ها را برای امیر بیاورید. بعدا معلوم می‌شد که گوشتی در کار نیست، بلکه غذا نان خیس خورده با زیت است([[147]](#footnote-147)).

ابونعیم اصفهانی ازثعلبه پسر ابی مالک قرظی روایت کرده که: ابوهریره به بازار آمد در حالی‌که بسته‌ای از هیزم بر پشت داشت. او آن روز به نیابت از مروان، امیر مدینه بود. گفت ای ابن ابی مالک راه را بر امیر باز کنید. گفتم: همین اندازه کافی است. در حالی‌که کوله بار هیزم بر دوش داشت، گفت: راه را بر امیر باز کنید([[148]](#footnote-148)).

اما کسانی‌که بر ابوهریره طعن می‌زنند، (امثال گولدیزهیر) این نوع شوخی‌ها را بر او خرده می‌گیرند و آن را نشانه‌ی ضعف و قلت عقل او می‌دانند. از ظاهر چنین بر می‌آید که نویسنده‌ی فجر الاسلام (منظور آقای احمد امین مصری است) این رای را پسندیده می‌داند. لذا در آن‌چه که پیرامون ابوهریره نوشته، به آن‌چه که ابن قتبیه در آراء و نظریات نادرش می‌گوید، اشاره می‌کند و متاسفانه در میان همه‌ی محاسن و اخلاقیات پسندیده‌ی او بر این مورد تکیه می‌ورزد و روی آن توقف می‌کند. بی‌شک این رفتار ناشایست با ابوهریره و تحریف حقیقت حال وی و نشان دادن آن به شکلی زشت، هیچ پایه و اساسی ندارد. زیرا ظاهر شدن انسان در شکل و مظهر خوش‌رویانه، شوخی‌کننده و دوستدار مزاح هرگز از قدر و منزلت او نمی‌کاهد و هرگز به عنوان مظهر و نشانه‌ای از اضطراب شخصیت و خفت عقل او تلقی نمی‌شود. وگرنه بایستی هر لطیفه‌گوی شوخ‌طبع را خفیف‌العقل تلقی کنیم و هر انسان خشک‌طبع اخمو را خردمند و دارای اندیشه‌ی وافر بدانیم([[149]](#footnote-149)).

ابوریه گمان برده که ابوهریره مردی اهل مزاح و مهذار بوده و در تفسیر کلمه‌ی «مهذار» می‌گوید: «هذر یعنی کسی که فراوان حرف بزند و در میان حرف‌هایش سخنان پست و لغزش‌های زبانی فراوان مشاهده شود». این افترا بر خدا و بر ابوهریره و تاریخ و تاریخ‌نویسان تلقی می‌شود. زیرا ما از باب تحدی و مبارزه‌طلبی به ابوریه می‌گوییم: تو تنها یک صحابی یا تابعی یا تاریخ نویس موثق را نام ببر که ابوهریره را «مهذار» معرفی کرده باشد و اگر نتوانی چنین شاهدی را بیاوری معلوم است که تو از جمله‌ی دروغ‌گویانی هستی که خرد و عقل انسان‌ها را مورد اهانت قرار می‌دهند.

اما مزاح‌هایی که ابوهریره بدانها شهرت یافته و معروف است، بخشی از فضایل اخلاقی است که خداوند به او ارزانی داشته و به واسطه‌ی آن محبوب دل‌های مردم گردیده است و مزاح هم به ذات خویش در دین اسلام امری مکروه و ناپسندیده نیست و اگر چنین می‌بود، می‌بایست تندخویی و خشونت طبع ورفتار در اسلام امری محبوب تلقی شود. پس حاشا بر خدا و رسولش که این خصلت را دوست بدارند، در حالی‌که خداوند خطاب به رسولش می‌فرماید: ﴿وَلَوۡ كُنتَ فَظًّا غَلِيظَ ٱلۡقَلۡبِ لَٱنفَضُّواْ مِنۡ حَوۡلِكَ﴾ و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی، از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

مزاح کردن نزد انسان‌های شریف و بزرگوار به عنوان اخلاقی عیب‌آور تلقی نمی‌شود، زیرا رسول‌الله نیز با یاران خود مزاح می‌کرد و یاران نیزباهم مزاح می‌کردند و در میان صحابه کسانی وجود داشتند که به انجام مزاح سالم و محدود به رعایت حدود شریعت و اخلاق شهرت داشتند که ابوهریره نیز یکی از افراد این مجموعه بود. بخاری در الادب المفرد از بکر پسر عبدالله روایت کرده که یاران رسول خدا ج با هندوانه و خربزه بازی می‌کردند و آن را به سوی همدیگر می‌انداختند و چون زمان حقایق فرا می‌رسید، تنها آنان مردان واقعی بودند.

آری! یاران رسول خدا چنین بودند و هر کس مزاح و شوخی‌های ابوهریره را بر او خرده بگیرد، در واقع یک امر مباح از نظر دین را انکار کرده و یک اخلاق نیکوی محبوب مردان نیکو و شایسته را بر آن‌ها خرده گرفته است([[150]](#footnote-150)).

لازم به ذکر است که نقل این داستان‌ها از ابوهریره دلیل بر تکرار آن در زندگی وی نیست، شاید در همه‌ی عمر، یک موردشوخی از وی سر زده باشد، آن‌هم با کسانی که خواسته با آن‌ها شوخی و مزاح کند. روحیه‌ی بذله‌گویی و مزاح نزد مسلمانان مشهور است. زیرا اگر زمان جدیت و تلاش و جهاد فرا می‌رسید، آن‌ها مردان واقعی بودند. چنان‌که بکر پسر عبدالله در توصیف آنان می‌گوید: صحابی بزرگوار نعیمانس در مجلس رسول خدا ج سخنی بر زبان می‌آورد یا کاری می‌کرد که رسول‌الله را به خنده می‌آورد.

صالحان و نیکان نیز در تبسم و گشاده‌رویی و مزاح به وسیله‌ی سخنان دور از دروغ و شتم و بدی، بر اخلاق و رفتار رسول خدا ج بودند و در این امر به او تاسی می‌کردند.

امام علیس بسیار شوخی می‌کرد و ابن سیرین آن‌چنان می‌خندید که آب دهانش بیرون می‌آمد([[151]](#footnote-151)).

شریح (قاضی) در مجلس قضاوت شوخی و مزاح می‌کرد، شعبی یکی از بذله‌گوترین انسان‌ها بود. صهیب اهل مزاح بود. ابوالعالیه اهل مزاح بود، ولی همه‌ی این‌ها وقتی مزاح می‌کردند، دهان به فحش و دشنام و غیبت و دروغ نمی‌گشودند و مزاح زمانی مذموم تلقی می‌شود که این خصلت‌ها یا برخی از این‌ها، قاطی آن شده باشند([[152]](#footnote-152)).

در روایتی که ترمذی آن را از عبدالله پسر رافع روایت کرده، آمده که ابوهریره با مردی که از سبب کنیه‌گذاری او به این‌کنیه [ابوهریره] سوال کرد از باب مزاح وارد شد و او را پاسخ گفت. آن مرد می‌گوید: گفتم: «چرا کنیه‌‌ی شما را ابوهریره قرار داده‌اند؟».

گفت: «آیا از من فرار نمی کنی؟»

گفتم: «بلی، چون قسم به خدا از شما می‌ترسم»([[153]](#footnote-153)).

من هم می‌گویم: آری سوگند به خدا باطل‌گویان از تو ای ابوهریره فرار می‌کنند و از سخن شما که آبروی آنان را می‌برد و حقیقت [خباثت‌های] درونی‌شان را آشکار می‌نماید، می‌ترسند و در واقع آن‌که راجح و رابح (استفاده کننده) است، تو هستی، که [همچون] کوه بزرگ و استواری.

رضي الله عنک وأرضاک...

ابوهریره‌ی حافظ و مورد اعتماد و ثقه:

حفظ حدیث از سوی او و دفاعش از خود:

ابوهریرهس به حافظه‌ی خود بسیار اعتماد داشت و بدان تکیه می‌کرد. او اعتماد فراوانی به خود داشت و هیچ مانعی نمی‌‌دید که آشکارا و بی‌پروا بگوید من هیچ یک از اصحاب رسول خدا ج را سراغ ندارم که بیشتر از من احادیث رسول خدا ج را زا حفظ داشته باشد([[154]](#footnote-154)). این امر هم به این دلیل است که او زمان مصاحبت خود با رسول خداج را به حفظ احادیث وی اختصاص ‌داده بود و در این زمینه می‌گوید: «سه سال تمام رسول خدا ج را مصاحبت کردم و طی این مدت هیچ چیز به اندازه‌‌ی حفظ احادیث از او برای من اهمیت نداشت»([[155]](#footnote-155)). در روایت دیگری می‌گوید: «من در هیچ سالی به مانند این سه سال که در خدمت رسول خدا ج بودم، احادیث حفظ نمی‌کردم و آن‌چه را که رسول خدا ج می‌گفت، فهم و درک می‌کردم»([[156]](#footnote-156)).

این حرص و تاکید از سوی ابوهریره برحفظ حدیث، از وی شخصیتی درست کرده بود که بنا به اظهار خودش، از سایر صحابه ـ به استثنای عبدالله پسر عمرو پسر عاص ـ بیشتر احادیث از حفظ داشت. او می‌گوید: «هیچ یک از یاران رسول خدا ج بیشتر از من احادیث از حفظ نداشتند جز عبدالله پسر عمرو پسر عاص، زیرا او علاوه بر حفظ، احادیث را می‌نوشت، در حالی‌که من تنها حفظ می‌کردم و نمی‌نوشتم»([[157]](#footnote-157)). در روایت (لفظ) ابوجعفر الطبری آمده است که: من تنها ازراه حفظ از احادیث نگهداری و حفاظت می‌کردم، در حالی‌که او (عبدالله) هم از راه دل هم ازطریق کتابت آن‌ها را حفظ می‌کرد، چرا که از رسول خدا اجازه گرفت که احادیث وی را بنویسد و رسول الله به او اجازه داد([[158]](#footnote-158)). با وجود این آقای احمد امین و امثال وی از ساخته شد گان وآیادی مستشرقین سر برافراشته وگردن دراز کرده، دهان به بدگویی و عیب‌دار نمودن ابوهریره می‌گشایند. چرا؟ چون او ـ به قول آنان احادیث را ننوشته است و این عدم کتابت مظنه خطا تلقی می‌شود، ‌در حالی‌که این‌ها فراموش کرده‌اند ـ یا عمدا خود را به فراموشی زده‌اندـ که در میان صحابه این تنها ابوهریره نیست که اقدام به کتابت احادیث ننموده، بلکه جز اندکی از اصحاب چون عبدالله پسر عمرو عاص و علی پسر ابی طالبس، بقیه هیچ‌کدام احادیث را نمی‌نوشتند. آن‌ها نیز هر چه را از رسول خدا می‌شنیدند، نمی‌نوشتند. حال این آقایان در این زمنیه که اعتماد و تکیه جمهور اصحاب چون ابن عباس و عایشه و انس و افراد فراوان غیر آنان، بر حفظ احادیث در سینه بوده است آیا شایسته است که ما در مورد احادیث روایت شده توسط همه‌ی اصحاب شک به دل راه دهیم، آن‌هم به بهانه‌ی این‌که احادیث را ننوشته‌اند؟

[آری این عمل] شبهه‌افکنی پوچی است که می‌خواهند به وسیله‌ی آن در صحت همه‌ی احادیث روایت شده، تشکیک ایجاد کنند. در حالی‌که رسول خدا ج فرموده است: «ما امتی امّی هستیم که نمی‌نویسیم وبه محاسبه روی نمی‌آوریم»([[159]](#footnote-159)). بلکه به جای آن امت روایت و حفظ بودند.

بنابراین هیچ غریب نیست که ابوهریره خود را در میان اصحاب حافظ‌ترین آن‌ها و بیشترین روایت کننده ی حدیث معرفی کند، و ما او را چنین می‌شنا سیم که احادیث و روایات فراوان نقل می‌کند و به تبلیغ آن‌چه از رسول خدا ج و بزرگان صحابه شنیده، همت گمارده است. این فراوانی در روایت احادیث باعث شد که برخی از صحابه از وی بخواهند کمتر احادیث را روایت کند، تنها از خوف این‌که نکند به خطا در افتد، یا این‌که برخی از تابعین که ازمصاحبت فراوان او با رسول خدا ج اطلاع نداشتند، به تعجب در افتند یا برخی از جاهلان از نسل تابعین عراقی وی را تکذیب کنند و این امر جای تامل است که عراق آن زمان به اتفاق همه‌ی مورخین، مرکز تجمع یهودی‌ها و مجوسی‌ها، ‌و مرکز طرح و اجرای نقشه‌های خبیث علیه اسلام و طعن بر مردان آن بوده است. از این‌رو و در راستای رد بر طوایف سه‌گانه فوق و توجیهی برای نقل کردن روایات فراوان و جرئتش بر روایت، ابوهریره به دفاع از خود بر خاسته است و خود به بیان اسباب اعتمادش به خود پرداخته و مجبور شده برخی از فضایل و مناقب خود را ذکر و بازگو نماید. اما نه از باب غرور و خودستایی، بلکه از باب تذکر و تحدث به نعمت‌های پروردگار، و دعوت به سوی در پیش گرفتن روش انصاف و موازنه میان شرایط و ظروف او و کسان غیر او، فرقی که برخی حقیقتا آن‌ را نمی‌دانند و برخی از آن اطلاع دارند، ولی در موردش خود را به جهالت می‌اندازند یا آن را عمدا به باد نیسان و فراموشی می‌سپارند.

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش

مشهورترین دفاع ابوهریره از خویش روایتی است که ابوهریره در مواضع متعدد آن را ذکر کرده و می‌فرماید: «می‌گویند ابوهریره احادیث فراوان نقل می‌کند ـ و همه‌ی ما نزد خداوند موعدی داریم که درآن به نزد وی برمی‌گردیم و مورد محاسبه واقع می‌شویم و می‌گویند چرا مهاجرین و انصار مانند او احادیث فراوان نقل نمی‌کنند؟ در پاسخ می‌گویم: برادران مهاجر در بازار مشغول کالاهای خویش بودند و برادران انصار هم مشغول باغداری و سرمایه‌های خود، اما من مردی فقیر و ندار بودم، همراه و ملازم رسول خدا، و در ملازمت با وی شکم خود را سیر می‌کردم و بدین وسیله در زمانی که آن‌ها غایب بودند، من حضور پیدا می‌کردم و آن‌چه را که آن‌ها فراموش می‌کردند من فهم می‌کردم»([[160]](#footnote-160)).

در روایت امام احمد آمده است: «من مردی اعتکاف کننده[در مسجد] بودم و بیشتر از سایرین با رسول خدا مجالست داشتم، زیرا وقتی که آن‌ها غایب بودند من حاضر می‌شدم و آن‌گاه که دیگران فرموده‌های او را فراموش می‌کردند، من آن‌ها را حفظ و از بر می‌کردم»([[161]](#footnote-161)).

و در روایت «لفظ» حاکم آمده است که: «عروس و کالای بازار مرا از بودن در خدمت رسول خدا باز نمی‌داشت، چرا که فاقد آن‌ها بودم. این بود که از رسول خدا ج می‌خواستم که حرفی به من یاد دهد و لقمه‌ای به من عطا کند که آن را تناول کنم»([[162]](#footnote-162)).

در روایت دیگری از بخاری آمده است: «همیشه ملازم پیغمبر می‌بودم تا از این طریق شکمم را سیر کنم، زمانی‌که از خوردن خمیر [نان پخته] و پوشیدن حریر و خدمت خدمتکار محروم بودم و جاریه‌ای به خدمت من نمی‌ایستاد و از فرط و شدت گرسنگی شکمم را به ریگ و شن می‌چسباندم و از این مرد و آن مرد که همراه من می‌بود، درخواست می‌کردم که آیه‌ای بر من تلاوت کند و هدفم از این کار این بود که مرا با خود به منزل ببرد و طعامی به من بدهد». [شرایط و ظروف دیگران چنین نبود]([[163]](#footnote-163)).

امام نووی در شرح مسلم قول ابوهریره «علی مليء بطني» را چنین تفسیر می‌کند: من ملازم و همراه او بودم و به قوت روزانه راضی می‌شدم و هیچ مالی برای ذخیره‌کردن و غیر آن جمع نمی‌کردم و بیشتر از قوت لایموت درخواست نمی‌کردم.

این بود شرایط و ظروف ابوهریره که هر منصفی ـ چه رسد به مومن ـ‌گواهی می‌دهد و اعتراف می‌نماید که این شرایط به وی کمک کرده تا خود را برای شنیدن احادیث و حفظ آن‌ها از هر عمل دیگری فارغ گرداند.

بدین‌ترتیب بالفعل می‌بینیم که برخی از بزرگان صحابه خودشان اعتراف کرده‌اند که مشغول بودن به کالاهای تجارتی و کار بازار آن‌ها را از شنیدن بعضی از احادیث رسول خدا ج باز داشته است. چنان‌چه ابوهریره خود در توصیف آن‌ها می‌گوید: مثلا عمر فاروقس حدیثی از ابوموسی اشعریس می‌شنود و آن را انکار می‌نماید. بعد ابوسعید خدریس به نفع ابوموسی گواهی می‌دهد و می‌گوید: او شخصا این روایت را از رسول خدا ج شنیده است. بعد عمر می‌گوید: «این حدیث از امر رسول خدا ج بر من مخفی ماند و دلیل آن این بود که مشغول بودن به تجارت و کالا و بازار مرا از آن غافل نمود»([[164]](#footnote-164)).

در حقیقت تنها مشغولیت او به کالا و بازار نبود که او را از شنیدن حدیث باز داشت، بلکه علاوه بر آن خانه‌اش در مناطق دور و مرتفع مدینه قرار داشت، در حالی‌که مسکن و ماوای ابوهریره در چند قدمی حجره‌ی حضرت عایشه واقع شده بود.

ابوهریره به نقل از او می‌گوید: «من و یک همسایه‌ی انصاری از طایفه‌ی بنی امیه‌ی بنی زید ـ که در مناطق مرتفع و دور مدینه سکونت داشتندـ با هم بودیم و به نوبت به خانه‌ی رسول خدا ج می‌رفتیم. روزی او به آن‌جا می‌رفت و روزی من می‌رفتم. آن روز که او می‌رفت، بعد از برگشت، به نزدش می‌نشستم و هر چه را که آن روز از وحی و غیر آن از رسول خدا ج دریافته بود، برای من بازگو می‌کرد و روزی که من به خدمت رسول خدا ج می‌رفتم، او چنین می‌کرد»([[165]](#footnote-165)).

خانه‌ی حضرت ابوبکر نیز در مکانی به نام «السنح» قرار داشت که آن هم مکانی دور از مسجد بود([[166]](#footnote-166)). بنابراین هیچ بعید نیست که ابوهریره چیزهایی از رسول خدا ج شنیده باشد که قدما و بزرگان صحابه از آن بی‌اطلاع باشند. از این روست که وقتی مروان پسر حکم به تعریض و کنایه سخنانی درحق وی بر زبان می‌آورد، در جواب او می‌گوید: ( قسم به خدا من از سایر مردم آگاه‌تر به احادیث رسول خدا هستم. آری سوگند به خدا دیگران از مهاجرین و انصار، در صحابه بودن و هجرت به سوی او ج بر من پیشی گرفته‌اند و آن‌ها از ملازمت و بودن من با وی مطلع و آگاه هستند. از این‌روست که در ارتباط با احادیث او از من سوال می‌کنند و از جمله‌ی آن‌ها عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر هستند. قسم به خدا هر حدیثی که در مدینه بر زبان رسول خدا ج آمده، از من پنهان نمانده و هر کس خدا و رسول او را دوست داشته و هر کس نزد رسول خدا از جایگاه و منزلتی برخوردار بوده و هر کس صحابی او بوده، از من پنهان نیست و ابوبکرس در غار و غیر آن یار و صاحب رسول خدا ج بود). بعد فرمود: «بگذار ابوعبدالملک (مروان پسر حکم) از این امور وهمانند آن‌ها از من سوال کند. او علم فراوان و سخنی برای گفتن نزد من می‌یابد»([[167]](#footnote-167)).

زمانی‌که حضرت عایشهس -هرچند او یک زن بیش نیست- به اشاره و کنایه سخنانی در مورد وی بر زبان می‌آورد، ابوهریره ناچار می‌شود که شرایط و ظروف خاص او را که باعث شده کمتر شاهد امور رسول خدا ج باشد، به او گوشزد ‌کند و سخنانی ظریف و تازه که بر نکته‌ای دلالت می‌ورزدند، بر زبان می‌آورد. عایشه خطاب به او می‌گوید: «ای ابوهریره؛ این احادیث که از تو به گوش ما می‌رسد، و گویا آن‌ها را از رسول خدا ج شینده‌ای چه هستند؟ آیا سخنی از رسول خدا ج شنیده‌ای که ما نشنیده باشیم و یا چیزی از وی دیده‌ای که ما ندیده باشیم؟»([[168]](#footnote-168)) ابوهریره در پاسخ او می‌گوید: «ای مادر، آینه و سورمه‌دان و به تصنع خودرا برای رسول خدا آرایش دادن، تو را به خود مشغول کرده بود، در حالی که هیچ چیزی مرا از وی به خود مشغول نکرد».

آری! ابوهریره آنقدر به خود اعتماد دارد که در مقام دفاع از خویش -در پاسخ به عایشه- به جواب دادن تنها راضی نمی‌شود و به کنایه و اشاره جملاتی به وی می‌‌گوید که بوی معاندت و مخالفت با او از آن‌ها به مشام می‌رسد.[ به کنار حجره‌ی عایشه می‌‌آید و مشغول نقل احادیث می‌شود]([[169]](#footnote-169)). بعد از باب تعریض به حضرت عایشه می‌گوید: ای صاحب اطاق بشنو، ای صاحب اطاق بشنو، وقتی این سخنان را گفت، حضرت عایشه نماز می‌خواند. چون نمازش را به اتمام رساند، خطاب به عروه گفت: آیا سخن چند لحظه پیش این را نشنیدی، رسول خدا ج تنها احادیثی را بر زبان می‌آورد که اگر شمارش کننده‌ای آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست آن‌ها را شمارش کند([[170]](#footnote-170)).

در لفظ دیگری آمده است که: آیا[سخن] ابوفلان باعث برانگیختن تعجب تو نشد که در کنار حجره‌ی من نشست و از رسول خدا ج حدیث نقل می‌کرد و آن ‌را به گوش من می‌انداخت و من مشغول نماز و تسبیحات بودم. قبل از این‌که از تسبیحات فراغت پیدا کنم، برخاست و رفت و اگر او را می‌یافتم، سخنانش را رد می‌کردم و می‌گفتم رسول خدا ج همچون شما احادیث روایت نکرده و سخن ایراد نکرده است([[171]](#footnote-171)).

آری! این است سبب انکار حضرت عایشه بر حضرت ابوهریره و هرگز او را ضعیف نشمرده و او را به دروغگویی متهم ننموده است. چنان‌که بعضی را خوش آید که چنین ادعا کند. با این وصف اعتراف می‌کند که او قبل از تمام شدن نمازش، برخاسته و رفته، هرچند وقت نمازش به طول نکشیده است.

در روایت مسلم آمده است: «آیا این امر که ابوهریره آمد و در کنار حجره‌ی من نشست، تو را به تعجب وا نداشت؟»([[172]](#footnote-172)).

سخن عایشهس که می‌گوید: اگر شمارش کننده‌ای آن‌ها را شمارش می‌کرد، می‌توانست، بدین معنی است که اگر کلمات و مفردات و حروف سخنان او را می‌شمرد، می‌توانست. چون بسیار شمرده و با تانی حرف می‌زد و در تبیین و تفهیم مطالب بسیار مبالغه می‌ورزید([[173]](#footnote-173)).

منظور از مشغول تسبیح بودم این است که نماز سنت می‌خواندم یا مشغول اذکار و اوراد بودم، ولی معنی اول آشکارتر است([[174]](#footnote-174)). منظور از جمله‌ی اگر او را می‌یافتم، حرفش را رد می‌کردم، این است که: حرف و سخن او را رد می‌کردم و برایش توضیح می‌دادم که حرف زدن به روش فصیح و شمرده و با تانی بهتر از روش (سریع و پشت سرهم) حرف زدن است([[175]](#footnote-175)).

سخن عایشه که گوید شمارش او چون شمارش شما نبود، یعنی سخن را به هم پیوست می‌داد تا شنونده دچار اشتباه نشود. اسماعیلی اضافه کرده و به روایت المبارک از یونس می‌گوید: «سخنان رسول خدا ج شمرده شمرده و قابل فهم بود، طوری که همه آن را می‌فهمیدند و درمی‌یافتند»([[176]](#footnote-176)).

عایشه این سخن را در مورد حالات عمومی رسول خدا ج فرموده است وگرنه ابوسعید خدریس گوید: «یک روز رسول خدا به تفصیل از دجال سخن گفت، از جمله‌ی آن‌چه بر زبان آورد، این بود که گفت:....»([[177]](#footnote-177)).

انسس گوید: «چه بسا که رسول خدا جبیشترین سخنی که در مجلسی از مجالس خویش برزبان می‌آورداین بود که می‌فرمود از من سوال کنید»([[178]](#footnote-178)). ابوهریره نیز همواره حدیث طولانی روایت نمی کرد، زیرا عکرمه‌ی شاگردش می‌گوید: «آگاه باشید که من شما را خبر می‌دهم به چیزهای کوتاهی که ابوهریرهس از آن‌ها برای ما سخن گفته است. رسول خدا ج از روایت نهی فرموده است»([[179]](#footnote-179)). عکرمه‌ی خبر می‌دهد که این روایت کوتاه بوده است.

ای مرد منصف تو را به خدا سوگند می‌دهم: آیا کسی که بخواهد بر رسول خدا ج دروغ ببندد، دروغ خود را در گوش کسی که داناترین انسان‌ها به احادیث رسول خدا است می‌اندازد، یا آن‌چه مناسب و شایسته‌ی حال همچون کسی است، این است که دوری گزیند و از نظرها پنهان شود تا دروغش آشکار نگردد.

با وجود این اگر ابوهریره در یک مجلس واحد احادیث فراوان نقل می‌کرد، ما برایش عذر می‌آوریم و می‌گوییم: «چون روایات فراوان و احادیث زیادی از حفظ داشته است، لذا هر گاه اراده‌ی نقل حدیث می‌کرد، نمی‌توانست خود را کنترل کند و به احادیث کم اکتفا نماید. چنان‌چه یکی از افراد بلیغ گفته است، می‌خواهم خلاصه گویی کنم و کوتاه و مختصر سخن برانم، لکن قافیه‌ها پشت سر هم بر دهانم فرود می‌آیند و در آن‌جا ازدحام تشکیل می‌دهند»([[180]](#footnote-180)).

ابوهریره سبب حفظ احادیث فراوان را توضیح می‌دهد و بعد از ذکر این نکته که کارهای بازار او را به خود مشغول ننموده‌است، می‌گوید: «یک روز رسول خدا ج فرمود: زمانی که من سخنرانی می‌کنم لباس خود را نمی‌گستراند [تا از خرمن کلام من خوشه‌ای ببرد] و آن را تا پایان سخنرانی رها می‌کند، بعد آن را به سوی سینه‌ی خویش جمع کند، مگر این‌که هرگز هیچ چیزی از سخنان مرا فراموش نخواهد کرد. ابوهریره گوید من نَمِرَه‌ی([[181]](#footnote-181)) خود را بگسترانیدم که جز آن لباس دیگری به تن نداشتم، تا زمانی‌که رسول خدا ج سخنان خود را به اتمام رساند. آن‌گاه آن را به سینه‌ی خود جمع کردم، سوگند به کسی که او را به حق فرستاده است، تا امروز هیچ جزئی از سخنان وی را فراموش نکرده‌ام»([[182]](#footnote-182)). در آخر روایت حمیدی آمده است که: مسعودی گفت: مرد دیگری برخاست و عبای خود را گستراند. اما رسول خدا ج فرمود: پسر بچه‌ی دوسی در آن بر شما سبقت گرفت([[183]](#footnote-183)).

آری! این روش سهل و ساده ابوهریره را تشجیع کرد تا از رسول خدا ج بخواهدبه او اجازه دهد بار دیگر عبای خود را بگستراند، در این زمینه می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا ج، من احادیث فراوان از تو شنیده‌ام، ولی آن‌ها را فراموش می‌کنم. فرمود: عبایت را بگستران، ‌آن را گسترانیدم، مشتی در آن ریخت، بعد فرمود: آن را در هم بپیچ. آن را در هم پیچاندم، از آن به بعد هرگز حدیثی فراموش نکردم([[184]](#footnote-184)). و این از علایم و نشانه‌های نبوت است.

با این وصف، آن‌چه که ابوهریره برای ما نقل فرموده است، همه‌ی احادیثی که از رسول خدا ج شنیده است، نیست. چون بسیاری از احادیث را از شنوندگانش مخفی می‌داشت، نکند آن را غریب بپندارند و او را در آن تکذیب کنند، یا از امیران ترسیده که آن‌ها را تحریکی علیه خود بپندارند و در نتیجه او را به خاطر آن‌ها اذیت کنند. او می‌گوید: چه بسا کیسه‌هایی از علم و دانش نزد ابوهریره وجود دارد که آن‌ها را نگشوده است([[185]](#footnote-185)).

در عین حال می‌گوید: «دو آوند از رسول خدا ج حفظ کرده‌ام. یکی را توزیع نموده‌ام، و اما دیگری؛ اگر آن را آشکار و توزیع می‌کردم، این گردن قطع می‌گردید»([[186]](#footnote-186)).

ابن حجر به نقل از ابن المنیر شارح البخاری می‌گوید: «منظور ابوهریره از گفته‌ی «قطع می‌گردید» این است که اگر ستمکاران روزی از وی می‌شنیدند که به عیب جویی از افعال آن‌ها می‌پردازد و تلاش آن‌ها را گمراهی می‌پندارد سر او را از تن جدا می‌کردند و از آن‌چه در حدیث اول راجع به آیه‌ای دال بر ذم کتمان علم آمده است، چنین استنباط می‌شود که احادیث مکتومه مربوط به احکام شرعیه نمی‌باشند، چون اگر مربوط به آن‌ها می‌بودند، به خود جرأت نمی داد آن‌ها را کتمان کند»([[187]](#footnote-187)).

اما کسی غیر از ابن منیر گفته است: احتمال دارد که ابوهریره همراه با صنف مذکور احادیثی را اراده کرده باشد که به اشراط قیامت و تغییر احوال و جنگ‌های آخر زمان مربوط می‌باشند چون کسی که به آن‌ها عادت نکرده باشد، آن‌ها را رد می‌کند و افرادی که شعورشان به آن‌ها نمی‌رسد، به خاطر آن بر او خرده بگیرند([[188]](#footnote-188)).

اما ابوهریره بر ترس از تکذیب تاکید می‌ورزد و در روایتی که لفظ آن از حاکم است، می‌گوید: «از حدیث رسول خدا ج احادیثی را حفظ کرده‌ام که آن‌ها را برای شما بازگو ننموده‌ام و اگر حدیثی از این احادیث را برایتان بازگو می‌کردم، سنگسارم می‌کردید»([[189]](#footnote-189)). و در لفظ ابن سعد با سند صحیح آمده است: «اگر همه‌ی آن‌چه را که بدان علم و آگاهی دارم، به شما خبر می‌دادم، مردم به سوی من سفال پرتاب می‌کردند و می‌گفتند: ابوهریره دیوانه شده است»([[190]](#footnote-190)). همین مسئله با عبارات و الفاظ دیگری قریب از این‌ها روایت شده که حاکی از این است که ابوهریره آن‌ها را نادیده گرفته و از روایت آن‌ها چشم پوشیده است.

حقیقتا هیچ غریب نیست که ابوهریره امثال این احادیث را -که شنونده آن‌ها را غریب می‌پندارد و به خاطر آن‌ها او را متهم به دروغ می‌نماید- از رسول خدا ج شنیده باشد، چون حذیفه بن الیمانس نیز چنین احادیثی را شنیده و به خاطر همان سببی که ابوهریره ذکر کرده از بازگویی آن‌ها خودداری کرده است. یعنی ترسیده او را متهم به کذب کنند.

حاکم با سند صحیحی که الذهبی آن را تایید کرده، از ابوطفیل روایت کرده و می‌گوید: «من و عمرو پسر الضلیع به نزد پسر الیمان رفتیم. دو دسته از مردم نزد او بودند. گفتیم ای حذیفه، تو چیزهایی دیده یا شنیده‌ای که ما درکش نکرده‌ایم و میدانی آن‌چه را که ما نمی‌دانیم و شنیده‌ای آن‌چه را که نشنیده‌ایم، چیزی (حدیثی) برای ما بخوان شاید خدواند به وسیله‌ی آن سودی به ما برساند. گفت: اگر هر آن‌چه را که شنیده‌ام برایتان بازگو می‌کردم، همین امشب نیز مرا مهلت نمی‌دادید»([[191]](#footnote-191)).

سپس خطاب به خیثمه‌ی پسر عبدالرحمن -که از وی خواست حدیث برایش نقل کند- ‌گفت: «اگر این‌ کار را می‌کردم، سنگسارم می‌کردید»([[192]](#footnote-192)).

بنابراین هیچ لزومی ندارد که آقای ابوریه یا مستشرقی یا مبتدعی بیاید و این سخن ابوهریره را دلیل بر کذب و دروغگویی وی تلقی کند، زیرا اگر این امر (کثرت روایت حدیث) را دلیل کذب تلقی کنیم، باید حذیفه را نیز تکذیب کنیم که کسی چنین حرفی را بر دهان نیاورده است.

اگر خوف و ترس از نسبت کتمان علم در روز قیامت نمی‌بود، حتی این مقدار از احادیث را که ابوهریره روایت و نقل کرده، نقل و بازگو نمی‌کرد. او سوگند یاد می‌کند و می‌گوید: سوگند به خدا اگر این دو آیه نمی‌بود، هرگز حدیثی برای شما نقل و بازگو نمی‌کردم: ﴿إِنَّ ٱلَّذِينَ يَكۡتُمُونَ مَآ أَنزَلۡنَا مِنَ ٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلۡهُدَىٰ مِنۢ بَعۡدِ مَا بَيَّنَّٰهُ لِلنَّاسِ فِي ٱلۡكِتَٰبِ أُوْلَٰٓئِكَ يَلۡعَنُهُمُ ٱللَّهُ وَيَلۡعَنُهُمُ ٱللَّٰعِنُونَ ١٥٩ إِلَّا ٱلَّذِينَ تَابُواْ وَأَصۡلَحُواْ وَبَيَّنُواْ فَأُوْلَٰٓئِكَ أَتُوبُ عَلَيۡهِمۡ وَأَنَا ٱلتَّوَّابُ ٱلرَّحِيمُ ١٦٠﴾ [البقرة: 159-160].

یعنی: کسانی که دلایل روشنگر و هدایتی را که فرو فرستاده‌ایم ـ بعد از آن‌که آن را در کتاب آسمانی برای مردم روشن ساخته‌ایم ـ کتمان می‌کنند، خدا آن‌ها را لعنت می‌کند و لعنت کنندگان نیز لعنتشان می‌کنند. مگر آن‌ها که توبه کردند و اصلاح نمودند و [حقیقت را] آشکار کردند، آنانند که توبه‌اشان را می‌پذیرم و من توبه‌پذیر و مهربانم.

در این‌جا، و با روحیه‌ی کسی که به خود اطمینان کامل دارد، حضرت ابوهریره باری به شیوه‌ی خشن و باری به صورت عتاب و سرزنش و در مرحله‌ی سوم به شیوه‌ی آکنده از تمسخر، تمامی تهمت‌های ناروا و برچسب‌های دروغین وارده بر خویش را رد می‌کند. شاگردش ابورزین موردی را نقل می‌کند که خود در آن حاضر بوده و می‌گوید: «ابوهریره به نزد ما آمد و دست خویش را بر پیشانیش کوبید و گفت: شما گمان می‌برید من بر رسول خدا ج دروغ می‌بندم تا شما هدایت یابید و من گمراه شوم... بدانید و من گواهی می‌دهم که از رسول خدا ج شنیده‌ام می‌گفت:...»([[193]](#footnote-193)).

بعضی اوقات بعد از روایت حدیث، آن‌ها را به مبارزه می‌طلبید و می‌گفت: گوشت و خون ابوهریره گواه و نشانه‌ی این روایت است([[194]](#footnote-194)).

این هم بدین خاطر است که او شنیده بود که رسول خدا ج می‌فرمود: «من کذب علی متعمدا فلیتبوأ معقده من النار»([[195]](#footnote-195)).

یعنی: هرکس عمدا بر من دروغ بندد، پس به اقامتگاه خود در دوزخ درآید.

این در حالی است که ابوهریره خیلی بیشتر از این می هراسید که روی یک پاره آتش بنشیند تا چه رسد به این‌که وسط دوزخ را به اقامتگاه خود تبدیل کند.

از جمله‌ی نحیف‌ترین سخنانی که بر زبان رانده‌اند و گویا دلیل بر کذاب بودن ابوهریره است این‌که از خود نفی کذب نموده است، زیرا جزو اخلاق دروغگویان است که از خود نفی دورغ می‌کنند. اما مخفی نماند که چه ضعف و سستی بزرگی در این تفسیر وجود دارد. زیرا بسیاری از اصحاب به خاطر ایجاد اطمینان در درون شنوندگان از خود سلب کذب می‌نمودند، و نفی کذب از خود، از سوی ابوهریره نیز در این راستا بوده است.

این تنها ابوهریره نبوده که از خود سلب کذب نموده است، بلکه این صحابی بزرگوار عمرو پسر عبسه ی سلمیس است، در زمانی‌که رسول خدا ج هنوز در مکه بود، در مقطع بدو دعوت به خدمت رسول خدا ج می‌آید و مسلمان می‌شود، آن‌وقت از رسول خدا ج سوال کرد: «چه کسی با شما است؟ فرمود: آزاده و بنده، یعنی ابوبکر و بلالس، بعد رسول خدا ج بدو امر کرد تا زمان ظهور اسلام به میان قوم خویش برگردد، چون زمان هجرت فرا رسید به مدینه ـ خدمت رسول خدا ج ـ آمد و از وی در مورد نماز سوال کرد، رسول خدا ج نماز و وضو را به او تعلیم داد و او بعدها از آن سخن به میان می‌آورد. آن را برای ابوامامه صحابی رسول خدا ج بازگو می‌کند. ابوامامه گفت: ای عمرو پسر عبسه، متوجه باش تو چه می‌گویی. عمرو گفت: ای ابو امامه، سنم بالا رفته و استخوانم نازک و پوک گشته و اجلم نزدیک، و هیچ نیازی نمی‌بینم که بر خدا و رسول او دروغ ببندم و اگر آن را یک بار، دو بار، سه بار، تا هفت بار از رسول خدا ج نمی‌شنیدم، هرگز آن را نقل نمی‌کردم، ولی بیش از این آن را از وی شنیده‌ام»([[196]](#footnote-196)).

این یزید پسر حبان است که از زید بن ارقم برای ما می‌گوید و می‌گوید: خود شاهد زید پسر ارقم بودم که عبیدالله پسر زیاد به دنبالش فرستاد و گفت: «این چه حرف‌هایی هستند که از تو شنیده شده است و تو آن‌ها را از رسول خدا ج نقل کرده‌ای و گمان می‌بری که او (رسول الله) دارای حوضی در بهشت است؟ گفت: رسول خدا ج این مطلب را برای ما گفته و ما را بدان وعده داده است. گفت: دروغ می‌گویی، تو پیری خرفت شده‌ای. گفت: من آن را به دو گوش خود از رسول خدا ج شنیده‌ام، یعنی شنیدم می‌گفت: هر کس عمدا بر من دروغ ببندد پس به اقامتگاه خود در دوزخ برآید. و من هرگز بر رسول خدا ج دروغ نبسته‌ام»([[197]](#footnote-197)).

آیا این دو صحابی دروغگو بوده‌اند؟

این علیس است که می‌گوید: «اگر از رسول خدا ج چیزی برای شما نقل کردم، بدانید که اگر آسمان بر من فرود آید، نزد من محبوب‌تر است از این‌که بر وی دروغ ببندم»([[198]](#footnote-198)).

این ابوذرس است که نسبت کذب به خویشتن را نفی می‌کند و در روایتی که حاکم آن را از مطرف پسر عبدالله پسر الشخیر روایت کرده، می‌گوید: «حدیثی از ابوذر به من ‌رسید، دوست داشتم وی را ببینم، باری او را دیدم. گفتم: ای ابوذر حدیثی به نقل از شما به من رسید، آرزو می‌کردم تو را ببینم. گفت: خدا پدرت را بیامرزد. حال مرا پیدا کردی. گوید: گفتم به من بگو، من شنیده ام که رسول خدا ج با شما صحبت کرده و گفت: خداوند سه کس را دوست دارد و از سه کس بدش می‌آید، گفت: هرگز نسبت به من گمان مبر که به محبوبم دروغ ببندم. گوید: گفتم این سه نفر که خداوند آن‌ها را دوست دارد، کیانند؟ گفت: مردی است...»([[199]](#footnote-199)) و یک یک آن‌ها را بر شمرد.

آیا از این روایت نتیجه می‌گیریم که ابوذر کذاب است؟ چرا که از خود نفی کذب کرده است و این در حالی است که او نیازمند تزکیه و پاکانه‌ی هیچ امری نیست. بعد از این‌که رسول خدا ج در حق وی فرموده است: ‌»ما أقلت الغبراء ولا أظلت الخضرا أصدق لهجه من أبي ذر».

یعنی: کره‌ی زمین بر روی خود حمل نکرده و سایه‌ی درختان به زیر خود نیاورده صادق لهجه‌تر از ابوذر را.

این هم براء، پسر عازب است که نسبت کذب به خویشتن را نفی می‌کند و بعد از روایت حدیثی می‌گوید: «همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خداج نسبت می‌دهیم، خود مستقیما آن را از او نشنیده‌ایم، بلکه بعضی را خود شنیده و برخی را از یاران خویش نقل می‌کنیم. اما در هر صورت ما دروغ نمی‌گوییم»([[200]](#footnote-200)). در روایت حاکم نیز آمده است که همه‌ی ما احادیث را مستقیما از رسول خدا ج نمی‌شنیدیم، چون در گیر کارها و مشغولیت‌های خویش بودیم و این امر ما را از شنیدن مستقیم باز می‌داشت. ولی انسان‌های آن روز دروغ نمی‌گفتند و آن‌هایی که حضور داشتند، احادیث را برای افراد غایب نقل و بازگو می‌کردند([[201]](#footnote-201)).

هم‌چنین انسس، در روایتی که حمید نقلش کرده، چنین می‌گوید: «نزد انس پسر مالک بودیم، گفت: سوگند به خدا همه‌ی آن‌چه را که برای شما نقل می‌کنیم و به رسول خدا ج نسبت می‌دهیم، مستقیما از وی نشنیده‌ایم، اما عادت ما چنین بود که به همدیگر دروغ نمی‌گفتیم، این حدیث را طبرانی در الکبیر روایت کرده و رجال آن‌ رجال صحیح هستند»([[202]](#footnote-202)).

تابع تابعین ابوبکر پسر عیاش بعد از این‌که روایتی از ابو اسحاق از ابو وائل از عبدالله پسر مسعود روایت می‌کند، می‌گوید: «سوگند به خدا من بر ابو اسحاق دروغ نبسته‌ام، ‌و او را ندیده‌ام بر ابو وائل دروغ ببندد، و ابو وائل هم بر عبدالله دروغ نبسته است»([[203]](#footnote-203)).

اما این یاران بعضی اوقات ابوهریره را وادار به توقف کرده و با او به مناظره پرداخته‌اند یا برخی از احادیث وی را انکار کرده‌اند. لذا ناچار شده به دفاع از خویشتن برخیزد، این است روش آنان. تا آن‌جا که من می‌دانم، جهت آگاه نمودن افراد موثق از حال خویشتن به خاطر ضرورت محکم‌کاری در نقل احادیث، چنان‌چه با عمرو پسر عبسهس چنین کردند.

ای تکذیب کنندگان یاران و اصحاب رسول خدا ج، شما با این عملتان مرتکب امر خطرناکی می‌شوید که خداوند شما را به خاطر آن به شدت محاسبه خواهد کرد و در برابر خداوند جبار و انتقام گیرنده، میان شما و ابوهریره موقفی خواهد بود و مورد محاسبه قرار خواهید گرفت.

حال اگر از همه‌ی این اشخاص و امور بگذریم، مگر رسول خدا ج نیز از نفس خویش نفی کذب نکرده است؟ بشنوید که می‌گوید: «إذا أحدثتکم عن الله بشيء فخذوا به، فإنّی لن أکذب علی الله عزوجلّ» یعنی: «اگر چیزی را از خدا نقل کردم و به شما گفتم، آن را باور کنید و بگیرید، چون من هرگز بر خداوند عزوجل دروغ نخواهم گفت»([[204]](#footnote-204)).

رسول خدا ج که صادق و مصدوق است، و از خویشتن نفی کذب می‌کند، آیا با این عملش می‌خواهد پرده بر دروغ باطنی درونیش بکشد؟ حقیقتا ـ نفی کذب را دلیل کذب دانستن ـ تفسیری است مسموم و بخل ورزانه از اقول ابوهریرهس.

آری! این تفسیری است بخل ورزانه که صاحب آن عمدا خود را به جهالت می‌زند که اگر بعضی از احادیث را از ابوهریره انکار کرده‌اند و از وی خواسته‌اند، پیرامون صحت آن‌ها دلیل موثق ارائه دهد، یا نقل روایات فراوان را توسط او بر وی خرده می‌گیرند.باید دانست که ابوهریره در این امر تنها نیست، بلکه او تنها یکی از گروهی از اصحاب بزرگوار است که در معرض این انکار قرار گرفته‌اند و بعد صداقتشان مورد تایید قرار گرفته است. از جمله: روایتی که نسائی با سند صحیح از داستان تیمّم عمار در جنگی که در آن همراه عمرس بود، روایت کرده، نقل می‌کند که عمار به خاطر حالت جنابتی که برایش پیش آمده بود، خود را در خاک غلطاند، چون به خدمت رسول خداج برگشتند و ماجرا را برایش تعریف کردند، فرمود: «اگر وسیله‌ی مورد استفاده خاک باشد، این چنین عمل برای شما کافی است. بعد دو دست خود را برخاک کو بید و درآن ها نفخ کرد.بعد آن ها را به صورت و دو دست خود ما لید». بعد از مدتی عمرس در زمان خلا فتش در این زمینه مورد سوال قرار گرفت: عمار این واقعه را بیاد عمر آورد، عمر فرمود: ای عمار از خدا بترس. گفت: ای امیرالمومنین اگر دوست داشته باشی، آن را ذکر نخواهم کرد. گفت: نه، اما مسوولیت آن‌چه را که خودت به گردن خویش انداخته‌ای، به گردنت می‌اندازیم([[205]](#footnote-205)).

سیوطی گوید: «فرموده‌ی عمر مبنی بر این‌که «اما مسوولیت آن را به گردن خودت می‌اندازیم» به معنای قطع نمودن به خطا کردن وی نیست، بلکه اشاره به این است که هم بر او وهم بر خود نیسان را جایز شمرده است»([[206]](#footnote-206)).

به هر حال، چنان‌که عبدالله پسر عمرس گوید: «عمر به گفته‌ی عمار قناعت پیدا نکرده بود»([[207]](#footnote-207)).

آیا این امر تکذیب عمارس تلقی می‌شود، در حالی‌که فداکاری وی برای اسلام و جزو سابقین بودنش، و محبت او برای امام علی و شهادتش در رکاب او برای همگان روشن و عیان است؟ برخی از صحابه برخی را رد می‌کردند، یا فرا موش می‌کردند و و هم و فرا موشکاری و غیر آن برایشان پیش می‌آمد، مگر غیر از این است که ابوهریره نیز یکی از ایشان بود؟

برای مثال؛ حضرت عمر از محدثین می‌خواست محل اعتماد دیگران بودن خویش را با دلیل ثابت کنند. مسلم از ابو سعید خدری روایت کرده و می‌گوید: «در مدینه در مجلس انصاری‌ها نشسته بودم. ابوموسی اشعری نگران و پریشان بر ما وارد شد. گفتیم: تو را چه شده است؟ گفت: عمر دنبال من فرستاده که به نزدش بروم، من هم به در خانه ی او رفتم و سه بار سلام کردم. در را بر من باز نکرد. برگشتم. [عمر] (بر من بانگ بر آورد) گفت: چه چیز باعث آن شد که برگردی؟ گفتم: من بر در شما آمدم و سه بار سلام کردم، اما جوابی نیافتم، لذا برگشتم. چون رسول خدا ج فرموده است: اگر یکی از شما سه بار اذن خواست و به وی اجازه داده نشد، برگردد. عمر گفت: بر صحت این حدیث گواهی بیاور، وگرنه مجازاتت خواهم کرد. ابی پسر کعب گفت: جز کم سن و سال‌ترین افراد قوم با وی هم سخن (گواه) نخواهند شد. ابوسعید گفت: من کم سن و سال‌ترین آن‌ها هستم، گفت: پس با او برو»([[208]](#footnote-208)).

در لفظ دیگری که مسلم روایتش کرده، ‌آمده است که «ابوموسی اشعری آمد، و لفظ «پشت و شکمت به درد می‌آورم یا این‌که باید گواهی بر آن بیاوری» و لفظ «تو را به درد خواهم آورد، برای درس عبرت و از باب موعظه آمده است» و لفظ «شروع به خنده کردند» گوید: گفتم برادر دینی شما نگران و هراسان به نزدتان آمده و ترسیده است و شما می‌خندید؟ راه بیفت من در این عقوبت شریک و همتای شما هستم و عمر (بعد از گواهی ابوسعید) گفت: دوست داشتم به یقین برسم»([[209]](#footnote-209)).

در لفظ بخاری از این روایت آمده است که عمر بعد از ادای شهادت ابوسعید گفت: «کالای بازار و رفت و آمد برای تجارت کاری کرد که امر رسول خدا ج بر من پوشیده بماند».

در لفظ ابی داود آمده است که عمر از ابوموسی معذرت خواهی کرد و گفت: من تو را متهم به دروغ‌گویی نمی‌کنم، ولی نقل حدیث از رسول خدا ج امری بس مهم و شدید است. در روایت دیگری از وی آمده است که گفته: من تو را متهم نمی‌کنم، لیکن ترسیدم که مردم بر زبان رسول خدا سخن و حدیث بتراشند. آری! آنان افراد مورد ثقه و اطمینان را این چنین محاسبه می‌کردند تا کسی جرات دروغ بستن بر رسول خدا ج را به خود ندهد.

از جمله مثال‌های انکار اصحاب این‌که، ابن عباس حدیثی برای عبدالله بن شفیق العقیلی، در رابطه با جمع میان نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا نقل کرد. ابن شفیق گوید: «در مورد آن چیزی در دلم پیدا شد، نزد ابوهریره آمدم و در موردش از وی سوال کردم، او هم سخن ابن عباس را تایید کرد»([[210]](#footnote-210)).

آیا این عمل ابن شفیق تکذیب ابن عباس تلقی می‌شود؟ و آیا شایسته است چون فردی نسبت به یکی از روایات ابن عباس چیزی در دلش قرار گرفته نسبت به همه‌ی روایت‌های ابن عباس مشکوک شویم و او را تکذیب کنیم؟

حالت ابوهریره نیز چیزی بیش از این نیست که بعضی از افراد حدیث وی را غریب پنداشته‌اند، لذا چیزی در دلشان جای گرفته نسبت به آن از دیگر اصحاب سوال کرده‌اند، آن‌ها هم حدیث وی را تایید کرده‌اند.

داستان دیگری برای ابن عباس پیش آمده که طاووس آن را نقل کرده است. وآن این‌که زید پسر ثابت از برخی از فتاوای ابن عباس به تعجب افتاد و آن‌ها را غریب پنداشت. ابن عباس که متوجه قضیه شد، گفت: اگر باور نداری، برو از فلان زن انصاری سوال کن که آیا رسول خدا ج او را بدین موضوع امر کرده است، یا خیر؟ گوید: زید پسر ثابت در حالی که می‌خندید، به نزد ابن عباس برگشت و گفت: نمی‌بینمت جز این‌که راست گفتی([[211]](#footnote-211)).

آیا آن‌چه بر ابوهریره انتقاد گرفته شده، چیزی غیر از این است که بعدا آشکار می‌شود که حق با اوست؟

ابو امامه حدیثی از رسول خدا ج نقل کرد، از وی سوال شد آیا تو این حدیث را از خود رسول خدا ج شنیده‌ای؟ گفت: بلی، و ما در میان قومی بودیم که ما را تکذیب نمی‌کردند و ما نیز در واقع دروغ نگفته‌ایم([[212]](#footnote-212)).

نظیر این در میان تابعین نیز رایج بود، که از صحابه‌ای که از آن‌ها حدیث روایت می‌کردند، نفی کذب می‌نمودند، برای مثال جریر پسر حازم می گوید: «شنیدم که حسن (منظور حسن بصری است) می‌گفت: جندب پسر عبدالله در همین مسجد حدیثی برای ما نقل کرد که آن را هنوز فراموش نکرده‌ایم و هرگز ترس این را ندارم که جندب بر رسول خدا ج دروغ گفته باشد». همچنین عبدالله پسر یزید گفت: «براء حدیث را برای من نقل کرد و او هم دروغگو نیست»([[213]](#footnote-213)).

حال امکان دارد بتوانیم تفسیر دیگری از اعتراض صحابه نسبت به فراوانی روایات توسط ابوهریره ارائه دهیم بدون این‌که گرفتار تکلف یا ظلم یا ترجیح نظریه‌ی سوئی شده باشیم، ازدقت در آثار بر جای مانده از اصحاب و احتیاط شدید آنان در روایت حدیث و پناه بردنشان بر کم‌گویی و دوری از پر حرفی از ترس این‌که نکند به خطا در افتند، آن‌هم در حالی که ابوهریره همچون آنان احتیاط نکرده و از نقل و بازگویی احادیث پروایی نداشته، زیرا به حافظه‌ی خویش اطمینان داشته است. اگر از این زاویه به مسئله بنگریم، جایی برای هیچ تعجبی در روایات فراوان ابوهریره و احتیاط دیگران و انتقاد بر ابوهریره در کثرت روایاتش، نمی‌بینیم. به ویژه اگر فرد صحابی بر ظاهر احادیث و روایاتی توقف کند که به خودداری از کثرت روایات امر می‌نمایند و آن‌ها را بر احادیث دیگری که به تبلیغ احادیث و رفع حرج از نقل آن‌ها دعوت می‌نمایند، ترجیح دهد، یا این‌که اصلا این احادیث دیگر را نشنیده باشد.

حاکم از عبدالله پسر مسعود روایت کرده که او روزی از رسول خدا ج سخن به میان آورد و حدیثی از او نقل کرد، در پی آن گرفتار اضطراب و لرزش آن‌چنانی شد که لباسش نیز می‌لرزید. بعد گفت: یا شبیه این.

با سند دیگری روایت کرده که بعدا گفت: این حدیثی است مربوط به اصول پرهیز از کثرت روایات و تأکید بر دقت در محکم کاری در امر روایت([[214]](#footnote-214)).

دارمی از ثابت پسر قطبه انصاری روایت کرده که گفت: عادت عبدالله چنین بود که در طول ماه تنها دو یا سه حدیث برای ما نقل می‌کرد([[215]](#footnote-215)).

عثمانس نیز از نقل حدیث خودداری می‌کرد و در مورد سبب آن می‌گفت: «این امر که من فهیم‌ترین اصحاب رسول خدا ج در امر حدیث نیستم، مرا از نقل آن باز نمی‌دارد، بلکه گواهی می‌دهم که از وی شنیدم که می‌فرمود: هر کس چیزی به من نسبت دهد که آن را نگفته ‌باشم، جایگاه خویش را در آتش بیابد»([[216]](#footnote-216)).

همچنین شعبی نیز خودداری ابن عمر از کثرت روایات را برای ما بازگو می‌کند و می‌گوید: «یک سال و نیم تمام با ابن عمر رفاقت و مصاحبت کردم، طی این مدت ندیدم که حدیثی از رسول خدا ج ـ جز یک مورد ـ روایت کند»([[217]](#footnote-217)).

انس نیز به ندرت از رسول خدا ج حدیث نقل می‌کرد و چون حدیثی از وی نقل می‌کرد، در پی آن می‌فرمود: (چنان‌که رسول خدا ج گفته است). با این وصف انس از جمله‌ی کسانی است که روایات فراوان از رسول خدا ج نقل کرده‌اند، چون عمر او طولانی شد و مدت زمان زیادی بعد از پیغمبر ج زنده ماند، لذا مسلمانان به او احتیاج پیدا کردند. او هم امکان کتمان احادیث را نداشت و اگر بخواهیم محملی برای توفیق میان خودداری او از کثرت روایت از طرفی و فراوان شدن روایت‌هایش از طرف دیگر پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم اگر او همه‌ی روایت‌های موجود نزد خویش را نقل و روایت می‌کرد، حجم مرویاتش چند برابر آن‌چه از وی بر جای مانده است می‌شد([[218]](#footnote-218)).

ابوقتاده نیز از کثرت روایت خودداری می‌کرد، ‌بعد لفظی در ارتباط با خودداریش از کثرت روایت بر زبان می‌آورد که افراد سابق الذکر بر زبان نیاورده‌اند که این لفظ سر خودداری او از کثرت روایت را بیان می‌دارد. در جواب عبدالرحمن پسر کعب پسر مالک که از وی خواسته بود روایتی برایش بخواند، می‌گوید: «می‌ترسم که زبانم به چیزی لغزش کند که رسول خدا ج آن را نگفته است، زیرا شنیدم که رسول خدا ج می‌فرمود: شما را بر حذر می‌دارم از کثرت روایات از من، چون هر کس به عمد بر من دروغ ببندد، جایگاه خویش را در دوزخ می‌یابد»([[219]](#footnote-219)).

زید پسر ارقم نیز همچون آنان عمل کرد، زیرا حصین بن سبره به وی چنین می‌گوید: «ای زید، خیری فراوان دریافت کرده‌ای، زیرا رسول خدا ج را دیده، حدیث وی را شنیده، با او به جهاد رفته‌ و پشت سر او نماز خوانده‌ای. آری! تو خیر فراوانی دیده‌ای ای زید. حال از آن‌چه از او دیده‌ای برای ما بازگو کن. او هم در جواب می‌گوید: ای برادرزاده، عمرم بالا رفته و عهد و زمان کهن شده و برخی از چیزهایی را که از رسول خدا ج شنیده و فهمیده‌ام فراموش کرده‌ام، هر چه را برای شما بازگو کردم بپذیر و در مورد غیر آن تکلیفی بر دوش من قرار ندهید»([[220]](#footnote-220)).

اولین بابی که پسر عدی در کتابش بنام «الکامل» تدوین و تنظیم کرده، مربوط به کسانی است که از ترس خطا و لغزش به ندرت از رسول خدا حدیث نقل کرده‌اند. او در این باب اقوالی شبیه این قول از ابو قتاده، انس، عثمان، صهیب و ابن مسعودس نقل می‌نماید. بعد در باب یازدهم کتابش از یارانی سخن به میان می‌آورد که در نقل حدیث احتیاط و تشدد به خرج داده‌اند، از ترس این‌که نکند در نقل آن گرفتار دروغ و خطا شده باشند. این عده در تعلیل خودداری از نقل حدیث گفته‌اند که پیر شده و به فراموشکاری گرفتار گشته‌ایم. در این کتاب سخن زید پسر ارقم را ـ که آن را روایت کردیم ـ می‌آورد و در همین کتاب به نقل از سائب پسر زید می‌گوید: «با عبدالرحمن پسر عوف و طلحه پسر عبیدالله و سعد پسر ابی وقاص و مقداد پسر اسود مصاحبت داشته‌ام، از هیچ کدامشان نشنیدم که حدیثی از رسول خدا ج نقل کند. جز یک مورد که شنیدم طلحه از واقعه روز اُحُد سخن می‌گفت».

او باب هفدهم کتاب خویش را به شرح حال کسانی که کم روایت کردن را برگزیده‌اند و کثرت روایت آن را امری مذموم خوانده‌اند و فراوان دعا کرده‌اند که خداوند آن‌ها را از دروغ مصون بدارد، اختصاص داده است. در این باب به ذکر اقوال برخی از تابعین و تابع تابعین پرداخته است. مانند سخن ایوب سختیانی که گوید: «خیر و نیکی در حدیث کم و قلیل آن است». سخنانی در همین معنی را از عبیدالله العمری وشفی پسر مانع و مالک پسر انس و ابن شبرمه کوفی و ثوری نقل کرده است. عامر شعبی یکی از بزرگان تابعین نیز چنین بود و می‌گفت صالحان اولیه کثرت روایت را دوست نداشته‌اند و اگر زنده بمانم، جز حدیثی که مورد اجماع و اتفاق اهل حدیث باشدحدیث دیگر، نقل و روایت نخواهم کرد.

یکی از تابعین می‌گوید: از شعبی خواستم حدیثی برایم روایت کند، آن را روایت کرد. گفتم آیا این حدیث مرفوع است و به رسول خدا می‌رسد؟ گفت: خیر، اگر به پایین‌تر از رسول خدا ج ختم شود، ‌نزد ما محبوب‌تر است. چون اگر در آن زیادی یا نقصی موجود باشد، بر فرد دون و پایین‌تر از رسول خدا محسوب می‌شود.

مشابه این سخن از ابراهیم نخعی نقل شده است. ملاحظه‌ می‌شود که همه‌ی این بزرگواران از باب احتیاط از کثرت نقل روایات خودداری کرده‌اند. ولی هرگز سکوت کلی اختیار نکرده‌اند. بدین معنی که بکلی از روایت احادیث خودداری کنند. به دلیل این‌که کتب و دیوان‌های حدیث مملو از روایات و منقو لات این بزرگواران است و اگر این افراد ـ‌که حدیث را از آن‌ها نشنیده‌اند ـ سکوت آن‌ها را نقل کرده اند، در مقابل کسان مورد اطمینان دیگری وجود دارند که مرویات آن‌ها را شنیده‌اند. در این امر ردی بر ابوریه وجود دارد که شاذ و نوادر ابوهریره از آن‌ها را به صورت حدیث روایت می‌کند.

گویی به چشم خویش شاهدم و می‌بینم که گروه کثیری از یاران رسول خدا ج و همچنین تابعین به ندرت از او نقل حدیث کرده‌اند. گویی متاثر از مذهب عمر بن خطابس بوده‌اند که نسبت به کسانی که احادیث فراوان روایت می‌کردند یا در حکمی خبری روایت می‌کردند، بدون آن‌که شاهدی بر آن اقامه کنند، تشدد به خرج می‌داد و به آن‌ها امر می‌کرد از کثرت روایات خودداری کنند و هدفش از این، جلوگیری از این بود که مردم نسبت به احادیث بی‌اهتمامی و بی‌مبالاتی به خرج ندهند و در نتیجه شک و شبه به احادث رسول خدا ج راه نباید و دروغ و تدلیس انسانهای منافق و فاسق و اعرابی با آن درآمیخته نشود و ساحت حدیث آلوده نگردد([[221]](#footnote-221)). و گفت: قرآن را از روایات دور کنید و روایت از رسول خدا ج را به حداقل برسانید، من هم در این امر شریک شما هستم([[222]](#footnote-222)).

همه‌ی این بزرگواران چنان‌چه می‌بینیم از کثرت روایات خوششان نیامده است و این امر هم تنها بدین خاطر بوده که کثرت روایت مظنه ی خطاست و انسان جای ثقه و مورد اطمینان اگر دهان به خطا بگشاید، دیگران این خطا را از وی یادمی‌گیرند. در حالی‌که نمی‌‌دانند خطاست و چون به نقل و روایت او اطمینان دارند، همواره بدان عمل می‌کنند. آن‌گاه او باعث عمل به چیزی می‌شود که شارع آن را نگفته است، در نتیجه کسی که از راه اکثار روایات نگران وقوع خطا باشد، اگر به عمد به اکثار در روایات روی آورد، از وقوع در گناه ایمن نخواهد بود. از این‌رو زبیر و غیر او از اصحاب از فراوان روایت کردن حدیث خودداری کرده‌اند. اما کسانی (از اصحاب) که به کثرت روایت حدیث روی آورده‌اند، ‌از شبهه‌ی وقوع در خطا امین بوده و به خویشتن اعتماد فراوان داشته‌اند، یا این‌که عمرشان طولانی گشته و به حدیثی که نزد آن‌ها بود احتیاج پیدا شده و در مورد آن مورد سوال واقع شده‌اند و آن‌ها نیز امکان کتمان آن را نداشته‌‌اند([[223]](#footnote-223)). مانند ابوهریرهس. بدین وسیله بطلان استدلال کسی که روایات کم از بزرگان صحابه را دلیل دروغ‌گویی ابوهریره تلقی می‌کند، روشن می‌شود. بلکه کذب او به اثبات می‌رسد و دروغگو اوست چون روایت کم از اکابر صحابه به دلیل فوت آن‌ها قبل از نیاز به ذکر حدیث است نه به دلیل خودداری آنان از ذکر حدیث. عمر بن خطاب و علی بن ابی طالبس به دلیل قرار گرفتنشان در مقام ولایت امر مسلمانان و مسوول واقع شدن و قضاوت کردنشان ناگزیر از کثرت روایت شده‌اند. همه‌ی یاران رسول خدا ج پیشوا و ائمه بودند و به آنان اقتدا می‌شد و عملشان مورد دقت قرار می‌گرفت و بدان تاسی می‌شد. از ایشان فتوا طلب می‌شد، لذا ناگزیر فتوا صادر می‌کردند، احادیث را شنیده بودند و آن را ادا می‌کردند. اما بزرگان صحابه مانند ابوبکر، عثمان، طلحه، زبیر، سعد بن ابی وقاص، عبدالرحمن بن عوف، ابو عبیده جراح، سعید پسر زید بن عمرو بن نفیل، اُبی بن کعب، سعد بن عباده، عباده بن صامت، اسید بن حضیر، معاذبن جبل و نظیر اینان کمتر از دیگر یاران، از رسول خدا ج حدیث نقل کرده‌اند، آری چنان‌که از جابر بن عبدالله و ابو سعید خدری، وابوهریره و عبداله بن عمر بن خطاب و عبدالله پسر عمرو بن عاص، عبدالله بن عباس، رافع بن خدیج، ‌انس بن مالک، براء بن عازب و نظایر این‌ها احادیث روایت شده، از آنان روایت نشده است([[224]](#footnote-224)). زیرا این‌ها مدت زمان طولانی بعد از وفات رسول خدا ج در میان مردم مانده‌اند، بسیاری از اصحاب از دنیا رفته بودند و مردم به این‌ها نیاز پیدا می‌کردند([[225]](#footnote-225)).

در میان اصحاب کسانی هستند که اصلا حدیثی از رسول خدا ج روایت نکرده‌اند، با این‌که بیشتر از برخی از کسانی که احادیث را روایت کرده‌اند، درخدمت رسول خدا بوده و از وی حدیث شنیده‌اند، ما خود داری کردن آن‌ها از روایت حدیث را حمل بر تقوا و پرهیز کاری نموده‌ایم. یا این‌که چون اصحاب و یاران در قید حیات بوده‌اند، نیازی به ذکر احادیث خویش پیدا نکرده‌اند. یا این‌که مشغول عبادت و سفرهای جهاد در راه خدا بوده‌، تا وقتی که از دنیا رفته‌اند و چیزی از آنان حفظ نشده که از رسول خدا ج نقل کرده باشند([[226]](#footnote-226)).

معلمی رحمه الله علیه می‌گوید: «دو کار وجود داشت که می‌بایست اصحاب بدان برخیزند. اولی تلقی و اخذ از رسول خدا ج و دومی اداء آنچه از او گرفته‌اند».

در رابطه با موضوع تلقی می‌توان گفت که: همه‌ی اصحاب نمی‌توانستند به صورت مستمر و دائم در خدمت پیغمبر بمانند و از وی حدیث دریافت کنند و از آن‌جا که انس و ابوهریره همواره ملازم پیغمبر بودند و او را خدمت می‌کردند، طبعا آن‌ها بیش از کسانی که مشغول تجارت و کشاورزی بودند، از رسول خدا ج حدیث دریافت می‌کردند. و از آن‌جا که ابوهریره بر کسب علم بس حریص بود، علاوه بر رسول خداج، از کسانی که در مصاحبت با رسول خدا ج از وی سبقت گرفته بودند، نیز اخذ حدیث می‌کرد، چه بسا روایت‌هایی وجود دارد که خود آنهارا از رسول خدا نشنیده بلکه از آنان روایتشان کرده است([[227]](#footnote-227)).

در رابطه با اداء هم می‌توان گفت که: ابوبکر تنها دو سال در زمان ادای حدیث زیسته است و در این مدت هم مشغول تدبیر امور مسلمانان بود. عمر نیز در زمان خلافت ابوبکر مشغول کار وزارت و تجارت بود. بعد از او هم به تدبیر امور مسلمین پرداخت.

در کتاب المستدرک آمده است که معاذ بن جبلس یاران خویش را به طلب و کسب علم فرا می‌خواند و ابو الدرداء‌ و سلمان و ابن مسعود و عبدالله بن سلام را برای آنان نام برد که از آن‌ها علم بگیرند. یزید پسر عمیره از معاذ سوال کرد و گفت: آیا نزد عمر پسر خطاب نیز کسب علم کنیم؟ معاذ گفت: درباره‌ی هیچ چیز از وی سوال نکنید چون او مشغول به دیگر کارهاست و وقت پاسخ گفتن به سوالات شما را ندارد.

عثمان و علی نیز به کارهای وزارت و غیر آن مشغول بودند، بعد از آن هم درگیر امر خلافت و مقابله با فتنه‌ها شدند. لذا افراد متمایل و راغب به طلب علم از مراجعه به این‌ها و امثال آنان خودداری می‌کردند و بر این باور بودند که همه‌ی صحابه امینان امت هستند، لذا از مراجعه به این‌ها خودداری کرده و به افراد پایین‌تر از ایشان اکتفا می‌کردند. این بزرگان نیز بر این باور بودند که روایت حدیث بر آن‌ها لازم و حتمی نیست، مگر به هنگام نیاز و معتقد بودند که اگر این روش ادامه پیدا کند، چیزی از سنت ضایع نخواهد شد، چون می‌دیدند که تعداد صحابه فراوان است و مدت بقا و ماندگاری‌شان طولانی خواهد شد و مناسبت‌های پیش خواهد آمد که آن‌ها را ناگزیر از تبلیغ و ذکر حدیث خواهد کرد. علاوه بر این خداوند نیز بذات خویش حفاظت از شریعت را تکفل کرده است، با وجود این، در نقل حدیث بر خود سخت می‌گرفتند. نکند در دام غلط و اشتباه گرفتار آیند و بر این باور بودند که اگر به هنگام وجوب تبلیغ خطایی نیز از کسی از آنان سر زند او قطعا معذور است، بر خلاف کسی که قبل از احساس نیاز حدیثی را نقل کند و به خطا رود معذور تلقی نمی‌شود، با وجود این دوست داشتند کسان دیگری به جای هر یک از آن‌ها به این مهم برخیزند. مع‌الوصف احادیث فراوانی نقل کرده‌اند. و به گوش آنان می‌رسید که یکی در امر نقل حدیث زیاده‌روی می‌کند. با وجود این گمان نمی‌بردند که او مرتکب منکری شده است. تنها این سخن از برخی از آنان روایت شده که زیاده‌روی در نقل احادیث «خلاف الاولی» است([[228]](#footnote-228)).

حقایق فوق ما را وادار می‌کند که به شهامت و جرات تمام بر صواب بودن رویه ی ابوهریره در شجاعت و جراتش در نقل احادیث اعتراف کنیم، بعد از این‌که به چشم خویش دید که فتنه‌ها و جنگها و فتوحات و کارهای دولتی به سرعت اصحاب را از میان بر می‌دارد و به کام مرگ می‌برد، در حالی که از فتنه ها و کارهای دولتی دور بود و از جنگ‌ها و فتوحات بعید، و عقیده داشت که آن‌چه برخی از بزرگان صحابه بدان اکتفا کرده‌اند، یعنی اشتغال به تعلیم و تبلیغ و پاسبانی از حریم و مرزهای عقیده و اندیشه، در پایتخت حکومت اسلامی و سایر شهر‌های بزرگ، برای او نیز کافی است.

اضافه بر همه‌ی استدلالات فوق، اگر زیاده‌روی در نقل احادیث منجر به ازدیاد یا نقصان لفظی شود، نباید این امر موجب ترک روایت حدیث و کتمان علم و باعث انزوا گردد. منتهای آن‌چه راکه بر ابوهریره‌اش خرده گرفته‌اند، این است که لفظی ناقص یا زیاد کرده است و بس. رضای خدا بر واثله‌ی پسر الاسقع باد آن‌گاه که یکی از یارانش به او می‌گوید: حدیثی را از رسول خدا ج برای ما بازگو کن که اصلا نقصان و زیادتی در آن نباشد. وی خشمگین شد و گفت: مصحف یکی از شما در کنج خانه‌اش آویزان گردیده است، با این حال زیاد و کم می‌شود. در لفظ دیگری آمده است که: خشمگین شد و گفت: شما صبح و شام به مصحف‌های خود مراجعه می‌کنید و در آن نگاه می‌ورزید، با این حال در وضع آن‌ها به توهم خواهید افتاد و بر آن‌ها می‌افزایید و از آن‌ها کم می‌کنید([[229]](#footnote-229)). یعنی در حفظ قرآن زیاد و کم می‌آورید، با این وصف حدیثی که در سینه‌ها محفوظ است بل‌که در قلب یک نفر ـ نه همه‌ی امت ـ محفوظ است، چگونه باید باشد؟

این سخن حجتی است قوی از جانب واثله جهت توجیه و تبریر وجود زیادی و نقصان در احادیث. بنابراین اگر احیانا ابوهریره نتوانسته به خوبی حدیثی را حفظ کند، این امر دلیل و عیب بزرگی که باعث ترک روایت احادیث از وی گردد، تلقی نمی‌شود.

البته ما این سخن را از باب جدل و تنازل در مقابل ادله‌ی خصم بر زبان می‌آوریم و گرنه ما جز اندک مخالفتی از جانب صحابه پیرامون مرویات ابوهریره نمی‌بینیم ـ که در آن نیز حق را به جانب ابوهریره می‌بینیم ـ و کسی چون «حیان ازدی» که با او مخالفت ورزیده است، در واقع مخالفتش ستمگرانه بوده است. واقعه از این قرار بود که وقتی یکی به او گفت: ابوهریره می‌گوید نماز میانه «الصلاة الوسطی» نماز عصر است، گفت: ابوهریره پرگویی می‌کند، زیرا پسر عمر می‌گوید: نماز میانه نماز صبح است([[230]](#footnote-230)). حال این‌که علی پسر ابی طالب و حفصه و ام سلمه و عایشه (مادران مومنان) و ابن عباس و سمره پسر جندب و ابی پسر کعبش و بسیاری از تابعین در این امر که مراد از نماز وسط نماز عصر است، موافق ابوهریره هستند([[231]](#footnote-231)). این امر دلیل بر این است که بنا به قول ارجح ـ که بخاری نیز آن را ترجیح داده ـ «صلاة الوسطی» نماز عصر است.

از این‌جاست که ابوهریره به خود اجازه نمی‌دهد همچون بعضی افراد گرفتار خود کم‌بینی و بی‌اعتمادی نسبت به خود شود، بل‌که چنان‌که دیدیم کاملا به خود و حافظه‌ی خود اعتماد دارد.

در حقیقت این تنها ابوهریره نبود که این چنین به خود اعتماد داشت، بلکه مجموعه‌ای از اصحاب چنین بودند که به خود اعتماد داشتند و اهل جرات بودند. چون هشام پسر عامر و انس، ‌هر چند در مورد انس گفته‌اند که کم حدیث روایت می‌کرد.

از ابو دهماء و ابو قتاده روایت شده که گفته‌اند: ما بر هشام پسر عامر عبور می‌کردیم و به نزد عمران پسر حصین می‌آمدیم، روزی گفت شما بر من عبور می‌کنید و به نزد کسانی می‌روید که بیشتر از من در خدمت رسول خدا ج نبوده‌اند و از من داناتر به احادیث او نیستند([[232]](#footnote-232)).

از ثابت بنانی روایت شده که گفت: «انس گفت: ای ابا محمد، از من حدیث بگیر چون من مستقیما از رسول خدا ج دریافت کرده‌ام، او هم از خداوند جل جلاله دریافت کرده و تو از هیچ احدی مورد اعتماد‌تر از من (حدیث) دریافت نمی‌کنی».

رسول خدا و اصحاب و مردمان بعد از آنان ابوهریره را مورد اعتماد وثقه دانسته‌اند:

اعتماد رسول خدا ج به او:

رسول خدا ج در روایتی که بخاری از او (ابوهریره) روایت کرده است می‌گوید: عرض کردم ای رسول خدا ج، در روز قیامت چه کسی سعادتمند‌تر به شفاعت شما است؟ گفت: ای ابوهریره حدث می‌زدم که کسی قبل از شما در این زمینه از من سوال نکند، چون می‌بینم که تو بر حدیث بس حریص هستی. بعد فرمود: سعادتمندترین افراد به شفاعت من در روز قیامت کسی است که خالصانه کلمه «لا إله إلا الله» را بر زبان بیاورد([[233]](#footnote-233)).

اما رسول خدا ج برای ابوهریره گواهی داد که در او خیر وجود دارد. در این رابطه گفته است: «رسول خدا ج فرمود: شما از چه طایفه‌ای هستی؟ عرض کردم از طایفه ی دوس. گفت: گمان نمی‌برم که در میان طایفه‌ی دوس کسی وجود داشته باشد که در او خیرموجود باشد». ابوعیسی گوید: این حدیث حسن صحیح غریب است([[234]](#footnote-234)).

رسول خدا ج به او اعتماد کرد که مبلغ اوامرش باشد. در روایتی که ابوداود با سند صحیح روایت کرده، آمده است که می‌گوید: رسول خدا خطاب به من فرمود: برو در مدینه بانگ بر آور که نماز بدون قرائت قرآن ـ و ولو در حد سوره ی فاتحه الکتاب یا بیشتراز آن ـ جایز نیست([[235]](#footnote-235)).

اقوال صحابه در زمینه ی اعتماد به او:

علاوه بر آن‌چه به صورت متفرقه در لابه‌لای صفحات کتاب آمده است، در ارتباط با این‌که ابوهریره هم‌مجلس رسول خدا ج بود و با او می‌آشامید و می‌خورد، که توثیق ضمنی او به شمار می‌آید. این تاییدات مستقیم رسول خدا ج برای ابوهریره بسی با اهمیت و باارزش می‌باشند، اما آقای محمود ابوریه ی قلدر چنین می‌بیند که همه‌ی احادیث وارده در فصل پیشین و در همین صفحه ـ در زمینه‌ی فضل و بزرگواری ابوهریره ـ روایات خود ساخته ی او هستند، و این مطلب را دلیل بر این می‌شمارد که گویا او این جایگاه را خود، برای خود ساخته و بدین‌وسیله به ستایش از خود پرداخته است، که این از او بسی بعید است. لذا من تلاش کردم تا در زمینه‌ی توثیق اصحاب و تابعین و اتباع تابعین برای او به جستجو بپردازم و در این زمینه به مطالب فراوانی دست یافتم که دل مسلمان از آن به وجد می‌آید و باعث گم گشتن و فرار افراد مغرض می‌شود.

تایید طلحهس برای او:

طلحه پسر عبیدالله القرشی، یکی از ده صحابی مژده داده شده به بهشت. و همتای رسول خدا ج در چهار تن از زنانش([[236]](#footnote-236)) به تأیید ابوهریره گواهی داده است. زیرا ابوعیسی ترمذی از مالک پسر ابی عامر روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد طلحه پسر عبیدالله آمد و گفت: ای ابا محمد، آیا گمان می‌بری که این مرد یمانی ـ ابوهریره ـ از تو آگاهتر به احادیث رسول خدا ج باشد؟ چیزهایی از او می‌شنویم که از شما نمی‌شنویم و سخنانی از رسول خدا ج می‌گوید که تو نمی‌گویی؟

گفت: در مورد این‌که او چیزی از رسول خدا ج شنیده که ما نشنیده‌ایم، شک ندارم. او چیزهایی از رسول خدا ج شنیده که ما نشنیده‌ایم، چرا که او مسکین و بی‌چیز و مهمان رسول خدا ج بود و دستش در دست او. اما ما صاحب منازل و خانه‌ها و ثروت بودیم و تنها در دو سوی روزصبح و عصر به خدمت رسول خدا ج می‌آمدیم، لذا در این امر که او چیزهایی از رسول خدا ج شنیده باشد که ما نشنیده‌ایم، شک و گمان ندارم و کسی را سراغ ندارم که در او خیری موجود باشد و سخنی به رسول خدا ج به نسبت دهد که او آن را نگفته باشد([[237]](#footnote-237)).

در روایت بیهقی جمله‌ی مفیدی اضافه بر بر روایت ترمذی وجود دارد. زیرا بیهقی در مدخلش از طریق اشعث به نقل از مولا (بنده‌) ی طلحه روایت می‌کند و می‌گوید: ابوهریره نشسته بود، مردی بر طلحه گذر کرد و به او گفت: ا بو هریره احادیث فراوانی روایت کرده است. طلحه گفت: ما هم مانند او شنیده‌ایم، اما او آن‌چه را که شنیده، حفظ کرده و لیکن ما فراموش کرده‌ایم([[238]](#footnote-238)). در این‌جا ملاحظه می‌کنیم که طلحه گواهی داده است بر این‌که ابوهریره از اهل خیر است، چرا که به سماع و حفظ او گواهی داده است.

تأیید ابی پسر کعب برای او:

ابی پسر کعب برای او گواهی می‌دهد و می‌گوید: ابوهریره شهامت و جرات این را داشت که در مورد اشیائی از رسول خدا ج سوال کند که دیگران جرات سوال کردن در مورد آن را نداشتند([[239]](#footnote-239)). و ما در مورد آن‌ها از او سوال نمی‌کردیم([[240]](#footnote-240)).

در فصل پیش گفتیم که اُبَی قرآن را به ابوهریره تعلیم داد و این امر ضمنا دلیل توثیقش به شمار می‌آید. از موارد دیگری که در ارتباط با توثیق ابی برای ابوهریره بدان استدلال می‌شود، روایت بعضی از یاران او از ابوهریره است. همچون اُبَی عثمان النهدی و ابی رافع و عطا بن یسار. مشهور است که این‌ها حدیث را از ابی دریافت کرده‌اند و اگر از ابی می‌شنیدند که آن‌ها را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر می‌دارد، قطعا از او حدیث روایت نمی‌کردند، به او نزدیک نمی‌شدند. انسان دانای هوشمند می‌بیند که در این قرینه دلالتی آشکار وجود دارد بر این‌که ابی، ابوهریره را اهل ثقه دانسته است.

تأیید ابن عمرب برای او:

ابن عمر برای او گواهی می‌دهد که: ای ابوهریره تو بیشتر از ما ملازم و هم‌نشین رسول خدا ج بوده‌ای و بیشتر از ما احادیث او را حفظ نموده‌ای([[241]](#footnote-241)) و از ما به احادیث او داناتر هستی([[242]](#footnote-242)).

تأیید حذیفه برای او:

حذیفه‌ی یمانیس تزکیه‌ی دیگری از ابن عمر برای او ذکر می‌کند و روایت حذیفه برای این تزکیه گویی نوعی گواهی از سوی او تلقی می‌شود. حذیفه می‌گوید: مردی به ابن عمر گفت: ابوهریره زیاد احادیث از رسول خدا ج روایت می‌کند. ابن عمر گفت: من تو را به پناه خدا حواله می‌کنم از این‌که در مورد آن‌چه او می‌گوید شک و گمان داشته باشی. تفاوتمان تنها در این است که او جرات داشت و ما هراس داشتیم([[243]](#footnote-243)).

عملکرد صحابه گواه بر توثیق ابوهریره است:

مجموعه‌ی فراوانی از وقایع علمی بر توثیق ضمنی اصحابس برای ابوهریره دلالت می‌نمایند که اقوال فوق را تقویت می‌بخشند.

اعتماد ابوبکر به ابوهریره:

از جمله‌ی موارد اعتماد اصحاب به ابوهریره‌ این‌که: ابوبکرس او را در مراسم حج سال پیش از حجة الوداع به عنوان موذن خود به مکه فرستاد. «بخاری از حمید پسر عبدالرحمن روایت کرده که ابوهریره به او (حمید) خبرد داد که ابوبکرس در سالی که رسول خدا ج او را به عنوان امیر حج (قبل از حجة الوداع) برگزیده بود، او ابوهریره را همراه جمعی ـ در روز عید قربان ـ فرستاد تا در میان مردم بانگ بر آورد که از امسال به بعد دیگر هیچ مشرکی حق ادای حج را ندارد و هیچ کس حق ندارد عریان به طواف کعبه برخیزد([[244]](#footnote-244)).

پذیر فته شدن گواهی ابوهریره از سوی عمرس:

از جمله‌ موارد پذیرش گواهی ابوهریره از سوی عمر، موردی است که احمد و مسلم در روایتشان برای حادثه طلب گواهی حسان از ابوهریره آن را نقل کرده‌‌اند و آن چنین بود: عمر بر حسان عبور کرد در حالی‌که او در مسجد شعر می‌سرود، عمر بر او انتقاد کرد. در پاسخ گفت: من در این مسجد شعر می‌سرودم، در حالی‌که بهتر از شما در آن وجود داشت. بعد روی خود را به طرف ابوهریره برگرداند و گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم آیا شنیده‌ای که رسول خدا ج می‌گفت: به جای من آن‌ها (مشرکان) را پاسخ بده، وبرای من دعا کرد و گفت: پروردگارا او را به واسطه‌ی روح القدس تایید کن. ابوهریره گفت: خدایا گواه باش که: بلی. راست می‌گوئی([[245]](#footnote-245)) سکوت عمر دلیلی بر قبول گواهی ابوهریره تلقی می‌شود.

بخاری نیز از وی نقل کرده که زنی را نزد عمر آوردند که خال کوبی می‌کرد. بر خاست و گفت: به خدایتان سوگند می‌دهم بگویید که چه کسی در مورد خال‌کوبی چیزی از رسول خدا ج شنیده است؟

ابوهریره می‌گوید: برخاستم و گفتم ای امیرالمومنین، من شنیده‌ام. گفت: چه چیزی را شنیده‌ای؟ گفت: «لا تشمن ولا تستوشمن» از رسول خدا ج شنیدم می‌فرمود: دیگران را خالکوبی مکن و آن را از دیگران در حق خود مپذیر([[246]](#footnote-246)).

مجالست او با ابن عباس و پذیرش ابن عباس مخالفت او با خود را و پیرویش از قول او:

ابوهریره در حضور ابن عباس مخالف رأی او فتوا صادر کرد. اگر چنان‌چه افراد جاهل توصیف می‌کنند، ‌ابن عباس از فتوای او راضی نمی‌بود، او را از آن منع می‌کرد و و نیز کسی که طلب فتوا کرده بود را از قبول فتوای او منع می‌کرد.

بخاری از ابو سلمه‌ی پسر عبدالرحمن پسر عوف روایت کرده و می‌گوید: مردی نزد ابن عباس آمد. ابوهریره نیز در کنار وی نشسته بود. آن مرد گفت: در مورد زنی که چهل شب بعد از مرگ شوهرش بچه‌ای به دنیا آورده برایم فتوا صادر کن. ابن عباس گفت: از میان دو ملهتی که برایش قرار داده شده، هر کدام دیرتر باشد، عده‌ی او همان است. من هم (ابو سلمه) گفتم: خداوند می‌فرماید ﴿وَأُوْلَٰتُ ٱلۡأَحۡمَالِ أَجَلُهُنَّ أَن يَضَعۡنَ حَمۡلَهُنَّۚ﴾ [الطلاق: 4] یعنی زنان حامله مدت زمان عده‌شان تا هنگام وضع حمل است. ابوهریره گفت: من نیز ‌هم‌رای برادر زاده‌ام هستم. ابن عباس غلام خویش کریب را به نزد ام سلمه فرستاد تا در این مورد از او سوال کند. ام سلمه گفت: شوهر سبیعه اسلمی کشته شد، او هم حامله بود. چهل شب بعد از مرگ او بچه را به دنیا آورد. خواستگاری برایش پیدا شد. رسول خدا ج او را به عقدش در آورد. ابوالسنابل نیز در میان کسانی بود که او را خواستگاری کردند»([[247]](#footnote-247)). این واقعه دلیل است بر این‌که ابوهریره به نفس خویش اعتماد داشت.

از جمله‌ی مسائل دیگر این که: «مردی به ابن عباس/ گفت: من ده عدد از شتران خود را در راه خدا قرار داده‌ام ( به امور جهاد اختصاص داده‌ام) آیا زکات آن‌ها بر من واجب است؟ ابن عباس گفت: ای ابوهریره در این سوال معضل و مشکلی است که کم اهمیت‌تر از معضل موجود در خانه‌ی عایشه نمی‌باشد. در مورد آن بگو. ابوهریره گفت: بر خداوند استعانت می‌جویم، زکاتی بر شما نیست. ابن عباس گفت: درست گفتی. چون هر حیوانی که در حمل بار از پشتش استفاده نشود و از شیرش بهره گرفته نشود و از بچه‌اش چیزی عاید انسان نگردد، زکاتی در آن وجود ندارد. عبدالله پسر عمر نیز گفت: هر دوی شما به حق مطلب اصابت کردید»([[248]](#footnote-248)).

و از جمله: «ابن عباس در مسئله‌ای از مسائل نماز از ابوهریره فتوا طلب کرد و از فتوایش پیروی نمود»([[249]](#footnote-249)).

ابوهریره و ابن عباس به عنوان دو دوست:

ابوهریره دوست ابن عباس بود. با هم می‌نشستند و می‌خوردند. یکی از تابعین می‌گوید: ابن عباس و ابوهریره را دیدم که منتظر پخته شدن بزغاله‌ای بودند که مشترکا در تنور انداخته بودند. ابن عباس گفت آن را برای ما از تنور بیرون آورید تا باعث به فساد کشیده شدن نمازمان نشود. آن را بیرون آوردند و با هم از آن خوردند([[250]](#footnote-250)). این واقعه بر دوستی و حب متبادل میان آن‌ها دلالت می‌ورزد.

ابن عباس از ابوهریره روایت می‌کند و بدین وسیله او را تأیید می‌نماید:

ابن عباس از کانال نقل روایت از ابوهریره اطمینان و اعتماد خویش نسبت به او را به اثبات می‌رساند. زیرا روایت حدیث از او نهایت تأیید و اعتماد به او است. نمونه‌هایی از روایات او را در صحیح بخاری می‌یابیم و در برخی از آن‌ها به اعتمادش نسبت به حدیثی که از او روایت می‌کند، تصریح می‌ورزد و می‌گوید: چیزی را ندیده‌ام که نزدیکتر و شبیه‌تر به گناه صغیره باشد از آن‌چه که ابوهریرهس از رسول خدا ج نقل کرده است و آن این‌که خداوند سهمی از زنا به طور حتمی بر بنده (بنی آدم) نوشته است که نمی‌تواند از آن رهایی یابد. پس زنای چشم نظر کردن و زنای زبان سخن گفتن است([[251]](#footnote-251)). یعنی این امور و امثال آن نزد ابن عباس گناه صغیره تلقی می‌شوند.

همچنین در سنن نسائی([[252]](#footnote-252)) و ابی داود([[253]](#footnote-253)) و ابن ماجه([[254]](#footnote-254)) روایات دیگری می‌یابیم که ابن عباس آن‌ها را از ابوهریره نقل کرده است. آیا شایسته نیست که دوستداران علی به پسر عموی اوس تاسی و اقتدا بورزند؟

ابن عباس به شاگرد خود اجازه می‌دهد از ابوهریره حدیث روایت کند و بدین‌وسیله اعتماد خویش نسبت به او را تکرار و تاکید می‌ورزد

در میان کسانی که از ابوهریره حدیثی روایت کرده‌آند، مشاهیر و بزرگان اصحاب ابن عباس را ـ آن‌هایی که جزو سران تابعین و خیار آن‌ها بوده‌اند ـ می‌یابیم و روایت آن‌ها از ابوهریره قرینه‌ی واضحی است بلکه دلالت اکیدی است بر راضی بودن ابن عباس به زیبا پنداشتن عمل آنان وگرنه آن‌ها را از اخذ حدیث از او باز می‌داشت. خصوصا این‌که او ده سال تمام بعد از وفات ابوهریره زیسته است.

از میان این راویان که من بر نمونه‌هایی از روایتشان از ابوهریره دست یازیده‌ام، اشخاص ذیل هستند. مجاهد طاووس، عطاء بن ابو رباح، الشعبی، نافع بن جبیر بن مطعم، ابو امامه بن سهل بن حنیف و محمد بن سیرین و غیر آن‌ها.

سلیمان پسر غریب که داماد ابن عباس بود، از جمله‌ی راویت کنندگان از ابوهریره تلقی می‌شود([[255]](#footnote-255)).

عایشه ابوهریره را در مجلس خویش می‌پذیرد:

یکی از پیروان (تابعین) از عبدالله بن زبیر طلب فتوا کرد، در پاسخ او گفت به نزد عایشه برو، زیرا وقتی من از نزد او می‌آمدم، ابوهریره و ابن عباس پیش او بودند([[256]](#footnote-256)).با توجه به این، می‌بینیم که عایشه نیز با او مجالست داشته است و اگراو فردی دارای رای ناپسند می‌بود، قطعا عایشه او را به مجلس خویش راه نمی‌داد.

خدری یکی از شنوندگان مجلس و مویدین ابوهریره:

ابوسعید خدریس را به عنوان شنونده‌ی مجلس روایت حدیث ابوهریره می‌یابیم. ابوهریره یک حدیث طولانی راجع به داستان مردی که آخرین نفر است که وارد بهشت می‌شود، نقل می‌کند. ابوسعید او را تصدیق می‌نماید و به شنیدن این حدیث از وی تصریح می‌نماید.

راوی بعد از بازگو کردن حدیث می‌گوید: ابوسعید نیز در کنار ابوهریره نشسته بود و هیچ چیزی از حدیث وی را تغییر نمی‌داد تا به اینجا رسید که گفت: این و مانند آن نیز همراه آن برای شما وجود دارد.

ابوسعید گوید: شنیدم که رسول خدا ج می‌گفت: این و ده برابر آن برای شما. ابوهریره گوید: آنجه من حفظش کرده‌ام «مثله معه» (یعنی مانند آن همراه آن است) می‌باشد و معنای جمله «هذا لک ومثله معه» یعنی: این مقدار از نعمت بهشت و مثل آن با آن برای شما وجود دارد. و سپاس برای خدا که ابوهریره عدد کمتر را حفظ کرده وگرنه به مبالغه و اغراق و گزافه‌گوییش متهم می‌کردند.

نزدیک است که من با قطعیت به این مطلب جزم کنم که ابوسعید خدری در طول حیات ابوهریره به صورت فراوان در مجالس نقل حدیث او حضور پیدا می‌کرد و او را پیروی می‌نمود تا مرویات او را روایت کند. گویی زمانی‌که بعضی از افراد تندرو و عجول مقوله‌ی زیاده‌روی ابوهریره در نقل روایات را به میان می‌آوردند، ابوسعید به دفاع از او برمی‌خاست و کسی که در مجموعه‌ی احادیث ابوسعید در مسند امام احمد و صحیحین و کتب سنن دقت بورزد، احادیث فراوانی می‌یابد که تعدادی از تابعین آن‌ها را از ابوهریره و ابوسعید با هم روایت کرده‌اند. تقدیم ذکر نام ابوهریره بر ابوسعید دلیل بر این است که صدارت مجلس از آن او بوده است.

از جمله حمید پسر عبدالرحمن پسر عوف احادیثی از هر دو با هم، و ابو مسلم اغرّ، و ابو صالح سمان و سعید پسر مسیب و عطاء بن یسار و ابو امامه بن سهل بن حنیف و ابو عبدالله القراط و غیر آن‌ها همگی می‌گویند که ابوهریره و ابوسعید برای ما حدیث گفتند و چنین فرمودند([[257]](#footnote-257)).

علاوه بر این هفت نفر که به صورت مشترک از ابوهریره و ابوسعید حدیث روایت می‌کردند. گروه‌های دیگری از شاگردان ابوسعید را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند و در این روایات دلالت است ـ همچون دلالت روایت یاران ابن عباس از ابوهریره ـ بر این‌که ابوسعید نسبت به ابوهریره حسن ظن داشته است و به هیچ وجه شاگردان خود را از نقل روایات از ابوهریره بر حذر نداشته است.

از جمله‌ی این راویان از ابوسعید خدری، می‌توان عطاء پسر یزید لیثی ابو عثمان نهری، عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود، عبدالرحمن پسر ابی نعیم و ابو ادریس خولانی را نام برد.

خدری پشت سر ابوهریره نماز می‌خواند:

از سیعد بن الحارث روایت شده گوید: ابوهریره به مرض مبتلا شد، یا به سفر رفت و غائب شد. ابوسعید خدری امامت نماز را به عهده گرفت([[258]](#footnote-258)).

این دلالت می‌کند بر این‌که در ایام و شرایط عادی ابوسعید خدری ماموم و ابوهریره امام بوده است و مخفی نماند که این نوعی توثیق به شمار می‌آید که بر قرائن و شواهد سابق افزون می‌گردد.

این‌هم از ابوسعید خدریس که یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آن‌ها رضایت دارند و او را به استقامت و سبقت در بازگشت به سوی امام علیس توصیف می‌نمایند و این‌که جزو نزدیکان و برگزیدگان امام علی بوده است([[259]](#footnote-259)).

جابر و یارانش حدیث ابوهریره را پخش می‌نمایند:

بعد از افراد یاد شده از اصحاب، جابر پسر عبدالله انصاریس ابراز وجود می‌کند. او نیز یکی از نوادر اصحابی است که شیعیان از آنان رضایت دارند و جزو برگزیدگان و یاران علی به شمار می‌آ‌ید و طوسی او را «عظیم‌الشان» توصیف کرده است و ابن داود نقل کرده که جعفر صادق او را به تمایل تام به سوی آنان (اهل بیت) توصیف کرده است. در صحیحین و غیر آنان روایات فراوان از صادق از پدرش محمد باقر از جابر([[260]](#footnote-260)) وجود دارد و محمد پسر عمر و بن الحسن بن علی هم روایاتی از او دارد([[261]](#footnote-261)).

جابر در نشر حدیث ابوهریره از خود سرعت نشان داده و مستقیم از وی حدیث روایت کرده است([[262]](#footnote-262)). این عمل جابر اعلامی است صریح به جمهورشیعه که او را مورد اعتماد و ثقه پنداشته است.

چنان‌که ابن عباس و خدری به شاگردان خود اجازه می‌دادند که احادیث ابوهریره را نشر و پخش کنند. جابر را می‌بینیم که به شاگردانش اجازه‌ی نشر احادیث ابوهریره را می‌دهد.

از یاران جابر که احادیث ابوهریره را نقل و روایت کرده‌اند، می‌توان شعبی، مجاهد، عطا بن رباح، ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف، عمرو بن دینار و غیره را نام برد و همگی حدیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند.

ابوایوب و یارانش:

سپس ابو ایوب انصاریس را می‌بینیم که از ابوهریره حدیث روایت می‌کند، او نیز نزد شیعیان عظیم الشان است. حتی او را از جمله‌ی شش نفر صحابی که بعد از پیغمبر مرتد نشده‌اند، به شمار می‌آورند.

حاکم از شیخ شیوخش ابوبکر محمدبن اسحاق بن خزیمه صاحب الصحیح روایت کرده که او در حق ابوهریره گفت: ابو ایوب انصاری با جلالت و قدر و منزلتی که دارا بود و رسول خدا هنگام ورود به مدینه در نزد او اقامت گزید، از ابوهریره حدیث روایت کرده است([[263]](#footnote-263)).

سپس از طریق ابن خزیمه از ابی شعثاء روایت می‌کند که گوید به مدینه آمدم، دیدم ابو ایوب از ابوهریره روایت نقل می‌کند. گفتم: تو از ابوهریره حدیث نقل می‌کنی، در حالی که تو نزد رسول خدا ج از مکانت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده‌ای؟ گفت: اگر از ابوهریره حدیث نقل می‌کنم، نزد من خویشایندتر است تا این‌که از رسول خدا ج حدیث نقل کنم([[264]](#footnote-264)).

یعنی او از خوف این‌‌که نکند به خطا رود حذر داشت از این‌که به طور مستقیم از رسول خدا ج حدیث نقل کند.

جای ثقه و اعتماد بودن ابوهریره برای ابو ایوب انصاری از این هم استفاده می‌شود که یاران او نیز احادیث را از او روایت کرده‌اند و این دلالت دارد بر این‌که چیزی از آن‌چه گمان کنندگان به زعم خویش پنداشته‌اند که علی در حق ابوهریره گفته باشد به آن‌ها نرسیده است. هر چند ابوایوب جزو کسانی بود که تا دم مرگ همراه و هم‌رزم علی بود و در همه‌ی جنگ‌های او حضور پیدا کرد و وزیر او بود.

از جمله یاران و شاگردان ابوایوب می‌توان پسر یزید لیثی و عطا بن یسار و موسی بن طلحه و ابو سلمه بن عبدالرحمن و معاویه‌ی بن قره‌المزنی را نام برد که همگی آن‌ها از ابوهریره احادیث روایت کرده‌اند.

انس و ابن الزبیر و واثله نیز در قافله‌اند:

از یاران رسول خدا ج و روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره می‌توان انس بن مالک([[265]](#footnote-265)) خادم رسول خدا ج و عبدالله پسر زبیر([[266]](#footnote-266)) را نام برد. همچنین واثله‌ی بن الاسقع اللیثیس. او آخرین صحابه‌ای است که در دمشق وفات کرد. او بیست سال بعد از ابوهریره ازدنیا رفت، یعنی او همه‌ی کارهای ابوهریره را زیر و رو از هم جدا کرد و چیزی در آن‌ها نیافت که باعث توقف روایت از وی شود. ابن بود که به سرعت به پخش و نشر احادیث و روایات او پرداخت([[267]](#footnote-267)).

قافله همچنان در حرکت است و ابوهریره برایش آواز می‌خواند:

از صحابه‌ ای که احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند، ‌می‌توان مِسوَر بن مخرمه زهری قریشی را نام برد([[268]](#footnote-268)). هر چند نام برده دو سال بعد از هجرت به دنیا آمده است، اما وقتی که رسول خدا ج دار فانی را وداع گفت، ‌او پسر بچه‌ای ممیز و عاقل بود و احادیثی از او شنیده و روایت کرده بود، چنان‌چه از بزرگان صحابه نیز احادیث روایت کرده است.

ابو امامه پسر سهل بن حنیفس در زمان رسول خدا ج به دنیا آمد و از بزرگان صحابه و از ابوهریره روایت نقل کرده است، همچنین محمد بن ایاس بن بکیر([[269]](#footnote-269)).

از میان صحابه‌ی روایت کننده‌ی حدیث از او، ابو الورد المازنی مصری([[270]](#footnote-270)) را می‌توان نام برد، ابو‌الحاتم رازی و بغوی و ابن قانع و ابن‌الکلبی و باوردی اتفاق کرده‌اند بر این‌که او صحابی بوده است([[271]](#footnote-271)).

ابو سعید خیر (یا ابو سعد) هم از ابوهریره حدیث روایت می‌کند. ابو داود صاحب سنن می‌گوید او صحابی بوده است([[272]](#footnote-272)). بخاری و ابوحاتم و ابن حبان و بغوی و ابن قانع و غیر این‌ها([[273]](#footnote-273)) به صحابی بودن او تصریح کرده‌اند([[274]](#footnote-274)).

از میان صحابه ی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره می‌توان عبدالله پسر عتبه پسر مسعود الهذلی برادرزاده‌ی ابن مسعود([[275]](#footnote-275)) و پدر عبیدالله بن عبدالله یکی از بارزترین یاران ابوهریره را نام برد. عبدالله پیغمبر ج را دیده است و از وی حدیث روایت کرده است([[276]](#footnote-276)).چرا عمویش صحابی بزرگوار (عبدالله بن مسعود) او را از روایت حدیث از ابوهریره بر حذر نداشته است؟ و چرا چیزی از گمانه‌زنی و توهمات اهل کذب برای وی نقل نکرده که گویا عمر یا غیر او مردم را از روایت حدیث از ابوهریره منع کرده باشند؟

از کسانی که من به روایت آن‌ها از ابوهریره دسترسی پیدا نکرده‌ام، ولی مشهور است که از او حدیث روایت کرده‌اند، عبدالله پسر سرجس مدنی است. پسر ابی حاتم مصاحبت او با ابوهریره و روایت حدیث از او را ذکر کرده است([[277]](#footnote-277)). عبدالله بن ابی حدود الاسلمی نیز مشهور است به این‌که از ابوهریره حدیث روایت کرده است. ابن ابی الحاتم اورا از جلمه روایت کنندگان از او آورده است([[278]](#footnote-278)).

حاکم نیز نام صحابه‌ای را که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند را شمارش کرده و بیشتر این‌ها که من نامشان را آورده‌ام، نام برده است و کسان دیگری را نام برده که من به روایات آن‌ها دسترسی پیدا نکرده‌ام که عبارتند از: زید پسر ثابت، عبدالله بن عمرو بن العاص، ابی بن کعب، عایشه، عقبه بن الحارث، ابو موسی الاشعری، سائب بن زید، ابو نضره الغفاری، ابو رهم الغفاری، شداد بن الهاد، ابو رزین العقیلی، عمرو بن الحمق، حجاج الاسلمی، عبدالله بن عکیم، اغر جهنی، شرید بن سوید (رضی الله عنهم)

در میان کسانی که احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند، اشخاصی وجود دارد که علما در صحابی بودن یا نبودن آن‌ها اختلاف کرده‌اند، بعضی آن‌ها را صحابی دانسته‌اند و برخی هم آن‌ها را از بزرگان تابعین به شمار آورده‌اند و بس. از کسانی که صحابی بودن آن‌ها را ترجیح داده‌اند، می‌توان شبیل بن عوف، ابو الطفیل کوفی، عبدالرحمن بن عبدالقاری و عبدالرحمن بن ابو عمره انصاری و عبدالرحمن بن غنم اشعری ـ که از کبار فقها بوده ـ و خباب مدنی صاحب المقصوره و ربیعه‌ی جرشی و ثابت بن حارث انصاری و شفی بن مانع اصبحی و ضحاک بن قیس فهری قریشی برادر صحابیه مشهور فاطمه دختر قیس که از او بزرگتر بوده و قبیصه بن ذویب خزاعی و عامر بن لدین اشعری و عبدالرحمن بن قیس بن مخرمه را نام برد([[279]](#footnote-279)).

اینک ما نام یازده نفر از اصحاب را که بر مقال‌هایی از روایات‌شان اطلاع پیدا کرده‌ایم و هجده نفر از اصحابی که ابن ابی الحاتم یا حاکم آن‌ها را نام برده و ما به مثال‌های از روایتشان دسترسی پیدا نکرده‌ایم، نام بردیم. اگر صحابی بودن این‌ها که دوازده مرد هستند به اثبات برسد. تعداد اصحاب روایت کننده حدیث از ابوهریره به چهل و یک نفر خواهد رسید. آیا در اقدام عملی آن‌ها در نقل حدیث از ابوهریره دلیلی بر حصول اطمینان برای افراد شبهه آفرین وجود ندارد؟

نماز ابوهریره بر جنازه‌ی مادر مؤمنان عایشه و حمل کردنش جنازه مادر مؤمنان حفصه را:

این عمل ابوهریره دلیل بر مورد اطمینان و ثقه بودن او نزد اصحاب به شمار می‌رود. از نافع امام موثق و شایسته‌ی اعتماد مولای آزاد شده‌ی ابن عمر روایت شده که او همراه با ابوهریره بر جنازه‌ی عایشه نماز اقامه کرد([[280]](#footnote-280)).در این باره می‌گوید: بر جنازه‌ی عایشه و ام سلمه نماز اقامه کردیم با این‌که عبدالله پسر عمر حضور داشت روزی که امامت نماز را ابوهریره بر عهده گرفت. در روایتی آمده است که ابن عمر در میان مردم حضور داشت و امامت او را انکار نکرد([[281]](#footnote-281)). این تصریح به عدم انکار است و ما خوب می‌دانیم که مسلمانان یکی از افاضل و بزرگان خود را برای امامت نماز جنایز انتخاب می‌نمایند. چگونه این چنین شد و حال این‌که فرد متوفا همسر رسول خدا ج در دنیا و آخرت است.

همچنین حمل کردنش جنازه‌ی حفصه همسر رسول خدا ج و دختر عمر، ابوهریره جنازه‌ی او را از خانه مغیره تا گورستان حمل کرد([[282]](#footnote-282)).

سکوت جمهور صحابه و تابعین به احترام او:

از محمد پسر هلال، او هم از پدرش نقل می‌کند و می‌گوید: ابوهریره در روز جمعه تا هنگام فرا رسیدن زمان خطبه برای ما سخنرانی می‌کرد([[283]](#footnote-283)).

از عاصم پسر محمد از پدرش می‌گوید: ابوهریره را دیدم که روز جمعه خارج می‌شد و ایستاده دستانش به دو طرف منبر ـ که از درخت انار بود ـ می‌گرفت و می‌گفت: ابوالقاسم رسول خدا که صادق و مصدوق است برای ما حدیث ادا کرد و تا هنگام باز شدن باب المقصوره جهت خروج امام برای نماز، ‌آن را ادامه می‌داد، بعد می‌نشست([[284]](#footnote-284)).

این داستان دارای دلالت قوی و جدی است، چون ساعت قبل از ادای نماز جمعه در مسجد نبوی شریف همه‌ی صحابه و بزرگان تابعین در آن مکان ـ مسجد نبوی ـ جمع می‌شدندو فرد دروغگو توانای عرض اندام در همچون اماکنی را ندراد، بل‌که به انزوا و گوشه‌گیری روی می‌آورد و به طرف مجالس افراد فرومایه و پست روی می‌آورد و از همچون مجالسی متواری می‌گردد.

قرارگرفتن ابوهریره به مدت 23 سال در مسند فتوا برای مردم مدینه:

ابن سعد گوید: ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و عبدالله بن عمرو بن العاص و جابر پسر عبدالله و رافع بن خدیج و سمله پسر اکوع و ابو واقد اللیثی و عبدااله بن بحینه همراه نظایر آن‌ها ـ از اصحاب رسول خدا ج ـ در مدینه فتوا صادر می‌کردند و از رسول خدا ج حدیث روایت می‌نمودند. از تاریخ وفات حضرت عثمان تا زمان وفات نامبردگان این مسوولیت به عهده‌ی آنان بود و در میان آنان ابن عباس و ابن عمر و ابو سعید خدری و ابوهریره و جابر متصدی امر فتوا بودند([[285]](#footnote-285)).

تابعین نیز قولا و عملا ابوهریره را مورد اعتماد و ثقه می‌دانند:

در میان تابعین، بزرگوارتر و مشهورتر و شریف‌تر و داناتر از یاران ابوهریره وجود ندارد([[286]](#footnote-286)). تاریخ فقه اسلامی فقهای سبعه‌ی مدینه را به خوبی می‌شناسد. آن‌هایی که شهرت آنان افقها را در نوردید و در میان نسل‌های بعد از خود مشهور بودند و به کثرت جمع‌آوری حدیث و رای محکم و درست و عقل وافر و تفوق بر اقران ـ از تابعین ـ در استنباط مشهور بودند.

کسی که در روایات این هفت نفر به تفحص برخیزد، در می‌یابد که پنج نفر از آنان ـ ابوبکر پسر عبدالرحمن پسر حارث بن هشام، عروه پسر زبیر، سعید بن مسیب، سلیمان بن یسار و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود ـ از شاگردان ابوهریره بوده‌اند([[287]](#footnote-287)).

ابوذناد چهار تن از فقهای تابعین را ممتاز‌ترین و مبرزترین فقهای مدینه نام برده که عبارتند از ابن مسیب، عروه، قبیصه بن ذؤیب و عبدالملک بن مروان([[288]](#footnote-288)) که قبیصه شاگرد ابوهریره بود و از او حدیث روایت می‌کرد. او از جمله‌ی کسانی است که قبلا از وی بحث به میان آوردیم و گفتیم مسند خلافت را به عهده گرفت. از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد.

اگر در فهرست کسانی که از او احادیث روایت کرده‌اند، تفحص بورزیم، می‌بینیم که بسیاری از آن‌ها ـ سوای کسانی که نام برده‌ایم ـ جزو اعلام فقه به شمار آمده‌اند که هر کس کمترین اطلاعی از کتب فقه و حدیث و تفسیر داشته باشد، بر فضل و تقدم آن‌ها مطلع و آگاه است، همچون حسن بصری، ابو صالح سمان و مقبری و طاووس و ابو ادریس خولانی و عامر شعبی و محمد پسر کعب قرطب و محمد بن منکدر و ابو عالیه ریاجی، وام درداء صفری همسر ابی درداءس و عمرو بن دینار، و عمرو بن میمون ازدی، و محمد بن ابراهیم تیمی و ابو متوکل ناجی و امثال این‌ها و روایت این افراد از ابوهریره کاری عملی، در توثیق او به شمار می‌آید که بر هیچ منصفی پوشیده و مخفی نیست.

همچون این‌ها، فرزندان صحابه که جامع شرف نسب، و صاحب نظر در فقه بوده‌اند، چون ابو سلمه و حمید دو فرزند عبدالرحمن پسر عوف و سالم پسر عبدالله بن عمر بن خطاب و سعد بن المسیب و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه و عیسی و موسی پسران طلحه بن عبیدالله یکی از عشره‌ی مبشره و نافع پسر جبیر پسر مطعم و ابی برره پسر ابی موسی اشعری و یزید بن عبدالله بن شخیر عامری و غیر این‌ها از کسانی که به مناسبت دیگری ذکر آنان و سخن از احوالشان پیش خواهد آمد. مانند این‌که قاضی بوده‌اند یا این‌که در رکاب حضرت علیس جنگیده‌اند. [همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند.]

همچنین نوادگان صحابه مانند فحص پسر عبیدالله بن انس بن مالک و شمامه پسر عبدالله پسر انس، و ابو زرعه پسر عمرو بن جویر بن عبدالله بجلی و حفص بن عاصم بن عمر بن خطاب و اسحاق پسر عبدالله بن ابو طلحه انصاری در میان افرادی که جدشان صحابه بوده ولی همچون این‌ها مشهور نبوده‌اند.

روایت این عده از تابعین از فرزندان و نوادگان صحابه از ابوهریره کار و اقدامی است عملی در توثیق ابوهریره که آن را بر موارد فوق می‌افزاییم.

از میان کردار این‌ها که مفهوم توثیق ضمنی را دارد، سفرشان جهت استفتا از او است مانند کار ابو کثیر یمامی که گوید: چون اختلاف مردم بر سر نبیذ (شراب) فراوان گردید، از یمامه راهی مدینه شدم به قصد این‌که به خدمت ابوهریره بروم و در این مورد از وی سوال کنم. او را یافتم و عرض کردم ای ابوهریره من از یمامه آمده‌ام تا در مورد حکم شراب از تو سوال کنم. او از رسول خدا ج ـ نه غیر او ـ برای ما حدیث آورد و گفت: شنیدم رسول خدا ج می‌فرمود: خمر چیزی است که از درخت انگور و نخل خرما به دست می‌آید([[289]](#footnote-289)).

از جمله کارهای تابعین مقیم کوفه که بر توثیق ابوهریره دلالت می‌ورزد، فرود آمدن او بر آن‌ها و طلب حدیث از سوی آن‌ها از وی است تابعی جلیل القدر قیس پسر حازم ذکر کرده و می‌گوید: ابوهریره در کوفه به نزد ما آمد. میان او و مولای ما قرابت و خویشاوندی بود سفیان (یعنی پسر عیینیه که مولای احمس بود) گوید: قیس گفت، به نزد او آمدیم و بر وی سلام عرض کردیم. و سفیان یک بار گفت: حیّ نزد او آمد، پدرم خطاب به ابوهریره گفت: ای ابوهریره این‌ها سهم و نصیب تو هستند، آمده‌اند بر تو عرض ادب و سلام دارند و آرزو دارند از رسول خدا ج برای آن‌ها حدیث نقل کنی. فرمود: خوش آمدند و درود بر آن‌ها([[290]](#footnote-290)).

تابعین به صراحت ابوهریره را تصدیق نموده‌اند:

محمد بن عمرو بن حزم می‌گوید: «ابوهریره بیشتر از هر کسی فرموده‌های پیامبرج را از حفظ داشته است»([[291]](#footnote-291)). ابوصالح سمان می‌گوید: ابوهریره برترین اصحاب محمد ج نبود، ولی حافظ‌ترین آن‌ها بود([[292]](#footnote-292)).

تایید ابوهریره از طرف علمای بعد از تابعین:

امام شافعی و غیر او حدیث ابوهریره را در مورد معامله‌ی طلا به طلا «الذهب بالذهب» که مخالف حدیث اسامه بن زید «إنما الربا في النسیئه» می‌باشد، ذکر کرده و حدیث ابوهریره و موافقانش را بر حدیث اسامه ترجیح داده است. دلیلش هم کثرت راویان، حفظ بیشتر و مسن‌تر بودن آن‌ها بوده و دیگر این‌که اسامه به تنهایی آن را روایت نموده است. سپس گفت: «ابوهریره مسن‌ترین و حافظ‌ترین فرد راویان حدیث زمان خود بوده است»([[293]](#footnote-293)) و این تایید بسیار باارزش است. چون سخن فردی چون امام شافعی است و این خود کافی است چه او در حفظ حدیث، فقه، تشخیص حدیث صحیح از ناصحیح و فطانت، سرآمد همه بود و در زهد و تقوی ثابت قدم.

امام طحاوی که از پیش کسوتان فقهای حنفی است و از اساتید کم سن بخاری و مسلم روایت داشته است، چنین می‌گوید: «ما نسبت به او حسن ظن داریم»([[294]](#footnote-294)).

حاکم از استاد استادش ابوبکر، محمد بن اسحاق بن خزیمه/ که از طبقه‌ی مسلم بوده، چنین نقل کرده است: تنها کسانی درباره‌ی رد احادیث ابوهریره صبحت می‌کنند که خداوند دل‌هایشان را کور و فاقد بصیرت کرده است که اخبار و روایات را نمی‌فهمند.

زیرا چنین کسی یا جهمی معطل (منکر صفات) است که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب کفرآمیز خود می‌بیند و بدین سبب به وی فحش و ناسزا می‌گوید و او را به چیزی متهم می‌نماید که خداوند او را از آن پاک گردانیده است و این تهمت و ناسزا را جهت فریب ساده‌دلان و جاهلان به کار می‌برد که هان! اخبار و روایات ابوهریره حجت و برهان تلقی نمی‌شوند و یا فردی از خوارج است یا فرد که شمشیرکشی علیه امت محمد ج را جایز می‌داند و اطاعت از امام و امیر را بر خود واجب نمی‌بیند. همچون فردی اگر روایات ابوهریره را مخالف مذهب نادرست و گمراهش می‌بیند و دلیل و حجتی برای دفع روایات وی ندارد، به وادی غیبت و نکوهش ابوهریره روی می‌آورد.

یا قدریه است و از اسلام و مسلمانان کناره‌گیری نموده و مسلمانان معتقد به قدر را ـ که خداوند آن را مقدر نموده و به آن حکم کرده است کافر می‌داند. هر گاه این فرد روایات ابوهریرهس از پیامبر ج را در رابطه با اثبات قدر می‌بیند، با فلسفه‌بافی و نتیجه‌گیری غلط چنین می‌پندارد که اخبار و روایات ابوهریره نمی‌توانند حجت و دلیل تلقی شوند. این در حالی است که خود هیچ دلیل محکمی ندارد که مقوله کفرآمیز و شرک‌آلودش را ثابت کند.

یا جاهلی است که عهده‌دار مسائل فقهی می‌شود و آن‌ها را از منابع نادرست به دست می‌آورد. زمانی‌که اخبار و روایات ابوهریره را مخالف مذهب فردی دید که بدون دلیل از او تقلید می‌کند، به ناحق درباره‌ی او دهان به بدی می‌گشاید و روایاتش را مردود می‌داند و از روی تقلید محض، مذهب امامش را بدون دلیل و جهت روشنی انتخاب و اختیار می‌نماید. اما همین فرد هنگامی‌که روایات وی [ابوهریره] را موافق مذهبش دید، از آن‌ها بر علیه مخالفانش استفاده نموده و بدان احتجاج می‌نماید([[295]](#footnote-295)).

این سخن امام ابن خزیمه بود، سخن عارفی که از حقیقت اهدافی که دشمنان ابوهریره پشت پرده‌ی آن مخفی شده‌اند، باخبر است. آنان در دوران او مرجئه‌، خوارج، قدری‌ها و جاهلان بودند و در دوران ما نیز همین‌هایی که می‌بینیمشان.

امام ترمذی هم در جزء 13 جامع خود یک باب از صفحه‌‌ی 225 تا 229 را به محاسن و مناقب ابوهریره اختصاص داده است.

ابو احمد حاکم کبیر، که استاد حاکم صغیر صاحب مستدرک می‌باشد، چنین می‌گوید: او حافظ‌ترین صحابه بود و بیشتر از همه ملازم و همراه پیامبر بوده است([[296]](#footnote-296)).

شاگرد وی حاکم ابو عبدالله، صاحب مستدرک چنین گفته است: از ابتدای اسلام تا عصر کنونی هر کسی که دنبال حفظ حدیث بوده، جزو پیروان و اتباع ابوهریره به حساب می‌آید، اما او اولین و لایق‌ترین آن‌ها برای نام‌گذاری به نام «حافظ» می‌باشد([[297]](#footnote-297)).

همچنین او در آخر فصل مناقب ابوهریره که در مستدرک تنظیم نموده است، می‌گوید: خداوند ما را از مخالفت با فرستاده‌ی خود و یاران برگزیده‌اش و پیشوایان دینی از تابعین و کسانی که بعد از آن‌ها آمده‌اند از پیشوایان مومنین مصون بدارد و همچنین در امر کسی که شریعت ما را از کانال حفظ و نقل روایاتش برای ما نگهداری نمود مصون بدارد([[298]](#footnote-298)) و حاکم که چنین گوهرافشانی می‌کند جزو کسانی است که به تشیع معروف بوده است و زمانی این سخن را گفته است که تشیع چون امروز نبوده است.

حافظ ابونعیم اصفهانی مولف کتاب حلیه الأولیا می‌گوید: ابوهریره حافظ‌ترین صحابه برای اخبار و روایات از پیامبر ج بوده است([[299]](#footnote-299)).

شمس الائمه امام سرخسی حنفی متوفی 490 هـ. ق، مولف کتاب المبسوط می‌گوید: ابوهریره کسی است که در همراهی و مصاحبت زیاد وی با پیامبر ج، و در عدالت، حفظ و ضبط نیکویش هیچ کس شکی ندارد و پیامبر برای او دعا نموده است. سپس گفته است: در عدالت، ضبط و حفظ حدیث، مقدم بر همه است([[300]](#footnote-300)).

امام ذهبی می‌فرماید: ابوهریره علاوه بر مکانت، اخلاص در‌ بندگی و تواضعی که داشت، حافظ، فقیه و دریایی از علم و جزو مفتیان بزرگ بود([[301]](#footnote-301)).

همچنین امام ذهبی، او را به عنوان امامی مجتهد توصیف نموده و بزرگ و سرآمد حافظان مورد اعتمادش می‌پندارد و این‌که علم و دانش پاک، با برکت و زیادی را از پیامبر ج نقل نموده که هیچ‌کس در این کار به پای او نمی‌رسد. او اخلاقی نیکو و حافظه‌ی قوی داشت و ما ندانسته‌ایم که در حدیثی به خطا رفته باشد و بالاخره او در قرآن، سنت و فقه توانمند بود([[302]](#footnote-302)).

ابن کثیر صاحب تفسیر و تاریخ می‌‌فرماید: ابوهریره در صدق، حفظ، دیانت، عبادت، زهد و پرهیزگاری و عمل صالح دارای مکانت ویژه‌ای بود. او از فضایل و محاسن زیادی بهره‌مند بود و کلام نیکو و پندهای زیبایی داشت([[303]](#footnote-303)).

آری، ما این‌چنین می‌بینیم که از عصر پیامبر ج و صحابه و سه قرن طلایی و برتر اول، تا دوران اخیر قول و عمل دست به دست هم داده و ابوهریره را تصدیق نموده و از او پشتیبانی می‌کنند.

دروغ گفت و به خطا رفت...!

کسانی که ابوهریره را به دروغ پردازی و وضع حدیث متهم می‌کنند، در عصر و زمانی زندگی می‌کنند که دروغ جهان را فرا گرفته و بر آن سیادت و رهبری می‌کند. آن‌ها فراموش کرده‌اند که در زمان پیامبر ج دروغ زشت و قبیح بوده است. علاوه بر آن‌، مگر ممکن است که دروغگویانی توانسته باشند در آن زمان خود را مخفی کنند و دروغشان را پنهان نمایند، بدون این‌که پیامبر ج آنان را افشا و وادار به تجدید توبه کرده باشد؟

عایشهس می‌گوید: نزد اصحاب رسول خدا ج، هیچ چیز منفور‌تر از دروغ نبود و هرگز پیامبر ج از هیچ فردی دروغی را نمی‌پسندید. اگر هم چیز اندکی می‌بود، به هنگام شنیدن دورغ از خود بی‌خود می‌شد و به شدت خشمگین می‌گشت و خشمش تا زمان توبه از آن ادامه می‌یافت([[304]](#footnote-304)). پس دروغ کار ساده‌ای نیست که ابوهریره بتواند خداوند و رسول خدا ج و یارانش را اغفال نماید و بر آن‌ها دروغ ببندد و بعد این‌همه مدح و ستایش را کسب کند.

اما هدف پیامبر ج و یارانش از بکار گیری جمله‌ی «کَذِبَ فُلان» ظاهر معنی کذب نیست، بلکه مقصودشان خطا و لغزش بوده است و قصد هیچ اهانتی در آن نداشته‌اند.

برای نمونه سبیعه دختر حارث، چند روز بعد از وفات شوهرش از خون نفاس (خون بعد از وضع حمل) پاک شد، ابوسنابل بر وی گذر کرد، گفت: تو باید چهار ماه و ده روز صبر کنی، بعد از دوران عدّه رها می‌شوی. سبیعه این گفته را برای پیامبر ج بازگو کرد، پیامبر ج فرمود: «کذب أبو السنابل» یعنی ابوسنابل اشتباه کرده است. حرفش درست نیست. بلکه آزادی و می‌توانی ازدواج کنی([[305]](#footnote-305)).

گفته‌ی ابودرادء هم از این قبیل است که از او روایت شده، گفت: کسی‌که شب‌هنگام از اقامه‌ی نماز وتر عاجز شود، بعد از فرا رسیدن صبح نمی‌تواند آن را به جای آورد. وقتی که برای عایشه نقل کردند، ‌گفت: «کذب أبو الدرداء» ابودرداء به خطا رفته است، چون پیامبر بعد از آمدن صبح هم نماز وتر را خوانده است([[306]](#footnote-306)).

اسماء دختر عمیس جزو مهاجرین حبشه بود که در زمان جنگ خیبر به مدینه بازگشتند. عمر به او گفت: ما در هجرت بر شما پیشی گرفته‌ایم. پس نزد پیامبر ج بهتر و شایسته‌تر هستیم. اسماء ناراحت شد و گفت: «کذبت یا عمر» یعنی اشتباه کرد‌ی ای عمر([[307]](#footnote-307)).

عرب کلمه‌ی کذب را به جای خطا استعمال کرده‌اند. اخطل در بیت شعری چنین گفته است:

کَذَبتکِ عَیناَكِ رَاَیتِ بِواسِط «چشم‌هایت به شما دروغ گفته‌اند، یا آن را در واسط دیده‌ای.)

ذوالرمه چنین می‌گوید: «وما في سمعه کذب» یعنی: آنچه به گوش او رسیده دروغ نیست.

در حدیث عروه آمده است: به او گفتند که ابن عباس می‌گوید: پیامبر 10 یا 11 سالی بیش در مکه نماند، او گفت: «کذب»، یعنی: به خطا رفته است. عروه سخن ابن عباس را کذب نامیده است چون در مخالف صواب بودن شبیه دروغ است. چنان‌که کذب مخالف صدق و راستی است. ولو این‌که دروغ و اشتباه در قصد و نیت با هم متفاوت باشند. پس کذب دو نوع است: عمدی و غیر عمدی (خطا). کذب عمدی معروف است و کذب به معنی اشتباه، مانند کذب ابوسنابل پسر بعکک در فتوایش درباره‌ی زن شوهر مرده اگر وضع حمل کرد. قول پیامبر ج هم بدین معنی است که گفت: «کذب من قالها» یعنی اشتباه کرده کسی که این را گفته است. این گفته مربوط به کسی است که درباره‌ی عامر که به اشتباه خودکشی کرد، گفت: اعمال وی هدر رفته است و مانند گفته‌ی عباده بن صامت که گفت: «کذب أبو محمد» یعنی ابو محمد اشتباه کرده است که گفته بود نماز وتر واجب است. در تمامی این روایات کذب به معنی خطا و اشتباه می‌باشد، به این معنی که گوینده اشتباه کرده است و گفته‌اند استنباط این معنی از واژه‌ی کذب لهجه‌ی اهل مدینه می‌باشد.

صدق و کذب در قول زبیر:

با این توضیح درباره‌ی کذب و معنای آن در زبان گذشتگان و پیشینیان می‌توانیم گفته‌ی زبیرس را درباره‌ی بعضی از احادیث ابوهریره که گفته: کلمه‌ی «إنها کذب» [آن‌ها دروغ هستند] ـ اگر به درستی نقل آن از زبیر اعتماد کنیم ـ ‌تفسیر کنیم.

شیخ معلمی/ می‌گوید: در «البدایة والنهایة» آمده است([[308]](#footnote-308)) که: روایت شده از ابن اسحاق، از عمر یا عثمان بن عروه، بن زبیر، از عروه که گفت: پدرم زبیر به من گفت: مرا پیش این یمانی (ابوهریره) ببر که احادیث پیامبر ج را زیاد نقل می‌کند. پدرم را پیش او بردم و او حدیث می‌خواند و پدرم می‌گفت: صدق، کذب. صدق، کذب. گوید: بعد از چندی گفتم: پدر منظور شما از این کلمات چیست؟ گفت: در این‌که این احادیث را از پیامبر شینده است، شکی نیست، اما بعضی از آن‌ها را در مکان مناسب خودش می‌گوید و بعضی را در غیر موقع خود قرار می‌دهد.

در حقیقت روایت همچون کلامی از زبیر، صحت ندارد، چون آن را از ابن اسحاق محمد بن سلمه نقل می‌کند و محمد بن سلمه یکی از این چند نفر بیش نیست یا محمد بن سلمه بن قرباء بغدادی است، یا محمد بن سلمه بن کهیل است، یا محمد بن سلمه البنانی، یا ابن فرقد است که تمامی این افراد ضعیف و متروک الحدیث می‌باشند. پس اگر از طرف هر کدام از این‌ها باشد، خبر، ضعیف تلقی می‌گردد. و اگر فردی غیر از افراد بالا باشد، مجهول‌الحال و نامعلوم است([[309]](#footnote-309)).

بنده داستان را ساختگی می‌بینم. چون زبیر در جنگ جمل شهید شده است و ابوهریره تا بعد از جنگ، زیاد حدیث روایت نمی‌کرد، علاوه بر این، چون زبیر همراه و یاور پیامبر ج بود با ابوهریره زیاد ملاقات می‌نمود و مدت‌های زیادی با هم بوده‌اند. پس فکر نمی‌کنم که کلمه هذا الیمانی (این یمنی) را گفته باشد. چون این کلمه، بی‌احترامی به مقام صحابه است و مثل این است که گفته باشد: این یمنی که دیروز به مدینه آمده است.

ابن زبیر یعنی عروه ـ هم‌چنان‌که گفتیم ـ جزو راوایان حدیث از ابوهریره است. اگر زبیر ابوهریره را تکذیب می‌نمود، چطور عروه از او حدیث روایت کرد؟ در حالی که در بین پسران زبیر تنها این یکی در آن واقعه همراه زبیر بوده است. علاوه بر این هشام بن عروه نیز در صحیحین جزو راویان حدیث ابوهریره می‌باشد. آیا او هم متوجه نشده است؟ امام زهری که به جمع‌آوری احادیث ابوهریره مشهور است، از پسران زبیر، عروه و غیر او زیاد روایت کرده است. آیا ممکن است که چیزی درباره‌ی تکذیب ابوهریره را به وی نگفته باشند؟

جوابی نیست! و ابوریه و عبدالحسین هیچ تکیه‌گاه و حجتی ندارند.

عجیب‌تر از همه این‌که ابوریه در گزافه‌گویی‌های خود، از این داستان تنها صَدَق و کَذَبَ را نقل می‌کند و کاری به بقیه‌ی داستان ندارد، چون بقیه‌اش شک و تردید از ابوهریره را منتفی می‌سازد.

خلفای راشده ابوهریره را تکذیب نکرده‌اند:

این مطلب که گویا امیرالمومنین عمر و عثمانب ابوهریره را تکذیب نموده‌اند، بهتان و دروغی است که افرادی چون نَظّام معتزلی مدعی آن هستند. وهم او است که گفته: عمر، عثمان و علی او را تکذیب کرده‌اند. یا گفته‌‌ی ابوجعفر اسکافی معتزلی است که اخبار و روایات بدون سند را نقل می‌کند و وی ضعیف خوانده شده است. یا ادعای جهمی مبتدع، بشر المریسی است. یا مسائلی است که ابوالقاسم بلخی، بدون سند و مدرک طرح نمود که حتی یک کلمه هم از طریق افراد مورد اعتماد و ثقه به اثبات نرسیده است.

لازم است این امر مهم را بدانیم که یاوه‌گویی و عیب‌جویی‌های نَظّام و امثال او در رابطه با ابوهریره جزو فتنه‌های اوایل قرن سوم هجری است که امت اسلامی از طرف افراد معتزلی، جهمی، باطنی و شعوبی (ناسیونالیست)‌ بدان گرفتار شد.

در آن‌زمان تمامی طرفداران بدعت و لشکریان مجوسی و دشمنان عقیده‌ی اسلامی، همه‌ی نیروها و توان خود را از طریق ترجمه‌‌ی کتاب‌های فلاسفه‌ی یونان، در جنگ علیه عقیده‌ اسلامی به کار گرفتند. تا جایی که بعضی از آن‌ها از مترجمین یهود بودند و سرانجام توانستند مامون خلیفه‌ی عباسی را در سال 218 هـ. ق منحرف نموده و جذب خود کنند. مامون قول و گفته‌ی آن‌ها را درباره‌ی خلق قرآن تصدیق کرد و سخنان باطل آن‌ها را سرلوحه‌ی کار خود قرار داد.

آن‌ها توانستند او را وادار کنند که پست و منصب‌های مهم اداری را تحویلشان دهد و با دانشمندان مدافع سنت به مبارزه و ستیز بپردازد. تا جایی که احمد بن ابوداود وزیر مامون شد و منصب قاضی القضاه را به دست گرفت و عهده‌دار اجرای این وظیفه شد. سرانجام، امام دلیر و بزرگوار احمد بن حنبل و علمای هم‌سنگر و همفکرش جنگ طولانی و سختی را با بدعتگزاران و دستگاه حکومتی مامون و بعد از او هم با معتصم و واثق که با روش او حکومت می‌کردند، شروع کردند. روزگار سخت و سیاهی بود و بعضی از دلیران پیرو سنت مصطفی ج جان خود را در این راه فدا نمودند. گروهی زندانی و تعدادی به مصر و خراسان تبعید شدند. چون خراسان در آن موقع مهد عقیده‌ی پاک و باور درست بود و طاهریان فرمانروایان آن دیار، اجازه‌ی راه یافتن هیچ بدعتی به حریم دین را نمی‌دادند.

گروه دیگری هم از پیروان امام احمد که پست و مقامی داشتند، از کار بر کنار شدند و فقر و گرسنگی را تحمل کردند.‌ این جنگ وحشتناک ادامه پیدا کرد و اگر ثبات و استقامت و تحمل رنج و محنت امام احمد و مقابله‌ی وی با انحرافات جهمیان و معتزلیان نبود، قطعا امت اسلامی به طور کامل دچار گمراهی و ضلالت می‌گشت.

از این طرف هم، مومنان، ثبات و استقامت بی‌نظیر از خود نشان می‌دادند. ولی هر بار که احادیث صحیح را می‌آوردند، سکان داران فتنه و آشوب مانند پسر ابوداود، نظام معتزلی، بشر المریسی و امثال آن‌ها در برابر مومنان به طرح و پایه‌ریزی بدعت‌های خود می‌پرداختند. بدین‌صورت که بر روایات می‌افزودند و روایت احادیث صحیح را تکذیب می‌نمودند و تکذیب ابوهریره نیز از این‌جا شروع شد. این کار بدین خاطر بود که ابوهریره بیشتر از هر صحابه‌ی دیگری احادیث مربوط به عقیده‌ را که بدعت‌هایشان را افشا می‌کرد، روایت نموده است. به همین دلیل می‌بینیم که خاورشناسان، عصر مامون را عصر طلایی نامگذاری کرده‌اند. چون می‌خواهند تاریخ را مطابق فهم و اهداف خود نقد و تفسیر کنند. لذا برای آن‌ها آن‌وقت و آن‌زمان که مامون تلاش زیادی نموده که چراغ هدایت را خاموش کند و امت اسلامی را از راه قرآن منحرف سازد و گرفتار اباطیل و خرافات فلاسفه یونان نماید، واقعا عصر طلایی بوده است.

این رنج و محنت سخت و جان‌فرسا، چهارده سال طول کشید و دعوت‌گران راستین همواره پایدار و باثبات ایستادند تا سرانجام متوکل به خلافت رسید و خداوند گرایش به حق را در دل او افکند، حق را دید و بدان گوش فرا داد، به خود آمد و انقلابی در درون حکومت به وجود آورد. اهل حق بالاخره پیروز شدند و دست عناصر فاسد از دستگاه حکومتی کوتاه شد و پیش از همه ابن داود بر کنار گردید و اموالش مصادره شد و تنها سه روز بعد از غم و اندوه جان داد و مرد.

این‌چنین خداوند دینش و سنت پیامبر ج و کرامت راویان سنت را حفظ نمود و بار دیگر امت بر عقیده و باور خود استوار گشت، اما این گروه از داعیان بزرگوار در این راه، بهای زیادی پرداختند، جان دادند، گرسنگی چشیدند، تبعید شدند و در غل و زنجیر به زندان و شکنجه‌گاه‌ها کشیده شدند. لیکن با استقامت و ثبات بی‌نظیر خود درس و قانون دعوت‌گران راستین اسلام را به نسل‌های بعد از خود آموزش دادند.

باور راستین اسلامی بر عزت خود ماند و بدعت خاموش شد. القادر بالله بن اسحق بن جعفر المقتدر بالله که فقیهی توانا بود، کتابی را در باب عقیده نوشت که مورد تایید علمای امت قرار گرفت و از روی آن نسخه‌برداری نموده و به هر ناحیه و شهری نسخه‌ای فرستاند. امت اسلامی ملزم شد که آن را تکیه‌گاه عقیده‌ی خود قرار دهد و بدین صورت مرگ بدعت اعتزال و تجهم فرا رسید.

اگر ما وضعیت این گمراهان را بررسی نماییم، می‌بینیم که در گناهکاری، شهوت‌رانی، بیگانه‌پرستی و دوری از تقوی، دقیقا مانند دشمنان امروزی ابوهریره بودند و این دو گروه هیچ تفاوتی با هم ندارند.

از جمله رییس آن‌ها احمد بن ابوداوود زندگی‌اش را در دربار خلیفه از صفر شروع کرد، اما هنگام که متوکل او را محاسبه و عزل نمود، ده‌ها قطعه زمین کشاورزی و چندین باغ و کشتزار آباد و ثروت هنگفت و بی‌شماری را چپاول و ضبط کرده بود.

اما درباره‌ی نظام کافی است که گفته‌ی ابن قتیبه را ذکر کنیم که شخصیت مورد اعتماد و ثقه دوران او بود و می‌گوید: نظامی که ما می‌شناسیم، یکی از حیله‌گرها و مکاران بود، شب و روز مستی می‌کرد، در حالت مستی به کوچه و بازار می‌آمد و مرتکب فاحشه و بی‌اخلاقی می‌شد و این سروده از اوست که می‌گوید:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| ما زلت آخذ روح الزق في لطف |  | وأستبیح دما من غیر مجروح |
| حتی أنشیت ولي روحان في جدي |  | والرق مطرح جسم بلا روح([[310]](#footnote-310)) |

یعنی: همواره به آرامی جان مشک شراب را می‌گرفتم

و خونی را بدون ایجاد زخم می‌ریختم

تا این‌که خم می‌شدم در حالی که من دو جان در بدن داشتم

اما مشک شراب چون یک جسم بی‌جان بر زمین می‌افتاد

و کمی قبل از آن‌ها هم افرادی با این ویژگی وجود داشتند و در حقیقت جرات طعنه زدن را به آن‌ها آموختند. مانند ابو عبیده، معمر بن مثنی. او با آن‌که علم نافعی در لغت و ادبیات داشت، جزو خوارج بود و به دلیل شعوبی([[311]](#footnote-311)) بودنش به عرب طعنه می‌زد و ناسزا می‌گفت و نیک می‌دانیم که شعوبی‌گری بدون تردید بدعت است و اهل علم علمای شعوبی را به دلیل شعوبی‌بودنشان ضعیف دانسته‌اند. چنان‌که در کتاب تهذیب و غیر آن به وضوح دیده می‌شود. «کتاب مثالب» را نوشت که در آن به برخی از پیروان پیامبر طعن زده است، در حالی که خود او است که مورد طعن و مخدوش است. ابن قتیبه گفته است: «وضعیت او در نسب، و نزدیک‌ترین پدرش از او به صورتی است که دوست نداریم از آن بحث کنیم چرا که در آن صورت چون کسانی خواهیم بود که دیگران را امر می‌کنند ولی خود بدان عمل نمی‌نمایند. از بدی باز می‌دارند اما خود نمی‌پرهیزند. و همچون حالتی مشهور است. اما دوست نداشتیم که احوال او در کتاب‌ها تدوین و در تاریخ ماندگار شود([[312]](#footnote-312)). به هر حال او از لحاظ نسب معیوب و مخدوش است([[313]](#footnote-313)).

بقیه را هم بر این‌ها قیاس کن...

البته مواردی وجود دارد که در افتضاح و رسوایی بس بزرگتر [از مورد فوق] است که اطراف سران و رهبران حمله‌ی بدعت‌گزاری را احاطه کرده است. برای نمونه فرمانده‌ی کل و رییس و مدیر تهاجم شعوبی‌گری یعنی جهم بن صفوان که تمامی جهمی‌ها به او منتسب می‌شوند، به عنوان دست راست حارث بن سریج ـ در فتنه‌ای که در اواخر عصر دولت اموی در خراسان شمالی برپا کرد ـ عمل می‌کرد. فتنه‌ای که بعد از سیزده سال منجر به کشته شدن حارث گشت. او در این مدت به سرزمین مشرکان رفته و با چند نفر به خدمت حاکم آنان در آمده بود و دست در دست کفار با لشکر مسلمین جنگید، در حالی که خود را مسلمان می‌نامید، زنان مسلمان را اسیر می‌کرد و به عنوان غنیمت جنگی تحویل مشرکین می‌داد تا ناموسشان را مباح و حلال دانند و هتک حرمت شوند.

آیا ابوریه از آنان بهتر است؟ قطعا بهتر نیست. بزرگان مصر حال او را بهتر می‌دانند و بیشتر می‌شناسند. آیا ابوریه و امثال او، وقتی که ما برای رد مکرشان به مسند امام احمد و بقیه‌ی کتاب‌های حدیثی پناه می‌بریم، جز پناه بردن به نظام و امثال او چه راه دیگری دارد؟

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| من ذاک (ریة) آشکــــال منوعـــه |  | الدس دیدنهم وألهـــــم دینار |
| ومثلـــه یدعی علمـــــا ومعرفه |  | ضلّ الطریق ولم یسعفه إنکار |
| الفي الـــضلاله في قــــول ینمقه |  | للغافلین کأن العلم أوزار |
| لا یرعوی أن یکون الکذب مهنته |  | مادام الکذب عندالبیع أسعـار |
| فلقمه السحت أقــــــوال یؤولها |  | ماشاء طالبها للسحت تــــجار |

ابوریه کیست که این همه شکل‌های متنوع دارد

دسیسه‌کار اوست و غم و همش دنیا و پول

کسی چون او ادعای علم و معرفت دارد

راه را گم کرده و انکار گمراهی او را کمک نمی‌کند

گمراهی را در سخن آراسته به غافلان القا می‌کند

انگار که علم چون بار گرانی بر دوش اوست

از پیشه‌ی خود که دروغ و بهتان است، دست بر نمی‌دارند

تا وقتی که کذب و دروغ ارزش و بهایی برای فروش داشته باشد.

لقمه‌ی حرام (او) سخنانی هستند که تاویلشان می‌کند

تا وقتی که متقاضیان آن بازرگانان (اموال) حرام باشند

آن‌چه که ابوریه و بقیه‌ی تنقیص کنندگان ابوهریره به ابن قتیبه دینوری و غیر او از ثقات نسبت می‌دهند، در حقیقت چیزی است که آن‌ها به طور حکایت از نظام و مریسی و امثال این ضعیفان، جهت رد کردن و باطل نمودن اقوالشان آورده‌اند. ولی ابوریه و امثال او آن‌ها را به دروغ، به ثقات نسبت داده‌اند. مثلا: ابن قتیبه می‌گوید: نظام چنین گفته است و سپس بر نظام خرده‌گیری می‌کند و سخنش را مردود می‌داند. اما ابوریه قول نظام را نقل کرده است ولی آن را به ابن قتیبه نسبت داده است و قبیح‌تر و زشت‌تر از این تزویر علمی در دنیا وجود ندارد و هیچ پستی و قباحتی همچون این تزویر پیدا نخواهد شد.

و نیز مانند این‌که قولی را از ثقات نقل می‌کنند ولی به عمد کلمه‌ای را از آن حذف می‌کنند، تا موجب رسوایی منقول عنه شود یا کلمه‌ای را بر آن می‌افزایند یا جایی را تغییر می‌دهند و یا فقط قسمتی را نقل و قسمتی را حذف می‌کنند و اسلوب‌های تزویری فراوان دیگری را زیاد به کار می‌برند، که هیچ یک از خاورشناسان یهود جرات آن را نداشته‌اند.

تمامی آن‌چه که ابوریه و امثال او از گناه و معصیت و تزویر و دروغ نقل کرده‌اند واجب است که اولا به دیده‌ی تردید و شک به آن نگریسته شود، و در ثانی به صفحه‌ای که از آن نقل می‌کنند، مراجعه شود، چون امکان تحریف آن وجود دارد.

اگر مشخص شد که نقل درست است، لازم است که نص منقول را در صورتی که منقطع و یا راوی آن ضعیف باشد، بر اساس فنون نقد اسناد، مدارسه و بررسی کرد، پس اگر صحت سند ظاهر شد، در پرتو حقایق تاریخی و قراین و روایات دیگر که مفهومشان با فحوای متن مخالف است، با متن معامله خواهیم کرد و با توجه به لغت عرب و شناخت و آگاهی بر آن و عرف و عادات آن زمان و اطلاعات مربوطه‌ای که به کار می‌برند، باید به متن نگریست.

اما نقل بر اساس ظن و گمانه‌زنی و از کتب ضعفای متاخرین هیچ ارزشی ندارد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| کم لفقوا ثم رد الله بغیهم |  | وهل جنوا ما سوی الخذلان من ثمر؟ |
| عصابه قد بلونا أمرها عصرا |  | فلتتق الله في العقبی وتستتر |
| أبوهریرة تاریخ یضمخه |  | نفح الهدایة تیاه علی العصر |
| فلیس ضائره حقد لشانئه |  | ولیس ضائره أرجاف مستتر |
| فمادجی الکفر نور سنتنا |  | فالبدر أسطح ضوءا في الدجی العکر |

یعنی: چقدر دروغ پردازی کرده‌اند و بعد خداوند نافرمانی آن‌ها را به سوی خودشان بازگردانده است،

آیا به غیر از پستی و خواری ثمره‌ی دیگری چیده‌اند؟

گروهی بودند که امر آن‌ها را در زمان‌های مختلف امتحان کردیم

پس به خاطر آخرت از خدا بترسند و گم شوند.

ابوهریره [خود یک] تاریخ است که نسیم هدایت او را بزرگ می‌نمایاند و بر زمان بسیار فخر‌فروش است

لذا حقد و کینه‌ی دشمنانش [نسبت به او] هیچ زیانی به او نمی‌رساند

و بهتان و دروغ افراد خود پنهان کن، او را آسیبی نرساند.

تاریکی و ظلمت کفر نور و روشنایی سنت ما را خاموش و پنهان نمی‌کند

چرا که تابش و روشنایی ماه چهارده در ظلمت و تاریکی مکدّر بسی بیشتر است.

آنچه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به عمر نسبت داده‌اند

تکذیبی که به عمر نسبت داده‌اند:

ابوریه از ابن عساکر نقل می‌کند که عمر بن خطاب به ابوهریره گفت: یا نقل حدیث از پیامبر ج را ترک می‌کنی یا تو را به دوس تبعید می‌نمایم. کتاب ابن عساکر از جمله کتاب‌هایی است که احادیث ضعیف و موضوع فراوان دارد، ‌و اگر روایتش درست باشد، حمل بر این می‌شود‌که عمر ترسید از این‌که مردم احادیث را در غیر مکان خویش قرار دهند، چون آن‌ها احادیثی را که مفید رخصت هستند بسیار بر زبان می‌آورند و هر گاه کسی احادیث زیادی نقل کند، ممکن است به خطا و اشتباه بیافتد و مردم آن را از او نقل کنند و خطا و اشتباه راوی را حمل بر خطا بودن حدیث نمایند([[314]](#footnote-314)).

علاوه بر این ظاهر داستان دلالت دارد بر این‌که این حدیث ساختگی، کار روافض است که می‌خواهند عمر را متهم نمایند که از احادیث نبی ج نفرت داشته است.

همچنین این اثر، خود شاهد بر تناقض گویی است. چون تهدید عمر به تبعید وی به سرزمین دَوس که زادگاه او است، معنی ندارد مگر نه این است که اگر احادیث ابوهریره نادرست هستند بر عمر لازم بود که مردم دوس را نیز از خطر آن‌ها باز دارد، چرا که سرزمین دوس نیز چون غیر آن، باید از خطر آثار احادیث نادرست مصون نگه داشته شود. اگر احادیث ابوهریره نادرست بود، وی را به قطع زبان تهدید می‌نمود نه به تبعید او به سرزمینش([[315]](#footnote-315)).

آن‌چه که بشر مریسی هم ادعا کرده، مانند مورد بالاست. بدین عنوان که عمر گفته است: دروغگوترین محدثین ابوهریره است. چطور ممکن است عمر او را متهم به دروغ بستن به رسول خدا ج کند، در حالی که وی را به کار می‌گیرد و او را به عنوان والی و استاندار بحرین تعیین می‌نماید و مناطقی را به وی می‌سپارد، اگر چنان‌چه دشمنان ادعا می‌کنند، عمر چنین نظری داشت، هرگز در امور مسلمین به وی اطمنیان نمی‌کرد و اعمال آن‌ها را به وی نمی‌سپرد([[316]](#footnote-316)). مگر چه دلیلی برای یار پیامبر ج از تکذیب روایت بزرگتر است.

اما چنین نیست، بلکه او صادق‌ترین و حافظ‌ترین صحابه است و بیشتر از هر کس دیگری احادیث ناسخ را نقل نموده است.

انسان چگونه به خود اجازه می‌دهد که مواظب گفتارش نباشد و حافظ‌ترین صحابی را بدون هیچ دلیل درستی متهم نماید و به او تهمت دروغ زند؟ چگونه صحت دروغگویی او نزد این مخالف ثابت می‌شود در حالی که طلحه پسر عبیدالله و عبدالله بن عمر او را ثابت و درستکار پنداشته‌اند. اگر این مرد سنگ داغ یا اخگری را گاز بگیرد و زبانش بسوزد، بهتر است برای او از این‌که صحابی رسول خدا ج را مورد تأویل (طعنه‌ی) خود قرار دهد([[317]](#footnote-317)).

از این قبیل است داستان عمر و ابوهریره که گویا عمر وی را با تازیانه زده است. چون این قصه از روایات ابوجعفر اسکافی ضعیف است و مورد اعتماد نیست.

ما آن‌چه را که گذشتگان‌مان به مریسی آن روزگار گفتند، به تو ای مریسی روزگار می‌گوییم که: از خدا بترس و از او طلب بخشش کن، چون در حق صاحب و یار پیامبرج مدعی چیزی شده‌ای که بر خلاف گفته‌ی تو معروف است. اگر قدرتی بود که از یاران پیامبر ج دفاع می‌کرد، قطعا پشت و شکم تو را پاره می‌کرد و پوست مخالفان را می‌کند تا کسی جرات فحش و ناسزاگویی به یاران رسول خدا ج را نداشته باشد و آن‌ها را به کذب و دروغ متهم ننماید.

اگر ادعایی که داری راست است، بگو که آن را از چه فرد موثقی روایت کرده‌ای. قطعا تو هیچ فرد مورد اعتمادو ثقه ای را نمی‌یابی([[318]](#footnote-318)).

از روشن‌ترین دلیل بر این‌که عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نواده‌ی عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن عمر، که در صحیح بخاری سه بار از وی روایت نموده است. همچنین حفص بن عاصم بن عمر، ابوهریره را جای ثقه پنداشته این است که نوادگان عمر جزو روایت کنندگان حدیث از ابوهریره می‌باشند، از جمله سالم بن عبدالله بن عمر، یازده مورد از وی روایت نموده که در صحیح بخاری آمده است، آیا آن‌ها تکذیب عمر را ـ اگر او را تکذیب کرده باشدـ نداشته‌اند و از پدران خود نشنیده‌اند که عمر او را درستکار ندانسته است؟

آن‌چه راکه به عثمان نسبت داده‌اند:

تکذیب ابوهریره توسط عثمان را نظام آورده است که حال و وضع و صفات و سفاهت وی را قبلا شرح داده‌ایم، ثقات و معتمدین حدیث، هیچ روایتی را در رابطه با تکذیب ابوهریره توسط عثمان نیاورده‌اند، فقط رامهرمزی حدیث پیشین تبعید را که به عمر نسبت داده‌اند، به عثمان نسبت داده است و مذهب عثمان در اندک گویی در نقل و روایت مشهور است. در فصل قبل آوردیم که از نقل حدیث بسیار پرهیز می‌کرد. اگر روایت درست باشد، آن را حمل بر روش عثمان مبنی بر کم روایت کردن احادیث می‌نماییم.

آن‌چه در زمینه‌ی تکذیب ابوهریره به علی نسبت داده‌اند:

هیچ مصدر موثقی وجود ندارد که ثابت نماید، علیس ابوهریره را تکذیب نموده یا از او روایت حدیث منع کرده باشد. مگر بعضی از دشمنان ابوهریره که به روایت ابو جعفر اسکافی استناد کرده‌اند، ‌گویا هنگامی که حدیث منقول از ابوهریره به علی رسیده چنین گفته است: هان ابوهریره دروغگوترین مردم است یا گفته است: دروغ‌پردازترین موجود زنده بر پیامبر ج ابوهریره‌ی دوسی می‌باشد.

این روایت ضعیف است چون از ابوجعفر اسکافی می‌باشد و او اهل هوی و غیر موثق است([[319]](#footnote-319)). بلکه دروغ بزرگی است که اتفاق افراد زیادی از پسران و نوادگان علی، و همچنین یاران، همرزم و جماهیر اولیه‌ی شیعه و گروه‌های پیشین هاشمی، این دروغ را آشکار می‌سازد. و همچنین سکوت آن‌ها بر روایات دیگر از ابوهریره و روایات افراد ثقه از ابوهریره، ـ اگر خودشان آن را مستقیما از ابوهریره نشنیده باشند ـ همه دال بر دروغ بودن روایت ابوجعفر است که در فصل آینده نیز به آن می‌پردازیم و اگر امام علی چیزی می‌گفت، حتما آن را از او نقل و برای ما بازگو می‌کردند.

پس مرگ و نابودی برای تو ای دروغگو!

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فإن کنت تروی عن علّی مقالـــــة |  | توهمت إنـــا عن فراها نغفـــــل |
| وإن کنت عمدا قد وضعت لها فقد |  | فضحت ونکّثنا الذي کنت تغزل |
| لما ذا أذن صدر التشیــــــع ساکت |  | وإبناؤه طرا لهـــا لم یدوَّ لــــوا |

اگر تو سخنی از علی روایت می‌کنی و می‌پنداری که ما از افترا بودن آن غافل هستیم؛ و اگر به عمد این سخن را وضع کرده و به او نسبت داده‌ای آبرویت رفته، و آن‌چه را که بافته‌ای نقض و رد کرده‌ایم، پس چرا سرکرده‌ی تشیع (علی) ساکت‌اند و فرزندان و نوادگانش این سخن را بر زبان نیاورده‌اند؟!

یکی از تعجب‌آورترین چیزهایی که در این زمینه دیده‌ام خبری است که نظّام ادعا کرده، آن‌جا که می‌گوید: «به علی خبر رسید که ابوهریره هنگام وضو گرفتن و هنگام لباس پوشیدن طرف راست را جلو می‌اندازد، علی گفت: برایم آب بیاورید، وضو گرفت و از طرف چپ شروع کرد و گفت: من با ابوهریره مخالفت می‌ورزم.

این سخن را عبدالحسین نیز نقل کرده و آن‌چه جای تاسف است این‌که، آن را به ابن قتیبه نسبت داده، در حالی که ابن قتیبه از این سخن بری است و آن را تنها در مقام رد بر نظام آورده است»([[320]](#footnote-320)).

روایت افراد قاضی و زاهد از ابوهریره، که به معنای تایید اوست:

در فهرست کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند گروهی از قاضیان پایتخت‌های مهم اسلامی را می‌یابیم که از وی حدیث روایت کرده‌اند و به نظر من در روایت آن‌ها یک پیام بس مهم در تایید وی و ردّ طعنه‌زنان و شبهه‌افکنان وجود دارد. چون افراد قاضی در هر عصری، مخصوصا در صدر اسلام، غالبا از افراد پرهیزگار انتخاب می‌گردیدند و نظر به این‌که مجبور به شنیدن گواهی گواهان و تفحص در احوال آنان بودند و کسانی را می‌طلبیدند که به تزکیه‌ی آنان برخیزند و کسانی که ضعیف جلوه می‌کردند ردّ می‌نمودند ـ نظر به این امرـ آن‌ها را می‌یابیم که طبیعتا در امر توثیق افراد حذر و احتیاطی از خود نشان می‌دهند که این احتیاط را نزد فقها ـ تا چه رسد به غیر آنان ـ نمی‌بینیم. بنابراین اگر یک نفر قاضی از یک فرد اهل حدیث، حدیث روایت کرد، این امر بدون شک به این معنی است که آن فرد را از قنطره‌ی تنگ و باریک خویش عبور داده‌اند، و او از آن گذشته است و شک و گمان ناخودآگاه ایشان اطراف او را احاطه کرده و از آن نجات یافته است یا این‌که او را به کوره‌ی [نقادی] خویش درانداخته‌اند، طلای سرخ از آن بیرون آمده است.

از این رو روایت افراد قاضی از ابوهریره معنای تایید و توثیق او را در پی دارد. هم‌اکنون بیا با هم گردشی را شروع کنیم و در پایتخت‌ها و مراکز تمدن اسلامی به گردش در‌آییم تا قاضیان آن‌جا را ببینیم که مستقیم از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند یا از طبقه‌ها‌ی پایین‌تر هستند و غیر مستقیم و به واسطه‌ از وی حدیث روایت کرده‌اند.

از ام القرای جهان اسلام (مکه مکرمه) «شرّفها الله تعالی» شروع کنیم:

از میان قاضیان مکه که از او حدیث روایت کرده‌اند:

عبید پسر حنین تابعی مرد مورد اعتمادو ثقه، مسوولیت سمت قضاوت در مکه را به عهده داشت([[321]](#footnote-321)) و روایت او از ابوهریره نزد بخاری([[322]](#footnote-322)) و غیره موجود است.

مطلب پسر عبدالله پسر حنطب، که قاضی مکه بود([[323]](#footnote-323)). او تابعی مورد اطمینان و از بزرگان قریش بود. اما روایت او از ابوهریره مرسل([[324]](#footnote-324)) است.

مثال‌هایی از روایت او از ابوهریره را نزد ابن ماجه و امام احمد می‌یابیم([[325]](#footnote-325)).

از میان طبقات پایین‌تر قاضیان که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، قاضی مکه سلیمان بن حرب ازدی شیخ بخاری می‌باشد.

قاضیان مدینه‌ی مشرفه درود و سلام خدا بر ساکنش [رسول خدا **ج**] باد:

و از میان آن‌ها:

ابوسلمه‌ی پسر عبدالرحمن بن عوف که به مدت چند سال قضاوت مدینه را به عهده داشت([[326]](#footnote-326)) و روایات او از ابوهریره فراوانند و در همه‌ی مدوّنات حدیث وجود دارند([[327]](#footnote-327)).

و عراک بن مالک، تابعی مورد اطمینان و قاطع در حق، او هم تولیت مسند قضاوت در مدینه را به عهده داشت([[328]](#footnote-328)). مثل این‌که در زمان خلیفه عمر پسر عبدالعزیز مسؤلیت تولیت قضاوت مدینه به او واگذارگردیده است، و روایاتش از ابوهریره فراوانند([[329]](#footnote-329)).

عبدالرحمن پسر ابی‌عمره‌ی انصاری: نامبرده مسوولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[330]](#footnote-330)). و احادیث فراوان از ابوهریره روایت کرده است([[331]](#footnote-331)). و عمر پسر خلده‌ی انصاری زرقی، تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[332]](#footnote-332)). مردی مورد اطمینان، با هیبت و قاطع و با عفت بود. روایات او از ابوهریره کمتر از روایات افراد سابق است([[333]](#footnote-333)).

و طلحه‌ی پسر عبدالله پسر عوف زهری، برادرزاده‌ی عبدالرحمن پسر عوف قاضی مدینه بود و روایاتی از ابوهریره دارد([[334]](#footnote-334)).

و رباح پسر عبدالرحمن بن ابو‌سفیان بن حویطب بن عبدالعزی مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[335]](#footnote-335)) و روایاتی از ابوهریره دارد([[336]](#footnote-336)).

و مسلم پسر جندب هذلی، فرد مورد اطمینان، مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[337]](#footnote-337)) از ابوهریره حدیث روایت می‌کرد، که من بر روایتی از او اطلاع پیدا نکرده‌ام.

و سعید بن حارث انصاری مرد مورد اطمینان، تولیت قضاوت در مدینه را به عهده گرفت([[338]](#footnote-338)).

و اگر از این طبقه پایین‌تر بیابیم کسان دیگری از قضات مدینه را می‌یابیم که او را ندیده‌اند، از جمله:

سعد پسر ابراهیم پسر عبدالرحمن بن عوف که تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[339]](#footnote-339)). و فرد محل اطمینان معروف به دادگری و فهم و دینداری و عفت بود.

و احمد پسر ابوبکر الزهری؛ او هم از ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف فرد مورد اطمینان و فقیه، که تولیت منصب قضاوت مدینه را به عهده گرفت([[340]](#footnote-340)). نامبرده از شاگردان امام مالک بود و کتاب «الموطأ» را از او روایت می‌کرد و موطأ مملو از احادیث ابوهریره است.

و عبدالله پسر عبدالرحمن بن معمر انصاری که در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز مسوولیت تولیت قضاوت مدینه را به عهده گرفت.

بعد همراه با ما به کوفه بیا که مرکز یاران امام علی و وارثان علم او می‌باشد؛

از میان قاضی‌های کوفی روایت کننده‌ی حدیث از ابوهریره:

قاضی مشهور کوفه و یار امیرالمؤمنین علیس عامر بن شراحیل شعبی: (از علی و عبدالله‌ها و یک‌صد و پنجاه تن از یاران رسول خدا ج حدیث روایت می‌کند)([[341]](#footnote-341)). تولیت منصب قضا در کوفه را به عهده گرفت([[342]](#footnote-342)) و احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده است([[343]](#footnote-343)).

ابوبرده‌ی پسر ابوموسی اشعری که فقیه بس بزرگواری است، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را بعد از قاضی شریح به عهده گرفت([[344]](#footnote-344)) و سعید بن جبیر کاتب او بود([[345]](#footnote-345)) و روایت او از ابوهریره در مسند احمد موجود است([[346]](#footnote-346)).

و عبدالله پسر عتبه بن مسعود هذلی برادرزاده‌ عبدالله بن مسعود، مسوولیت تولیت منصب قضاوت کوفه را به عهده گرفت([[347]](#footnote-347)) و روایاتی از ابوهریره دارد([[348]](#footnote-348)).

اگر به میان طبقات پایین‌تر بیاییم، بسیاری از قاضی‌های کوفی را می‌یابیم که خود ابوهریره را ندیده‌اند، اما احادیث او را به واسطه‌ی دیگران دریافته‌اند.

از جمله:

عبدالملک بن عمیر (بعد از شعبی به عنوان قاضی کوفه تعیین گردید.) ([[349]](#footnote-349))

و یحیی بن سعید انصاری مدنی، تابعی مشهور، مسوولیت تولیت منصب قضاوت منطقه‌ی هاشمیه‌ی نزدیک کوفه را ـ در ایام خلافت منصور ـ به عهده گرفت([[350]](#footnote-350)).

بعد از این‌ها قاضی پیشتاز کوفی، کسی‌که ضرب‌المثل تلقی می‌گردید، شریک پسر عبدالله نخعی است. و در مورد او برای شما همین بس که امامی عادل، معروف به امانت‌داری و پرهیزگار و آگاه و بیدار بود، تا جایی که پیر زنان در منازل و خانه‌ها او را ضرب‌المثل عدل و فراست می‌خواندند، او در کوفه نشات و رشد یافت و در آن‌جا با افراد بسیاری از بزرگان و اعیان شیعه مخالطت داشت([[351]](#footnote-351)).

و عبداله بن شبرمه، فقیه مبرز کوفه، که در ایام منصور، قاضی منطقه‌ی سواد بود([[352]](#footnote-352)) و در میان قاضیان کوفی می‌توانیم منصور بن معتمر را نام ببریم، او به زور و اجبار برای مدت دو ماه در مسند قضاوت قرار داده شد([[353]](#footnote-353)). و پس از آن‌ها حفص پسر غیاث، مسوولیت تولیت قضاوت در کوفه و بغداد را به عهده گرفت، او مورد اطمینان و شناخته شده است([[354]](#footnote-354)) فرزندش عمر از شیوخ بخاری به شمار می‌رود.

بعد قاضیان بصره و از میان آن‌ها:

سرکرده‌ی زهد حسن بصری/، عدی پسر ارطُاه فرماندار عمر بن عبدالعزیز در بصره، مسوولیت تولیت قضاوت شهر را به او واگذار کرد([[355]](#footnote-355)).

زراره‌ی پسر اوفی، تولیت قضاوت بصره به او سپرده شد، او مورد اطمینان و پارسا بود([[356]](#footnote-356)) روایاتش از ابوهریره در بسیاری از کتب حدیث موجود است([[357]](#footnote-357)).

و عبدالرحمن بن اذینه‌ی بن سلمه‌ی عبدی، قاضی بصره بود([[358]](#footnote-358)).

و هشام بن هبیره‌ی قاضی، رییس منصب قضاوت در بصره بود، از ابوهریره حدیث روایت می‌کند و مردم بصره نیز از او حدیث روایت کرده‌اند، در سال 72 وفات کرد([[359]](#footnote-359)). من به روایتی از او دسترسی پیدا نکرده‌ام.

ثمامه‌بن عبدالله پسر صحابی انس پسر مالک، فرد مورد اعتماد و صالح مسوول دستگاه قضایی بصره بود([[360]](#footnote-360)). گفته‌اند روایتش از ابوهریره مرسل است([[361]](#footnote-361)). و از طبقات پایین‌تر معاذ پسر معاذ عنبری که دو بار تولیت منصب قضاء بصره را به عهده گرفته است([[362]](#footnote-362)) و بنا به گفته‌ی امام احمد او منتهای تثبت بود (یعنی هر حدیثی که سندش به او می‌رسید و مورد تایید او واقع می‌شد مورد قبول همگان بود.)([[363]](#footnote-363)) احادیث او از شیوخ بصره که سندشان به ابوهریره می‌رسد، فراوان هستند.

بعد نوبت به قاضیان دمشق می‌رسد و از میان آن‌ها:

ابو ادریس خولانی: ‌تابعی و فقیه بزرگوار، در زمان عبدالملک بن مروان مسوولیت دستگاه قضایی شام را به عهده گرفت([[364]](#footnote-364)).

و سلیمان بن حبیب محاربی، مرد مورد اعتمادو ثقه و رفیع‌الشأن، به مدت چهل سال مسوولیت مسند قضاوت شام را به عهده داشت، از جمله در سال‌های دوران حکومت عمر بن عبدالعزیز([[365]](#footnote-365)) و عامر بن لدین اشعری مسند قضاوت را برای عبدالملک به عهده گرفت([[366]](#footnote-366)). او یکی از تابعین شامی مورد اعتمادو ثقه بود([[367]](#footnote-367)).

بعد قاضی جزیره میمون پسر مهران، عمر بن عبدالعزیز او را به عنوان قاضی آن‌جا تعیین کرد([[368]](#footnote-368)). جزیزه منطقه‌ای واقع در قسمت فوقانی دجله و فرات از حدود موصل و سنجار تا دیاربکر و نصیبین و مناطق مجاور را در بر می‌گیرد.

قاضیان مصر و در میان آن‌ها:

عبدالرحمن بن حجیره خولانی از تابعین جای ثقه و اطیمنان قاضی دیار مصر بود([[369]](#footnote-369)).

و از میان طبقات که بعد از او بوده‌اند، فقیه دانشمند امام هوشمند لیث بن سعد روایات فراوانی از زهری از شیوخش از یاران ابوهریره دارد و همچنین از مقبری از ابوهریره و غیر این‌ها([[370]](#footnote-370)).

و قاضی مرو عبدالله بن بریده بن حصیب اسلمی([[371]](#footnote-371)) مورد اطمینان، و پدرش یک صحابی معروف بود.

قاضی صنعا هشام بن یوسف([[372]](#footnote-372)) او روایات فراوانی در صحیح البخاری از معمر از زهری از ابی سلمه و حمید ـ دو تن از پسران عبدالرحمن بن عوف ـ از ابوهریره، و از زهری از ابن المسیب از ابوهریره دارد([[373]](#footnote-373)).

یکی از لطیفه‌های ظریف این‌که؛ چهار نفر از تابعین قاضی در سند یک حدیث از ابوهریره گرد آمده‌اند که یکی از آن‌ها خلیفه‌ی راشد عمر بن عبدالعزیز است، زیرا او قبل از خلیفه شدن قاضی بود.

بخاری گوید: «احمد بن یونس برای ما نقل کرد او هم از زهیر، از یحیی پسر سعید گوید: ابوبکر بن محمد بن عمرو بن حزم خبر داده که عمر بن عبدالعزیز بدو خبر داده که ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام بدو خبر داده که از ابوهریره شیند می‌گفت: رسول خدا ج فرمود: «هر کس عین مال خویش را نزد مرد یا انسان مفلسی بیابد او شایسته‌تر به آن است تا غیر او»([[374]](#footnote-374)).

یحیی پسر سعید انصاری است و در سند حدیث چهار نفر از تابعین وجود دارند که او اولین آن‌ها است و همگی مسوولیت قضاوت را به عهده داشته‌اند([[375]](#footnote-375)).

ابن ماجه نیز([[376]](#footnote-376)) این حدیث را از لیث بن سعد از یحیی بن سعید روایت می‌کند و قبلا سخن از لیث را در مبحث قاضیان مصر به میان آوردیم. بنابراین در سند 5 نفر قاضی وجود دارند.

و از طبقات پایین‌تر از کسانی‌که نامشان در یکی از صحیحین یا هر دوی آن‌ها آمده است، می‌توان اشخاص زیر را نام برد:

قاضی یمامه: ایوب بن نجار حنفی

قاضی کرمان: حامد بن عمر البکراوی الثقفی

باز قاضی کرمان: حسان بن ابراهیم العنزی

قاضی موصل و طبرستان و حمص: حسن بن موسی الأشیب

قاضی موصل و ارمنستان: علی بن سهر القرشی الکوفی

قاضی حمص: محمد بن ولید الزبیدی از شاگردان زهری

قاضی بغداد: محمد بن یزید الرفاعی

قاضی اندلس: معاویه بن صالح الحضرمی

قاضی مرو: نضر بن شمیل المازنی، لغت‌دان مشهور

قاضی مدائن نزدیک بغداد: یحیی بن زکریا بن ابی‌زائده

بدین وسیله تعداد 49 نفر قاضی ـ چه آن‌هایی که او را دیده‌اند و از وی حدیث شنیده‌اند و چه آن‌هایی که حدیث او به واسطه‌ی دیگران به او رسیده است ـ که رکن دستگاه قضایی دوران تابعین و اتباع تابعین به شمار می‌آیند، همگی از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. پس آیا شایسته است و جا دارد که حسن ظن افراد شک‌برانگیز نسبت به ابوهریره بیشتر از حسن ظن این بزرگواران باشد که فحص و جستجوی احوال رجال نزد آنان به عنوان اخلاق و عادت خود به خودی ـ در نتیجه‌ی کار روزانه‌شان در فصل خصومت‌ها و استماع شهود­ـ تلقی می‌گردید؟

تشدد به خرج دادن در زمینه‌ی مورد اطمینان دانستن رجال حدیث، یک ویژگی عام امر قضاوت به شمار می‌رفت، بنابراین حال و وضع بعضی از این قضات که در عدالت و فهم و آگاهی‌شان سرآمد روزگار و ضرب‌المثل همگان بودند ـ امثال شعبی و شریک و عمر بن عبدالعزیز خلیفه، ابی برده و ابن شبرمه و حسن بصری و لیث، چگونه باید باشد؟!

حتی بعضی از قاضی‌ها در کار قضاوت روزانه‌شان نیازمند ابوهریره بودند که حکم رسول خدا ج را در زمینه‌‌ی برخی از امور قضایی که برایشان پیش می‌آمد به آن‌ها یاد دهد. مانند (عمر بن خلده زرقی که قاضی مدینه بود. او گوید: همراه یکی از یارانم که مفلس گشته بود خدمت ابوهریره آمدیم...) ([[377]](#footnote-377)) بعد حکم آن را بیان کرد.

آیا شایسته است کسی که مرجع قاضی‌ها بود و احکام را برای آن‌ها تمییز می‌کرد و احکام آن‌ها را مبرم می‌نمود برای ما مرجع تلقی نشود؟!

بعد ملاحظه می‌کنیم که گروهی از مشاهیر زهاد و پارسایان و عابدان اهل صدق و عبادت و ورع نیز از ابوهریره حدیث روایت می‌کنند. مانند محمد پسر واسع که یکی از زاهدان و عابدان مجاهد است([[378]](#footnote-378)). و زیاد ابی‌زیاد میسره‌ی مدنی که مورد ثقه و زاهد از بزرگترین مردان حاشیه‌ی عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی پارسا بوده است([[379]](#footnote-379)).

و غیر این‌ها از کسانی که قبلا هنگام شمارش فقهای تابعین روایت کننده از او، آن‌ها را بر ‌شمردیم مانند حسن بصری عمرو بن دینار و امثال ایشان و غیر این‌ها از کسانی که ابوهریره را ندیده‌اند ولی به واسطه‌ از وی حدیث روایت کرده‌اند، مانند فضیل بن عیاض و وهیب بن الورد المکی.

و افراد زاهد عادتا محتاط و پرهیزگارند، به خصوص در زمینه‌ی روایت از دیگران احتیاط زیاد به خرج می‌دهند. بنابراین روایت آنان از ابوهریره دلیل و گواهی آشکار از سوی آنان بر تزکیه‌ی اوست. تزکیه‌ای که قلب را مالامال از اطمینان می‌گرداندو یکایک آن‌ها در زهدشان همچون افراد زاهد طبقات پایین‌تر که بعضا در تصحیح حدیث از خود تساهل، و در توثیق رجال کم‌دقتی می‌کردند، نبوده‌اند. آن‌گاه که زمان آنان از زمان کسانی که از ایشان حدیث روایت می‌کردند دور گردیده بود، بکلی هوشیار و شدیدا محتاط و پرهیزگار بودند و راضی به نقل روایت از فرد زنده‌ی مقیم میان خود نبودند مگر به شرط این‌که اهل و شایسته‌ی آن می‌بود. حتی مشهور است که آن‌ها غذای افراد دروغگو و طرفدار باطل و گناهکار را نمی‌خوردند و سر سفره‌ی آن‌ها نمی‌نشستند، حتی بر آن‌ها سلام نمی‌کردند. با این وصف، آیا روایات این افراد از ابوهریره جز دلالت بر تایید و امتحان او و بعد صادق یافتن او معنای دیگری می‌تواند داشته باشد؟ و اگر این چنین نمی‌بود، به خود اجازه می‌دادند حدیث او را نقل و روایت کنند؟

و اما قاضی مصر سلیم پسر عنز تجیبی بیش از دیگران ابوهریره را دوست داشت و بر او سلام و درود می‌فرستاد و در غیاب او برایش استغفار می‌کرد و چه گران‌بها و باارزش است استغفار غایبانه‌ی فرد مسلمان برای برادر مسلمانش.

علی پسر رباح ـ که به قصد سفر حج از مصر خارج گردیده بود ـ گوید: «سلیم بن عنز به من گفت: اگر ابوهریره را دیدی سلام مرا به او برسان و به او خبر بده که من برای او و مادرش دعا کرده‌ام([[380]](#footnote-380)). (صبح برای او ومادرش استغفار کرده‌ام)»([[381]](#footnote-381)).

از سوی ما نیز سلام و درود بر ابوهریره.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أیا حافظ الصحب الکرام إلا أستلم |  | تحایا محب طالمـــــا یتبتــــل |
| أبا هّرة نحن الحـــــماة وکلنــــا |  | ینفّي عن الأصحاب غمزا یخذّل |

ای نگهبان اصحاب و یاران بزرگوار، بگیر درودهای دوستداری را که از دیرزمان از دنیا بریده و پاکدامن زیسته‌ است.

ای ابوهریره (اباهره) ما حامی (تو) هستیم و همه‌ی ما از اصحاب می‌زداییم هر گونه اشاره یا افترایی را که باعث آبروریزی آن‌ها شود.

زندگی ابوهریره**س** بعد از پیامبر **ج**

ابوهریره بر امارت بحرین:

مهم‌ترین حوادث زندگی ابوهریرهس بعد از پیامبر ج چهار مورد است: شرکت در جنگ‌های ردّت با اکثر اصحاب که در اثنای بحث از جهاد او به آن پرداختیم، انتخاب او از جانب عمرس به عنوان امیر بحرین که موضوع بحث این فصل است، کمک به عثمانس هنگام محاصره و موضع‌گیری او در آن آشوب و بالاخره انتخاب او به عنوان استاندار مدینه دوبار، از طرف مروان موقعی که به حج می‌رفت، ‌که این مطلب را در فصل‌های ‌آینده مورد بحث و بیان قرار می‌دهیم.

همراه با علاء بن الحضرمی در زمان پیامبر **ج**:

معلمی یمانی/ گفته است: «جمعی گفته‌اند: پیامبر ج ابوهریره را با علاء بن االحضرمی به بحرین فرستاد. در طبقات ابن سعد([[382]](#footnote-382)) به نقل از واقدی با سندی که به علاء بن الحضرمی می‌رسد، آمده است که پیامبر ج هنگامی که از جعرانه برمی‌گشت، مرا با چند نفر از جمله ابوهریره به بحرین نزد «منذر بن ساوی العبدی» فرستاد و به من توصیه کرد تاخیرخواه او باشم.

سپس واقدی می‌گوید: عبدالله بن یزید به نقل از سلام برده‌ی آزاد شده‌ی بنی نصر برایم نقل کرد که از ابوهریره شنیدم گفت: رسول خدا ج مرا همراه با علاء الحضرمی فرستاد و درباره‌ی من به او سفارش کرد و هنگامی که حرکت کردیم به من گفت: رسول خدا ج درباره‌ی شما مرا سفارش کرد. حال بگو چه چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفتم اذان گفتن را به من واگذار کن و پیش از من «آمین» مگو. او هم موافقت کرد([[383]](#footnote-383)).

باری دیگر با علاء در زمان ابوبکر**س**:

«دلایلی وجود دارد مبنی بر این‌که ابوهریره در زمان خلافت ابوبکر به بحرین بازگشت. از جمله در طبقات ابن سعد([[384]](#footnote-384)) به نقل از واقدی با ذکر سند آمده است که ابوبکر در دوران خلافتش، علاء بن الحضرمی را بر امارات بحرین گمارد. ابن سعد داستان را بازگو و در ضمن آن از فتح «دارین» توسط علاء در سال 14 هـ گفته است. سپس ابن سعد با سند دیگری بحث کرده که عمرس طی نامه‌ای به علاء دستور داد بحرین را ترک نماید تا به جای او عتبه‌ی بن غزوان را بگمارد. بر این اساس علاء همراه با ابوهریره بحرین را ترک کرد، اما در راه وفات یافت و ابوهریره به بحرین برگشت. برخی از تاریخ نویسان معتقدند که وفات علاء تا سال 21 هـ به تاخیر افتاد. والله اعلم. لیکن آن‌چه گفته شد، دلیل بر این است که ابوهریره هنگامی با علاء به بحرین برگشت که ابوبکر علاء را امیر آن‌جا ساخت و سال 14هـ در بحرین بود»([[385]](#footnote-385)).

با قدامه بن مظعون در زمان عمر:

ابوهریره باری دیگر در زمان فرمانروایی ابن مظعون بر بحرین به آن‌جا رفت، همچنان که این موضوع از شرح حال قدامه در «الإصابة» و غیر آن روشن است و در فتح‌البلدان([[386]](#footnote-386)) در بحث علاء بن الحضرمی آمده است که ابوهریره تا هنگام وفات در بحرین ماند و بر اساس این منبع مرگ او در سال «14» را در اوایل سال «15» هجری به وقوع پیوست. سپس عمرس قدامه ابن مظعون الجمحی را بر جمع‌آوری مالیات گمارد و مسئولیت رسیدگی به احداث (آشوب‌ها و فتنه‌ها) و همچنین امامت نماز را به ابوهریره سپرد»([[387]](#footnote-387)).

عمر فاروق ابوهریره را بعد از این پیشرفت تدریجی امیر بحرین می‌سازد:

ابو یوسف قاضی شاگرد امام ابوحنیفه/ می‌گوید: مجالد بن سعید به نقل از عامر او هم به نقل از محرر بن ابی‌هریره، او هم به نقل از پدرش به من خبر داد که عمر بن خطابس یاران رسول خدا ج را فرا خواند و خطاب به آنان گفت: اگر شما مرا یاری نکنید، پس چه کسی مرا یاری می‌کند؟ گفتند: ما شما را یاری می‌کنیم، سپس عمر گفت: ای ابوهریره باید امسال به بحرین و هجر بروی، من هم رفتم([[388]](#footnote-388)).

این سخن بسیار با ارزش است، زیرا نشان می‌دهد که ابوهریره در زمان عمر یکی از برجستگان و متنفذین در میان مسلمان بوده و در درجه‌ای قرار داشته که عمر از او خواسته است، با او همکاری کرده و در تحمل مسولیت‌های دولت با وی مشارکت نماید.

برای من چنان است که گویی «ابوریه» را می‌بینم که از عصبانیت به خود می‌پیچد و ادعا می‌کند که این موضوع را فلانی روایت کرده و در این ادعایش دروغ می‌گوید و آن را در راستای تبلیغ برای خودش به هم بافته است. لیکن می‌گویم هر کس این مطلب را انکار کند در واقع تصدی ابوهریره را بر امارت عملا انکار کرده است و انکار آن مستلزم انکار روایتی است که بر اساس آن بعدا عمر ابوهریره را به پای محاسبه می‌کشد، همچنان که پس از چندی این موضوع را پیش خواهیم کشید.

لیکن ابوریه و امثال او به خاطر محاسبه‌ی ابوهریره توسط عمر، دنیا را زیر و رو کردند و عملا آن را به اثبات رساندند. پس باید عملا به بدست گرفتن ولایت بحرین از جانب ابوهریره معتقد باشند و در دست گرفتن این ولایت باید با چنین خطابی از جانب عمر شروع شده باشد.

«مثل این‌که عمر وقتی دانست ابوهریره تجارب فراوانی از اوضاع بحرین کسب کرده و مورد اعتماد مردم آن‌جاست، او را بر آن جا گمارد([[389]](#footnote-389)).

پس وقتی ابوهریره به نزد عمر برگشت: «چهارصدهزار درهم از بحرین با خود آورده بود.

عمر خطاب به او گفت: آیا به کسی ظلم کرده‌ای؟

ابوهریره: نه!

عمر: چیزی به ناحق دریافت نموده‌ای؟

ابوهریره: نه!

عمر: برای خودت چه مقدار آورده‌ای؟

ابوهریره: بیست هزار درهم.

عمر: این مقدار دارایی را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابوهریره: آن را از راه بازرگانی کسب کرده‌ام.

عمر: اموالت را وراسی کن، سرمایه و سهم خودت را برگیر و بقیه را به بیت‌المال برگردان! ([[390]](#footnote-390)).

در تعبیر ابوعبید آمده است: «عمر به او گفت: ای دشمن خدا و کتاب خدا، آیا مال خدا (بیت‌المال) را سرقت کرده‌ای؟

ابوهریره در جواب گفت: دشمن خدا و کتا بش نیستم بلکه دشمن دشمنان آن‌ها هستم و مال خدا را هم سرقت نکرده‌ام.

عمر گفت: پس ده‌ هزار درهم را از کجا به دست آورده‌ای؟

ابوهریره پاسخ داد: از زاد و ولد گله‌ی مادیان، جیره‌های نقدی متوالی حکومتی و سهمیه‌هایی که پی در پی به من رسیده است.

ابوهریره می‌گوید: پس عمر این اموال را از من گرفت و وقتی که نماز صبح را ادا نمودم، برای امیرالمومنین از خدا طلب مغفرت کردم»([[391]](#footnote-391)).

دشمنان ابوهریره از این عمل عمر برای افترا به ابوهریره و متهم ساختن وی به دزدی، دروغ و غارت اموال عمومی بهره‌برداری نموده‌اند، ولی در واقع ابوهریره از این اعمال به دور بوده است. زیرا عمرس این کار را در جمع فرمانداران و کار به دستان دولت با او انجام داد([[392]](#footnote-392)). و او در این برخورد تنها نبود.

«علت اقدام عمر هم این بود که عمر بن الصعق وقتی دید دارایی فرمانداران رو به افزایش است، از این مسئله نگران شده و موضوع را طی چند بیت شعر برای عمر نوشت»([[393]](#footnote-393)).

«عمر به دنبال فرماندارانش از جمله سعد و ابوهریره فرستاد و اموالشان را با آنان دو نیم کرد»([[394]](#footnote-394)).

عمر همچنین ابوموسی اشعری را از امارت بصره عزل و اموالش را با او نصف کرد و نیز حارث بن کعب بن وهب را عزل و نصف مالش را از او گرفت([[395]](#footnote-395)).

عمر همواره از این بیمناک بود که مبادا مردم فرمانداران را به خاطر جاه و مقامی که دارند در تجارت و سود بازرگانی رعایت نمایند و لذا قسمتی از دارایی‌هایشان را اخذ و تحویل بیت المال می‌داد تا بدین وسیله ذمه‌شان فارغ شود. سپس بر حسب استحقاقی که داشتند، از بیت‌المال به آنان حقوق می‌داد که این حقوق بدون شبهه و کاملا حلال بود([[396]](#footnote-396)).

عمر می‌خواهد برای بار دوم ابوهریره را امیر بحرین سازد:

دلیل بر این‌که این رفتار عمر با ابوهریره از باب احتیاط بود نه از باب اتهام این است که عمر خواست ابوهریره را بار دیگر به کار گیرد.

ابوهریره می‌گوید: بعد از آن عمر به من گفت: «نمی‌خواهی کار کنی؟ گفتم: نه! عمر گفت: اما بهتر از تو (یوسف) مسئولیت را به عهده گرفت. گفتم: یوسف پیامبر و پسر پیامبر بود و من پسر امیمه هستم و لذا از سه امر و دو امر هراس دارم. عمر گفت: چرا نمی‌گویی از پنج امر؟([[397]](#footnote-397)).

ابوهریره می‌گوید: (بدون توجه به سوال اخیر عمر) در بیان موارد پنجگانه گفتم: می‌ترسم که:

1. از روی ناآگاهی حرفی بزنم.
2. بدون داشتن صبر و شکیبایی به امر داوری بپردازم، یا این‌که گفت: می‌ترسم بدون داشتن صبر حرفی بزنم و ناآگاهانه قضاوت کنم (شک از ابن سیرین)
3. پشتم کوبیده شود.
4. حیثیتم لکه‌دار گردد.
5. داراییم را از من بگیرند»([[398]](#footnote-398)).

بدون شک چنان‌چه عمر خیانتی از ابوهریره مشاهده کرده بود، قطعا او را رها کرده و مجددا بر سر کار برنمی‌گرداند و اگر عمر در درستکاری ابوهریره کمترین شکی داشت او را محاکمه کرده و طبق قانون به مجازات می‌رساند. اما چون او را امین و صادق می‌انگاشت، پس از مدتی از او خواست تا مسولیت اداره‌ی بحرین را دوباره به عهده بگیرد([[399]](#footnote-399)).

لازم است به هدف هر چه بهتر روشن شدن صداقت و درستکاری ابوهریره از تصمیم مجدد عمرس برای منصوب ساختن وی بر امارت بحرین، اهمیت نسبی آن روز امارت بحرین را مورد عنایت قرار دهیم، نه این‌که آن را با معیار اهمیتی که امروز، نسبت به جهان اسلام دارد، بسنجیم. زیرا بحرین قبل از به وقوع پیوستن فتوحات اسلامی، پس از حجاز مهم‌ترین شهر اسلامی بود. چون بعد از مدینه اولین شهری بود که مردمش مسلمان شده بودند و اولین نماز جمعه‌ای که پس از مسجد محمد رسول خدا ج برگزار شد، در مسجد «عبدالقیس» واقع در محله‌ی «جواثی» بحرین بود([[400]](#footnote-400)).

موضع‌گیری درست ابوهریره در فتنه:

ابوهریره از لحاظ فقه سیاسی شرعی از حظ وافری برخوردار بود. امری که او را به اتخاذ مواضع صحیح رهنمود می‌کرد. لیکن دشمنانش خواستند موضع‌گیری‌هایش را ناصحیح جلوه دهند و داستان‌هایی برایش به هم بافتند که بر اساس آن‌ها او شخصی است سودجو و مادی که برای افزایش ثروت و کسب منفعت از هر فرصتی استفاده می‌کند. حال آن‌که جایگاه ابوهریره را از نظر زهد و برخورداری از اخلاق مومنین شناختیم.

موضع‌گیری درست وی در محنت عثمانس:

اراذل و اوباش شهرهای اطراف، در مدینه حضور به هم رسانده و عثمان را در خانه‌اش به مدت چند روز مورد محاصره قرار داده و خواستار کناره‌گیری وی شدند، اما عثمان به خواسته‌ی ایشان تن در نداد.

در میان آشوب‌گران گروهی که بیش از بقیه سبک‌سر، بی‌پروا و شتاب‌کار بودند، می‌خواستند هر چه زودتر به داخل خانه‌ی عثمان بریزند.

ابوهریره وقتی که آمد و این صحنه‌ی وحشتناک و غم‌انگیز را از بیرون دید، مصمم شد موضع درستی بگیرد، موضعی که یک مسلمان در چنین مواقعی آن را خواهد گرفت، که عبارت است از یاری دادن فرمانروای شرعی و اطاعت از دستورات او.

ابوهریره متوجه می‌شود که اکثریت اهل مدینه به خاطر این حوادث هراسان شده و از یاری رساندن به موقع به عثمان عاجز مانده‌اند، به جز عده‌ی کمی از مردم با ایمان که قلبشان می‌سوخت و بدون قائد و فرمانده‌ می‌خواستند به دفاع از عثمان بپردازند.

«ابوهریره که جلو آمد، مردم خانه‌ی عثمان را رها کرده بودند، به جز این گروه که جان بر کف در حال پیشروی بودند و لذا به آنان ملحق شده و رهبریتشان را به عهده گرفت و با لهجه‌ی حمیری‌ها گفت امروز، روزی است که جنگ برای ما مباح است. و بعد فریاد برآورد که ای مردم سبب چیست که ما شما را به راه نجات دعوت می‌کنیم، اما شما ما را به سوی آتش دوزخ فرا می‌خوانید؟»([[401]](#footnote-401)).

ابوهریره داخل خانه‌ی عثمان شد و از عثمان خواست اجازه دهد با او حرف بزند. عثمان موافقت کرد و ابوهریره پس از حمد و ستایش خدا گفت: من از رسول خدا ج شنیدم که فرمود: شما پس از من با فتنه و اختلاف یا این‌که فرمود با اختلاف و فتنه مواجه خواهید شد. یکی از حاضران سوال کرد ای رسول خدا آن وقت ما چه کار کنیم؟ رسول خدا ج در جواب این سوال با اشاره به عثمان فرمود، با این شخص درستکار و با دانش باشید([[402]](#footnote-402)).

سپس به سوی عثمان جلو رفته و خطاب به او گفت: امروز جنگیدن برای ما مباح است و آنان تا به حال یک نفر از ما را کشته‌اند.

عثمان پیشنهاد ابوهریره را رد کرده و گفت از شما می‌خواهم خارج شوی و ای ابوهریره خواهش می‌کنم شمشیرت را زمین بگذار. زیرا هدف آشوب‌گران فقط من هستم و می‌خواهم با فدا کردن خود مسلمانان را محفوظ نگاه دارم. آیا دوست داری من و همه‌ی مردم (مدافعانم) کشته شویم؟

ابوهریره گفت: نه!

عثمان ادامه داد: قسم به خدا اگر یک نفر را بکشی مانند این است که همه‌ی مردم کشته شده باشند([[403]](#footnote-403)).

ابوهریره مدتی مسلح به شمشیر ماند تا این‌که عثمان او را از برداشتن اسلحه منع کرد([[404]](#footnote-404)). و پس از آن برگشت و (به دستور عثمان) از جنگ خودداری کرده([[405]](#footnote-405)) و شمشیرش را بر زمین گذاشت و دیگر معلوم نبود کجا رفت.

این بود که اراذل و اوباش هجوم آورده و عثمان به شهادت رسید. آری عثمان این‌گونه اجتهاد کرد و تصور او این بود که هدف آنان تنها اوست نه همه‌ی اسلامی که در او و نخبگان مسلمان آن روز تبلور یافته و شکل گرفته است.

او نمی‌دانست که در پس پرده‌ی این آشوب ایادی یهودی و مجوسی قرار دارد، ایادی که توطئه‌ی وسیع خود را علیه اسلام با کشتن عمر فاروقس شروع کرده و اینک در گام دوم این توطئه‌، می‌خواهند او را به قتل برسانند، تا راه را برای بقیه‌ی نقشه‌های از پیش تعیین شده باز کنند.

ابوهریره و امثال او به جز اطاعت از خلیفه نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند و لذا این توطئه به شهادت عثمان انجامید. (ولا حول ولا قوة إلا بالله) بدین سبب ابوهریره هر گاه به یاد حادثه‌ی عثمان می‌افتاد گریه سر می‌داد([[406]](#footnote-406)) و صدای گریستنش به اطرافیان می‌رسید([[407]](#footnote-407)). او در این گریستن همانند زید بن ثابت و ثمامه بن عدیس بود که بر اساس روایت با یاد عثمان زار می‌گریستند.

بی‌طرفی ابوهریره هنگام مصیبت جنگ بین علی و معاویه:

بی‌گمان بینش صحیحی که ابوهریره را به موضع طرف‌داری از عثمان کشاند، در آینده و آن هنگام که آتش فتنه بعد از کشته شدن عثمان بیشتر زبانه کشید و جنگ در میان علی و معاویهس درگرفت، او را لزوما به اتخاذ موضع درست سوق داد و از این رودررویی کنار کشید و شاید تاکید عثمان برخود داری از جنگ در ذهن او مجسم بود و احادیث مبتنی بر نهی از شرکت در آشوب و فتن را پیش خود تکرار می‌کرد و می‌گفت:

«قال رسول الله ج ستکون فتن القاعد فیها خیر من الماشي والماشي فیها خیر من الساعي ومن یشرف تستشرفه ومن وجد ملجا أو معاذا فلیعذ به»([[408]](#footnote-408)).

یعنی: رسول خدا ج گفت: فتنه‌هایی در آینده به وقوع خواهد پیوست که نشسته در آن‌ها از رونده بهتر و رونده از دونده بهتر است. هر کس بدان‌ها توجه نماید او را به سوی خود خواهند کشید. پس هر کس پناهگاهی یافت بدان پناه ببرد.

ابوهریره مردم را از جنگ بر حذر داشت و گفت: «وای بر اعراب از این مصیبتی که نزدیک شده است، رستگار کسی است از آن اجتناب نماید»([[409]](#footnote-409)).

سپس برنامه‌ و موضع خود درباره‌ی این فتنه را با صراحت بیشتری اعلام کرده و گفت: من می‌دانم فتنه‌ای در شرف وقوع است که فتنه‌ی قبل (فتنه‌ای که عثمانس در آن به شهادت رسید) در مقایسه با آن مانند نفس خرگوش است و راه خروج از آن را هم می‌دانم. پرسیدند: «چگونه می‌توانی از آن رهایی یابی؟ گفت: دست نگاه می‌دارم تا این‌که کسی بیاید و مرا بکشد»([[410]](#footnote-410)).

این موضع بی‌طرفانه، تنها موضع ابوهریره نبود، بلکه عده‌ی زیادی از اصحاب، همین موضع را اتخاذ کردند و معتقد بودند که خداوند متعال به جنگ با اهل بغی([[411]](#footnote-411)) دستور داده است، اما نه در ابتدا بل‌که فرموده است:

﴿وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩﴾ [الحجرات: 9].

یعنی: هر گاه دو دسته از ایمانداران به جنگ با همدیگر پرداختند در میان آن‌ها آشتی برقرار کنید. اگر یکی از آن دو دسته در حق دیگری به ستم و تعدی روی آوردند، با آنان بجنگید تا به سوی فرمان خدا (مصالحه) برگردند. پس اگر برگشتند آن وقت آنان را دادگرانه با هم آشتی دهید و (در اجرای صلح) عدالت پیشه کنید، بی‌گمان خداوند دادگران را دوست دارد.

گفتند خداوند به آغاز کردن جنگ دستور نداده و نگفته است، با هر کس که به شما ستم و تعدی روا داشت، بجنگید... زیرا اکثر مسلمان‌ها و بهتر بگوییم اکثر مردم به نحوی دست به ظلم و تعدی می‌زنند، بل‌که فرمان خدا بر این است که هر گاه دو گروه از ایمان‌داران با هم به جنگ پرداختند، برقرارسازی صلح در میان آنان واجب است، مشروط بر این‌که یکی از این دو گروه مامور به جنگ نباشد، پس هر گاه یکی از آنان به صلح تن در نداده و به جنگ ادامه داد، باید به دلیل ادامه‌ی جنگ و نپذیرفتن صلح با او جنگید، زیرا جز با جنگ نمی‌توان از شر آن جلوگیری کرد([[412]](#footnote-412)).

از جمله‌‌ی کسانی که جانب بی‌طرفی را گرفته بودند، می‌توان به سعد بن ابی وقاص و عبدالله بن عمرس اشاره کرد. «شاید بتوان گفت که در میان هر دو سپاه، پس از علی کسی بزرگتر از سعد بن ابن وقاص وجود نداشت در حالی که بی‌طرف بود»([[413]](#footnote-413)).

سعد از جنگ خود را کنار گرفت و با هیچ یک از علی و معاویه نجنگید و علی پس از آن به خاطر این موضع‌گیری به مقام او غبطه می‌خورد و از او روایت شده که گفت: خدا را جایی است که سعد و ابن عمر در آن جای گرفتند و موضع آنان چنان‌چه گناه باشد بی‌گمان گناه کوچکی است و اگر صحبح باشد کار بس بزرگی است([[414]](#footnote-414)).

همچنین یکی از کسانی که بی‌طرفی را پیش گرفتند، عمران بی‌حصینس بود که از فتنه کنار کشید و از جنگ با علی خودداری کرد([[415]](#footnote-415)).

عمران بزرگ‌ترین اصحاب بود، تا جایی که علیس آرزو داشت که کاش با او می‌بود.

اهبان بن صیفیس علی به نزدش آمد «در حالی که در منزلش بود، علی بر در اتاقش ایستاده، بر او سلام کرد، شیخ اهبان جواب سلام را داد. سپس علی به او گفت: حال شما چطور است ای ابومسلم؟ اهبان گفت: خوبم. علی از او سوال کرد: با من نمی‌آیی تا در برابر این قوم با من همکاری کنی؟ شیخ گفت: چرا. اما به آن شرط که به آن‌چه هم‌اکنون به شما نشان می‌دهم راضی باشی. علی گفت: آن چیست؟ اهبان دخترش را صدا زد و گفت شمشیرم را بیاور. دخترش غلافی آورد، پیش او گذاشت. سپس شیخ تکه چوبی از آن بیرون کشیده و سرش را به سوی علی بلند کرد و گفت: دوست من و پسر عموی تو÷ به من سفارش داد تا هر گاه فتنه در میان مسلمانان بروز کرد، شمشیری از چوب بسازم و این شمشیر من است و اگر می‌خواهی تا با این شمشیر به یاریت بیایم. علیس گفت: مرا به تو و شمشیرت نیازی نیست. این بود که علی داخل اتاق نشده و از پیش در برگشت»([[416]](#footnote-416)).

ابوبکره الثقفی، کعب بن عجره، معاویه بن حدیجس ([[417]](#footnote-417)) و محمد بن مسلمه و اسامه بن زید([[418]](#footnote-418)) نیز از این فتنه کنار کشیدند و شاید بیشتر بزرگان اصحاب همین رای را داشتند.

اما من معتقدم که موضع ابوهریره و اینان یک موضع بی‌طرفانه نبود. زیرا آنان به برحق بودن علیس اعتراف کرده و در ابتدا با او بیعت نمودند و تا در قید حیات بود، بر بیعت خود باقی ماندند. زیرا علی هم به نظر آنان و هم از دید ما امیر مسلمانان و خلیفه‌ای قانونی و برحق بود. ولی آنان دست به اسلحه نبردند، زیرا دیدند قضیه هر دو طرف درگیر در جنگ بسیار بزرگ است و خون‌های پاک زیادی در هر دو سپاه ریخته می‌شود. پس به اجتهاد پرداخته و هر چند به خلافت علی معترف بودند به ترک سلاح متمایل شدند. به خاطر اطاعت از احادیثی که از رسول خدا ج شنیده بودند، احادیثی که آنان را از فتنه و شرکت در آن بر حذر می‌داشت. پیروی از این احادیث را بر فرمانبرداری از علی در خصوص این جریان، ترجیح دادند و به تعبیر صحیح‌تر، آنان، این احادیث را بر اقدام به قرار گرفتن در صفوف سپاه علی برتری دادند. چون در تاریخ نیامده است که علی آنان را همچون اهبان بن صیفی دعوت نموده و آنان امتناع کرده باشند و آن‌چه که درباره‌ی بیعت کردن این دسته با معاویه، در تاریخ آمده مربوط است به بعد از کشته شدن علی و صلح حسن، نه زمان حیات علیس.

مخصوصا درباره‌ی ابوهریره عقیده‌ام بر این است که او در ایام وقوع جنگ صفین، مسن بود و بیش از شصت سال سن داشت. بنیه‌اش ضعیف بود و نمی‌توانست در جنگ نقشی ایفا کند و از طرفی شرکت در جنگ با برداشتن اسلحه برای دفاع از عثمان متفاوت است.

لیکن دشمنان ابوهریره در جعل داستان‌هایی علیه او تلاش فراوان کرده و او را به جانبداری از معاویه و استفاده از شرایط جنگ متهم ساخته‌‌اند، بدون این‌که دلیل معتبری بر ادعای خود اقامه نمایند. اصلا متقدمین شیعه این اتهام را به او نمی‌زدند و تنها متاخرین آن را ساختند. از جمله‌ی متقدمین می‌توان به نصر بن مزاحم منقّری یکی از غلات متقدم شیعه و متوفای سال 212 هـ اشاره کرد که در پیگیری و بررسی جریان جنگ صفین کوشش فراوان نموده و عمر خود را به سر برده تا کتاب مشهوری را در این زمینه تالیف نموده و آن را «وقعه صفین» (جنگ صفین) نامیده که چاپ هم شده است.

من این کتاب را سراپا مطالعه کرده و دیدم که از ریز و درشت جریان‌های مربوط به این جنگ بحث نموده و از هیچ قضیه‌ای فروگذار نکرده است. این دال بر چه واقعیتی است؟

البته خلیفه بن خیاط در لابلای بحث از وقایع جنگ صفین گفته است: بلال بن ابوهریره در میان پیاده‌نظام جناح چپ لشکر معاویه در صفین([[419]](#footnote-419)) قرار گرفته بود، اما خود ابوهریره حضور نداشت.

از طرفی دیگر می‌بینم که ابوهریره از عمار بن یاسر تمجید کرده و او را به این عبارت می‌ستاید: «کسی که خداوند او را بر زبان پیامبرش ج از شیطان پناه داد»([[420]](#footnote-420)). در حالی که عمار جزو سپاهیان علی بود و ممکن بود توصیف و تعریف ابوهریره از او بر همکاری مردم با علی بیافزاید، چون او همان گونه بود که عایشه درباره‌اش گفت: «کسی که مردم به خاطر دینش از او پیروی می‌کنند. پس چگونه ممکن است ابوهریره طرفدار معاویه باشد و از عمار هم توصیف به عمل آورد؟

همچنین به ابن قتیبه منسوب است که گفت: ابوهریره و ابوالدرداء به نزد معاویه و علی آمده و معاویه را به منظور جلوگیری از ریخته‌شدن خون مردم نصیحت کرده و سپس به خاطر قاتلان عثمان به علی پیوستند. اگر این مطلب صحیح باشد، دلیل است بر این‌که ابوهریره در این جریان بی‌طرف بوده و در راستای وحدت کلمه‌ی مسلمانان تلاش نموده است([[421]](#footnote-421)). ولی ما نمی‌توانیم این مطلب را به اثبات برسانیم، چون کتاب «الإمامة والسیاسة» که این خبر را نقل کرده است، به دروغ به ابن قتیبه نسبت داده شده و جعل کننده، آن را از دسیسه و افترا به سلف صالح انباشته است، در حالی که ابن قتیبه به سلامت اعتقاد و احترام به سلف معروف است.

شبیه همین خبر است «خبری که ابوجعفر اسکافی ذکر کرده مبنی بر این‌که ابوهریره با نعمان بن بشیر بود، آن‌گاه که نعمان به منظور خاموش کردن آتش جنگ و جلوگیری از ریخته‌شدن خون مسلمانان از دمشق به نزد علی که در مدینه بود، آمد و توافق کردند، شام و مصر برای معاویه و حجاز و عراق برای علی باشد. این خبر نیز صحت ندارد و هیچ مورخی آن را روایت نکرده و جز در شرح نهج البلاغة به روایت از ابوجعفر که بدون هیچ سندی آن را ذکر کرده، نیامده است. پس چگونه می‌توان به صحت آن حکم کرد در حالی که با اخبار صحیح در تعارض می‌باشد([[422]](#footnote-422)).

همین جعل کننده قول بسیار بی‌معنی و نحیفی را به ابوهریره منسوب ساخته که در آن می‌گوید: نماز خواندن پشت سر علی کامل‌تر و غذا خوردن با معاویه چرب‌تر است. اما چنین چیزی به اثبات نرسیده و سازنده‌ی آن سند معتبری برای آن ذکر نکرده است و این یاوه گویی‌ها جز حکایت ساخته شده از طرف انسان‌های مسخره و پررو از ادیبان بدعت گذاری که جایگاهی در دین ندارند، چیز دیگری نمی‌تواند باشد و ما در حالی که شاهدی را علیه خود «در دینار و حتی در درهم نمی‌پذیریم مگر این‌که از تهمت مبرّی و از اشت‌ها به دور باشد». چگونه جایز است که «در رابطه با احوال سلف و رویدادهای گذشتگان کسی را که جایگاهی در دین ندارد»([[423]](#footnote-423)) بپسندیم؟

ابوریه به روایت از ابن ابی الحدید و استادش اسکافی، ابوهریره و یکی از بزرگان صحابه را متهم می‌سازد به این‌که احادیثی را در افترازدن به علیس جعل کرده‌اند. اما این ادعا هم بی‌اساس است، زیرا خبر همچون کسانی با داشتن حالت خیره‌سری و تعصب و جانبداری را نمی‌توان پذیرفت و نیز منقطع بودن سندهایشان آن‌ها را از رتبه‌ی احتجاج پایین می‌آورد و احادیثی که به آن استدلال کرده‌اند جز احادیث موضوع نیستند. همچنان که منتقدان حدیث یادآوری کرده‌اند. از طرفی دیگر ائمه‌ی حدیث واضع هر حدیثی را از راویان آن جدا ساخته و هیچ یک از متخصصان حدیث هیچ وقت اظهار نکرده‌اند که ابوهریره دستی در وضع حدیث داشته است([[424]](#footnote-424)). مگر یکی از مبتدعه‌ی ادبا و به دیگر تعبیر از کسانی که در تاریکی به جمع‌آوری هیزم می‌پردازند([[425]](#footnote-425)) که کتابش را با هر آن‌چه بدون تشخیص و بررسی به دست آورده، لبریز ساخته است و بدون شک کتاب‌های نوشته شده در زمینه‌ی تاریخ، اخلاق، موعظه و امثال آن در برگیرنده‌ی بسیاری از اسرائیلیات و احادیث جعلی است که ربطی به اسلام ندارند([[426]](#footnote-426)).

از طرف دیگر بیعت ابوهریره با معاویه ـ همچنان که پیش‌تر گفتیم ـ بعد از صلح حسن با او به وقوع پیوست و نباید با همان عینک تیره‌ای که نامبرده از خلال آن معاویه را می‌بیند به معاویه نگاه کنیم و فقط می‌توان گفت ابوهریره مجتهدی بوده که در اجتهادش به خطا رفته است. می‌دانیم که این صحابه‌ی بزرگوار بعدا خدمات تحسین برانگیزی را تقدیم اسلام کرد. زیرا در زمان او فتوحات اسلامی که در ایام فتنه متوقف گشته بود، از سر گرفته شد و معاویه بود که این سپاه عظیم را آماده و برای فتح قسطنطنیه (استانبول فعلی) که آن هنگام دژ محکم کفر بود، روانه ساخت. تا جایی که تب و تاب و هیجان نیروی اعزامی، اشتیاق آن پیرمرد سالخورده ابوایوب انصاری معروف را که موقع فتنه در سپاه علی قرار داشت، به جهاد برانگیخت و تحت فرماندهی یزید بن معاویه به صفوف مجاهدین پیوست و قبر او هنوز زیر دیوار‌های قسطنطنیه قرار دارد. بدیهی است معاویه که جزیره‌ی قبرس را با مجاهدانی که پیغمبر ج آنان را نشسته بر کشتی‌های جنگی با تعبیر «مثل الملوك علی الأسره»([[427]](#footnote-427)) توصیف کرد، فتح نمود.

بدینسان پاکی ابوهریرهس از تمامی شبهاتی که پیرامون موضع‌گیری او در رابطه با فتنه‌ی به شهادت رساندن عثمان، ایجاد شده است، روشن و آشکار می‌گردد و کسی که عاقل باشد این مطلب را از روی روایاتی که صحابه ی طرفدار علی و شیعیان نخستین از او روایت کرده‌اند، همچنان که بعدا خواهیم دید، زود می‌فهمد.

بی‌گمان اگر ابوهریره طرفدار معاویه بود، هیچ وقت شیعیان حدیث از او روایت نمی‌کردند و در روایت شیعیان صدر اول از او حکمت، دلیل و اندرزی نهفته است برای کسی که دلی آگاه داشته باشد و یا با حضور قلب گوش فرا دهد.

ارتباط ابوهریره با مروان بن حکم و امویان

آن‌چه در فصل سابق گفته شد، درباره‌ی رد شبهاتی بود که پیرامون موضع‌گیری ابوهریره در حال حیات امیرالمومنین علیس ایجاد شده بود.

اما شایعه سازان و دروغ‌پردازان در این حد هم متوقف نشدند، بلکه پس از کشته شدن علی هم به کار خود ادامه داده و تهمت‌های فراوانی را پیرامون رفتار و منش او به راه انداختند و او را شخصی معرفی کردند که در میان سیاست امویان قرار داشت، به آن جامه‌ی عمل پوشانید و مردم را به سوی آن دعوت نمود و چون در مدینه زندگی می‌کرد و مروان هم از طرف معاویه والی آن‌جا بود اکثر مطالب گفته شده درباره‌ی او به مروان ارتباط داده می‌شد.

مروان بن حکم اموی قریشی، پسر حکم پسر ابوالعاص پسر امیه پسر عبد شمس، دو سال و به روایتی چهار سال پس از هجرت متولد شد. عثمان او را کاتب خود ساخت و در ایام معاویه ولایت مدینه را عهده‌دار گردید. پس از مرگ معاویه پسر یزیدبن معاویه، برای او بیعت خلافت گرفته شد و به مدت نه ماه حکومت کرد([[428]](#footnote-428)).

مروان با توجه به موضع درستی که ابوهریره در فتنه‌ی عثمانس در پیش گرفت ـ همچنان که دیدیم ـ به خاطر خویشاوندی که با عثمان داشت و نیز به منظور ارج نهادن به اقدام ابوهریره، علاقه‌ی خود را با ابوهریره استحکام و تقویت بخشید تا آن‌جا که چنین به نظر می‌رسد، بخشی از تربیت اولادش زیر نظر او بوده باشد، زیرا پسرش عبدالعزیز بن مروان پدر عمر([[429]](#footnote-429)) پنجمین خلیفه‌ از خلفای راشدین و همچنین خلیفه‌ی فقیه‌ عبدالملک بن مروان([[430]](#footnote-430)) حدیث از او روایت کرده‌اند و هر دو نفر از دید اهل حدیث شناخته شده‌اند جز این‌که برخی از آنان به خاطر کشتاری که در زمان خلافت عبدالملک به وقوع پیوست، او را ضعیف انگاشته‌اند وگرنه اجماع منعقد است بر این‌که او پیش از رسیدن به خلافت از بزرگان فقها بود.

دیدیم یکی از نتایج این پیوند محکم این بود که مروان دو مرتبه هنگام رفتن به حج ابوهریره را به جای خود نشاند و این جای تعجب ندارد، زیرا ابوهریره آن وقت به دلیل مرگ نسل بزرگان صحابه یا پراکنده شدن آنان در بلاد مفتوحه، یکی از برجستگان اصحاب به حساب می‌آمد و ممکن بود هر امیری اعم از مروان و غیر او ایشان را جانشین سازد، بل‌که می‌توان گفت او در مقام ریاست بزرگان مدینه قرار داشت. به این دلیل که اهل مدینه عادت کرده بودند، او را در همه‌ی ادوار اموی و علوی به ویژه با توجه به این‌که سابقه‌ی ولایت از جانب مروان بر بحرین را داشت، برای امامت نماز مقدم می‌داشتند.

امام مسلم با سند خودش که به کاتب امام علی، عبید بن ابی رافع می‌رسد، روایت کرده که گفت: «أستخلف مروان أبا هریرة علی المدینة وخرج إلی مکة فصلي لنا أبو هریرة الجمعة»([[431]](#footnote-431)).

یعنی: مروان ابوهریره را جانشین خود در مدینه قرار داد و به مکه رفت، پس ابوهریره نماز جمعه را برای ما اقامه کرد.

ابوهریره در مدتی که والی مدینه بود، هم سمت قضاوت را به عهده داشت و هم حدود شرعی را اقامه می‌کرد و جریان قضاوت او را وکیع ‌والدو لابی([[432]](#footnote-432)) ذکر کرده‌اند.

پیوند و ارتباط میان مروان و ابوهریره را دشمنان ابوهریره بدون مشوش ساختن و بهره‌برداری از آن در جهت متهم ساختن او به اتهامات بی‌اساس رها نساختند بلکه با سوءاستفاده از این ارتباط اتهاماتی وارد، ساختند که بر اساس آن‌ها ابوهریره انسانی است آزمند و حریص که مصالح دنیایی را با تملق و چاپلوسی در برابر مروان از پس این ارتباط کسب می‌نماید.

حاشا که ابوهریره چنین بوده باشد و بدون شک نفس او بلند‌تر از این بوده که او را به انجام چنین کارهایی وادارد. لیکن آن‌چه انجام داده است، در راستای اطاعت از امیر بوده که اطاعت از امرا مادامی که کفر آشکار و مدلل به دلیل قرآنی از آنان مشاهده نشده است بر همه‌ی مسلمین واجب است و هر امیر مسلمانی که قول یا عمل کفرآمیز از او صادر نشود و ظاهر شریعت و احکام حلال و حرام را رعایت نماید و دارای عقیده‌ی توحید باشد، اطاعت از او واجب خواهد بود و چنان‌چه امیر دچار اشتباه شده و مرتکب گناه یا خطایی ‌‌شود، باید مسلمانان او را به انجام معروف امر کرده و از خطا و منکری که انجام داده است، باز دارند.

ابوهریره ـ خدای را سپاس ـ این‌گونه از مروان مانند یک امیر اطاعت می‌کرد و هرگز از متنبه کردن او نسبت به خطاهایی که احیانا از او صادر می‌شد، فروگذار نمی‌کرد و از نصیحت عمومی او برای برحذر داشتنش از فریب و شیفتگی دنیا غافل نبود. از جمله‌ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان موردی است که امام بخاری از طریق استادش موسی بن اسماعیل از عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو بن سعید قریشی او هم از پدربزرگش روایت کرده که گفت: «کنت جالسا مع أبي هریرة في مسجد النبي ج بالمدینة ومعنا مروان قال أبو هریرة سمعت الصادق المصدوق یقول: هلکة أمتي علی یدي غلمه من قریش فقال مروان لعنة الله علیهم غلمه. فقال أبو هریرة لو شئت أن أقول بني فلان وبني فلان لفعلت»([[433]](#footnote-433)).

با ابوهریره در مسجد پیغمبر ج در مدینه نشسته بودم. مروان هم با ما بود. ابوهریره گفت از صادق مصدوق رسول خدا ج شنیدم که گفت هلاک این نسل از امتم بر دست چند تا پسر بچه از قبیله‌ی قریش خواهد بود. مروان گفت: خدا لعنتشان کند آن پسربچه‌ها را. ابوهریره گفت اگر مایل بودم می‌توانستم آنان را مشخص کرده و بگویم فرزندان فلان و فرزندان فلان....

صریح‌تر از حدیث فوق تعبیر حاکم است به روایت از مالک بن ظالم که گفت: «سمعت أبا ‌هریرةس یقول لمروان بن الحکم....» ([[434]](#footnote-434)) از ابوهریره شنیدم که خطاب به مروان بن حکم گفت.... همه‌ی حدیث را نقل می‌کند و سپس می‌گوید: حدیفه‌ی بن یمان صحت حدیث را تایید کرده است. در تعبیر حاکم و غیر او عبارت «غلمه سفهاء» (پسر بچگان احمق) آمده است. لیکن به نظر می‌رسد که این لفظ با شرایطی که بخاری برای روایت حدیث منظور کرده، نیامده است.

لذا فقط در عنوان باب و پیش آن‌که حدیث را نقل کند، به آن اشاره کرده است و این خود تعرض صریحی است به مروان که ابوهریره می‌خواهد او را از قرار گرفتن در صف چنین کسانی برحذر دارد، اگر چه نمی‌تواند قاطعانه این مطلب را ادا کند. زیرا رسول خدا ج از آنان نام نبرده بود و این‌که ابوهریره گفته: اگر مایل باشم، می‌توانم از آنان نام ببرم از باب حدس و تخمین بوده است. آیا کسی که بخواهد با مروان از در تملق و چرب‌زبانی در‌آید و به دنبال کسب مصالح دنیوی باشد، می‌تواند این‌گونه به او تعریض کند؟

باز از جمله‌ی نصایح عمومی ابوهریره برای مروان مطلبی است که حاکم از یزید بن شریک روایت کرده است، مبنی بر این‌که ابوهریره نزد مروان بود «که مروان به دربان گفت ببین چه کسی پشت در است؟ دربان گفت: ابوهریره است. مروان اجازه‌ی ورود به او داد و سپس گفت: ای ابوهریره مطلبی برای ما بگو که آن را از رسول خدا ج شنیده باشی. ابوهریره گفت: از رسول خدا شنیدم که فرمود: «لیوشك رجل أن یتمنی أنه خر من ثریا ولم ینل من أمر الناس شیئا»([[435]](#footnote-435)).

نزدیک است زمانی فرا رسد که کسی آرزو کند از ستاره‌ی ثریا سقوط کند اما عهده‌دار هیچ‌یک از کارهای مردم نشود.

کسی که این نصیحت و هشدارش باشد، باید مروان را هنگام ارتکاب خطا نیز راهنمایی و هدایت کند.

برای نمونه ابوهریره مروان را به شدت از به کار گرفتن تصاویر در قصری که در مدینه ساخته بود، نهی کرد. در این رابطه امام احمد از ابوزرعه نقل کرده است که گفت: با ابوهریره داخل ساختمان مروان بن حکم شدیم در حالی که ساخته می‌شد. ابوهریره تصاویری را در آن مشاهده کرد و لذا گفت: از رسول خدا ج شنیدم که گفت خداوند بزرگوار می‌فرماید: «ومن أظلم ممن ذهب یخلق خلقا کخلقي فلیخلقوا ذرة أو فلیخلقوا حبة أو لیخلقوا شعیرة»([[436]](#footnote-436)).

چه کسی ظالم‌تر است از کسی که مخلوقی شبیه به آفریده‌های من می‌آفریند. آنان اگر به زعم خودشان قادر بر آفرینش هستند، پس ذره ای بیافرینند و یا دانه‌ای را ویا یک تار موخلق کنند.

شدیدتر از این، این‌که باری دیگر بر ساختمان مروان گذر می‌کند و تند با او حرف زده و راجع به وجوب زهد و تحقیر دنیا به او تذکر می‌دهد. زیرا حاکم از ابومریم برده‌ی آزاد‌شده‌ی ابوهریره روایت نموده است که گفت: «مر أبو هریرة بمروان وهو یبني داره التي وسط المدینة قال فجلست إلیه والعمال یعملون قال ابنوا شدیدا وآملوا بعیدا وموتوا قریبا. فقال مروان إن أبا هریرة یحدث العمال فما ذا تقول لهم یا أبا هریرة؟ قال قلت أبنو شدیدا وآملو بعیدا وموتوا قریبا. یا معشر قریش -ثلاث مرات- أذکروا کیف کنتم أمس وکیف أصبحتم الیوم تخدمون أرقائکم فارس والروم کلوا خبز السمیذ واللحم السمین لا یأکل بعضکم بعضا ولا تکادموا تکادم البراذین کونوا الیوم صغارا تکونوا غدا کبارا والله لا یرتفع منکم رجل درجة إلا وضعة الله یوم القیامة»([[437]](#footnote-437)).

ابوهریره بر مروان گذر کرد در حالی که ساختمانی را که در وسط مدینه داشت، بنا می‌کرد. راوی می‌گوید در کنار ابوهریره نشستم. کارگران مشغول کار بودند که ابوهریره گفت: محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز بپرورانید و به زودی بمیرید. مروان گفت: ‌اینک ابوهریره با کارگران حرف می‌زند. ای ابا هریره به آنان چه می‌گویی؟ پاسخ داد: به آنان گفتم محکم بسازید، آرزوهای دور و دراز بپرورانید و به زودی بمیرید. (ابوهریره ادامه داد) ای جماعت قریشیان ـ سه مرتبه ـ به یاد بیاورید که دیروز چگونه بودید و امروز به کجا رسیده‌اید. امروز بردگانی از ایران و روم به خدمت می‌گیرید. نان ساخته شده از آرد سفید و نیزگوشت پر چربی بخورید. همدیگر را نخورید و مانند اسبان یکدیگر را گاز نگیرید. امروز خودتان را کوچک نشان دهید تا فردای قیامت بزرگ باشید. به خدا سوگند هر کس از شما یک درجه بالا رود (بزرگنمایی کند) خداوند روز قیامت او را پایین آورد.

آیا زبان و ادبیات کسی که در صدد چاپلوسی و چرب‌زبانی باشد، این‌گونه خواهد بود؟

چگونه ابوهریره مال دنیا را از مروان طلب می‌کند، در حالی که خود فرموده‌ی رسول خدا ج را روایت کرده که فرموده است: «لان یحتطب أحدکم حزمه علی ظهره خیر له من أن یسأل أحدا»([[438]](#footnote-438)).

اگریکی از شما کوله‌باری از چوب بر پشت حمل کند و آن را بفروشد، بهتر از آن است که چیزی را از کسی درخواست کند، چه آن را به او بدهد چه ندهد.

نیز ابوهریره چگونه دنیا را از مروان و یا غیر او درخواست می‌کند در حالی که حدیثی را روایت کرده است با مضمون: خداوند در روز قیامت به سه کس نگاه نمی‌کند (به آنان احسان نمی‌ورزد) و آنان را نمی‌ستاید (یا این‌که آنان را از گناه پاک نمی‌سازد) و عذاب درد‌آوری خواهند داشت که یکی از آنان «رجل بایع إماما لا یبایعه إلا لدنیا فإن أعطا منها رضي وإن لم یعطه منها سخط»([[439]](#footnote-439))

کسی که با امامی بیعت کند، اما بیعت او برای دنیا باشد، چنان‌چه از دنیا به وی بدهد، راضی باشد وگرنه عصبانی و ناراضی.

پس ابوهریره که خود را وقف تعلیم و تربیت دیگران نموده است، چه نیازی به دنیا خواهد داشت؟

بی‌گمان علاقه‌ی ابوهریره به مروان یک علاقه‌ی عادی مبتنی بر بینش صحیحی است که در حین فرمان‌برداری از مروان او را امر به معروف هم می‌کند و این علاقه به گونه‌ای نیست که سخن دروغ پردازان و افتراکنندگان را به اثبات برساند و چنین چیزی امکان ندارد. زیرا ابوهریره در اطاعت از مروان نه گناهکار بود و نه بدعت گذار. «و مروان نیز از نگاه صحابه و تابعین مردی عادل و درست‌کار بود. از جمله‌ی اصحاب، سهل بن سعد ساعدی حدیث از او روایت کرده است و تابعین نیز هم‌سن و سال او بودند گرچه با داشتن لقب‌صحابی بنا بر یکی از دو رأی از آنان جلو بود».

«فقهای شهرهای مختلف هم او را تعظیم کرده و خلافتش را معتبر می‌شمارند، فتواهایش را مورد توجه قرار داده و روایتش را می‌پذیرند. اما مورخان و ادیبان جسور و گستاخ در حد خود سخن می‌گویند»([[440]](#footnote-440)).

امام بخاری هم به حدیث او استشهاد کرده و او را در ردیف مسور بن مخرمهس([[441]](#footnote-441)) دانسته است و حدیث دیگری را هم به روایت زید بن ثابت از پیغمبر ج، از او آورده است([[442]](#footnote-442)).

ازدواج، فرزندان و خویشان ابوهریره

ازدواج:

بخاری با لفظ متابعه‌ی([[443]](#footnote-443)) ناپیوسته روایتی را از استادش اصبغ بن الفرج مصری با سندی که به ابوهریره می‌رسد، روایت کرده که گفته است: «قلت یا رسول الله إني رجل شاب وإنا أخاف علی نفسي العنت ولا أجد ما أتزوج النساء فسکت عني ثم قلت مثل ذلک فسکت عني ثم قلت مثل ذلک فقال النبي ج یا أبا هریرة جف القلم بما أنت لاق فأختص علی ذلک أو ذر»([[444]](#footnote-444))

گفتم ای رسول خدا من مردی جوان هستم و از وقوع در زنا بیمناکم و می‌دانید که هزینه‌ی ازدواج با زنان را ندارم. رسول خدا ج سکوت اختیار کرد. دوباره این مطلب را تکرار کردم. باز مرا بی‌پاسخ گذاشت. بار سوم مشکلم را به عرض او رساندم. این دفعه فرمود: ای ابوهریره قلمی که سرنوشت تو را نوشته خشک شده است (و سرنوشت تو قابل تغییر نیست و آن‌چه برای تو منظور شده به تو خواهد رسید) پس می‌خواهی خودت را اخته کن و نمی‌خواهی از این کار بپرهیز و منتظر سرنوشت باش([[445]](#footnote-445)).

از این حدیث نتیجه می‌گیریم که ابوهریره در زمان حیات رسول خدا ج مجرد بوده و در کنار او به دور از زنان زندگی کرده است.

ابوهریره بعدا و آن هنگام که مروان او را در امارت بر مدینه جانشین خود می‌ساخت([[446]](#footnote-446)) با بسره‌ی مازنی دختر غزوان ازدواج کرد. این زن، صحابی و خواهر عنبه‌ی پسر غزوان مازنی صحابی مشهور امیر بصره بود([[447]](#footnote-447)). این عتبه از مسلمانان سابق بود و در دومین هجرت، به حبشه رفت و جزو تیراندازانی بود که در میان اصحاب رسول خدا ج از او نام برده می‌شد([[448]](#footnote-448)). او مردی بلند بالا و زیبا بود و در جنگ بدر شرکت کرد([[449]](#footnote-449)) این مرد صحابی شهر بصره را با نقشه و طراحی خود ساخت و در زمان خلافت عمر بن خطابس وفات یافت.

فاخته دختر غزوان و خواهر عقبه همسر عثمان بن عفانس بود([[450]](#footnote-450)). بر این اساس ابوهریره با جناغ عثمان می‌شود و افزایش اعتبار ناشی از این مسئله برای ابوهریره، بر کسی پوشیده نیست.

فرزندان ابوهریره:

گفته‌اند که ابوهریره دارای چهار پسر و یک دختر بود، مشهورترین و بزرگ‌ترینشان پسرش «محرر» بود. دومی «محرّز»، سومی «عبدالرحمن» و چهارمی «بلال» نام داشت. اضافه می‌شود که اینان احادیثی از پدرشان روایت کرده‌اند.

نام خواهرشان را نتوانستم پیدا کنم. لیکن ابن سعد گفته است: سعید بن مسیب او را به عقد ازدواج خود درآورد. در کتاب «الإصابة» داماد دیگری برای ابوهریره ذکر شده است و او صحابی رسول خدا ج جارود بن معلی است که شوهر خواهر ابوهریره می‌باشد. این خویشاوندی نیز به طور ضمنی بر اعتبار ابوهریره می‌افزاید.

چنین پیدا است که نسل ابوهریره ادامه پیدا کرده و در جامعه‌ی اسلامی معروف بوده‌اند. نویسنده‌ی «نفح الطیب» از ذریه‌ی ابوهریره به یوسف بن یحیی ین یوسف، متوفای 228 هـ اشاره کرده که یکی از علما و ادبای اسپانیایی است که به سوی شرق هجرت نموده‌اند([[451]](#footnote-451)). از جمله‌ی ذریت ابوهریره می‌توان به خانواده‌ی قایانی مصر اشاره کرد. خیرالدین زرکلی در «کتاب العلام» نوشته است یکی از اولاد ابوهریره عبدالجواد بن عبدالمطلب قایانی متوفای سال 1287 هـ برابر با 1870 میلادی است که فقیهی شافعی و صوفی بوده است. تولد و وفات او در شهر «القایات» مصر بوده و در قاهره درس خوانده است. زرکلی می‌گوید نسب خانواده‌ی عبدالجواد به ابوهریرهس می‌رسد([[452]](#footnote-452)).

ابوهریره بدرود حیات می‌گوید:

اکنون بالاخره ما در حضور پیر سالخورده‌ای هستیم که به سن هشتاد سالگی نزدیک شده و بعد از این‌که امانتی را که بر عهده‌ داشت ادا کرده و حدیث رسول خداج را نشر و آن را به مردم آموخته است، به سرعت به سوی ملاقات خدا می‌رود.

وی زندگی باشکوه و پر از صحنه‌های قابل توجهی داشت مانند هجرت از سرزمینی دور، گذران با قناعت و همراه با سختی، پیوستگی محکم به رسول خدا ج، جنگ با شرک همراه با رسول خدا ج، پیکار با ارتداد، شرکت در غزوات، فداکاری در دفاع از خلافت، کناره‌گیری از فتنه‌ی کودتا علیه عثمانس، پخش و نشر حدیث رسول خدا ج و اینک آخرین پرده از حیات او شتافتن به لقای پروردگار.

ابوهریره در حالی که در بستر مرگ قرار دارد این صحنه‌ها را از نظر گذرانده و گریه سر می‌دهد. از او می‌پرسند: سبب گریه‌ی شما چیست ای ابوهریره؟ پاسخ می‌دهد: من برای این دنیای شما گریه نمی‌کنم، بل‌که به خاطر دوری راه سفر و کم‌بضاعتی خود می‌گریم! من هم‌اکنون صعود و عروجی در پیش دارم که در نهایت آن، در بهشت یا دوزخ فرود می‌آیم و نمی‌دانم به کدامیک از این دو منزل روانه خواهم شد([[453]](#footnote-453)).

سپس به وصیت پرداخته و می‌گوید: هرگاه مردم، بر من گریه و زاری نکنید، چون این کار برای رسول خدا ج عملی نشده است([[454]](#footnote-454)).

باری دیگر به آنان سفارش داده و می‌گوید: بر من خیمه نزنید یا این‌که سایبان نسازید، همراه جنازه‌ام آتشدان و بخور نیاورید و جنازه‌ام را با عجله ببرید، چون از رسول خدا ج شنیدم که گفت: «إذا وضع الرجل الصالح علی سریرة قال قدموني قدموني وإذا وضع الرجل السوء علی سریرة قال یا ویله أین تذهبون بي».

یعنی: هرگاه انسان صالحی بر روی تابوت قرار داده شد، می‌گوید مرا جلو ببرید، جلو ببرید (زودتر به آرام‌گاه برسانید) و هر گاه انسان ناصالح بر تابوت قرار داده شد، می‌گوید: وای بر من! مرا کجا خواهید برد؟([[455]](#footnote-455))

این مرتبه هم گریه سر می‌دهد و می‌پرسند: سبب گریه‌ات چیست؟ در پاسخ می‌گوید: دوری بیابان و کمی توشه و گردنه‌ی صعب‌العبور([[456]](#footnote-456)).

چند لحظه قبل از مرگ مروان بر او وارد شده و می‌گوید: خداوند شفایت دهد ای ابوهریره! اما ابوهریره که در فضایی دیگر در پرواز است، یارای پرداختن به جواب مروان را نداشته و به مناجات و راز و نیاز با پروردگارش ادامه می‌دهد. بسان کسی با اعتقاد کامل و دستان انباشته از کارهای نیکو و چشم به انتظار رحمت پروردگار و می‌گوید: خداوندا من ملاقات با شما را دوست دارم پس شما هم ملاقات با من را بپسند!

مقبری می‌گوید: مروان به «اصحاب القطا» نرسیده بود که ابوهریره جان سپرد([[457]](#footnote-457)). اما یاد پاک ابوهریره در قلب ایمان‌داران تا روز قیامت خواهد ماند.

سال وفات ابوهریره مورد اختلاف است([[458]](#footnote-458))

خلیفه‌ی ابن الخیاط گفته است: وفات ابوهریره در سال 57 هـ یا 58 به وقوع پیوسته است. اما هنگام شرح حال سعید بن العاص قاطعانه اظهار می‌دارد که وفات او در سال 58 بوده است([[459]](#footnote-459)).

ابن اسحاق سال 59 را سال وفات ابوهریره دانسته و گفته است: ابوهریره هنگامی که متوفی شد 78 سال داشت. واقدی هم در این گفته با او موافق است.

وفات ابوهریرهس در وادی عقیق یکی از وادی‌های مجاور مدینه به وقوع پیوست. از آن‌جا به مدینه آورده شد([[460]](#footnote-460)). ولید بن عتبه بن ابی‌سفیان که آن‌ هنگام از طرف عمویش معاویه امیر مدینه بود، بر او نماز میت خواند. یادآوری می‌شود که مروان آن‌هنگام از امارت مدینه عزل شده بود.

یکی از پسران عثمان بن عفانس در حمل جنازه‌اش تا رسیدن به قبرستان بقیع شرکت کرد. ابوسعید خدری و مروان جلوی جنازه‌ حرکت می‌کردند([[461]](#footnote-461)). عبدالله بن عمر نیز در تشییع جنازه شرکت کرد. او جلوی جنازه پیاده راه می‌رفت و بسیار از خدا برایش طلب رحمت می‌کرد و می‌گفت: ابوهریره از کسانی بود که حدیث رسول خداج را برای مسلمانان حفظ کردند([[462]](#footnote-462)).

سپس «ولید بن عتبه به معاویه نامه نوشت و او را از وفات ابوهریره باخبر ساخت. معاویه در پاسخ ولید چنین نوشت: ببین ابوهریره چه کسانی را از خود به جای گذاشته است، به هر کدام از وارثانش ده هزار درهم عطا کن. حق همسایگی ‌ایشان را به خوبی انجام ده و با آنان به نیکی رفتار کن. زیرا ابوهریره از کسانی بود که عثمان را کمک کردند و با او در منزل ماند»([[463]](#footnote-463)). خداوند او را رحمت کند و از او راضی شود و راضیش گرداند!

قسمت دوم:
ابوهریره در میان هجوم دشمنان و نقد دوستان

ابوهریره و شیعه

حب علی، فاطمه و پسرانش:

حب علیس یک خصلت ایمانی است که باید در قلب هر مسلمانی جای گیرد و بر زبان هر کسی که پیغمبر ج را دوست می‌دارد، جاری شود. چون علی نسبت خویشاوندی با پیغمبر ج داشت، ‌زود اسلام آورد، در تمام جنگ‌های اسلام قهرمانانه جنگید و بانوی زنان این امت، فاطمه‌ی زهرای بتولس را به زنی گرفت. ایمان هیچ مسلمانی هرگز با روگرداندن قلبی از محبت‌ علی و مبغوض داشتن او صحیح و درست از آب در نمی‌آید. ولی متاسفانه دروغ پردازان به ابوهریره افترا زده و او را به عنوان کسی معرفی کرده‌اند که دشمن علی و پسرانش بوده، از آنان نفرت داشته و علیه آنان به فعالیت پرداخته است. بدین‌ترتیب با این افترا و دروغ‌پردازی بر او ظلم روا داشتند.

حب او نسبت به علی و فاطمه**ب**:

خود ابوهریره از فضائل و شجاعت‌های علی در روز خیبر می‌گوید. زیرا امام مسلم از ابوهریرهس روایت نموده که رسول خدا ج روز جنگ خیبر گفت: «لأعطین هذه الرایة رجلا یحب الله ورسوله یفتح الله علی یدیه» یعنی: همانا این پرچم را به مردی خواهم داد که خدا و رسولش را دوست دارد و خداوند خیبر را بر دستان او فتح خواهد کرد. سپس روایت کرده است که پرچم را به علی سپرد. آیا می‌توان گفت این روایت از کسی است که از امیر المومنین علیس متنفر است؟ در بحث فضایل فاطمهس ابوهریرهس این گفته‌ی رسول خدا ج را روایت کرده است که گفت: «إن فاطمة سیدة نساء أمتي»([[464]](#footnote-464)). یعنی: فاطمه بانوی زنان امت است.

چگونه این مقام را نداشته باشد، ‌در حالی که در آغاز بعثت همه‌ی تکذیب و اذیت و آزاری که متوجه پدرش گردید، متوجه او نیز شد. گذشته از این، زمانی را که در مدینه بود، ‌با زهد و قناعت سپری کرد. بدینسان که با اندک غله‌ای که با آسیاب دستی آرد می‌کرد، راضی شد.

محبت بیش از اندازه‌ای که با حسن داشت:

این بار احادیثی را از ابوهریره مورد بحث قرار می‌دهیم که در خصوص حب او نسبت به حسن بن علی رسیده است.

وقایع و اخباری که در میان ابوهریره و حسن به وقوع پیوسته است، دلالت می‌کند بر این‌که ابوهریره محبت فراوانی نسبت به حسن در دل داشت، محبتی که هیچ کدام از محبان حسن به درجه‌ی آن نرسیدند.

ابوهریره می‌گوید: «حسن بن علی در حالی که گردنبندی در گردن داشت، بر خواست که برود. رسول خدا ج آغوشش را باز کرد. حسن هم آغوشش را باز کرد، سپس رسول خدا ج او را در آغوش گرفت و گفت: خداوندا من حسن را دوست می‌دارم، پس تو هم او را دوست بدار و نیز کسانی که او را دوست می‌دارند، دوست داشته باش و از روزی که چنین رفتاری را از رسول خدا ج نسبت به حسن دیدم، هیچ احدی نزد من محبوب‌تر از حسن بن علی نبود»([[465]](#footnote-465)).

ابوهریره ماجرای دیگری را از حسن و پیغمبر ج روایت کرده و می‌گوید: «هنوز محبت حسن را فراموش نکرده‌ام از روزی که رفتاری را از رسول خدا ج نسبت به او دیدم و آن‌ این‌که حسن را دیدم در حالی که در دامن رسول خدا ج قرار داشت، انگشتانش را در ریش رسول خدا ج فرو می‌کرد، پیغمبر هم زبانش را در دهان حسن می‌گذاشت. سپس گفت: خداوندا من حسن را دوست دارم، پس تو هم او را دوست داشته باش([[466]](#footnote-466)).

سعید المقبری صحنه‌ی دیگری را نقل کرده که در آن ابوهریره از محبت نسبت به حسن تعبیر می‌نماید. نامبرده می‌‌گوید: «با ابوهریره بودیم که حسن بن علی بن ابی‌طالب بر ما وارد شد، سلام کرد و جوابش را دادیم، اما ابوهریره متوجه نشد و لذا گفتیم: ای ابوهریره اینک حسن بن علی بر ما سلام کرد. ابوهریره به او نزدیک شده و جواب داد: سلام بر تو ای سرورم. سپس ادامه داد: از رسول خدا ج شنیدم که گفت: او (حسن) سید است([[467]](#footnote-467)).

بر این اساس جای تعجب نیست که دیدیم ابوهریره روزی که حسن به رحمت خدا پیوست، گریست و مردم را هم به گریستن دعوت نمود.

شاهدی که در آن روز حضور داشته، می‌گوید: «ابوهریره را روزی که حسن وفات یافت، دیدم بر بام مسجد ایستاده و می‌گریست و با صدای بلند می‌گفت: ای مردم امروز محبوب رسول خدا ج از دنیا رفت، پس گریه و زاری کنید([[468]](#footnote-468)).

محبت ابوهریره با حسین**ب**:

محبت ودوستی که ابوهریره نسبت به حسین بن علیس داشت کمتر نبود از محبتی که در حق حسنس اظهار می‌نمود. زیرا حادثه‌ی دیگری را در رابطه با پیامبر نقل کرده و می‌گوید: «هرگاه حسین بن علی را می‌بینم اشک از چشمانم سرازیر می‌شود. بدین سبب که یک روز رسول خدا ج از خانه بیرون آمد و مرا در مسجد یافت. پس دستم را گرفت و بر من تکیه زد. با او رفتم تا به بازار بنی قینقاع رسیدیم. بدون این‌که با من حرفی بزند، گشتی در بازار زد و نگاهی انداخت و سپس برگشت و من هم با ایشان برگشتم تا این‌که در مسجد با حالت احتبا (دست در زانوها حلقه کرده) نشست و خطاب به من گفت بچه را برایم صدا کن. حسین به سرعت آمد تا این‌که بر دامن رسول خدا ج قرار گرفت. سپس دستش را در ریش حضرت فرو کرد. حضرت نیز دهان حسین را باز کرد و دهان خود را در آن قرار داد و می‌گفت: خداوندا من حسین را دوست دارم پس تو هم او را دوست بدار.

این داستان را ما از بخاری روایت کردیم و بر اساس آن‌چه در بخاری آمده این پسر بچه حسن بوده است نه حسین. ولی حاکم اشاره کرده که هر دو روایت حفظ و وارد شده‌اند. چنین چیزی ممکن است زیرا در این روایت بحث از برگشتن به مسجد به میان آمده است.

احادیثی که ابوهریره درباره‌ی حب حسن و حسین با هم روایت کرده است:

حاکم از ابوهریره نقل کرده است که گفت: «رسول خدا ج بیرون آمد در حالی که حسن و حسین را بر شانه‌هایش گذاشته بود و هر بار یکی را می‌بوسید تا این‌که به ما رسید. پس مردی از ایشان سوال کرد ای رسول خدا ج آنان را دوست داری؟ گفت: آری و محبت با آنان، محبت با من و کینه و بغض با آنان کینه و بغض با من است»([[469]](#footnote-469)).

همچنین حاکم از ابوهریره روایت نموده است که گفت: «با رسول خدا ج نماز عشا را اقامه کردیم، هر گاه رسول خدا ج به سجده می‌رفت، حسن و حسین بر پشت او می‌پریدند و موقعی که از سجده بلند می‌شد، آنان را به آرامی بر زمین می‌گذاشت و با هر سجده‌ای این کار را تکرار می‌کردند. پس از تمام شدن نماز آنان را در کنار خود (یا بر دامن خود) نشاند. عرض کردم ای رسول خدا ج، حسن و حسین را پیش مادرشان بر نگردانم؟ فرمود: نه. در آن حال نوری درخشید و رسول خدا ج فرمود: اکنون بروید پیش مادرتان. این بود که زیر روشنایی برق، به داخل منزل رفتند»([[470]](#footnote-470)).

باری دیگر، در روز مرگ حسنس با ابوهریره خواهیم بود تا ببینیم چگونه از فضایل حسن و حسین می‌گوید:

حاکم از ابوحازم روایت کرده که گفت: «من روزی که حسن بن علی وفات یافت، حاضر بودم. دیدم که حسین بن علی با زدن به گردن سعید بن عاص او را متوجه خود ساخته و از او درخواست کرد (جهت امامت نماز میت) جلو برود. ضمنا گفت چنان‌چه این کار سنت نبود، شما را جلو نمی‌انداختم ـ چون کدورتی در میان آنان بود ـ لذا ابوهریره گفت: آیا خاکی را که پسر پیغمبرتان را در آن دفن کنید، از او دریغ می‌دارید، با این‌که من از رسول خدا ج شنیدم که گفت: هر کس حسن و حسین را دوست بدارد، من را دوست داشته است و هر کس آنان را خشمگین سازد، من را خشمگین کرده است([[471]](#footnote-471)).

ابوهریره همان روز خطاب به مروان که راضی نبود، حسن در کنار جدش رسول خدا ج دفن شود، گفت: «به خدا سوگند تو والی نیستی، والی کس دیگری است، بگذار او را آنجا دفن کنیم». سپس ادامه داد: «لیکن شما در کاری دخالت می‌کنید که آن را قبول نداری، بل‌که می‌خواهی کسی را راضی کنی که این‌جا نیست و او معاویه است»([[472]](#footnote-472)).

رحمت خدابر تو باد ای ابوهریره که علی و نسل او را دوست داشتی و خداوند با کسانی که این حقایق را نابود ساخته و آن‌ها از محبان علی و اولادش پنهان ساختند و نگذاشتند از آن‌ها بهره‌مند شوند، با عدل خودش رفتار کند!

روایت فرزندان علی و سلحشوران، یاران و بردگان آزاد‌شده‌ی او و عامه‌ی شیعیان نخستین از ابوهریره:

مقدمه:

نظام و ابوجعفر الاسکافی ـ هر دو از معتزله ـ بر زبان علیس دروغ بسته و بدون سند تکذیب ابوهریره را روایت نموده و ادعا کرده‌اند که امام علی این مطلب را اظهار داشته و بدین وسیله، متاخرین شیعه را دچار توهم و آنان را واداشته‌اند تا بپذیرند که گویا ابوهریره دروغگو بوده است.

این سخن بی‌اساس قابل قبول نبوده و ممکن نیست کسی آن را بپذیرد، چون فاقد سند بوده و علمای منتقد، هیچ خبری را بدون سند نپذیرفته‌اند.

با این وجود ما در این فصل، با دلایل قطعی و کافی، ثابت خواهیم کرد که فرزندان علیس حدیث ابوهریره را متعبر دانسته و آن را روایت کرده‌اند و نیز ثابت می‌کنیم که بزرگان از جنگجویان علی، فرماندهان لشکر وی، که در جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت داشتند، عده‌ی زیادی از تابعین که با علی ملاقات داشته و حدیث از او روایت کرده‌اند و اکثریت قابل توجهی از شیعه، اهل کوفه و محبان اولاد علی از طبقه‌ی ابتاع تابعین و نسل بعد از آنان، حدیث ابوهریره را روایت کرده‌ و آن را مورد استفاده و استناد قرار داده و در کتاب‌های خود تدوین کرده‌اند.

مجموع این روایات و اثبات این‌که تمامی افراد مورد اشاره، حدیث ابوهریره را به کار برده‌اند، دلیل واضحی است بر این‌که این تکذیب منسوب به امام علیس را نه هیچ‌ کدام از فرزندانش و نه لشکریان و کسانی که حدیث از او شنیده و روایت کرده‌اند و نه شیعیان صدر اول و اهل کوفه پایتخت امام علی و قلعه‌ی تشیع نپذیرفته و بر مبنای آن عمل نکرده‌اند و چنانچه این سخن جعل شده، اساسی داشت و موضوع نمی‌بود، نزد آنان شهرت پیدا می‌کرد و همگی ابوهریره را رها ساخته و حدیث از او روایت نمی‌کردند و نیز بر جمع‌آوری و روایت حدیث او حریص نمی‌بودند.

از این رو می‌توان گفت: این فصل، مهمترین فصول این کتاب خواهد بود، چون کسی تا به حال در این زمینه مطلب ننوشته است.

همچنین در فصل آینده سکوت جمیع هاشمیان بزرگوار را در برابر این سخن افشا خواهیم کرد.

شعر:

چه راویان فراوانی از کسانی که راوی علی در کوفه بودند، ‌با افتخار حدیث ابوهریره را نیز روایت و حمل نمودند؟!

از جمله جعفر صادق آن مرد بلند همت، بسان پدرش حدیث ابوهریره را روایت و ثبت نمود.

همچنین زین‌العابدین و یارانشان این کار را کردند. پس در شگفتم از کسانی که این اعتماد و باور را ندارند.

ای ابوجعفر (منظور ابوجعفر اسکافی است) پرده از روی مسئله برداشته شد و دیگر در نیات برخی مخفی و پوشیده نمی‌ماند.

اگر تو سخنی را از علی روایت کنی، فکر می‌کنی ما از جعلی بودن آن غافل می‌مانیم؟

چنانچه عمدا آن را جعل کرده‌ باشی، با این کارت در فکر بدنام کردن (ابوهریره) بودی، اما ما کارت را نقش برآب کردیم!

پس اگر این جریان صحت دارد، چرا شیعیان نخستین راجع به آن چیزی نگفتند و چرا پسران علی همه با هم این سخن را در میان خود دست به دست نگردانیدند؟

آنان همگی ساکت شده و زبان خود را از تلفظ به چنین سخنی پاک نگاه داشتند و سکوت دسته جمعی هاشمیان برای این مطلب کافی است.

در معرفی کردن این اشخاص ابتدا بر منابع جدید غیر شیعی مانند طبقات ابن سعد، الجرح و التعدیل نوشته‌ی ابن الحاتم، الثقات تالیف ابن حیان، تهذیب التهذیب ابن حجر و میزان العتدال ذهبی، تکیه می‌نمایم. سپس شیعه بودن آنان را با استفاده از منابع مهم شیعی اثبات می‌کنم و در این امر از تعدادی کتاب بهره بردم که شیعیان آن‌ها را معتبر می‌دانند.

از جمله کتاب «الفهرست» نوشته‌ی شیخ طوسی، کتابی که محقق آن محمد صادق آل بحرالعلوم درباره‌ی آن گفته است آن همان «اثر گرانبهایی است که علمای امامیه همگی در باب علم الرجال بر آن تکیه می‌کنند».

شیخ طوسی متوفی سال 460 هـ بارزترین علمای شیعه در طول تاریخ آنان می‌باشد و اولین و آخرین کسی است که لقب «شیخ الطائفة» را با خود حمل کرده و نخستین کسی است که نجف را مرکز علمی شیعیان قرار داد. او نزد استادان بزرگی چون سید مرتضی، شیخ مفید، شیخ غضائری و ابوالقاسم تنوخی که معروف‌ترین بزرگان شیعه هستند، درس خواند.

همچنین از جمله‌ی کتاب‌های معتبر در نزد شیعه که به آن‌ها استناد می‌شود، می‌توان به کتاب‌هایی چون: «الرجال» نوشته‌ی شیخ طوسی، «الرجال» تالیف شیخ نجاشی از علمای قرن چهارم و از معاصرین شیخ طوسی و «الرجال» اثر شیخ کشی اشاره کرد.

منابع چهار‌گانه‌ی فوق همچنان‌که احمد حسینی در مقدمه‌ی کتاب شیخ کشی و نیز آل‌بحرالعلوم در مقدمه‌ی کتاب «الفهرست» اشاره کرده‌اند، چهار منبع معتبر نزد شیعه بوده که مهمترین و معتبرترینشان کتاب شیخ کشی بود و هر کدام از آن‌ها گروهی را مورد بحث و نقد قرار داده‌اند که در بقیه‌ی منابع بحثی از آنان نرفته است.

کتاب‌های دیگری نیز ضمیمه‌ی این منابع می‌شود که از نظر اهمیت دست کمی از آن‌ها ندارند. از جمله‌، کتاب علامه‌ی مامقانی است با عنوان «قاموس الرجال» که شیخ شوشتری آن را تصحیح و بازبینی کرده است. این کتاب که از اهمیت به سزایی برخوردار است، دربرگیرنده‌ی تمامی کتاب‌های پیش از خود بوده و جایگاه آن در میان کتب شیعه همانند جایگاه کتاب «التهذیب» شیخ ابن حجر است از حیث این‌که کلیه‌ی مطالبی را که قدما در این زمینه گفته‌اند را در خود جای داده است، ولی متاسفانه هنوز به طور کامل چاپ نشده است.

از جمله‌ی آن‌ها کتاب «الرجال» سید محمد مهدی آل بحرالعلوم یکی از روسای سابق طایفه‌ی شیعه در عراق و متوفای سال 1212 هـ است.

شایان ذکر است که کتاب‌های مزبور را صفحه به صفحه ورق زدم، اما نه شرح حال ابوهریره را در آن‌ها یافتم و نه تکذیب او را در اثنای شرح حال دیگری پیدا کردم. با این‌که نویسندگان آن‌ها شرح حال و بیوگرافی تعداد زیادی از افراد (راویان) ضعیف را در این کتاب‌ها آورده‌اند. به استثنای شوشتری که به طور غیر منتظره‌ای اشاره می‌کند که ابوهریره کاذب بوده است. آن هم به این دلیل است که بسیار، متاخر بوده و آرای نظام و اسکافی را باورد کرده است. اما کتاب‌های پنجگانه‌ی دیگر در این باره یک حرف بحث نکرده‌اند. این پدیده متضمن حکمت و پیام مهمی است برای شیعه‌ای که منصف باشد و دلیل است بر این‌که به اعتقاد شیعیان تضعیف ابوهریره (به عنوان راوی حدیث) رایی است جدید و اخیرا پیدا شده است.

به کتاب مهم دیگری نیز مراجعت کردم که عبارت است از «الرجال» نوشته‌ی ابوجعفر بن احمد بن ابی‌عبدالله که کتاب دیگری هم با او چاپ شده است به نام «الرجال» تالیف حسن بن علی بن داود حلی، متولد سال 647 هـ. این کتاب نیز ابوهریره را به صراحت مورد مدح و ستایش قرار داده است. اضافه می‌شود که کتاب مورد اشاره همچنان که محقق آن ـ ارموی ـ گفته است از امهات و اصول کتب رجال نزد شیعه‌ی امامیه است.

روایت و قبول حدیث ابوهریره از جانب امام زین‌العابدین:

اولین کسی که در سیر کردن در میان نسل اول شیعه روبروی ما قرار می‌گیرد. امام بزرگ، عادل و معتبری است از فرزندان علی، او کسی نیست مگر امام زین‌العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالبس.

بخاری که تمام احادیثش صحیح قلمداد می‌شود، ‌گفته است: «احمد بن یونس به روایت از عاصم بن محمد از سعید بن مرجانه یا علی بن حسین، به نقل از ابوهریره به من خبر داد که رسول خدا ج فرمود: «أیما رجل أعتق أمرءا مسلما إستنقذ الله بکل عضو منه عضوا من النار».

یعنی: هر کس مرد مسلمانی را آزاد کرده و از بردگی نجات دهد، خداوند با هر عضوی از آن یکی از اعضایش را از آتش دوزخ نجات می‌دهد.

سعید بن مرجانه می‌گوید: این حدیث را پیش علی بن حسین بردم و او هم برای نیل به ثواب موعود در این حدیث، عبدی را که عبدالله بن جعفر برای خریدش ده‌هزار درهم یا هزار دینار به او پیشنهاد داده بود، آزاد کرد([[473]](#footnote-473)).

در تعبیری آمده است: «علی بن حسینس گفت: ای سعید خودت این حدیث را از ابوهریره شنیده‌ای؟ گفت: آری. آن‌گاه علی بن حسین به یکی از غلامانش که ساده‌لوح بود (و حرف هر کسی را می‌پذیرفت) دستور داد که مطرف را برایش صدا بزند.

همین‌که مطرف حضور پیدا کرد، امام گفت: برو تو در راه خدا آزاد هستی([[474]](#footnote-474)).

این استفسار علی بن حسینس به طور واضح و آشکار می‌رساند که امام علیس به ابوهریره وثوق کامل داشته و سپس با عمل به روایت او و آزاد کردن برده‌اش بر وثوق و اعتبار خود نسبت به ابوهریره تاکید نموده است.

پس از آن علی بن حسین و ابن مرجانه این حدیث را روایت و آن را چون مژده‌ای برای مردم نقل می‌کردند. مثلا عمر بن علی بن الحسین آن را از ابن مرجانه روایت کرد([[475]](#footnote-475)) همچنین زید بن اسلم آن را از علی روایت نمود([[476]](#footnote-476)).

سعید بن عبدالله بن مرجانه جزو شیعیان نخستین است و برقی او را یکی از بزرگان اصحاب علی بن حسینس به شمار آورده است([[477]](#footnote-477)). «سعید به امام زین‌العابدین پیوستگی همیشگی داشت و لذا به یار و همدم او معروف شده بود»([[478]](#footnote-478)).

تستری در «قاموس الرجال»([[479]](#footnote-479)) روایت کرده است که طوسی، سعید بن مرجانه را به تشیع نسبت داده و به نقل از مامقانی گفته است: وی شیعه‌ی امامیه بوده است.

ابن مرجانه باری دیگر از وثوق و اعتبار فراوان خود نسبت به ابوهریره پرده برداشته و یک حدیث قدسی را([[480]](#footnote-480)) از او روایت کرده است و می‌دانیم که هیبت و احتیاطی که در روایت حدیث قدسی باید باشد، بیش از هیبت و احتیاطی است که در حدیث نبوی روایت شده در باب فضایل، اعمال می‌گردد.

البته ابن مرجانه احادیث دیگری را هم از ابوهریره روایت نموده است([[481]](#footnote-481)). این‌گونه می‌بینم که علی بن حسین به تصدیق ابوهریره مبادرت کرده و به آن‌چه او روایت نموده عمل می‌کند. سپس خودش آن را برای نسل بعد از خودش روایت می‌نماید. پس متاخرین شیعه چه فکر می‌کنند؟!

می‌بینیم یاران بزرگ ابوهریره که نشر حدیث ابوهریره را به عهده گرفته‌اند و همچنین شاگردانشان آنانی را که ابوهریره را درک نکرده‌اند، اما مرویات او را از طریق اصحابش دریافت نموده‌اند، ‌از علی بن حسین، حدیث روایت نموده‌اند. مانند ابوسلمه بن عبدالرحمن بن عوف، یحیی بن سعید انصاری، قعقاع بن حکیم، طاوس بن کیسان، زهری، ابوالزناد و غیر اینان. یا زین‌العابدین در مدت چهل سالی که بعد از ابوهریره زیست، سخن جدش را درباره‌ی ابوهریره برای آنان نقل نکرد یا این‌که این سخن را از پدرش نشنیده بود، در حالی‌که سنش در سال واقعه‌ی کربلا بیست و سه سال بود؟

بی‌گمان سکوت زین‌العابدینس در برابر نقل سخن منسوب به جدش قرینه‌ای است دال بر عدم وجود آن سخن که به قرینه‌ی روایت حدیث عتق (آزادسازی برده) و عمل به آن از جانب او ـ که قبلا بحث شد ـ اضافه می‌شود.

محمد باقر و جعفر صادق و روایت حدیث از ابوهریره:

تحقیق و بررسی گنجینه‌ی بسیار باارزش دیگری را در اختیار ما قرار می‌دهد و بر اساس آن دو امام معتبر و بزرگوار پیش ما مجسم می‌شوند: امام محمد باقر پسر علی بن حسین بن علی بن ابی‌طالب و پسرش جعفر صادق بن محمد، کسی که همه‌ی شیعیان خود را به او نسبت داده و آرا و اقوالش مدار و محور کلیه‌ی مسائل فقهی آنان است.

محمد باقر، مادرش دختر حسن بن علی است. او شخصی محل وثوق و کثیرالحدیث است. حدیث او در صحیحین بخاری و مسلم وجود دارد و نسائی او را از جمله‌ی فقهای اهل مدینه و از تابعین برشمرده است.

اما پسرش جعفر صادق از او مشهورتر و از احادیث بیشتری برخوردار است. احادیث او نیز در صحیحین مسلم و بخاری آمده است. او در میان فقهای مدینه از جایگاه برجسته‌ای برخوردار است.

محمد باقر و جعفر صادق هر دو حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند و در صحیح مسلم([[482]](#footnote-482))در سند حدیثی که عبدالعزیز دراوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلان آن را از جعفر صادق، از پدرش روایت کرده‌اند، دوبار با هم آمده‌اند. جز این‌که این سه نفر وصف صادق را برای جعفر ذکر نکرده و آن را مهمل گذاشته و گفته‌اند «عن جعفر بن محمد عن أبیه» دلیل این اهمال هم شهرت جعفر بوده و این‌که متخصصان علم «رجال الحدیث» اسامی مهمل را از روی نام کسانی که حدیث از آنان روایت کرده‌اند، می‌شناسند و این سه نفر روایت کننده از جعفر، احادیث بسیاری را با تعبیر «عن الصادق عن أبیه» یعنی با به کار بردن «صادق» بدون ذکر جعفر، روایت کرده‌اند([[483]](#footnote-483)).

بی‌گمان سکوت زین‌العابدین از نقل سخن مورد ادعایی که به علیس نسبت می‌دهند، در حالی که روایت حدیث ابوهریره توسط فرزندان علی معلوم همگان است دلیل دیگری است دال بر کذب بودن این ادعا که به دلیل اول رویات حدیث از ابوهریره توسط زین‌العابدین اضافه می‌شود.

باقر هم در مورد حدیث ابوهریره تنها به روایت آن بسنده نمی‌کند، بل‌که آن را به عنوان منبع و دلیل فقهی به کار می‌گیرد، بر اساس آن فتوا داده و عمل می‌کند. همچنان که امام شافعی/ در اثنای بحث از دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن به این مطلب تصریح کرده و می‌گوید: «همچنین می‌بینیم که محمد بن علی بن حسین از طریق جابر از پیامبر ج و از طریق عبیدالله بن ابی رافع از ابوهریره از پیامبرج حدیث روایت می‌کند و از هر کدام از این طرق حدیث ثابت می‌شود»([[484]](#footnote-484)).

منظور شافعی همچنان که خودش گفته این است که محمد بن علی احادیثی را که ابوهریره در موضوع حلال و حرام به تنهایی روایت کرده، حجت دانسته است([[485]](#footnote-485)).

حدیث شناسان راویان صادق را به دو دسته تقسیم نموده‌اند: بر خی از آنان کسانی هستند که دچار اشتباه و خطا می‌شوند و به فقاهت معروف نیستند. احادیثی را از این دسته روایت می‌کنند که غیر خودشان از اهل صدق در آن احادیث با آنان موافق باشند. برخی دیگر راویانی هستند صادق، حافظ و نگاه‌دارنده‌، دقیق و فقیه. محدثین، احادیثی را که این دسته از راویان به تنهایی روایت کرده‌اند، بدون چون و چرا می‌پذیرند. محمد بن علی در این‌جا ـ همچنان که شافعی گفته است ـ سید و سرور راویان معتبر و مورد اعتماد بوده و بدون شک با ابوهریره به مثابه‌ی یک راوی صادق، ضابط و فقیه معامله می‌کرد. پس شگفتا از آن دیگری که این اعتماد و باور را ندارد([[486]](#footnote-486)).

همچنان که دیدیم علی بن حسین یاران و شاگردانی دارد که آنان را در اخذ و نقل مرویات ابوهریره آزاد گذاشته و آنان را از این کار باز نداشته است. همین‌طور پسرش محمد و نوه‌اش جعفر صادق، یارانی دارند از مشاهیر گیرندگان مرویات ابوهریره که آنان را آزاد گذاشته و حرفی را از آن‌چه که به زعم ابوجعفر اسکافی علی آن را نسبت به ابوهریره گفته است، به آنان نگفته‌اند. بنابراین سکوت محمد بن علی و پسرش جعفر صادق قرینه‌ی دیگر و تازه‌ای است که بر روایت عملی حدیث ابوهریره و حجت دانستن آن از جانب ایشان، افزوده می‌شود.

از جمله‌ی یاران باقر می‌توان به فقیه صدرنشین مدینه، عمرو بن دینار، محمد بن اسحاق صاحب کتاب سیره، اوزاعی امام اهل شام، زهری، ابو اسحاق همدانی، فقیه معروف کوفه عبدالله بن شبرمه، اعرج، ‌ابن جریح و اعمش، اشاره کرد.

اما یاران جعفر صادق که احادیث ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، بیش از یاران باقر هستند که از جمله‌ی نامبردگان می‌توان به: دراوردی، حاتم بن اسماعیل و سلیمان بن بلال و نیز امام مالک، یحیی بن سعید القطان، یحیی بن سعید انصاری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه و غیر اشاره کرد.

همچنین، همان طور که باقر و صادق شاگردانی داشته‌اند که روایات ابوهریره را دست به دست کرده‌اند، استادانی هم داشته‌اند که جزو شاگردان ابوهریره و از ناشران علم او بوده‌اند. مانند عطاء بن ابی‌رباح، استاد جعفر صادق، یزید بن هرمز استاد باقر.آیا در صورتی که جعفر و باقر معتقد به ضعف ابوهریره می‌بودند، استادان خود را از او برحذر نمی‌داشتند؟

محمد بن حنفیه و پسرش از ابوهریره حدیث روایت می‌کردند

از جمله‌ی پسران علی، امام محمد بن علی بن ابی‌طالبس معروف به ابن الحنفیه است. او امامی است فقیه، معتبر، زاهد و عابد که حدیث او به روایت از پدرش در صحیح مسلم و بخاری فراوان است و می‌بینیم که مستقیمااز ابوهریره روایت می‌کند([[487]](#footnote-487)). پسرش حسن بن محمد بن علی بن ابی‌طالب نیز از او تبعیت نموده چرا که او نیز از جمله‌ی کسانی است که از ابوهریره روایت کرده‌اند([[488]](#footnote-488)).

محمد بن حنفیه و پسرش حسن نیز یارانی دارند که در کار پخش و به سمع مردم رساندن، احادیث ابوهریره نقش داشته‌اند. پس این دو بزرگوار نیز اصحاب خود را از نقل حدیث ابوهریره منع نکردند، همچنان که در برابر سخنی که دروغ‌پردازان آن بر زبان علی ابن ابی‌طالب جعل کردند، سکوت اختیار نمودند.

از جمله‌ی اصحاب ابن الحنفیه منذر بن یعلی الثوری، عمرو بن دینار و عطا بن ابی رباح و از جمله‌ی اصحاب پسرش زهری و عبدالرحمن بن ابی الموال است.

نوه‌ی حسن دوم به این کاروان می‌پیوندد

از احفاد علی، محمد بن عبدالله بن حسن بن علی است. این شخص نزد نسائی و ابن حبان([[489]](#footnote-489)) معتبر شناخته شده و در روایتی از ابوزناد از اعرج از ابوهریره گفته است: رسول خدا ج فرمود: «إذا سجد أحدکم فلا یبرك کما یبرک الجمل ولیضع یدیه علی رکبتیه»([[490]](#footnote-490))

یعنی: هرگاه یکی از شما به سجده رفت، نباید مانند شتر که زانو می‌زند به سجده برود بل‌که باید دستانش را بر زانوهایش بگذارد.

عبدالله بن عباس و پسرش در اعتماد به ابوهریره، از ابنای علی سبقت می‌گیرند

از خویشاوندان پیامبر ج پسر عموی او و علی، عبدالله بن عباس بن عبدالمطلبس را می‌بیینم که بیش از یک حدیث را به طور مستقیم از ابوهریره روایت می‌کند([[491]](#footnote-491)). سپس پسرش علی بن عبدالله بن عباس را داریم که حدیث از ابوهریره روایت می‌کند([[492]](#footnote-492)) و او از بهترین مردم بوده و ابوزرعه، عجلی و ابن حبان او را معتبر دانسته‌اند.

سلحشوران نام‌آور امیرالمؤمنین و روایت از ابوهریره:

اما سلحشوران نامدار علی و فرماندهان لشکرش، کسانی که در جنگل‌های او شرکت داشتند و نیز روسای اداره‌ی پلیس او را می‌بینیم که با حماست بیشتری برای پخش مرویات ابوهریرهس می‌کوشند.

ابوایوب طلیعه‌دار راویان حدیث ابوهریره

اولین کسی که از این جنگجویان قهرمان به چشم می‌خورد، صحابی بزرگوار ابوایوب انصاریس است. زیرا تابعی مورد اعتماد، ابوالشعثاء او را دیده که در مدینه حدیث از ابوهریره روایت می‌کرده است([[493]](#footnote-493)) و ابوایوب از جمله‌ی صحابیانی است که شیعیان او را پذیرفته و گمان می‌کنند او پنجمین صحابه‌ای است که بعد از ارتداد اصحاب مرتد نشد. تا جایی که کشی و غیر او([[494]](#footnote-494))، او را مورد اعتماد دانسته‌اند و بحرالعلوم نیز او را در عداد شیعیان علیس به حساب آورده و معتقد است که در تمامی جنگ‌های امیرالمومنین سهیم بوده است([[495]](#footnote-495)).

رئیس اداره‌ی پلیس امیرالمومنین و روایت از ابوهریره:

جوزجانی و عقیلی گفته‌اند: خلاس بن عمرو هجری بصری که رییس اداره‌ی پلیس علیس بوده، از ابوهریره و علی صحیفه‌ای روایت کرده است([[496]](#footnote-496)).

شیخ طوسی خلاس نامبرده را از یاران علیس دانسته و روایت او را از علی به اثبات رسانده است و به خاطر این اهمیتی که خلاس دارد، ائمه‌ی حدیث را می‌بینیم که به ثبت روایت‌های او از ابوهریره، در دیوان‌های خود مبادرت ورزیدند([[497]](#footnote-497)) تا جایی که امام خراسان اسحاق بن راهویه یک فصل از مسندش را به روایت‌های خلاس از ابوهریره اختصاص داده است([[498]](#footnote-498)).

رئیس پلیس ـ هم‌چنان که می‌دانیم ـ شبانه‌روز به منظور آمادگی برای اجرای اوامر امیر با او خواهد بود و چنان‌چه خلاس تحذیری راجع به ابوهریره از علی می‌شنید، قطعا به گرفتن حدیث از ابوهریره اعتنایی نمی‌کرد.

رئیس دیگری از روسای اداره‌ی پلیس همین راه را طی می‌کند

همچنین یکی از روسای اداره‌ی پلیس، شریح بن هانی مذحجی کوفی است که هم‌عصر پیامبر بوده اما او را ندیده است. این شخص که یکی از یاران علی بن ابی طالبس بوده و در جنگ‌های او شرکت داشته است، به جهت وثوق و اعتباری که نزد علی داشت، ریاست اداره‌ی پلیس را در عهد او عهده‌دار گشت([[499]](#footnote-499)).

شوشتری در «قاموس رجال الشیعه» بحث شرع را پیش کشیده و درباره‌ی او گفته است: «شخصی است که اسلام و جاهلیت را درک کرده، کنیه‌اش ابوالمقدام و یکی از یاران بزرگ علی÷ بوده است»([[500]](#footnote-500)).

شریح به این دلیل که چیزی راجع به تضعیف ابوهریره از علی نشنیده است، می‌بینیم که احادیث زیادی را از ابوهریره دریافت و آن‌ها را پخش کرده‌ است([[501]](#footnote-501)).

شخصیت ممتاز مقربان امیر‌المومنین با همین موضوع

یکی از سلحشوران علیس کمیل بن زیاد نخعی کوفی است که ابن معین و عجلی او را معتبر و محل وثوق دانسته‌اند. این شخصیت در جنگ صفین با علی شرکت کرده و در میان قومش از شرافت و اطاعت برخوردار بوده است.

برقی و ابن‌داود، او را از جمله‌ی شخصیت‌های برجسته‌ی اصحاب علی دانسته([[502]](#footnote-502)) و شیخ طوسی نیز همین نظر را داشته است([[503]](#footnote-503)). «کمیل فرماندار علی ÷ در شهر هیت بود... و در مسند طولانی کلینی آمده که امیرالمومنین علی ÷ به عبدالله بن رافع دستور داد، ده نفر از شخصیت‌های مورد اعتمادش را بر او وارد کند که از جمله‌ی آنان کمیل را نام برد»([[504]](#footnote-504)).

کمیل حدیثی مهم و طولانی دارد، به روایت از ابوهریره و آن را اسرائیل، معمر و عمار بن زریق از ابو اسحاق سبیعی از کمیل و شعبه از عبدالرحمن بن عابس روایت کرده‌اند که گفت: از کمیل بن زیاد شنیدم که از ابوهریره به روایت از پیغمبر ج نقل می‌کرد که روزی رسول خدا ج به میان نخلستان مدینه رفت و خطاب به ابوهریره فرمود: ای ابوهریره یا ای ابوهر سرمایه‌داران هلاک می‌شوند، قطعا سرمایه‌داران در روز قیامت فقیر و نیازمند خواهند شد، مگر کسانی که ثروت خود را در جهات خیرپخش نمایند و چنین کسانی کمیابند.

ای ابوهریره نمی‌خواهی یکی از گنجینه‌های بهشت را به تو نشان دهم؟ آن ذکر «لا حول ولا قوة إلا بالله ولا ملجا من الله إلا إلیه» است. ای ابوهریره می‌دانی حق خدا بر بندگانش و نیز حق بندگان بر خدا چیست؟ ابوهریره می‌گوید: گفتم خدا و رسولش می‌دانند. فرمود: حق خدا بر بندگان این است او را بپرستند و هیچ چپز را برایش شریک قرار ندهند و حق بندگان بر خدا این است که هیچ بنده‌ای را که چنین باشد، عذاب ندهد([[505]](#footnote-505)).

 کمیل یک حدیث قدسی را هم از ابوهریره از پیامبر با همین سند سابق روایت کرده است، لکن در روایت آن قاطع نبوده و می‌گوید: به نظرم رسول خدا ج گفت خدای عزوجل (در رابطه با کسی که از گنج فوق‌الذکر خودار باشد) می‌فرماید بنده‌ی من خود را تسلیم (خدای خود) کرد([[506]](#footnote-506)).

کاتب و منشی خصوصی امیرالمؤمنین و حضور در این قافله:

یکی از نزدیکان علیس تابعی بزرگوار عبیدالله بن ابی‌رافع بنده‌ی آزاد شده‌ی پیامبر ج است که کاتب امام علی بود([[507]](#footnote-507)). البته پسران ابورافع اعم از عبیدالله و برادرانش یتیم و تحت رعایت علیس بودند([[508]](#footnote-508)). علی سرپرستی و تربیت آنان را در خانه‌ی خودش به عهده گرفت و هنگامی که عبیدالله به سن بلوغ رسید و رشد پیدا کرده، علی او را به خود نزدیک نموده و کاتب و منشی خود ساخت. او در پی عهده‌دار شدن این مسولیت کتابی را در‌باره‌ی وقایع علی و یکی را نیز درباره‌ی کسانی که با او در جنگ شرکت نمودند([[509]](#footnote-509))، نگاشت.

جعفر صادق از پدرش باقر از عبیدالله بن ابی‌رافع روایت کرده که او پشت سر ابوهریره نماز جمعه خواند که ابوهریره در این نماز سوره‌های جمعه و منافقین را قرائت کرد. عبیدالله می‌گوید: «هنگامی که ابوهریره نماز را تمام کرد پیش او رفته و گفتم شما سوره‌هایی قرائت کردی که علی بن ابی‌طالب نیز در کوفه آن‌ها را قرائت می‌نمود. ابوهریره گفت قرائت این دو سوره را در نماز جمعه از رسول خدا ج شنیده‌ام»([[510]](#footnote-510)).

عبیدالله روایت دیگری نیز ابوهریره از پیامبر ج دارد راجع به قرائت سوره‌ی ﴿إِذَا ٱلسَّمَآءُ ٱنشَقَّتۡ ١﴾ و به سجده رفتن در محل سجده از آن([[511]](#footnote-511)).

این‌که می‌گوییم عبیدالله بن ابی‌رافع حدیث ابوهریره را روایت و آن را قبول کرده است. به این معنی است که خانوداه‌ی ابورافع همگی روایت ابوهریره را پذیرفته‌اند. چون خانواده‌ی ابورافع جزو خانواده‌های شیعه و نخستین در کوفه‌اند که علی را یاری داده‌ و همراه او و فرزندانش جنگیدند و در حمایت از تشیع نخستین و توسعه‌ی آن کوشیدند. بلکه این خانواده یکی از سی خانواده‌ی کوفی هستند که مورد احترام شیعیان بوده و فضل حمایت از تشیع نخستین را به آنان بر می‌گردانند و بحرالعلوم ذکر این خانواده را بر همه‌ی خانواده‌ها مقدم داشته است.

چیزی که به طور اکید دلالت می‌کند، بر محبت خانواده‌ی ابورافع نسبت به ابوهریره و فرزندانش، موافقت عثمان پسر عبیدالله بن ابی‌رافع است با محرز پسر ابوهریره، در رفتن به سوی عبدالله بن عمر جهت طرح سوالی پیش او([[512]](#footnote-512)). چون این موافقت، دلیل است بر این‌که پسران عبیدالله و ابوهریره با هم دوست و صمیمی بوده‌اند و هیچ وقت چیزی به نام تکذیب و دشمنی در میان آنان وجود نداشته است و تکذیب روایت شده درباره‌ی او چیزی جز اختراع و دروغ‌پردازی عقول متاخر نیست و بدون شک شیعه‌ی منصف امروزی حسن ظن خود نسبت به ابوهریره را از روی حسن ظن متقدمینی چون اولاد علی و مقربان و سلحشوران و کاتبان او بنا می‌نهد.

جمعی دیگر از اصحاب علی و روایت از ابوهریره:

جناح راست مبارک لشکر دفاع از این صحابی بزرگ عبارت است از گروه زیادی از تابعین معتمد از آنانی که از علی شنیدند، با او سر و کار داشتند و حدیث از او روایت نمودند و شاید با او همچون افراد فوق‌الذکر، همگام با او جنگیدند. اینان از نظر فضل و مقام درجات مختلفی دارند. از جمله‌ی طبقه‌ی عالی رتبه از مشاهیر فقها می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

ـ ابو عبدالرحمن سلمی از شخصیات معتمد و از بزرگان اصحاب علی([[513]](#footnote-513))

ـ مسور بن مخرمه‌ی زهریس صحابی کم سن که از علی([[514]](#footnote-514)) و ابوهریره([[515]](#footnote-515)) روایت کرده است.

ـ فقیه بزرگ ابوبرده، پسر صحابی بزرگ ابوموسی اشعریس([[516]](#footnote-516))

ـ عامر شعبی، قاضی و فقیه که از علی([[517]](#footnote-517)) و ابوهریره([[518]](#footnote-518)) حدیث روایت کرده و سپس بعد از علی همنشین و ملازم یاران او باقی ماند تا به واسطه‌ی ایشان آن مقدار از علم علی را که موفق به دریافت آن نشده بود، جمع‌آوری کند([[519]](#footnote-519)).

ـ نافع بن جبیر بن مطعم بن عدی، تابعی معتمد و امامی از ابنای صحابه([[520]](#footnote-520)) که از علی و ابوهریره([[521]](#footnote-521)) حدیث روایت می‌کند و سپس همدم و ملازم اصحاب علی باقی می‌ماند، برای این‌که احادیث از دست رفته از علی را توسط آنان اخذ و جمع‌آوری نماید([[522]](#footnote-522)).

ـ و ابو امامه بن سهل بن حنیف شخصیتی معتمد از اولاد صحابه و بنابر رایی صحابی کم سن و سال([[523]](#footnote-523)).

از طبقه‌ی دوم که از نظر فضل و شرافت پایین‌تر از طبقه‌ی مذکور می‌باشند، می‌توان افراد زیر را نام برد:

ـ عبدالملک پسر نوفل پسر حارث پسر عبدالمطلب پسر هاشم قریشی مکنّی به ابومخنف([[524]](#footnote-524)) معتمد و یکی از بزرگان نامدار شیعه. ملاحضه شود که این شخص شریف و اصیل، مطلبی و هاشمی، پدربزرگش پسر عموی پیامبر ج و علیس است.

ـ عبدالرحمن بن الحارث بن هشام مخزومی فقیه که روایت او از ابوهریره را ابن ابی حاتم، بیان کرده([[525]](#footnote-525)) و یکی از راویان معروفی است که از علی حدیث روایت کرده است([[526]](#footnote-526)). دقت شود که پسرش ابوبکر به روایت از ابوهریره معروف است([[527]](#footnote-527)). همچنین است نوه‌اش عبدالملک پسر ابوبکر([[528]](#footnote-528))

ـ خیثمه پسر عبدالرحمن بن ابی‌سبره کوفی که معتمد بوده و طلحه بن مصرف او را به ابراهیم نخعی تشبیه نموده است و از علی([[529]](#footnote-529)) و ابوهریره([[530]](#footnote-530)) حدیث روایت کرده است.

ـ و بالاخره محمد بن کعب قرظی فقیهی زاهد و یکی از روایت کنندگان از علی([[531]](#footnote-531)) و ابوهریره([[532]](#footnote-532)) و غیر آنان.

شیعه از اتباع تابعین و تابعین آنان

دسته‌ای دیگر از شیعیان از اتباع تابعین و طبقات بعد از آنان، نقش جناح چپ لشکر مبارک و حامی ابوهریرهس را عملی ساخته، علومش را دریافت و به احادیثش استناد می‌کنند و محدثین، روایات آنان را در صحاح، سنن و سایر کتاب‌های خود، ثبت می‌نمایند. زیرا محدثین و از جمله مسلم و بخاری روایت شیعه را تا زمانی که در صدق، دینداری، ضبط حدیث و عدم دعوت به سوی تشیع ثابت قدم بودند، می‌پذیرفتند. چون تشیع در آن زمان مانند تشیع امروزی نبود، بلکه عبارت بود از محبت زیاد به علی و برتری دادن او تنها بر عثمانس و او را از شیخین یعنی ابوبکر صدیق و عمر فاروقس برتر نمی‌دانستند و هر کس که محدثین، حدیث از او روایت کرده‌اند و یا به شیعه‌بودن موصوف شده است فقط همین حالت (برتری دادن علی بر عثمان) را داشته است و کسانی را که از این حد تجاوز نموده‌اند نپذیرفته‌اند و اقوال مبنی بر تجاوز برخی از کسانی که بخاری حدیث از آن‌ها روایت نموده، از این حد، به اثبات نرسیده است و اصلا کسی که متجاوز از این حد باشد شیعه نامیده نمی‌شود، بلکه رافضی یا شیعه‌ی افراطی و غالی خواند می‌شود([[533]](#footnote-533)).

اعمش و رهبری قافله

پیشوا و طلایه‌دار این راویان، امام معتبر، نامدار و بزرگ، سلیمان بن مهران کوفی ملقب به اعمش استاد ابونعیم و عبیدالله بن موسی از محدثین معروف شیعه است. اعمش ـ همچنان که عجلی می‌گویدـ([[534]](#footnote-534)) دارای تفکر شیعی بود و ابن داود حلی او را در شمار راویان ممدوح و تعریف‌شده‌ای به حساب آورده که صاحب نظران آنان را ضعیف ندانسته‌اند([[535]](#footnote-535)).

دانشجویان علوم الحدیث معتقدند که اعمش در کوفه، در پخش و نشر حدیث ابوهریره نقش اساسی داشته و دیوان‌های حدیث، مقدار بسیار زیادی از احادیث ابوهریره را که توسط اصحابش از او روایت شده است، در خود جای داده‌اند([[536]](#footnote-536)).

در صورتی که علیس سخن مورد ادعای ایشان مبنی بر تکذیب ابوهریره را بر زبان جاری ساخته بود، بدون شک این سخن به گوش اعمش می‌رسید و از روایت احادیث ابوهریره امتناع می‌ورزید. چرا که اعمش توجه خاصی به جمع‌آوری احادیث و اخبار علی از طریق صحابه مبذول داشت تا جایی که بسیاری از احادیث روایت شده از علی، از طریق اعمش روایت شده است.

منصور بن معتمر در این مسیر:

از جمله‌ی شیعیان کوفه که به اعمش تأسی کرده و مسیر او را طی نمودند و حدیث ابوهریره را از اصحاب او روایت کردند، محدث معتبر، منصور بن معتمر است که شخصی حجت، مشهور به تقوی و صلاح و جودت حدیث است. آنچنان که عجلی گفته، تشیع منصور کم بوده و در این امر غلو نداشته است([[537]](#footnote-537)). ضمنا منصور از طریق حسن بصری و ابو حازم اشجعی و مجاهد نیز حدیث از ابوهریره روایت نموده است.

ابن اسحاق صاحب سیره

ابن داود حلی، محمد بن اسحاق بن یسار، صاحب سیره معروف را نیز در زمره‌ی ممدوحین و از اصحاب محمد باقر و جعفر صادق([[538]](#footnote-538)) به حساب آورده و می‌دانیم که ابن اسحاق احادیث ابوهریره روایت کرده([[539]](#footnote-539)) و کتابش که در سیره‌ و مغازی نوشته شده انباشته از ذکر خیر ابوهریره است.

شیعه‌ای از آن ‌سوی یمن مسولیت نشر کتابی کمیاب و مشتمل بر تنها روایات ابوهریره را ‌به عهده می‌گیرد

ابوهریرهس یکی از شاگردان یمنی را به نام همام بن منبه فرا خوانده و او را در جلو خود نشاند. کاغذ و قلم را در دست او قرار داد و کتابی را بر او املا کرد که در حدود 150 حدیث از مهم‌ترین احادیثی را که از رسول خدا ج شنیده بود، انتخاب و در آن درج نموده بود. این کتاب بعدا به صحیفه‌ی همام بن منبه معروف شد.

سپس همام به نوبه‌ی خود این صحیفه را در اختیار شاگرد یمنی‌اش معمر بن راشد قرار داده و همه‌ی آن را به سمع او رساند. اما معمر صحیفه را شخصا پخش نکرد، بلکه آن را در اختیار عده‌ی کمی از جمله عبدالرزاق بن همام صنعانی و عبدالله بن المبارک مروزی قرار داد و این دو شخص وقتی متوجه اهمیت ابن صحیفه شدند، عهده‌دار نشر و بخش آن گشته و نقش اساسی و مهمتر را در انجام این وظیفه عبدالرزاق بازی کرد.

طالبان حدیث و دوستداران ابوهریره از بخاری و نیشابور برای نوشتن و شنیدن این احادیث به سوی عبدالرزاق روانه شدند. عبدالرزاق احادیث صحیفه را بر امام احمد بر خواند و او آن‌ها را در مسندش روایت نمود. همچنین آن‌ها را به استادان بخاری: اسحاق بن ابراهیم حنظلی معروف به ابن راهویه، اسحاق بن منصور، علی بن المدینی، یحیی بن جعفر، عبدالله بن محمد المسندی و غیر آنان شنوانید. بخاری هم آن‌ها را از استادانش به نقل از عبدالرزاق روایت نمود. امام مسلم نیز احادیث این صحیفه را از اساتید بخاری و غیر آنان روایت نمود و همچنین برخی از صاحبان دیگر کتب حدیثی، آن‌ها را روایت کردند. آری عبدالرزاق این تلاش فراوان را در راستای پخش این کتاب کمیاب ابوهریره متحمل شد.

عبدالرزاق از مشاهیر شیعه‌ی یمن است و ابن حجر، اقوال فراوانی را از علمایی که با او ملاقات داشته و پیش او درس خوانده‌اند، نقل کرده که در آن‌ها تصریح نموده‌اند به این‌که عبدالرزاق سخت به تشیع متمایل بوده است و هنگامی که به یحیی بن معین گفته شد که امام احمد حدیث عبیدالله بن موسی را به علت شیعه بودن رد می‌نماید. یحیی گفت: «عبدالرزاق ـ سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست ـ صد برابر از عبیدالله در این زمینه، شدیدتر بود»([[540]](#footnote-540)). یعنی درباره‌ی مقدم داشتن علی بر عثمان، چون مفهوم تشیع در آن زمان جز این نبود. اما در مقابل ابوبکر و عمر، ‌خود عبدالرزاق گفته است: «شخین (ابوبکر و عمر) را به دلیل این‌که علی آنان را بر خودش برتری می‌داد، برتری می‌دهم و اگر خودش آنان را برتری نمی‌داد من هم این کار را نمی‌کردم، از نظر خوار و بی‌اعتبار کردن خود، کافی است که علی را دوست داشته باشم، ولی مخالف قول او عمل کنم»([[541]](#footnote-541)).

شوشتری عبدالرزاق را در قاموس رجال الشیعه([[542]](#footnote-542)) ذکر کرده و خبری را راجع به شیعه بودن او به نقل از نجاشی آورده و گفته است: «طوسی بحث عبدالرزاق را در کتاب‌الرجال ذکر نموده است».

خواننده، حدیث عبدالرزاق را به روایت از معمر از همام از ابوهریره به آسانی در صحیحین مسلم و بخاری پیدا می‌کند([[543]](#footnote-543)).

شیوخ شیعه نشر حدیث ابوهریره را در کوفه پی می‌گیرند

اما عقب‌دار و پس قراول لشکر، با این‌که دفاع کنندگان و حامیان ابوهریره پایان‌پذیر نیستند و پرچم حسب او تا روز قیامت ـ انشاءالله ـ برافراشته خواهد ماند، متشکل از طبقه‌ی دیگری از شیعیان کوفه و غیر آنان است که در پی طبقات فوق‌الذکر آمده و بر نشر و پخش مرویات او دوام پیدا کردند.

اول آنان حافظ قهرمان و دلیر ابونعیم

طلایه‌دار این راویان، حافظ موثق ابونعیم بن دکین کوفی است، کسی که بخاری در صد و نود جا از صحیحش حدیث از او روایت کرده است. این شخص حجت بوده «جز این‌که عقیده‌ی شیعی اما به دور از غلو و سب داشته است»([[544]](#footnote-544)). تا جایی که می‌گفت: «هیچ وقت حافظان حدیث سبّ و دشنامی را از من نسبت به معاویه یادداشت نکردند»([[545]](#footnote-545)). ابونعیم با این سخن خود می‌خواهد بگوید که او اهل سب و دشنام به غیر معاویه، از صحابه نیز نبوده است و اغلب شیعیان صدر اول این گونه بودند و شیعه بودن آنان فقط در حبّ زائد برای علیس و برتری دادن او بر عثمانس خلاصه می‌شد.

قابل ذکر است که ابونعیم یکی از قهرمانانی است که در محنت مخلوق بودن قرآن در کنار امام بزرگوار احمد، بن حنبل ایستاد و استقامت زائد الوصفی از خود نشان داد، آن‌گاه که شدت علاقه به افکار فلسفی یونانی، معتزله را وادار به شکنجه‌ی حاملان عقیده‌ی ناب و صحیح کرد و این قول از ابونعیم وقتی که شمشیر برنده را در برابر او تکان دادند، معروف شد که گفت: «دنیا نزد من از دکمه‌ی پیراهنم بی‌ارزش‌تر است» و به خاطر مقاومتی که از او مشاهده کردند از کشتن او بیمناک شدند. در حالی که او آن وقت پیرمردی کهنسال بود.

ابونعیم احادیث فراوانی از ابوهریره روایت کرده([[546]](#footnote-546)) و نیز وقایع حیات او را پیگیری و نقل نموده است، همچنان که این مطلب از لابلای شرح حال ابوهریره در طبقات ابن سعد به وضوح پیداست.

شیعه‌ای زاهد از پرچمداران تالیف در کوفه، مسندش را از حدیث ابوهریره انباشته می‌سازد

سپس زاهد عابد و موثق، عالم به قرائت‌های قرآن، عبیدالله بن موسی عبسی از کوفه، صاحب مسند و مشهور نزد متقدمین که «از بزرگان علمای شیعه بود»([[547]](#footnote-547)) تا آن‌جا که ساجی او را به افراط و تشیع منسوب کرده([[548]](#footnote-548)) و احمد غلوو زیاده‌روی او را در تشیع، با وجود پرهیزگاری و عبادتی که داشته، بر او عیب گرفته است([[549]](#footnote-549)) چرا که عبیدالله احادیث منکری را در رابطه با تشیع روایت نموده است([[550]](#footnote-550)).

شوشتری بحث او را آورده و به وجود رویات زیادی از او در کتاب الکافی کلینی و التهذیب طوسی اشاره نموده است([[551]](#footnote-551)).

نامبرده احادیثی را از ابوهریره روایت می‌کند([[552]](#footnote-552)). که در میان آن‌ها حدیثی است که از طریق ابوالزناد، از اعرج، از ابوهریره روایت شده است([[553]](#footnote-553)). چیزی که دلالت می‌کند بر این‌که او همه‌ی احادیثی را که در نسخه‌ی حجیم و بزرگ ابوالزناد وجود دارند را روایت می‌کرده است، نسخه‌ای که همتای صحیفه‌ی همام بن منبه مذکور در فوق است.

علاوه بر همه‌ی کسانی که ذکرشان رفت، تعداد بسیار زیادی از احادیث ابوهریره در تمامی کتب حدیثی، توسط گروه کثیری از کوفیان از کسانی که به تشیع معروف نبوده بلکه فقط به حب فراوان برای ذریت علی شهرت داشته‌اند، روایت شده است. از جمله توسط امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت/ که شاگردی او برای جعفر صادق معلوم است و علاقه‌ی زیادی هم به زید بن علی و پسرش داشت. همچنین توسط سفیان ثوری که ابن دواد حلی او را در «شمار ممدوحینی که همکاران او را ضعیف ندانسته‌اند به حساب آورده است» و هکذا سفیان بن عیینه کوفی و سپس مکی، که ابن داود او را نیز ذکر کرده و صراحتا ستوده است، عثمان بن ابی شیبه، ابوبکر بن ابی شیبه صاحب «مصنف» و غیر آنان.

پس چنانچه امام علی کلماتی مبنی بر تکذیب ابوهریره گفته بود، حتما در کوفه شایع می‌شد و اینان از آن مطلع می‌شدند.

حاکم نیشابوری سهم خود از پاداش را می‌برد

سپس ابوعبدالله حاکم نیشابوری صاحب «المستدرک علی الصحیحین» مستدرک را از حدیث ابوهریره انباشته کرده و بخش مفصلی را به فضایل ابوهریره و دفاع از او اختصاص داده است. حال، حاکم نیشابوری کسی است که برخی او را به خاطر علاقه و حب زیادی که به علی داشته و حتی به علت این علاقه‌ی مفرط وادار به تصحیح تعدادی از احادیث ضعیف نیز شده است، شیعه به حساب آورده‌اند. ذهبی گفته است([[554]](#footnote-554)) «حاکم شیعه‌ای است که به این تفکر معروف شده بدون این‌که اعتراضی نسبت به شیخین (ابوبکر و عمر) داشته باشد».

آیا نمی‌توان از این بزرگان درس عبرتی گرفت؟

البته ما پند و درس خوبی از رای و نگاه این بزرگان می‌آموزیم.‌ اما کسانی که دل‌هایشان آکنده از تعصب است هرگز نمی‌خواهند از چنین عبرت‌هایی استفاده کنند، ‌در حالی که -قسم به خدا- از آنان دور نبوده و در دسترس آنان قرار دارد. ولاحول لا قوة إلا بالله.

گروهی از محدثین بزرگ که شیعیان آنان را شیعه می‌دانند، حدیث از ابوهریره روایت کرده‌اند

گروه دیگری وجود دارند که به احادیث ابوهریره توجه نموده‌اند، از شاگردان خودش یا از طبقات متاخر که منابع حدیثی ما، آنان را به عنوان شیعه ذکر نکرده‌اند، لیکن کتب رجال شیعه آنان را به شیعه بودن موصوف ساخته و به ستایش و توصیف آنان پرداخته‌اند.

داماد ابوهریره و معروف‌ترین شاگردانش که شیعه او را موثق می‌داند:

از این راویان است، مشهورترین شاگردان ابوهریره و شوهر یگانه دخترش، تابعی بزرگوار، پسر صحابی، صحابی‌زاده، سعید بن المسیب پسر حزن قریشی. چرا که کشی اخبار فراوان را پیرامون موالات سعید بن المسیب برای علی پسر حسین نقل کرده و گفته است امیرالمومنین علی، ‌او را در دامن خود پرورده است([[555]](#footnote-555)). آیا چنین کسی رای علی را درباره‌ی ابوهریره نشنیده است، با این‌که در دامن او و زیر پرورش او بوده است؟ و چگونه علی به او اجازه می‌دهد که دختر دروغگوترین مردم را به زنی بگیرد، در حالی که ولی امر و سرپرست او بوده است؟ شما بگویید ای مردم!

برقی و طوسی نیز سعید بن المسیب را در شمار اصحاب علی بن حسین ذکر نموده‌اند([[556]](#footnote-556)) و شیخ مفید بن مطهر حلی در بخش اول کتابش که آن را به راویان موثق و معتبر اختصاص داده است، او را از جمله‌ی رجال معتبر شیعه دانسته و گفته است کشی روایتی را نقل نموده دال بر این‌که «سعید از پیروان علی بن حسین÷ بوده است»([[557]](#footnote-557)). وی در ادامه می‌نویسد: پدرش مسبب بن حزن که کنیه‌اش ابوسعید بود، امیرالمومنین علیه السلام را وصی خود قرار داد([[558]](#footnote-558)).

بی‌گمان احادیثی که ابن المسیب از ابوهریره روایت کرده بیش از حدی است که بتوان آن‌ها را برشمرد. زیرا ابن المسیب معروف‌ترین شاگرد و وارث علم او بوده و هیچ یک از صفحات کتب حدیث از حدیث او خالی نمی‌باشد و از لحاظ دلیل کافی است این‌که فقط صحیح بخاری در صد و بیست و شش جای صحیحش حدیث او را به روایت از ابوهریره آورده و صحیح و مسلم نیز بیش از این مقدار از این احادیث را در خود جای داده است.

زین‌العابدین، گواهی با ارزش و پرمحتوایی را ارائه می‌دهد

کشی شرح حال سعید بن المسیب را با اثر بسیار مهمی به پایان می‌برد، زیرا با سندی که به علی ابن الحسین زین العابدینس می‌رسد، روایت کرده که گفت: ‌«سعید بن المسیب داناترین مردم است نسبت به آثار گذشته و بافهم‌ترین مردم زمان خودش است»([[559]](#footnote-559)).

دیدیم که سعید خود را وقف حدیث ابوهریره نمود و در زمان حیات علی بن حسینس حدیث از او نقل می‌کرد. بنابراین قول علی شامل حدیث ابوهریره نیز شده و اقراری است ضمنی به صحت آن‌چه سعید از ابوهریرهس نقل کرده است.

پس آیا اگر حرف شما درست است، چرا زین‌العابدین نگفت: سعید در صورتی که حدیث ابوهریره را روایت نمی‌کرد، داناترین مردم می‌بود؟ و چرا نگفت: سعید اگر سادگی که حقیقت ابوهریره را از او پنهان‌ کرده است را نداشت، فهمیده‌ترین انسان‌های زمان خودش به حساب می‌آمد؟ یا این‌که چرا نگفت: اگر نافرمانی ـ که او را وادار کرد تا نصیحت امیرالمومنین را به گوش فراموشی سپرده و با دختر ابوهریره ازدواج کند و حدیث ابوهریره را روایت نماید ـ در او موجود نبود، با هوش‌ترین مردم زمانش محسوب می‌گردید؟

شما بگویید و داوری کنید ای مردم!

از جمله دلایلی که بیانگر اعتماد زیاد ابن المسیب به روایت ابوهریره است، قول امام شافعی است آن‌جا که می‌خواهد دلایل قبول خبر واحد و حجت بودن آن را بیان کند که گفته است: «می‌بینیم که سعید در مدینه می‌گوید: ابوسعید خدری به روایت از پیامبر راجع به صرافی به من خبر داد و حدیث او سنتی را به اثبات می‌رساند و می‌گوید: ابوهریره به روایت از پیامبر ج برایم حدیث کرد و روایت او سنتی را ثابت می‌سازد و از فردی غیر از آنان روایت می‌کند باز هم حدیثش سنتی را ثابت می‌کند.

عروه را نیز می‌بینیم که می‌گوید: عایشه به من خبر داد که: ان رسول‌الله قضی ان الخراج بالضمان

[رسول خدا ج مقرر کرد که درآمد (شیئی) در برابر ضمانت آن شی به کسی تعلق می‌گیرد]

«این خود نیز سنتی را ثابت می‌نماید. همچنین عروه موارد زیاد دیگری را از طریق عایشه از پیامبر روایت می‌نماید و آن‌ها را به عنوان سنت ثابت، منشاء حلال و حرام می‌داند»([[560]](#footnote-560)).

بر این اساس ابن المسیب به حدیث ابوهریره، در زمینه حلال و حرام استناد کرده ولو این‌که ابوهریره به تنهایی آن را روایت نموده باشد و این خود دلیل بر اعتماد کامل او به ابوهریره است. بحث از عایشه هم به این خاطر به میان آمد تا دلیلی باشد بر این‌که اصطلاح شافعی در تثبیت سنن به معنی اعتماد کردن در حلال و حرام به آن‌ها است و ضمنا فقها شرایط احادیث مورد استناد در زمینه‌ی حلال و حرام و عقاید را سخت‌تر از شرایط احادیث دال بر فضایل در نظر می‌گیرند.

یکی از یاران مدینه‌ای زین‌العابدین، سرپرستی نشر کتابی نادر از ابوهریره را به عهده می‌گیرد

یکی از آنان ابوالزناد عبدالله بن ذکوان است که شخصی است موثق و طوسی او را از جمله‌ی یاران علی بن حسینس به حساب آورده است([[561]](#footnote-561)).

ابوالزناد راوی همان نسخه‌ی مشهوری است که اعرج آن را از ابوهریره روایت کرده و همتای صحیفه‌ی همام بن منبه و محتوی احادیث مندرج در آن است و جز ابوالزناد کسی آن را از اعرج روایت نکرده است. اما تعداد فراوانی از راویان آن را از ابوالزناد شنیده‌اند. مانند امام مالک، ثوری، ابن عیینیه، شعیب بن ابی حمزه و غیر آنان. امام بخاری هم در صحیحش در صد و چهل و پنج‌ جا احادیث نسخه‌ی مورد اشاره را توسط شاگردان افراد فوق‌الذکر، تخریج نموده است و نیز تمامی صاحبان کتاب‌های حدیث احادیث آن را با ذکر سند آورده‌اند.

رازی بزرگ و غافلگیر کننده

فصل گذشته کلا در بیان اثبات موثق و معتبر بودن ابوهریره بود از نگاه یاران و فرزندان امام علی و شیعیان صدر اول، به قرینه‌ی روایت ایشان از او و سکوت اقراریشان در مقابل شاگردانشان، آنانی که احادیث ابوهریره را دست به دست روایت کرده‌اند.

اما رازی را که تا کنون مخفی نگاه داشته بودم، وقت آن رسیده است که آن را از دست ما دریافت نمایی و آن این است که ابن داود حلی متولد 647 هـ را می‌بینیم در بخش اول از کتابش که آن را به افراد ممدوح مورد پسند اختصاص داده است، بحث ابوهریره را به میان کشیده و چنین می‌نویسد: «عبدالله([[562]](#footnote-562)) ابوهریره، معروف و از اصحاب رسول خدا ج بوده و شیخ طوسی در کتاب‌الرجال از او یاد کرده است»([[563]](#footnote-563)).

بنابراین معلوم می‌شود که بدعت لکه‌دار کردن ابوهریره و تکذیب او پیش از زمان ابن داود حلی وجود نداشته و این ابن ابی‌الحدید بود که این بدعت را ایجاد و شیعیان بعد از خودش را درگیر این جنگ سخت نمود.

همچنین روشن شد که نیامدن نام ابوهریره در چاپ فعلی کتاب منسوب به طوسی که شیخ تمامی طوایف شیعه در همه‌ی عصور به حساب می‌آید، دلیل بر این است که این کتاب بعد از ابن داود حلی دستخوش تحریف و دستکاری گشته است.

پس ای مردم عبرت بگیرید!

عبرت بگیرید ای مردم و از راه پیمان شکنان برگردید و به راه روشن‌ راه‌یافتگان بپیوندید. زبان را از طعنه زدن به سابقین در دین نگاه دارید و جزو کسانی نباشید که در روز قیامت به سبب دشمنی با اصحاب رسول خدا ج هلاک می‌شوند. زیرا کسانی که در روز قیامت مورد مخاصمه‌ی یاران رسول پیامبر قرار گیرند، هلاک خواهند شد. ماجراهای گذشته را کنار بگذارید چون خداوند حکم خود را درباره‌ی آن‌ها صادر کرده است. در انجام وظیفه‌ی اعتقادی و عملی خود بکوشید و زبان خود را با هر هیاهوکننده‌ای که اعتنایی به دین ندارد، در کاری که به تو مربوط نیست رها مکن. چرا که خداوند اجر نیکان را ضایع نمی‌گرداند([[564]](#footnote-564)).

ای دوستداران امیرالمومنین و ذریتشس!

بر آخرت خود حریص باشید، حب ابوهریرهس را در دل خود قرار دهید و در نمازهایتان برای او دعا کنید. اینک برای شما ثابت گردید که امامانتان حدیث از او روایت کرده‌اند و برای شما ثابت کردیم که سلحشوران علیس فرماندهان اداره‌ی پلیس او، منشیانش، بزرگان قبایلی که پیرو او بودند، یارانش و تمامی شیعیان نخستین، حدیث از او روایت نموده و او را موثق دانسته‌اند و جز موضعی که ایشان داشته‌اند برای شما شایسته نیست. پس، از خواب غفلت بیدار شوید و از جهالت ناشی از تعصب به خود آیید و راه اهانت کنندگان را رها کنید، باشد که موفق و کامیاب گردید!

سکوت همه‌ی علویان و هاشمیان نسبت به تضعیف ابوهریره

پیشگفتار

فصل سابق برای بحث و بررسی سکوت اختیارکردن امیرالمومنین علیس از جرح و تکذیب ابوهریره ترتیب داده شد، چیزی که از روایت یاران و سربازان علی اعم از صحابه و تابعین، از ابوهریره و همچنین از روایت فرزندان و نوه‌هایش و هکذا شیعیان صدور اول، از او، استنتاج می‌شود.

اما این فصل را به بیان سکوت کسانی اختصاص می‌دهیم که حدیث از ابوهریره روایت نکرده‌اند، مانند برخی از ابنا و احفاد علی، طلاب حدیث از فرزندان عقیل و جعفر دو برادر علی و پسران عمویش عباس که سکوت اینان را هم از روی روایت شاگردانشان از ابوهریره و همچنین از روی دست به دست کردن حدیث او با استفاده از واسطه و منع نکردن این شاگردان از این روایت و دست به دست کردن‌ها، دریافتیم.

امری که ما را وامی‌دارد تا قاطعانه و بدون هیچ شک و تردیدی بگوییم که احدی از آنان سخن مورد ادعای نظام و اسکافی را مبنی بر این‌که علی ابوهریره را تکذیب نموده، دریافت نکرده است.

پس فرق این فصل با فصل گذشته در این است که افراد مورد اشاره در فصل سابق کسانی هستند که خودشان حدیث ابوهریره را روایت کرده‌ و یا آن را به کار برده‌اند و روایت آنان سکوتشان را (از اقرار به ضعف ابوهریره) تایید می‌نماید. اما افراد مورد بحث در این فصل حدیث ابوهریره را روایت نکرده‌ و آن را به کار نبرده‌اند، لکن سکوت اختیار کرده و با روایت حدیث ابوهریره و تداول آن از جانب شاگردانشان موافقت کرده و آنان را از این کار باز نداشته‌اند. و از محتوای این فصل به خوبی روشن خواهد شد که اهل حدیث استفاده کننده از مرویات ابوهریره، از هاشمیان و به ویژه از علویان دور نبوده‌اند تا بتوان گفت سخن مورد ادعا، به دست آنان نرسیده است، بلکه با خود ایشان بوده، برای آن شاگردی کرده و علوم آنان را دریافت و جمع‌آوری نموده‌اند.

ضما امکان ندارد در این‌جا در موضع رد گفته شود که مصاحبت استفاده‌کنندگان از حدیث ابوهریره با فرزندان علی و روایت کنندگان از او، سپس با کسانی که آنان را درک کرده‌اند از علویان و بزرگان شیعه، موجب این نمی‌شود که آنان هر آن‌چه می‌دانند و از جمله سخن علی راجع به تکذیب ابوهریره را به این شاگردان منتقل کرده باشند. چرا که گاهی شاگرد استاد را همراهی می‌کند و به روایت از او معروف می‌شود. بدون این‌که بر همه‌ی علم او دست پیدا کند.

این چنین ردی وارد و قانع‌کننده نیست، چون این حرف چنانچه صحت داشته باشد، مانند جزئیات علوم و اخبار نیست، بل‌که بلاغ مهمی است که متضمن انذار و هشدار است نسبت به خطری جدی و بزرگ که به زعم ایشان ابوهریره (حاشا از او) مرتکب آن شده است. سپس آنان همچون حاملان علم علی از فرزندان و شیعیان او بارها و بارها از جانب گروه‌هایی پشت سر هم که آشکارا حدیث ابوهریره را دست به دست کرده و به آن استناد می‌کنند، تحریک می‌شوند اما هیچ وقت علیه آنان به هیجان نیامده و ذهنشان آماده‌ی این نمی‌شود تا سخن مهم علی را به آنان تذکر دهند. آیا این دلیل نمی‌شود برای صاحبان عقل و خرد؟ آیا این به مثابه‌ی یک اجماع سکوتی نیست برای رو کردن این سخن جعل شده بر زبان امام علیس؟ همچنین آیا ناآگاهی آنان را نسبت به اتهاماتی که در باب طرفداری از معاویه در ایام فتنه، به ابوهریره زدند، ‌روشن نمی‌سازد؟

از سوی دیگر، عدم احاطه‌ی یک شاگرد به همه‌ی علم استاد به معنی ضایع شدن کل علم استاد نیست.‌ چون جمع‌آوری روایات این استاد از جانب تعداد زیادی از دیگر شاگردان استاد به کمال می‌رسد و از جمع بین این فصل و فصل گذشته، جمع کثیر و قابل توجهی از فرزندان و نوه‌های علی و اصحاب شاگرد برای او به هم می‌پیوندد که احتمال غفلت از سخنان مهمی که بر زبان علی جاری شده است، غیر ممکن به نظر می‌رسد و هر کس قلبش از تپش افتاده و یا نمی‌خواهد عینک تاریک را در فضای غبارآلود از روی چشمانش بردارد، چنین کسی اگر کاغذی مبنی بر توثیق و معتبر دانستن ابوهریره را با مهر و امضای علیس در اختیارش قرار دهیم و با دست خود آن را لمس کند، بهره‌ای از آن نبرده و او را قانع نمی‌سازد.

حال اگر تایید کنندگان این سخن منسوب به علی، بر نظر خود اصرار می‌ورزند، در این صورت باید سبب مخالفت این بزرگان ـ که به حب علی معروف شده‌اند ـ را توجیه و تفسیر نمایند!

همچنین در فصل گذشته روایت و سکوت علی بن حسین و دو پسرش عمر و محمد و نیز روایت و سکوت جعفر بن محمد و ابن الحنفیه و پسرش حسن و محمد بن عبدالله بن حسن المثنی را ثابت نمودیم و در فصل مربوط به توثیق ابوهریره از روایت و سکوت صحابه‌ی مورد قبول شیعه مانند ابوایوب، جابر و ابن عباس یاد کردیم.

بدین سبب افراد باقی مانده از فرزندان علی، بستگان ابوطالب و عباسیان، این فصل را به خود اختصاص خواهند داد. سپس بحث کسانی را پیش می‌کشیم که در حکم آنان می‌باشند مانند طرفدارانشان از یاران علی خواه از صحابه باشند یا از تابعین، یا از طبقاتی که علی را درک نکرده‌اند اما علم او را به دست آورده‌اند.

بر این اساس در ابتدا سکوت حسن و حسینس را توضیح خواهیم داد و سپس به ترتیب از سکوت ذریت آن دو بزرگوار و بعدا از سکوت فرزندان محمد بن علی و عمر بن علی و نیز از سکوت عباسیانی که پیش از تشکیل دولتشان وفات یافتند و همچنین درباره‌ی سکوت فرزندان عقیل و جعفر برادران علی و ام ‌هانئ خواهرش و پس از آن راجع به سکوت یاران علی و کسانی که رابطه‌ی محکمی با هاشمیان داشتند؛ مانند خانواده‌ی ابورافع و معروف بن خربوز که شیعه بودند و نیز درباره‌‌ی سکوت کسانی که با آن ارتباط نداشتند و به تشیع هم معروف نبودند بحث خواهیم کرد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| فهم أطبقو سکتا وعف لسانهم |  | وسکت جمیع إلها شمیین یکمل |

[پس آنان سکوت اختیار نموده و زبان خود را (از زدن تهمت دروغ به ابوهریره) پاک نگاه داشتند و سکوت همه‌ی هاشمیان بر مطلب مهر تایید نهاد]

خودداری حسن و حسین**ب** ازخدشه دار کردن سیمای ابوهریره

حسن یاران بسیاری در میان راویانش دارد که حدیث ابوهریره را روایت نموده‌اند، اما هرگز آنان را از این کار باز نداشته‌ است و گاهی از کنار مسجد جدش پیامبر ج رد می‌شد و می‌دید حلقه‌هایی از شاگردان پیرامون او نشسته و احادیثش را می‌شنوند و می‌نویسند، اما او از این کار جلوگیری نمی‌کند.

اصحاب حسن

از یاران حسن می‌توان به محمد بن سیرین امام وقت خود، عکرمه مولای ابن عباس و ابو مجلز لاحق بن حمید، اشاره کرد.

اصحاب حسین

از اصحاب حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

ـ سنان بن ابی سنان دؤلی که از حسین([[565]](#footnote-565)) و ابوهریره([[566]](#footnote-566)) روایت کرده است.

ـ بشر بن غالب اسدی که از هر دو روایت نموده است([[567]](#footnote-567)).

ـ عامر شعبی([[568]](#footnote-568))

ـ و بالاخره شاعر معروف فرزدق بن غالب تمیمی که حدیث از ابوهریره([[569]](#footnote-569)) روایت کرده و در او نوعی از تشیع (با مضمونی که آن زمان برای تشیع وجود داشت) بود و حب واضحی در اشعار و ابیاتی که در حضور حسین به ویژه در اشعاری که هنگام ملاقات با او در حین خروج از مکه و حرکت به سوی عراق، سروده بود، دیده می‌شود([[570]](#footnote-570)).

سکوت فرزندان حسن و حسین**ب**:

برخی از محدثین که شاگرد نوادگان ایشان بوده‌اند:

از نسل حسن می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

ـ زید پسر حسن بن علی بن ابی‌طالب و از یارانش عبدالرحمن بن ابی الموال([[571]](#footnote-571))

ـ پسرش حسن بن زید و از یارانش محمد بن عبدالرحمن بن ابی‌ذئب، محمد بن اسحاق، مالک، ابن ابی الزناد و وکیع([[572]](#footnote-572))

ـ محمد بن عمرو بن حسن بن علی بن ابی‌طالب و مادرش رمله دختر عقیل بن ابی‌طالب.

اضافه می‌شود که سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف احادیث فراوانی از محمد بن عمرو روایت کرده است([[573]](#footnote-573)).

ـ عبدالله پسر حسن المثنی بن الحسن بن علی بن ابی‌طالبس و مادرش فاطمه دختر حسین بن علی. که مالک و ثوری نیز حدیث از عبدالله روایت نموده‌اند.

از نسل حسین نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

ـ حسین پسر علی پسر حسین بن علی بن ابی‌طالب که عبدالله بن المبارک([[574]](#footnote-574)) افتخار شاگردی او را داشته است.

ـ عبدالله بن علی بن الحسین بن علی که موسی بن عقبه از او روایت کرده است([[575]](#footnote-575)).

ـ عمر پسر علی بن الحسین بن علی که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.

ـ زید بن علی بن الحسین بن علی، استاد زهری، اعمش و شعبه.

ـ پسرش حسین بن زید بن علی بن الحسین استاد دراوردی و ابومصعب زهری راوی موطا امام مالک.

از پسران جعفر صادق:

ـ محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی‌طالب که دو استاد بخاری: ابراهیم بن المنذر الحزامی و یعقوب بن حمید بن کاسب و نیز استاد مسلم: محمد بن ابو عمر العدنی، با او همدمی و مصاحبت داشته‌اند.

ـ اسحاق بن جعفر بن علی که ابراهیم بن المنذر و یعقوب بن حمید بن کاسب از او روایت کرده‌اند.

ـ علی بن جعفر بن محمد که نصر بن علی الجهضمی و سلمه بن شبیب و بعضی از اساتید بخاری از او روایت کرده‌اند.

ـ و بالاخره علی پسر عمر پسر حسین بن علی استاد یزید بن عبدالله بن الهاد.

هر کس اسانید ابوهریره را در صحیحین بخاری و مسلم مورد بررسی قرار دهد، ‌کثرت روایت این راویانی که از حسن و حسین و ذریت آن دو، روایت کرده‌اند را به واضحی در می‌یابد و نیز متوجه کثرت ورود نام آنان در زمره‌ی اساتید صحیحین می‌شود و ما قصد ایجاز داشتیم وگرنه ذکر شماره‌ی صفحات مشتمل بر روایت حدیث ابوهریره از جانب آنان و هکذا بیان و تعیین صفحات محتوی روایت آنان از علویانی که از ذکر نامشان خودداری شد، ‌کاری است آسان و قابل دسترسی. چون این روایات یا در صحیحین یا در سنن اربعه و یا در مسند امام احمد درج گردیده‌اند.

محمدیان و عمریان و بیان سکوت آنان

خود محمد بن حنفیه مستقیما حدیث از ابوهریره روایت کرده و روایت او را در فصل سابق آوردیم. لکن پسرانش وقتی دیدند پدرشان حدیث از ابوهریره روایت می‌کند سکوت اختیار کرده و هیچ‌گونه طعنه و تجریحی نسبت به ابوهریره از خود نشان ندادند.

از ابنای محمد می‌توان به افراد زیر اشاره کرد:

ـ عبد بن محمد بن علی بن ابی‌طالب که زهری و عمرو بن دینار از او روایت کرده‌اند.

ـ ابراهیم بن محمد بن علی بن ابی‌طالب که محمد بن اسحاق از او روایت کرده است.

از عمری‌های علوی نیز می‌توان افراد زیر را نام برد:

ـ محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب، مادرش اسماء بنت عقیل بن ابی‌طالب که محمد بن اسحاق، ابن جریح و یحیی پسر سعید انصاری از او روایت کرده است.

ـ پسرش عبدالله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی‌طالب که مادرش خدیجه دختر علی بن حسینس است و دراوردی و ابن المبارک از او روایت کرده‌اند.

ـ پسر دیگرش عبیدالله بن محمد بن عمر، ‌که ابن‌المبارک و ابویوسف قاضی شاگرد ابوحنیفه از او روایت نموده‌اند.

روایت این همکاران از ابوهریره در صحیحین مسلم و بخاری آمده است.

سکوت ام هانیل

آفرین بر ام هانی ـ همچنان که پیامبر ج نیز روز فتح مکه او را تحسین کرد.

ام هانی دختر ابوطالب و خواهر علی است. از شاگردان روایت کننده از ابوهریره، این افراد به شاگردی ام‌هانی برخاستند:

ـ پسر پسرش یحیی بن جعده بن هبیره، ابوصالح، ‌کریب مولای ابن عباس، یزید ابومره مولای عقیل، شعبی، عطاء، مجاهد و عروه ابن الزبیر.

عقیلیان هم از تجریح ابوهریره می‌پرهیزند

عقیل بن ابی‌طالب شخصا از طعنه زدن بر ابوهریره اجتناب کرد و یارانش را که از مشاهیر راویان ابوهریره بودند مانند حسن بصری، عطاء بن ابی رباح و ابوالسمان از روایت حدیث ابوهریره، باز نداشت.

بعد از خودش نوه‌اش عبدالله بن محمد بن عقیل بن ابی‌طالب به روایت حدیث شهرت پیدا کرد و مادرش زینب صغری دختر علی بن ابی‌طالب بود و عده‌ی زیادی از دست‌اندر کاران حدیث ابوهریره مانند ابن جریح، زائده، ثوری و شریک به مقام شاگردی و مصاحبت او دست یافتند.

جعفری‌ها بر سکوت همداستان شدند

اول آنان عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالبس که مادرش اسماء دختر عمیس بود، زنی که بعدا همسر علی بن ابی‌طالب شد. علی عبدالله را بعد از کشته شدن پدرش در جنگ موته که در زمان پیامبر ج به وقوع پیوست با فرزندان خودش تربیت و سرپرستی کرد تا این‌که بزرگ شد و بالاخره در جنگ صفین یکی از فرماندهان جنگ بود و به عنوان عضوی از اعضای اهل حل و عقد (خبرگان طرف مشاوره) علی پذیرفته شد.

یکی از شاگردان عبدالله که حدیث ابوهریره را روایت می‌کردند، عروه بن الزبیر و یکی از استفاده کنندگان از حدیث ابوهریره عمر بن عبدالعزیز خلیفه‌ی عادل عصر امویان بود.

سپس پسرش معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی‌طالب، اعرج و زهری حدیث از او روایت کرده‌اند.

از همه‌ی این‌ها در اسانید صحیح مسلم و صحیح بخاری تا می‌رسد به ابوهریره بحث فراوانی، وجود دارد.

عباسی‌ها نیز همین رویه را در پیش می‌گیرند

از جمله عبدالله ابن عباس بن عبدالمطلب که روایت او را از ابوهریره در فصل سابق بیان کردیم.

همچنین قثم بن العباس بن عبدالمطلب صحابی که علی بن ابی‌طالبس او را امیر مدینه ساخت. این شخص که برادر شیری حسین بن علی است ابو اسحاق سبیعی که از جمله‌ی روایت کنندگان و کاربران حدیث ابوهریره است، حدیث او را روایت کرده است. کثیر بن العباس بن عبدالمطلب هم از جمله‌ی آنان است که اعرج و زهری حدیث او را روایت کرده‌اند.

عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب کسی که علی او را امیر یمن ساخت و سلیمان بن یسار، عطاء بن ابی‌رباح و ابن سیرین حدیث از او روایت نموده‌اند و همه‌ی این‌ها حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند.

این از ابنای عباس و اما از میان نوه‌های او به تعبیری از میان فرزندان روات نامبرده، می‌توان افراد زیر را نام برد.

ـ علی بن عبدالله بن عباس که حدیث او را زهری و منصور بن المعتمر روایت کرده‌اند.

ـ عبدالله بن عبیدالله بن عباس که یحیی بن سعید انصاری حدیث از او روایت کرده‌ است.

ـ عباس بن عبیدالله بن عباس، ابن جریح و ایوب سختیانی حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ داود بن علی بن عبدالله بن عباس که اوزاعی، ابن جریح، ‌ثوری و شریک از او روایت کرده‌اند.

قابل ذکر است که نام همه‌ی راویانی که از این عباسیان روایت کرده‌اند در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا به ابوهریره می‌رسد، آمده است.

سکوت یاران صحابی علی نسبت به جریحه‌دار کردن ابوهریره

افراد ذیل‌الذکرهمگی صحابه و از یاران علی بوده‌اند و در عین حال هیچ‌گونه جرح و لومی نسبت به ابوهریره اظهار نداشته‌اند:

ـ جابر و ابوسعید خدری که در فصل گذشته از آنان یاد کردیم و همچنین است ابویوب.

ـ ابوذر غفاریس که عده‌ای از روات ابوهریره از جمله سعید بن المسیب، ابو ادریس خولانی، عبید بن عمیر و ابو عثمان نهدی همنشین او بوده و حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ عمار بن یاسرس که در جنگ صفین همراه علی بود و در همین جنگ کشته شد و تعدادی از روات حدیث ابوهریره مانند حسن بصری و منصور بن راشد مولای عمار بن یاسر، حدیث او را روایت کرده‌اند.

ـ سلمان فارسیس که از یاران ابوهریره تابعی بزرگوار عبدالرحمن بن مل ابوعثمان نهدی حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ حذیفه بن الیمانس که از یاران ابوهریره: ابوادریس خولانی و ابوالشعثاء حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ جریر بن عبدالله بجلی کوفیس امیر بجیله در دو عصر جاهلیت و اسلام که از یاران ابوهریره نوه‌اش ابوزرعه بن عمرو بن جریر و شعبی حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ مقداد بن اسودس یکی از بارزترین یاران صحابی علی که از یاران ابوهریره سلیمان بن یسار و عمیر بن اسحاق مولای بنی هاشم حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ سهل بن سعید ساعدیس که زیاد عمر کرد و اخبار او راجع به حزن و اندوه وی برای حسین معروف می‌باشند و از یاران ابوهریره ابو حازم اشجعی و از دست‌اندرکاران حدیث ابوهریره ابن شهاب زهری حدیث از او روایت کرده‌اند.

ـ از صحابه از وزرای علی ابوالطفیل عامر بن واثله لیثیس است یکی از صحابه‌ی جوان که «همراه امیرالمومنین علی÷ بود و حدیث از او روایت کرد و جزو شیعیان و پیروان او بود و نسبت به علی در جایگاهی قرار دادشت و از شهرتی برخوردار بود که ما را از ذکر او بی‌نیاز می‌سازد. سپس با مختار بن ابوعبید در خونخواهی حسین قیام کرد و با مختار تا جایی پیش رفت که شهید شد اما مختار نجات یافت و پس از آن هم به حیات ادامه داد»([[576]](#footnote-576)).

از روایت کنندگان از ابوالطفیل از دست‌اندرکاران و ناشران حدیث ابوهریره از کسانی که نام آن‌ها در اسناد صحیحین بخاری و مسلم تا می‌رسد به ابوهریره آمده است، می‌توان به قتاده بن دعامه السدوسی، سعید بن ایاس جریری، زهری، ابوالزبیر مکی، عکرمه بن خالد مخزونی و عمرو بن دینار، اشاره کرد.

آری این قراین نیز روی هم جمع شده تا برائت و پاکی زبان علی را از آن‌چه به او نسبت داده شده اعلام نموده و تاکید کنند که ـ بحمدالله ـ آنچه گفته‌اند اساسی ندارد، بل‌که همچنان که شعبی/ اظهار کرده است «آن اندازه که بر زبان علیس دروغ ساخته شده بر زبان هیچ احدی از امت اسلامی بسته نشده است»([[577]](#footnote-577)).

انتقاد بر ابوهریره

رد برخی از احادیث ابوهریره از جانب نخعی و حنفیه:

عمل غریبی از تابعی و فقیه بزرگ ابراهیم بن یزید نخعی کوفی به چشم می‌خورد و آن این‌که او برخی از احادیث ابوهریره را که با قیاس‌های فقهی مخالف بوده رد می‌کرده است. و چون ابوحنیفه اعتماد فراوانی به مرویات حماد بن ابی سلیمان از نخعی، داشته می‌بینیم خود امام ابوحنیفه و برخی از یارانش از نخعی پیروی کرده و بعضی از احادیث ابوهریره را رد کرده‌اند.

لذا این اقدام نخعی و ابوحنیفه به عنوان مستمسکی از جانب منتقدان ابوهریره مورد استفاده قرار گرفته است. زیرا به ظاهر آن اکتفا کرده و با آن طبل زده و در صرنا دمیدند و سر و صداهای زیادی به راه انداختند. تا جایی که در دل مردمان مخلصی هم شک ایجاد نمودند.

بر این اساس ما ـ ان‌شاءالله ـ این موضوع را به طور مفصل مورد بحث قرار می‌دهیم و بدینسان بطلان حیله‌ی مکاران را روشن می‌نماییم.

نخعی گفته است: «برخی از احادیث ابوهریره را به کار می‌گرفتند و برخی را نیز رها می‌ساختند»([[578]](#footnote-578)). همچنین گفته است: «دست‌اندرکاران علم حدیث در احادیث ابوهریره چیزی احساس می‌کردند و لذا به همه‌ی احادیثش عمل نمی‌کردند، مگر احادیثی که راجع به احوال دوزخ و بهشت بحث می‌کرد یا این‌که در باب تشویق بر عمل صالح بود و یا در مورد جلوگیری از کار بدی رسیده بود که در قرآن هم وجود داشت»([[579]](#footnote-579)).

نخعی خودش سبب جدایی انداختن در میان احادیث ابوهریره را توضیح داده و ادعانموده که ابوهریره فقیه نبوده است. همین ادعا حنفیه را جری ساخته تا بتوانند هر حدیث ابوهریره ـ که با قیاس جلی مخالفت داشته باشد ـ را رد نموده و بگویند: «هر یک از روایات ابوهریره که موافق قیاس است به آن عمل می‌شود و هر آن‌چه مخالف قیاس باشد در صورتی که امت (صاحب‌نظران) آن را بپذیرند به آن هم عمل می‌شود وگرنه قیاس صحیح از نظر شرع بر روایت او مقدم است. البته در موضوعاتی که باب رای درباره‌ی آن‌ها مسدود باشد» چون قیاس صحیح حجتی است که با قرآن، سنت و اجماع ثابت شده است. پس آن‌چه که از هر نظر مخالف قیاس صحیح باشد ـ به نظر آنان ـ مخالف کتاب، سنت مشهور و اجماع می‌باشد([[580]](#footnote-580)).

بجا است در این‌جا این نصوص را تحلیل کرده و رای حافظان حدیث را در مورد آن‌ها از نظر بگذرانیم:

اولین مخالف خشمگین امام ذهبی است و اعلام می‌دارد که «این (انتقاد نخعی از ابوهریره بی‌مورد است) بی‌مورد است چرا که مسلمانان از قدیم و جدید حدیث ابوهریره را به علت برخوردار بودن از حفظ، بزرگواری و اتقان حجت دانسته‌اند.‌گذشته از این‌که امثال ابن عباس با او مودبانه رفتار کرده و می‌گوید: «أفت یا أبا هریرة» یعنی: «فتوی بده ای ابوهریره». و به همین سبب سخن او را به باد انتقاد گرفتند»([[581]](#footnote-581)).

«ابن عساکر هم از ابوهریره پشتیبانی کرده و این سخن ابراهیم نخعی را رد نموده است»([[582]](#footnote-582)). همچنین ابن کثیر تصریح کرده که کار کوفیان مردود می‌باشد و «جمهور با آنان مخالفند»([[583]](#footnote-583)).

به هر حال نخعی به علت داشتن این دیدگاه، از بعضی از مخالفات خود با حدیث ابوهریره پرده برداشته است. اما مقایسه‌ی فقهی که ابوهریره روایت کرده با فقه مورد قبول نخعی می‌تواند در این زمینه، برای داوری کردن به نفع یکی از آن دو طرف مرجع شناخته شود و می‌توان برای این کار به آوردن یک مثال اکتفا کرد:

رد گوسفند تصریه شده بعد از فروش:

یکی از این موارد حدیثی است از ابوهریره با مضمون رد گوسفندی که بعد از جمع شدن شیر زیاد در پستان‌هایش بر اثر برخورداری از دوشیدن آن، فروخته می‌شود به شرط این‌که مشتری یک صاع خرما را به عوض شیری که استفاده کرده است، به همراه گوسفند به مشتری برگرداند که این حدیث را بخاری([[584]](#footnote-584)) روایت نموده و به دنبال آن فتوایی از ابن عباس آورده که موافق مفاد حدیث است. این گوسفند «مصراه» نامیده می‌شود. بدین معنی که «شیر در پستان گوسفند صَرْی یعنی حبس شده و برای چند روز از دوشیدن آن خودداری می‌نمایند و تصریه در اصل به معنی حبس آب و جمع‌ کردن آن آمده است». محفله نیز همان گوسفند مصراه است. و بدین جهت محفله گفته می‌شود که شیر در پستانش جمع شده است.

جمهور فقها به مضمون این حدیث عمل کرده‌اند، مگر نخعی و به تبع او ابوحنیفه که آن را مخالف قیاس دانسته و رد کرده‌اند. و به تعبیری آن را مخالف مبادی عامه و اصول مقرر در شریعت دانسته‌اند. بدین معنی که آن را مخالف قیاس عام که عبارت است از عمل به مبادی و قواعد شریعت، تلقی کرده‌اند. لکن حقیقت این است که هرگاه نص ثابت شد به مثابه‌ی اصلی از اصول قلمداد گردیده و به صرف ظن به این‌که مخالف قیاس و اصول است، ردّ نمی‌شود.

چنین پیداست که این موضوع برای امام قاضی ابویوسف و زفر بن هذیل که از اکابر یاران ابوحنیفه می‌باشند روشن و واضح بوده و لذا رای او و نخعی را رد نموده و به حدیث عمل کرده‌اند.

ابن حجر گفته است «جمهور اهل علم به ظاهر این حدیث عمل کرده و ابن مسعود و ابوهریره طبق آن فتوی داده‌اند بدون این‌که هیچ یک از یاران رسول خدا با آنان از در مخالفت درآیند. همچنین عده‌ی بیشماری از تابعین و نسل بعد از آنان نیز با این مسئله موافق بوده‌اند. بدون تفاوت قائل شدن میان این‌که شیر دوشیده شده زیاد باشد یا کم و یا این‌که خرما از خرمای منطقه باشد یا خارج از منطقه وارد شده باشد».

«اکثر حنفیه در اصل مسئله و دیگران هم در فروع آن به مخالفت برخاسته‌اند. حنفیه گفته‌اند: حیوان خریداری شده با عیب تصریه رد نمی‌شود و دادن صاع خرما هم لازم نیست و از میان آنان زفر به مخالفت ایستاده و رای جمهور را پذیرفته است. مگر در مسئله‌ی خرما که گفته است خریدار در میان رد یک صاع خرما و یا نیم صاع گندم مختار خواهد بود».

«ابن ابی لیلی و ابو یوسف نیز در روایتی با جمهور موافق بوده‌اند. جز این‌که آنان گفته‌اند لازم نیست حتما یک صاع خرما به جای شیر استفاده شده با گوسفند مسترد گردد. بل‌که مشتری می‌تواند به جای خرما قیمت آن را هم به فروشنده برگرداند. در روایتی از امام مالک و برخی شافعیه نیز همین رای آمده لکن گفته‌اند به جای شیر باید از قوت منطقه به فروشنده پرداخت همچنان که در زکات فطر نیز این کار لازم است».

«بغوی نقل کرده است که در این‌که اگر بایع و مشتری به غیر خرما از قوت یا غیر آن رضایت دادند کافی است، خلافی در میان علما وجود ندارد. اما ابن کج گفته است در این مسئله علما با هم متفق نیستند و ماوردی دو رای را در صورتی که مشتری از پیدا کردن خرما عاجز ماند نقل کرده است، مبنی بر این‌که آیا قیمت خرما را با نرخ آن‌جا می‌پردازد و یا با نرخ نزدیک‌ترین کشوری که خرما را از آن‌جا وارد می‌سازند که حنابله رای دوم را پذیرفته‌اند».

«حنفیه با بهانه‌های گوناگون از عمل به حدیث مصراه خودداری کرده‌اند:

برخی از آنان حدیث را به دلیل این‌که روایت ابوهریره است، مخدوش دانسته و گفته‌اند چون ابوهریره به درجه‌ی ابن مسعود و غیر او از فقهای صحابه نرسیده است، نمی‌توان به حدیثی از او که مخالف قیاس جلی باشد، عمل کرد و این حرفی است که گوینده‌اش خود را با ارائه‌ی آن آزار داده است و نقل آن ما را از ردش بی‌نیاز می‌سازد و خود ابوحنیفه قیاس جلی را به خاطر روایت ابوهریره و امثال او ترک نموده است. مانند مسئله‌ی وضو با نبیذ خرما و یا تجدید وضو از قهقهه در نماز و غیر این‌ها. و به نظرم به خاطر این نکته است که بخاری حدیث ابن مسعود را به دنبال حدیث ابوهریره آورده برای اشاره به این‌که ابن مسعود هم به مطابق حدیث ابوهریره فتوی داده است و در صورتی که حدیث ابوهریره در این مورد ثابت نمی‌بود، ابن مسعود در این مسئله با قیاس جلی مخالفت نمی‌کرد».

سپس ابن حجر می‌افزاید: «باید گفت که ابوهریره به تنهایی این حدیث را روایت نکرده است. بلکه ابوداود آن را از حدیث ابن عمر روایت نموده و طبرانی نیز آن را از طریق دیگری از ابن عمر روایت نموده است. همچنین ابویعلی آن را از حدیث انس روایت کرده و هکذا بیهقی در خلافیات آن را از حدیث عمرو بن المزنی و احمد از روایت مردی از صحابه که نام برده نشده، روایت نموده است».

«ابن عبدالبر گفته است این حدیث از نظر عقل، صحت و ثبوتش مورد اجماع است و کسی که آن را نپذیرفته به دلایل بی‌اساسی استناد نموده است».

سپس ابن حجر علتهایی را که آنان برای رد این حدیث ابوهریره تراشیده‌اند، همراه با پاسخ آن‌ها، آورده و از سمعانی نقل کرده که گفته است: «هرگاه حدیثی ثابت شد به عنوان اصلی از اصول مورد قبول واقع شده و نیازمند آن نیست که با اصلی دیگر تطبیق داده شود. زیرا اگر با آن موافق باشد که هیچ، اما اگر مخالف آن باشد در این صورت نمی‌توان هیچ کدام از آن‌ها را رد کرد، چرا که اگر چنین کنیم حدیثی را با قیاس رد کرده‌ایم و این عمل به اتفاق مردود می‌باشد»([[585]](#footnote-585)).

آن‌گاه ابن حجر با هشت دلیل قوی اثبات می‌نماید که این حدیث مخالف قیاس نیست.

شیخ در این زمینه داد سخن داده و خوب از عهده‌ی بیان مطلب بر آمده است که حقیر از ذکر این دلایل و کلام ارزشمند دیگری که در اثنای نقول سابق وجود داشت به خاطر وجود اصطلاحات و مباحث فقهی و اصولی که درک آن برای خواننده‌ی غیر متخصص در این فنون، دشوار به نظر می‌رسد، خودداری کردم.

احمد محمد شاکر، کلام ابن حجر را پسندیده و آن را چنین توصیف کرده است: «این سخن سخنی است بسیار بلیغ و عالی در زمینه‌ی نقد ادبی بر سخن کسانی که جرات تعدی به ابوهریره را به خود داده‌اند»([[586]](#footnote-586)).

به این ترتیب عاری ساختن ابوهریره از فقه «از نگاه محققین حنفیه رد شده است»([[587]](#footnote-587)). چون ابن همام در کتاب التحریر گفته است: «ابوهریره فقیه است» و «شارح این کتاب ابن امیر الحاج، ج2، ص 251 گفته است: «ابوهریره چیزی از شرایط اجتهاد کم نداشته و در عصر صحابه فتوی داده است در حالی که در عصر اصحاب به جز مجتهد کسی فتوی صادر نمی‌کرد»([[588]](#footnote-588)).

داناترین فرد مجموع علمای حنفیه، بعد از صدر اول، جامع و شارح کتاب‌های محمد بن حسن شیبانی از شاگردان ابوحنیفه، شمس الائمه سرخسی، متوفای سال 490 هـ.ق، به بیان تعظیم و اجلال ابوهریره از جانب حنفیه پرداخته و کلام بلیغی را بر زبان جاری ساخته که در آن به گونه‌ی مسرت‌بخشی از ابوهریره تعریف کرده و حنفیه را از تهمت کاستن قدر و منزلت ابوهریره تبرئه نموده و گفته است: «شاید کسی گمان کند که این سخن ما توهین به ابوهریره است، معاذالله که چنین باشد، چون ابوهریره در عدالت، حفظ و ضبط حدیث پیشتاز است»([[589]](#footnote-589)). و نیز گفته است: «ابوهریره کسی است که احدی در عدالت و طول صحبت او با رسول خدا ج شک ندارد». سپس در ادامه گفت: «همچنین در حسن حفظ و ضبط او نیز کسی شک ندارد»([[590]](#footnote-590)) و او را توصیف کرده به این‌که: «او به عدالت، ضبط و حفظ معروف است» و او «جزو کسانی است که به مصاحبت رسول خدا ج و شنیدن حدیث از او شهرت یافته‌اند»([[591]](#footnote-591)).

اما آن‌چه ابوریه روایت کرده مبنی بر این‌که ابوحنیفه گفته است: همه‌ی اصحاب رسول خدا دارای عدالت می‌باشند، به استثنای عده‌ای و ابوهریره را هم استثنا کرده است، این یک دروغ بیش نیست و احدی از ثقات آن را روایت نکرده است. بلکه فقط ابن ابی‌الحدید آن را از اسکافی روایت کرده و هر دوی آن‌ها (از نظر روایت) ضعیف می‌باشند.

البته هر چه باشد نخعی، ابو حنیفه و یارانش در مقام اجتهاد محض بوده و به هر حال مأجور نخواهند بود، زیرا می‌دانیم که آنان از نیت پاک، ایمان قوی و تعصب برای دفاع از شریعت برخوردار بوده‌اند و هیچ کدام از ایشان نخواسته‌اند با این اجتهادات خود ابوهریره را متهم به دروغ کرده و یا از او بدگویی کند. چون آنان برتر از آنند که بر چنین گناه بزرگ و بدعت منکری تصمیم بگیرند ـ حاشا از ایشان ـ زیرا آنان جزو امامانی هستند که مقتدای مردم بوده و از آنان تقلید به عمل آمده است. بلکه بیماری در دل کسانی قرار دارد که مقصود و کلام آنان را تحریف کرده است. زیرا ابوحنیفه اگر از یک سو برخی از احادیث ابوهریره را رد کرده است. از طرفی دیگر بسیاری از احادیثش را روایت نموده است. برای نمونه به «کتاب الاثار» که ابویوسف آن را از او روایت کرده([[592]](#footnote-592)) و همچنین به مسند امام ابوحنیفه که حصکفی آن را روایت نموده است، مراجعه شود.

انتقاد از طرف ضعیف‌ باوران

«بدان که مردم از لحاظ درک و فهم و آرا با هم تفاوت دارند به ویژه در مسائل مربوط به امور دینی و غیبی، چون علم انسان در برابر علم و حکمت خداوند متعال ناچیز است و بدین خاطر آیات فراوانی در قرآن هست که بسیاری از مردم فهم آن‌ها را مشکل می‌پندارند و در این زمینه کتاب‌های زیادی تالیف شده است. همچنین عده‌ی زیادی از مردم احادیث فراوان ثابت شده از رسول خدا ج را دشوار می‌انگارند که برخی از آن‌ها را بزرگان صحابه و یا تعدای از آنان روایت کرده‌اند».

بدینسان معلوم می‌شود که دشوار و مشکل به نظر رسیدن نصی به معنی باطل بودن آن نص نیست و وجود نصوصی که ظاهر آن‌ها مشکل است به صورت اتفاقی در کتاب و سنت واقع نشده‌اند بکله عمدا در نظر گرفته شده‌اند برای این‌که خداوند درون انسان‌ها را بیازماید و راه‌هایی را برای تلاش و فعالیت‌های علمی به روی علما بگشاید تا به وسیله‌ی آن‌ بر درجاتشان بیفزاید([[593]](#footnote-593)).

اما کم‌خردان، عقلشان از تصور این امور غیبی و غریب عاجز مانده و لذا گفتند لازم است حدیث را بر عقل عرضه کرد و هر آن‌چه در محدوده‌ی تصورات عقل ناقص آنان قرار گرفت، آن را پذیرفته و صحیح دانستند و حدیثی را که از حدود تصورات عقلشان خارج بود، رها کرده و روایتش را به دروغ متهم ساختند.

«داستان عرضه کردن حدیث بر عقل، داستانی است قدیم که برخی از معتزلیان مردم را به آن فراخوانده و عملا آن را به اجرا در‌آورده‌اند و خاورشناسان نیز اخیرا آن را مطرح ساخته‌اند و استاد احمد امین/ در این مسئله از آنان تبعیت کرده و تعدادی از احادیث صحیح را به عنوان مثال ذکر کرده و به نظر وی عقلا غیر قابل قبول می‌باشند».

آنان «در میان حدیثی که عقل آن را نمی‌پذیرد با حدیثی که آن را غریب می‌پندارد تفاوت قایل نشده‌اند و هر دو نوع حدیث را در این‌که باید به سرعت آن‌ها را انکار و تکذیب کرد، یکی دانسته‌اند. با این‌که حکم عقل در حدیثی که آن را نمی‌پذیرد، ناشی از محال بودن آن است و در حدیثی که آن را غریب می‌داند ناشی از عاجر ماندن از تصور آن است و میان این دو حدیث تفاوت بسیار زیاد است»([[594]](#footnote-594)).

یکی از زشت‌ترین جسارت‌هایی که مرتکب آن شده‌اند و نیز از بدترین فریبی که از عقل ناقص خود خورده‌اند، این است که احادیث ابوهریرهس را تکذیب نموده‌اند. اما مشاهده یک نمونه از حقی که آن را از ابوهریره غریب پنداشته‌اند، به خوبی روشن می‌سازد که انسان چگونه باید حدیث صحیح الاسناد را بپذیرد ولو این‌که غریب هم باشد و حدیث مگس در این باره برای اهل اندیشه، کافی است.

حدیث مگس

بخاری روایت کرده از ابوهریرهس که رسول خدا ج گفت: «إذا وقع الذباب في أناء أحدکم فلیغمسه کله ثم لیطرحه فإن في أحد جناحیه شفاء وفي الإخرداء»([[595]](#footnote-595))

[هر گاه مگس در یکی از ظرف‌های شما واقع شد (کسی که می‌خواهد یا ناچار است از محتوای ظرف استقاده کند) باید همه‌ی مگس را در مایع فرو ببرد و سپس آن را دور اندازد، چرا که در یکی از بال‌هایش (سبب) شفا و در دیگری سبب درد وجود دارد.]

به علت غرابتی که در حدیث وجود دارد، افراد ضعیف الایمان و گستاخان به تکذیب آن مبادرت ورزیده‌اند در حالی که ـ قبل از این‌که به تجزیه و تحلیل حدیث از نظر طبی بپردازیم ـ می‌بینیم در واقع راویان دیگری نیز غیر از ابوهریره آن را روایت کرده‌اند و به این ترتیب ابوهریره از انفراد خارج شده و به حالت متابعه([[596]](#footnote-596)) می‌پیوندد. و سوگند به خدا این درآمدن به حالت متابعه نیست، بل‌که شایسته‌تر آن است که گفته شود غیر ابوهریره نیز توفیق نیل به مشارکت در اجر و شرف حمل این حدیث و تبلیغ آن به امت را به دست آورده‌اند. چون ابوهریرهس به تنهایی آن را روایت نکرده است. بلکه ابوسعید خدری نیز آن را از پیامبر ج روایت کرده است. آن‌چنان که در مسند امام احمد حدیث شماره (11207) سنن النسائی، ج2 ص 193 و سنن ابن ماجه، ج2، ص 185، با سند صحیح آمده است. همچنین انس بن مالک، بر اساس آنچه هیتمی در مجمع‌الزوائد، ج5، ص 38 گفته، آن را روایت نموده است. طبق گفته‌ی هیتمی بزار آن را روایت کرده و رجال آن رجال حدیث صحیح می‌باشند.

از کسانی که به بهترین شیوه درباره‌ی صحت این حدیث سخن گفته‌اند می‌توان به استاد شیخ محمد السماحی اشاره نمود. زیرا او به طول مفصل راجع به طرق حدیث و آرای متقدمین درباره‌ی آن، بحث کرده است. سپس در ضمن جوابیه‌اش یک مقاله‌ی علمی بسیار مهمی را از دو نفر طبیب به نام‌های دکتر محمود کمال و دکتر محمد عبدالمنعم حسین آورده که آن را در جزء هفتم از مجله‌ی الازهر سال 1378 منتشر ساختند و در آن موضوع اثبات حمل مواد ضد میکروب توسط مگس را از دانشمندان غرب نقل کرده و گفته‌اند: دانشمندان غربی این مواد را در مگس کشف نموده‌اند.

این دو پزشک می‌گویند: «در منابع علمی آمده است که «بریفلد» استاد دانشگاه‌ هال آلمان در سال 1871 دریافت که مگس خانگی مبتلا به انگلی از جنس انگل‌های قارچی است که او آن‌ها را امپوزا موسکی نامید.... او گفت: این انگل‌ها در لایه‌ی چربی داخل شکم مگس به صورت سلول‌های محتوی آنزیمی خاص زندگی می‌کنند. آن‌ها در ابتدا دایره‌ شکل بوده و سپس در جهت طول تغییر شکل داده و از راه سوراخ‌های تنفسی یا از میان مفاصل بطنی از شکم خارج و در بیرون جسم مگس قرار می‌گیرند. این فرایند نقش تناسلی انگل را بازی کرده و تخم انگل‌ها به مقداری که امکان انفجار سلول را فراهم سازند در داخل سلول تجمع نموده و بدینسان سلول باز شده و تخم‌ها به سوی خارج آزاد می‌شوند و این انفجار و رهاسازی با نیروی دفع شدیدی انجام می‌پذیرد به گونه‌ای که تخم‌ها بر اثر منفجر شدن سلول و فوران مایع داخل آن به مقدار تقریبی 2 سانتی‌متر، دور رانده می‌شوند. همواره در پیرامون مگس مرده و رها شده بر شیشه، میدانی از تخم این انگل‌ها وجود دارد. سر سلول‌های مستطیل شکلی که تخم‌ها از آن خارج می‌شود پیرامون شکم و پشت (بخش سوم و نهایی مگس) قرار دارد و این قسمت از مگس هنگامی که بر جایی می‌نشیند تا توازن خود را حفظ کرده و آماده‌ی پرواز گردد، همواره بلندنگاه داشته می‌شود و انفجار سلول ـ همچنان که گفته شد ـ پس از بالا رفتن فشار مایع داخل سلول مستطیل شکل به مقدار معینی، به وقوع می‌پیوندد.

«این فرایند گاهی ناشی از وجود قطره‌ای زائد از مایع موجود پیرامون سلول مستطیل شکل می‌باشد و در هنگام انفجار همراه با مایع و تخم‌ها مقداری از سیتوپلازم از انگل خارج می‌شود. همچنان که استاد لانگیرون ـ بزرگترین استاد در دانش انگل‌شناسی در سال 1945 ـ گفته است: این انگل‌های قارچی، همچنان که گفتیم، به صورت سلول‌هایی دایره شکل در داخل بافت‌های بدن مگس، زندگی می‌کنند و آنزیم‌هایی قوی از خود ترشح می‌نمایند، در حدی که اجزای حامل بیماری حشره را تجزیه کرده و آن را ذوب می‌سازند.

از سویی یگر در سال‌های (1950-1947)‌ آرنشتین و کوک از انگلستان و رولیوس سویسی توانستند نوعی آنتی بیوتیک را به نام جافاسین از همان انگل‌های موجود در مگس استخراج نمایند که این آنتی بیوتیک باکتری‌های مختلفی را از جمله باکتری‌های گرم منفی و گرم مثبت و همچنین باکتری‌های بیماری دیسانتری و تیفوئید را می‌کشد. در سال 1948 دانشمندانی چون بریان، ‌کورتیس، هیمینگ، جیفریس و ماکجوان از انگلستان آنتی بیوتیکی به نام کلوتیزین را از انگل‌های قارچی که در مگس می‌زید و بر باکتری‌های گرم منفی از جمله باکتری‌های دیسانتری و تیفوئید تاثیر می‌گذارد، ‌تولید کردند.

در سال 1949 کوکس و فامر از انگلستان، گرمان، روث اتلنجر و بلاتنر از سویس آنتی بیوتیکی موسوم به انیاتین از خود انگل‌های قارچی که در مگس زندگی می‌کنند تولید کردند که تاثیر زیادی بر روی باکتری‌های گرم مثبت و گرم منفی و همچنین بر برخی از انگل‌های دیگر از جمله باکتری دیسانتری، تیفوئید و کولیرا، دارد.

«این آنتی بیوتیک‌ها هنوز در پزشکی به کار برده نشده‌اند ولی تنها به یک دلیل از عجایب علمی به شمار می‌روند و آن این‌که اگر به مقدار زیادی داخل جسم شوند باعث به وجود آمدن مشکلات زیادی در زمینه‌ی بیماری می‌گردند در حالی که از قدرت بسیار بالایی برخوردار بوده و قدرتشان از قدرت تمامی آنتی‌بیوتیک‌های مورد استعمال در علاج بیماری‌های گوناگون بیشتر است و مقدار بسیار کمی از آن‌ها برای جلوگیری از حیات یا رشد باکتری‌های تیفوئید، ‌دیسانتری، کولیرا و امثال آن، کفایت می‌کند».

در سال 1947 موفیتش آنتی‌بیوتیک‌هایی را از مزرعه‌ی انگل‌های موجود بر روی جسم مگس جدا کرد و دید که آن‌ها دارای تاثیر فراوانی بر برخی باکتری‌های گرم منفی مانند باکتری تیفوئید دیسانتری و امثال آن‌ها می‌باشند.

«وی همچنین با بحث و بررسی پیرامون نفع این انگل‌های قارچی برای مقاومت در برابر میکروب‌های به وجود آورنده‌ی بیماری تب که مدت کمی برای بستری لازم دارد، دریافت که یک گرم از این آنتی بیوتیک ممکن است بیش از 1000 لیتر شیر را از آلودگی به باکتری‌های بیماری‌زای نامبرده محفوظ نگاه دارد و این خود بزرگترین دلیل است بر قدرت فراوان این آنتی‌بیوتیک‌ها».

«اما در خصوص آلودگی مگس به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب کولیرا، تیفوئید و دیسانتریت و غیر آن که مگس آن‌ها را از فاضلاب‌ها، فضولات و مدفوع بیماران، جاهایی که مگس اکثرا به آن‌ها رفت و آمد می‌کند، منتقل می‌سازد، باید گفت که این میکروب‌ها فقط بر روی پاهای مگس و یا در مدفوع آن وجود خواهد داشت و این مطلب در تمامی منابع باکتر‌ی شناسی به اثبات رسیده است و ذکر نام مؤلفین با منابعی که به این حقیقت روشن تصریح نموده‌اند، ضروری به نظر نمی‌رسد».

«از همه‌ی آنچه گفته شد نتیجه می‌گیریم که هر گاه مگس بر روی خوراک، نشست بدون شک آن را با پاهایش که آلوده به میکروب‌های بیماری‌زایی چون میکروب تیفوئید، کولیرا، دیسانتری و یا غیر آن‌ها، لمس می‌نماید و هر گاه روی غذا، مدفوع انداخت آن را ـ همچنان که در مورد آلودگی‌های پاهایش اشاره کردیم ـ آلوده می‌سازد».

«اما انگل‌های قارچی که آنتی‌بیوتیک از خود ترشح می‌نمایند و میکروب‌های بیماری‌زای موجود در مدفوع و در روی پاهای مگس را می‌کشند، این انگل‌ها در شکم مگس قرار داشته و همراه با مایع موجود در سلول مستطیل شکل که محتوی آنتی‌بیوتیک می‌باشد از انگل‌ها رها نمی‌شود مگر وقتی که مایعی که فشار داخلی مایع سلول را افزایش می‌دهد با آن برخورد کند و سبب انفجار سلول مستطیل شکل و خروج تخم‌ها و مایع گردد».

«بدینسان دانشمندان با بررسی‌های خود این حدیث نبوی را که ضرورت فرو بردن همه‌ی مگس‌ را در مایع یا خوراکی که در آن افتاده است را به خاطر خنثی کردن اثر میکروب‌های بیماری‌زایی که با پا یا در مدفوعش آن‌ها را منتقل ساخته است، تفسیر می‌نمایند».

«همچنین حقیقت دیگری را که حدیث به آن اشاره کرده است، روشن ساخته‌اند و آن این‌که در یکی از بال‌های مگس بیماری وجود دارد و در واقع یعنی یکی از اجزای جسم مگس محتوی بیماری‌های منتقل شده توسط میکروب‌های بیماری‌زایی است که با خود حمل کرده است و با بال دیگرش در برگیرنده‌ی شفا و درمان است که عبارت است از آنتی‌بیوتیک‌هایی که انگل‌های قارچی موجود در شکم مگس، آن‌هایی که همراه با مایع موجود در پیرامون سلول‌های مستطیل شکل انگل‌ها، خارج می‌شوند، آن‌ها را ترشح می‌نمایند»([[597]](#footnote-597)).

بدینسان معجزه‌ی خداوند ـ علی‌رغم میل و خواست الحاد ـ تحقق پیدا می‌کند.

قسمت سوم:
با کسانی که حدیث ابوهریره را روایت کرده‌اند

مقدمه

روایت افراد مورد اطمینان (موثق) از او:

حاکم از شیخ شیوخش ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه روایت کرده که او در مورد ابوهریره می‌گوید: «او از جمله‌ی یارانی بوده که بیشترین عدد احادیث روایت شده از رسول خدا ج را ـ در میان روایاتی که از او و بقیه‌ی یاران با مخارج صحیح منتشر گردیده‌اند ـ به خود اختصاص داده است»([[598]](#footnote-598)).

حافظ ابن حجر می‌گوید: اهل حدیث بر این امر که ابوهریره بیشتر از همه‌ی اصحاب از رسول خدا ج حدیث روایت کرده است، اتفاق دارند. ابومحمد بن حزم گوید مسند بقی بن مخلد بیش از پنج هزار و سیصد و اندی از احادیث مروی ابوهریره را در خود جای داده است([[599]](#footnote-599)).

جای توجه و دقت است که این عدد، عدد متون مستقل نیست، بلکه عدد تمامی روایاتی است با تکراری‌ها و روایات ضعیف که بقی بن مخلد آن‌ها را از ابوهریره روایت کرده است. با این وصف تعداد روایات صحیحه‌ی غیر تکراری نسبت به این رقم خیلی کمتر است، پس نکند که ابهام آفرینی طعنه‌گران تو را بفریبد که گویا بیشتر از پنج هزار متن را روایت کرده است و دلیل بر این ادعا هم این است که امام احمد پسر حنبل در مسند خویش 3848 حدیث را از او روایت کرده است که احادیث تکراری فراوان ـ به لفظ یا معنی ـ در میان آن‌ها وجود دارد. چون عادت و رویه‌ی او در مسندش بر تکرار حدیث([[600]](#footnote-600)) است و در میان مرویات او احادیث ضعیف‌السند وجود دارد و جز تعداد کمی، به احادیث صحیح غیر مکرر دست نیافته است، که خیلی از این رقم کمتر‌اند. مطلبی که از این هم بیشتر بر مقصد ما دلالت می‌ورزد، این‌که ابن حجر عسقلانی احادیث صحیحه‌ی منقول از ابوهریره را که در بخاری آمده‌اند، بر شمرده‌ است. تنها به 446 حدیث صحیح دسترسی پیدا کرده است([[601]](#footnote-601)). این در حالی است که 1011 حدیث موصول را از ابوهریره برشمرده است. سبب این تفاوت فراوان این است که بیشتر این روایت‌ها تکراری هستند. با این توضیح روشن می‌شود که محدثین احادیث ضعیف و تکراری را نیز در مرویات خویش می‌آوردند. پس از تدلیس دشمنان، و هولناک شمردن کثرت احادیث ابوهریره توسط آن‌ها، بر حذر باش و مقارنه‌ای میان سرشماری بنده و سرشماری ابن حجر برای احادیث او بزرگترین دلیل برای شما به شمار می‌رود. این حقیقتی بسیار مهم برای دفع شبهاتی است که در رابطه با کثرت روایت ابوهریره و قلت روایت دیگران، به راه انداخته‌اند. زیرا آن‌ها تعداد احادیث ابوهریره را می‌آورند، آن‌ هم طبق سرشماری ابن حجر یا غیر او. یعنی چنین نیست که همه‌ی آن‌چه به ابوهریره نسبت داده شده است، صحیح، و از او روایت گردیده باشد. بل‌که جعل کنندگان حدیث او را مقصد و هدف خویش قرار داده و احادیث کثیری به نام او جعل و وضع کرده‌اند و دراین راستا از آوازه و شهرت او استفاده نموده‌اند. اگر بقی پسر مخلد همه‌ی احادیث ابوهریره را در مسند خویش ذکر کرده است، قرار نیست که ابوهریره ملزم به دفاع از همه‌ی روایاتی باشد که از او روایت گشته‌اند.

و این احادیث پاک و طیبه‌ی فراوان را افراد کثیری از او روایت کرده‌اند.

ابن حجر گوید: بخاری گفته که نزدیک به 800 نفر از اهل علم ـ یا بیشتر از این عدد ـ از صحابه و تابعین و غیرهم احادیث را از ابوهریره روایت کرده‌اند([[602]](#footnote-602)).

همه‌ی این افراد محل ثقه و جای اطمنیان بوده‌اند، جز اندک افرادی که مجهول الحال مانده‌اند و جز تعداد قلیلی که ضعیف بوده‌اند.

این امر که تعداد به این فراوانی (800 نفر) از بزرگان صحابه و تابعین حدیث را از او گرفته‌اند و به احادیث و روایات او اعتماد و ثقه پیدا کرده‌اند، در واقع800 دلیل بر جلالت قدر و صدق لهجه‌ی او، و 800 تکذیب بر کسانی که آتش حسادت و عداوت و تعصب دل‌های آن‌ها را خورده است ـ از مستشرقین و پیروان مسلمانانشان ـ‌ تلقی می‌شود([[603]](#footnote-603)).

افراد جای ثقه و اعتماد ـ از آن‌ها نیز، آن‌هایی که شناخته شده و در قوت ضبط و اتقان از دیگران ـ ممتاز هستند. از این رو ائمه‌ی نقد آن‌ها را به چندین درجه تقسیم کرده ‌و احادیث برخی از آن‌ها را به صحیحتر از احادیث دیگران توصیف کرده‌اند. لکن با رعایت احوال کسانی که ـ از تابعین یا تابع تابعین ـ احادیث را از آن‌ها روایت کرده‌اند.

پس صحیح‌ترین اسنادهای ابی هریره در نظر بخاری سندی است که ابو الزناد، از اعرج، سپس ابوهریرهس روایت کرده باشد.

اما صحیح‌ترین حدیث ابوهریره نزد امام احمد پسر حنبل، حدیثی است که محمد بن سیرین روایتش کرده باشد. بعد از او حدیثی که سعید پسر مسیب آن را روایت کرده باشد.

اما صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد امام علی بن مدینی، احادیثی هستندکه شش تن آن‌ها را روایت کرده باشند که عبارتند از ابن المسیب، ابو سلمه، اعرج، ابوصالح، ابن سیرین و طاووس.

صحیح‌ترین احادیث ابوهریره نزد ابن معین نیز، احادیث شش تن هستند که عبارتند از: ابن المسیب، ابو صالح، ابن سیرین، مقبری، اعرج و ابو رافع که در چهار نفر آن‌ها موافق ابن المدینی بوده است و ابا سلمه و طاووس را استثنا کرده که به عوض آن‌ها مقبری و ابو رافع را آورده است.

اما بخاری از همه‌ی این‌ها، و افراد بسیاری غیر این‌ها نیز، از بزرگان تابعین احادیث روایت کرده است و در نتیجه‌ مجموعه‌ی یارانی که بخاری برای ابوهریره ذکر کرده است، 57 نفر تابعی هستند که این عده غیر ابن عباس و انس هستند که از جمله‌ی 800 نفری به شمار می‌آیند که بخاری آن‌ها را شمرده است که از ابوهریره حدیث نقل کرده‌اند.

من بر این امر حریص بودم که سخن بخاری را در زمینه‌ی 800 نفر بودن کسانی که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند، تحقیق کنم و یک سرشماری دقیق علمی بر روی آن‌ها انجام دهم که دل دوستداران ابوهریره از آن شاد گردد و هر کس را که مدعی است، بخاری در مورد ابوهریره مبالغه ورزیده و به سکوت وادارد. به استخراج مثال‌هایی از روایات یاران ابوهریره در صحیحین و سنن اربعه (ابی دواد ـ نسایی ـ ترمذی و ابن ماجه) و مسند احمد پرداختم، بعد روایات کسان دیگری را ذکر کردم که در این هفت کتاب نیامده‌اند و آن‌ها را از کتاب‌های دیگری استخراج کردم، بعد به استخراج نام کسانی پرداختم که عبدالرحمن پسر ابی الحاتم در کتاب الجرح و التعدیل روایت آن‌ها را از ابوهریره آورده است و من به روایت آن‌ها در این کتب دست نیافته‌ام. بعد به ذکر اسامی کسانی پرداخته‌ام که ابن حبان در کتابش الثقات روایت آن‌ها از ابوهریره را آورده است که در این کتب نیامده‌اند، بعد فهرستی از این روایات طبق حروف الفبا با تکرار کسانی که مشهور به لقب یا کنیه‌ای هستند ـ اگر روایتی از او نقل شده باشد ـ پرداخته‌ام و به هر کدام از آنان عددی اختصاص داده‌ام، بعد در فهرست دیگری به ارقام کسانی که بخاری نام آن‌ها را در صحیح خود آورده است، پرداخته‌ام. بعد ارقام کسانی را که مسلم آن‌ها را ذکر کرده و در فهرست بخاری نیامده‌اند، آورده‌ام. بعد فهرست کسانی را که اصحاب سنن و امام احمد آورده‌اند بر فهرست بخاری و مسلم افزوده‌ام. بعد فهرست کسانی را که ابن راهویه و غیر او بر مرویات این هفت کتاب افزوده‌اند، آورده‌ام. بعد نام کسانی را که ابن ابی الحاتم آورده است، بعد زیادات ابن حبان را، همه‌ی این سعی و تلاش و فهرست بندی در راستای استفاده بیشتر خواننده و محقق صورت گرفته است که خواننده محترم همه‌ی این توضیحات و فهرست‌ها را در کتاب مفصل بنده موسوم به «دفاع عن أبي هریرة» «دفاعی از ابوهریره» خواهد یافت.

مناقب ابوهریره در این خلاصه نمی‌شوند که تعداد 800 نفر ـ طبق شمارش بخاری ـ یا بیشتر احادیث او را روایت کرده‌اند، چرا که طبق سرشماری که من انجام داده‌ام، عدد آن‌ها کمی کمتر از این رقم است، بلکه منحصر گردانیدن آن‌ها در هشتصد تن باعث ضایع شدن بسیاری از دست‌نوشت‌های حدیثی خواهد شد که مثال‌های فراوان دیگری در آن‌ها وجود دارد. چون در مسند ضخیم بقی بن مخلد و غیر او، بلکه غیر از این مناقب، مناقب دیگری وجود دارد که در ضمن اعترافات اتباع تابعین در ممالک حجاز و عراق و شام و مصر و خراسان آشکار و روشن می‌شوند که اعترافات این عدد فراوان به روایات یاران ابوهریره که احادیث از او گرفته و به دیگران رسانده‌اند و در کتب مدون حدیث به وفور یافت می‌شوند، جزو مفاخر و مناقب او به شمار می‌آیند.

بسیار مفید و با اهمیت به نظر می‌رسد که خواننده‌ی عزیز را بر نام‌هایی مطلع گردانیم که از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند و با این‌که از جمله‌ی بزرگان و شجاعان انسان‌ها بوده‌اند و به عقل و نیک اندیشی و دورنگری شهرت داشته‌اند و صاحب فقه و استنباط بوده، یا اهل عدل و حسن قضاوت و زهد و پارسای و کثرت عبادت به شمار رفته‌اند یا به شریف‌ترین خانواده‌های قریشی و انصاری منتسب بوده‌اند. با وصف دارا بودن همه‌ی این مناقب ـ که محال است این چنین افرادی از مشاهده‌ی دروغ از او غفلت بورزند ـ از ابوهریره حدیث روایت کرده‌اند. کسی که دروغگو و ضعیف یا اهل جعل حدیث باشد، حال و وضع خود را حداقل از دو سه نفر مخفی نگه می‌دارد که از او حدیث روایت می‌کنند و بعضا به دروغگویی همچون خودش می‌رسد که در جهت خدمت به اطلاع رسانی دروغ و دروغگویی، دروغ او را نقل کند اما محال است که کسی بتواند حال و وضع درغگویانه‌ی خود را از صدها نفر پنهان بدارد، یا این‌که به صدها نفر دروغگو دسترسی پیدا کند و همه‌ی آن‌ها مسخرش شوند. چنین نیست که خداوند متعال غفلت و سادگی را برای صدها نفر روایت کننده مکتوب و مقرر فرموده باشد، اما آقایان اسکافی و ابوریه اهل ذکاوت و هوشمندی و خرد تلقی شوند. تا یکی باور کند و بگوید، آن‌ها نتوانسته‌اند حال و وضع ابوهریره را کشف و درک کنند، اما ابوریه توانسته است؛ خداوند سبحان مقرر فرموده است که ما افراد دروغگو و منافق را از لحن بیان شناسایی کنیم. چنان‌که در کتاب مبارکش فرموده است. چه شد که بااین تعداد فراوان لحن قول و دروغگویی ـ اگر دروغگو بوده ـ ابوهریره را در نیافتند، در حالی که در میان آن‌ها ده‌ها تن از بزرگان تابعین ـ از نظر علم و صدق و ورع و امر به معروف وجود داشته است، از جمله‌ی آن‌ها کسانی که نام آن‌ها را در فصول مختلفه‌ی این کتاب آوردیم.

نام‌های واضحی که آورده‌ایم نزدیک به 750 نفر هستند، در حالی که بخاری فرموده است آن‌ها 800 نفر بوده‌اند.

بدین ترتیب بخاری در سرشماری خود خیلی دقیق بوده است.

این چنین فضل و بزرگواری ابوهریره ـ دراین‌که تعداد کثیری از صحابه اشاعه کننده‌ی علم او بوده‌اند ـ روشن و معلوم می‌گردد.

من برادران مومن ـ دوستداران صحابهس را ـ دعوت می‌کنم که این تحقیق را قرینه و نشانه‌ی صحت و دقت همه‌ی اقوال و سخنان بزرگان صدر اسلام تلقی کنند و حسن ظن‌شان نسبت به ابوهریره، نشات گرفته از حسن ظن‌شان به این بزرگان باشد.

در کتاب مفصل (دفاع عن ابوهریره) دومین گردش مبارک دَوسی را می‌یابید و در آن با کسانی مصافحه می‌نمایید که ابوهریره را ندیده‌اند، بلکه از طریق واسطه حدیث را از او دریافت کرده‌اند و این واسطه‌ها صغار متاخرین تابعین، و افراد زیرک و آگاه بعد از آن‌ها، از بزرگ مردان علمای ممالک و دانشمندان هوشیار علم حدیث به شمار رفته‌اند.

من کوشیده‌ام که در همه‌ی طرق و راه‌هایی که بخاری و مسلم در دو صحیح خود از کانال آن‌ها خواسته‌اند به ابوهریره برسند، ‌تتبع و تحقیق بورزم. بدین وسیله اسنادها را از یاران او به شاگردانشان نسبت داده‌ام، بعد به طبقات پایین‌تر از آن‌ها که به دنبال ایشان آمده‌اند تا به شیوخ بخاری و مسلم منتهی می‌شوند، بعد بسیاری از نام‌ها را ذکر و بیان کرده‌ام که بخاری و مسلم نسبت و توضیح آن‌ها را نادیده‌ گرفته‌اند و در این کار از مقدمه فتح الباری بهره گرفته‌ام.

مقدمه‌ای که بخش مستقلی از کتاب را به خود اختصاص داده است و همچنین از کتاب تهذیب التهذیب بهره گرفته‌ام. برای هر یک از یاران ابوهریره نقشه‌ای مانند شجره‌ی نسب درست کرده‌ام. مانند اسناد‌هایی که بخاری به واسطه‌ی آن‌ها به ابوهریره وصل شده است. بعد نقشه‌ی دیگری برای اسناد‌هایی که امام مسلم به واسطه‌ی آن‌ها به ابوهریره رسیده است و هدفم از این عمل این بوده که نقشه‌ی مبارکی از نام‌های شریفه و مبارک را که احادیث ابوهریره را در سه قرن اول پخش کرده‌اند، تهیه کرده‌ باشم تا این نقشه‌ها کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره که به سرعت بر اسانید صحیحه‌ای که به واسطه‌ی آن‌ها احادیث ابوهریره را روایت می‌کنند ـ در هر جا که بیابند، اطلاع پیدا کنند و این مطلب را به عنوان یک ضرورت و نیاز اساسی انجام داده‌ام.

برای تهیه‌ی هر نقشه‌ای شماره‌ی خاصی در نظر گرفته‌ام تا مراجعه به آن به آسانی صورت بگیرد، چنان‌چه شمارشی انجام داده‌ام که به گمانم بسیار دقیق می‌باشد و این شمارش جاهایی را که بخاری یا مسلم نام آن تابعی را از ابوهریره در آن آورده‌اند، مشخص کرده است.

این نقشه‌ها تلاش جدیدی هستند که من به ابتکار خود آن‌ها را به وجود آورده‌ام و خواسته‌ام که کمکی باشند برای دوستداران ابوهریره آن‌هایی که با علم رجال و حدیث و اتصال اسانید آشنایی چندانی ندارند که به سرعت به صحت تعداد بسیاری از احادیث ابوهریره که در صحیحین نیامده‌اند اطلاع و آگاهی پیدا کنند.

این نقشه‌ها هر دیوانی از دیوان‌های حدیث را بر خواننده ـ به هنگام مطالعه‌ی آن ـ عرضه کرده‌اند. زیرا کسی که حدیثی در سننن نسایی یا ابو داود یا مسند احمد می‌یابد و می‌خواهد بر صحت سند آن اطلاع پیدا کند، لازم نیست زحمتی فراوان تحمل کند. بلکه برای او همین بس که نام تابعی را در سند حدیث آن پیدا کند، بعد می‌بیند که این سند بر همه‌ی فروعیات راویان از این تابعی در نقشه یا نقشه‌هایش منطبق است و سند صحیح. نه تنها صحیح بل‌که بر شرط بخاری و مسلم ـ که اعلی درجه‌ی صحت حدیث هستند ـ نیز هست. اگر سند مورد نظر بر این شروط انطباق نیافت، بر او لازم است که پیرامون آن در کتاب‌ها به کاوش بپردازد یا از اهل علم به رجال اسانید سوال و پرسش نماید، آن‌گاه حدیث صحیح یا ضعیف از آب در می‌آید و حکمش برای او روشن می‌شود.

پس بر مشاهده‌ی این مجموعه‌ی نادر و فرید و گران‌بها از این پلاک و پوسترهای گران قیمت و زیبا که نمایش دهنده‌ی هنر دَوسی مستقلی هستند، اطلاع پیدا کنید.

این پوسترها قبل از این‌که یک نقشه شجره‌ی نسب باشند، پوسترهای مزین شده‌ای هستند و تمامی اسماء و نام‌هایی که در آن‌ها آمده‌اند، جای ثقه و اهل کمال و درستی و صدق هستند، مگر تعداد کمی از نام‌ها که صاحبانشان جزو صادقینی بوده‌اند، که کمال و درستی‌شان کمتر از بقیه بوده‌ است، و بخاری و مسلم احادیثی را که در آن‌ها مورد اتباع واقع شده‌اند، روایت کرده‌اند نه احادیثی را که در آن‌ها منفرد گشته‌اند.

در مشاهده‌ی این نقشه‌های فرصت دیگری است برای دوستداران ابوهریره تا اجماع ائمه‌ی علما و پارسایان و نوابغ قرون فاضله را بر تداول احادیث ابوهریره به چشم خود ببینند.

نکته ظریف و در خور توجه این‌که، همچنان‌که روایت کنندگان از ابوهریره طبق سرشماری بخاری در حدود 800 نفر هستند، ناقلان احادیث او هم در صحیحین طبق سرشماری که انجام داده‌ام، در حدود 800 نفر اهل ثقه هستند و به هنگام شمارش اسامی آن‌ها می‌بینید که در میان آنان اشراف و بزرگان مسلمان و فرزندان و نوادگان بزرگان صحابه مشاهده می‌شوند:

در میان آنان کسانی را می‌یابی که از ذریه‌ی ابوبکر صدیقس هستند. مانند محمد پسر عبدالله پسر ابی عتیق، محمد پسر عبدالرحمن پسر ابوبکر، یا کسانی که از ذریه‌ی عمر بن خطاب هستند، چون سالم پسر عبدالله پسر عمر، و حفص پسر عاصم پسر عمر و عاصم پسر محمد پسر یزید پسر عبدالله پسر عمر و واقد پسر محمد بن زید بن عبدالله بن عمر و عمر بن حمزه بن عبدالله بن عمر، در میان آنان کسانی هستند که از ذریه‌ی عبدالرحمن بن عوف الزهری القرشی به شمار می‌آیند، مانند: ابی سمله پسر عبدالرحمن بن عوف و حمید بن عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف و فرزند او ابراهیم بن سعد بن ابراهیم و نوه‌ی او عبیدالله بن سعد بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، و یعقوب بن ابراهیم بن سعد بن ابراهیم بن عبدالرحمن، عبدالمجید بن سهیل بن عبدالرحمن و ابی مصعب احمد بن ابی‌بکر الزهری او هم از ذریه و نسل‌ عبدالرحمن.

و کسانی که از ذریه‌ی عبدالله پسر مسعود به شمار می‌آیند، چون: عبدالملک بن معین بن عبدالرحمن بن عبدالله بن مسعود و پسرش محمد بن عبدالملک.

از اموی‌ها نیز: اسماعیل بن امیه‌ی بن عمرو بن سعید بن العاص الاموی و ایوب پسر موسی بن عمرو بن سعید بن العاص و عمرو بن یحیی بن سعید بن عمرو ابن سعید بن العاص.

و دوباره از ذریه‌ی صحابه: عروه بن زبیر بن العوام و فرزندش هشام بن عروه. ابراهیم پسر سعد بن ابی وقاص الزهری و عبدالله بن براد بن یوسف بن ابی برده بن ابوموسی الاشعری. و قدامه بن موسی بن عمر بن صحابی قدامه پسر مظعون الجمحی، و ابوزرعه‌ی بن عمرو بن صحابی جریر پسر عبدالله البجلی و عبیدالله بن عبدالله بن عتبه بن مسعود الهذلی.

و اسحاق بن عبدالله بن صحابی قهرمان ابی طلحه‌ی الانصاری و عبدالله پسر الفضل بن العباس بن ربیعه بن الحارث بن عبدالملک بن هاشم.

عبدالملک پسر ابوبکر بن عبدالرحمن بن الحارث بن الهشام المخزومی و محمد بن عبدالرحمن بن نوفل بن الاسود بن نوفل بن خویلد بن اسد بن عبدالعزی.

محمد پسر معن بن محمد بن معن بن صحابی نضله بن عمرو الغفاری و ایوب بن خالد بن صفوان الانصاری نوه‌ی ابی ایوب الانصاری و اما ائمه‌ی بزرگوار: حسن بصری، محمد بن مسلم الزهری، سفیان ثوری، سفیان بن عیینه، شعبه بن الحجاج، عبیدالله بن المبارک، عبدالرحمن بن عمرو الاوزاعی، عبدالله بن الزبیر الحمیدی القرشی، و حسن بن محمد الزعفرانی، که این دو نفر اخیر از موثق‌ترین یاران شافعی به شمار می‌آیند.

از زاهدان و پارسیان: فضیل پسر عیاض و وهیب پسر الورد المکی و حیوه پسر شریح، همه‌ی این‌ها از رجال صحیحین هستند که روایت مستقیم و مباشر از ابوهریره دارند یا از جمله‌ی کسانی هستند که روایت او را در صحیحین نقل می‌نمایند، دقت کن که چگونه فضل و شرف و بزرگواری از هر طرف ابوهریره را احاطه کرده‌ است.

از این‌رو برای او و برای ما دوستداران او، جایگاه رفیع و بلند هست و برای آن‌ها (صاحبان سوء ظن) پست‌ترین مرتبه و پایه.

\*\*\*

و بعد...

از آن‌جا که یاران رسول خدا ج الگوی دینی ما هستند و آن‌ها حاملان کتاب خدا و سنت محمدی به سوی کسانی که این امانت را از آن‌ها دریافت کرده و به خوبی حمل کرده و به دیگران تحویل داده‌اند، می‌باشند و در نتیجه این امانت صحیح و سالم به ما رسیده است. حق این امانت بر ما و امثال ما ایجاب می‌کند که هر گونه شبهه‌ای از سیره‌ی پاک این بزرگواران دفع کنیم، سیره‌ای که گذشتگان ما با تلاش خود آن را حفظ کرده‌اند و بر ماست که هر گونه بهتان و تجاوز و افترایی را که ظالمانه بر آن‌ها چسپانیده‌اند از ساحت آن‌ها بزداییم تا صورت آن‌ها که بر انظار انسان‌ها عرضه‌ می‌شود، صورتی پاک و صادق بماند. آن‌چنان‌که بوده‌‌اند و زیسته‌اند تا آیندگان به آن‌ها اقتدا و تاسی جویند و نسبت به شریعتی که خداوند توسط آن‌ها به بشریت ارزانی داشته است، اطمنیان کامل داشته باشند و شریعت اسلامی طعن بر آن‌ها را، طعن بر دین تلقی کرده است، چون آن‌ها راویان دین بوده‌اند و زشت و کریه کردن صورت آنان در واقع تشویه‌ چهره‌ی دین و تشویه‌ امانتی که آن‌ها حمل کرده‌اند، به شمار می‌آید. زشت کردن چهره‌ی آن‌ها و طعن بر آن‌ها تشکیک در همه‌ی بنیان‌هایی که شریعت در این دین حنیف و سمیح بر آن‌ها استوار است، به شمار می‌آید و اولین نتایج آن محروم کردن نسل جوان و نسل‌های بعد از آنان از سرمشق حسنه‌ای است که بدان اقتدا و تاسی بجویند و امانات اسلام را به دنبال آنان با خود حمل کنند و این امر ممکن نیست، مگر این‌که حسنات و نیکی‌های آنان را سرمشق قرار دهند و اخلاق و سجایای کریمه‌ی آنان را بشناسند و دریابند که کسانی که این حسنات را تشویه می‌نمایند و این سجایا را در شکلی غیر از شکل طبیعی خود جلوه می‌دهند، در واقع می‌خواهند با اسائه‌ی ادب علیه مردان و بزرگان اسلام، علیه اسلام اسائه‌ی ادب نمایند([[604]](#footnote-604)).

من امیدوارم این صفحات فریادی از فریادهای حق باشند که جوانان مسلمان را بر این دسیسه‌ی خطرناک دشمنان صحابه ـ که این تنها را نمونه‌ای از دسیسه‌های آنان می‌باشد ـ آگاه و متنبه‌ گرداند، تا در نتیجه‌ی آن افراد توفیق پیدا کرده به سوی خیر، بتوانند به تحقیق در حقیقت تاریخ اسلامی همت گمارند و صفات شریف و بزرگوارنه‌ی مردان اسلام را بشناسند و در پی آن دریابند که خداوند عزوجل جزای حفاظت آنان را از حقیقت تاریخ، معجزه‌ای قرار داده است که بر دستان آنان و همکارانشان ظهور یافت و آن این‌که آنان عظیم‌ترین نمونه‌ی انقلاب را در تاریخ بشریت آفریدند([[605]](#footnote-605)).

آری! ابوهریره از تمامی توفان‌هایی که در اطراف او ساخته‌اند و از امواج غداری که زیر پای او را به طلاطم انداخته‌اند، سربلند بیرون آمده است. او برای همیشه پابرجا و استوار ماند. جمهور مردم او را دوست داشتند و برایش احترام قایل شدند و جایگاه و منزلت او را دریافتند و آفرینندگان همه‌ی این تهاجمات گمراه کننده‌ سرافکنده، و شکست خورده عقب نشینی کردند که دامن شرمندگی و شکست را به دنبال خود می‌کشند([[606]](#footnote-606)).

در حقیقت این طعنه‌زنان در روشنایی آن‌چه که از پیش در درونشان جای گرفته است به تحقیق و تنقیب اخبار و روایات ابوهریره می‌پردازند و به تحقیق خالی و دور از هوی و هوس همت نمی‌گمارند، کاری که خاورشناسان نیز در حق ابوهریره، بل‌که در حق علوم مربوط به سنت [علوم الحدیث] کرده‌اند. این عده نیز تحت تاثیر نظریات خاورشناسان قرار گرفته و سخنان آنان را ـ اگر مطابق هوا و خواست‌شان باشد ـ نشخوار می‌کنند، غافل از این‌که این خاورشناسان مغرض به نقادی و خرده‌گیری از احادیث و محدثین اکتفا نکرده، بلکه قرآن را نیز مورد تهاجم ناجوانمردانه‌ی خود قرار داده‌‌اند. اما قرآن و سنت از عملکرد و هجمه‌ی آن‌ها هیچ زیانی متحمل نشده‌اند، زیرا قبل از اینان نیز معتزله و بسیاری از اهل هوا و هوس همه‌ی این‌ کارها یا بعضی از آن را کرده‌اند، اما سنت همچون کوه ثابت قدم و استوار در مقابل آن‌ها ایستاده است و تنها این‌ها بودند که خسته و مایوس و سرافکنده گشتند([[607]](#footnote-607)).

بنابراین ابوریه و دار و دسته‌اش اولین کسانی نیستند که از این در اسلام را کوبیده‌اند، بلکه آن‌ها پیشوایان قدیمی از اهل هوا را دارند، اما اسلام راه خود را همچنان با قوت طی می‌کند. بگذار آن‌ها هر چه توان دارند فریاد برآورند و هرچه دوست دارند بگویند، اسلام فریاد آن‌ها را نشنیده می‌انگارد، لذا یا بدون توجه به ایشان از کنارشان می‌گذرد یا آن‌ها را به شدت نابود و خرد می‌کند.

ولی آن‌چه عجیب به نظر می‌رسد، این است که آن‌چه این معاصرین می‌گویند در اصل و معنا همان چیزی است که قدیمی‌ها گفته‌اند و تنها یک فرق میان آنان و این‌ها وجود دارد و آن این‌که گذشتگان و قدیمی‌ها چه منحرف بوده باشند یا ملحد، عالم و آگاه بوده‌اندو بیشترشان آگاهانه گمراه گشته‌اند و خداوند سرگردانشان کرده است.

اما این معاصرین جز جهل و جرات [بر دهان گشودن به جهل] توشه‌ی دیگری ندارند، الفاظی را تکرار می‌نمایند که حتی به خوبی از عهده‌ی تلفظ آن‌هابر نمی‌آیند، در کفر مقلد‌ند، بعد بر هر کس که بخواهد آن‌ها را براه راست و مستقیم برگرداند، تکبر می‌ورزند([[608]](#footnote-608)).

حتی من در مدت زمان تالیف این کتاب ـ با این‌که به شدت بر پوچی و بی‌ارزشی اعتراضات ابوریه واقف بودم، از مطالعه‌ی واسع و فراوان او، و اطلاع پیدا کردنش بر این همه حدیث فراوان از کتب متفرقه، چنین می‌پنداشتم که او سال‌های طولانی زحمت کشیده‌ تا این همه احادیث و دلایل جمع‌آوری کرده است. من تا آن‌ وقت کتاب طحاوی در زمینه‌ی آثار و احادیث مشکله، تحت عنوان «مشکل‌الآثار» و کتاب ابن قتیبه در زمینه‌ی تاویل حدیث‌های مختلف را مطالعه نکرده بودم و چون پس از گذشت مرحله‌ای از آغاز به کار تالیف این کتاب، دو کتاب یاد شده را مطالعه کردم، متوجه شدم که ابوهریره اصلا چیز جدیدی نیاورده است، بل‌که کارش تنها جمع‌آوری شبهات مختلفه‌ای بوده است که زنادقه دو قرن دوم و سوم آن‌ها را به راه انداخته‌اند و طحاوی و ابن قتیبه آن‌ها را جمع آوری کرده و بعد آن‌ها را در این دو کتاب نمونه و کم نظیرشان نقد و بررسی و در نهایت رّد کرده‌اند و کاری که ابوریه بدان برخاسته و انجام داده این بوده که نقد این دو عالم را بر شبهات جمع آوری شده، حذف کرده و شبهه‌های باقی مانده از زنادقه را باقی گذاشته و آن را کتابی نام نهاده که گویا شعاعی بر سنت می‌اندازد و در واقع کار ابوریه جز این نیست که گفته‌های نظام و المریسی و امثال آن‌ها را بار دیگر نشخوار کرده است.

اگر یک فرد صحابی در تاریخ به درجه‌ای برسد که ابوهریره به آن رسیده است و امروزه فردی بیاید و گمان ببرد که همه‌ی مسلمانان، پیشوایان صحابه و تابعین و محدثین حقیقت او را نشناخته و دریافت نکرده‌اند و او در واقع دروغگو و افتراگر بوده است. این چنین موضعی که برخی از افراد در قبال همچون صحابه‌ی بزرگواری اتخاذ می‌کنند، شایسته‌ی این است که برای اتخاذکنندگان و گویندگان آن وضعیتی بوجود آورد که عقل و علم‌شان ـ با هم ـ با همه‌ مورد استهزاء و تمسخر قرار گیرد([[609]](#footnote-609)).

پس بترسند و بر حذر باشند آن‌هایی که با وصیت خداوند در باره‌ی اصحاب و یاران رسول خدا ج به مخالفت برمی‌خیزند و در مقابل ابوهریره و امثال او دهن کجی می‌کنند و بدانند که: بعد از این‌که خداوند سبحان به عدالت آن‌ها تصریح کرده و به ستایش از آن‌ها پرداخته و اعلان کرده که از آن‌ها راضی است، جایی برای حرف هیچ انسان مسلمانی باقی نمی‌ماند، مگر این‌که دهان به تزکیه و تشریف آن‌ها بگشاید و به بیان حسن اعتقاد خویش در مورد عموم و خصوص آن‌ها بپردازد. اما انسان مومن اندیشمند و عاقل اگر در دین مبین اسلام و چگونگی تاسیس و نشر و تثبیت آن در اطراف و اکناف جهان دقت کند و به مطالعه‌ی درخشش نور اسلام همت گمارد، ‌به این حقیقت ایمان می‌آورد که اصحاب بزرگوار بهترین افراد این امت در سراسر جهان بوده‌اند، زیرا آنان بودند که به خداوند و پیغمبر او ایمان آوردند و در راه اعتلای کلمه‌ی حق با جان و مال به جهاد برخاستند، آنان بودند که در راه دین و نصرت رسول امین از مملکت خود هجرت، و اقوام خود را ترک کردند، و اعمال نیکوی غیر آنان در مقابل اعمال ایشان چیزی است کم و کوچک در مقابل یک شئی بسیار و بزرگ، با این وصف اگر آنان بهترین افراد امت نباشند چه کسی شایستگی این بهترین بودن را دارد؟

اگر انسان مسلمان عارف و دانا نظری به شخصیت رسول خدا ج بیندازد، که «رحمة للعالمین» است و جهان به مقدم او نورانی گردید. اخلاق عظیم او بر همه‌ی بشریت اثر گذارده است و گیتی به برکت مقدم مبارک و دین بزرگوار او نورانی گردیده است، می‌داند که اولین گروه از انسان‌ها که از دین او بهره گرفتند و به نور او منور گردیدند، اصحاب کرام هستند، آیا معقول است که خورشید طلوع کند و اماکن بعید را نورانی گرداند، اما اطراف آن و اماکن نزدیک از پرتو انوار و روشنایی آن بی‌بهره بمانند؟ آیا معقول است که دعوت و فراخوانی رسول خدا ج و ارشادات و آیات تلاوت شده توسط او و احادیث شریف و جوامع کلمه‌ی او، همه‌ چون غباری در مسیر باد بیهوده پراکنده شوند و کسی از آن‌ها سودی نبرد؟ اگر چنین نیست، پس چه کسانی از پرتو نور اسلام، نور و درخشش دریافت کردند و چه کسانی این دین مبین را به اطراف و اکناف جهان رساندند؟ آیا این کار توسط چند نفر که تعدادشان از انگشتان دستان تجاوز نمی‌کند، ممکن است در حالی‌که در حَجَّهُ الوداع تعدادی در حدود صد هزار نفر از مردان مؤمن و زنان مومنه‌ی صالحه‌ی راضیه به سهم پروردگارشان، در خدمت رسول خدا ج بودند.

پس باید دانست که هر کس در حق یاران رسول خدا بدگویی کند و بی‌ادبی بورزد، در واقع می‌خواهد ساختمان اسلام را از اساس ویران کند، اما باید بدانند که ساختمان اسلام مهمتر از آن است که ویران شود و نور اسلام برتر از آن است که خاموش گردد، زیرا خداوند جز این نمی‌خواهد که نور خود را به کمال رساند و پیوسته با پیروزی این آیین آن را گسترده‌تر گرداند، هر چند کافران دوست نداشته باشند([[610]](#footnote-610)).

ای اهل هوی و هوس گم شوید:

اگر با وجود این دلایل باز بر عقیده‌ی انحرافی خویش اصرار بورزید، بدانید که عقاب خداوند شدید است و اگر شما [خلف ناصالح] او را خوار می‌کنید و مورد بی‌احترامی قرار می‌دهید، بدانید که از قدیمیان نیکوکار کوفی کسی هست که بیست سال تمام با ابوهریره مجالست و نشست داشته است، با وجود این هنگام مرگ او آرزو می‌کند ای کاش تنها لحظه‌ای شرف نشست و مجالست با ابوهریره را به او می‌دادند، از اعمش روایت شده که ابوصالح السمان گوید:

من در دنیا آروزی هیچ چیزی نمی‌کردم، جز دو دست لباس سفید که آن‌ها را بپوشم و در خدمت ابوهریره بنشینم([[611]](#footnote-611)).

گویی ابوهریرهس آن‌ها را به پوشیدن لباس سفید امر می‌کند تا ظاهرشان همچون دلهایشان که در درخشش و نورانیت و صفا و ازاله‌ی زنگ و چرک و حقد از آن مانند حدیث رسول الله پاک است، پاک و درخشنده و بی‌زنگ باشد.

اگر شما (ابوریه و امثالش) به سب و ناسزاگویی او برمی‌خیزید، در حالی‌که خداوند شما را امر کرده، برای یاران رسول خدا استغفار و طلب بخشش کنید، بدانید که بزرگانی از تابعین وجود دارند که به همه‌ی نسل‌های مسلمین وصیت می‌کنند برای ابوهریره از خداوند طلب بخشش کنند.

محمدبن سیرین می‌گوید: شبی در خدمت ابوهریره بودیم، گفت پروردگارا از ابوهریره و مادرش و کسی که برای این دو استغفار کند، در گذر، محمد گوید ما [هم‌اکنون] برای آن‌ها طلب غفران می‌کینم تا مشمول دعای او واقع شویم([[612]](#footnote-612)).

من (مؤلف) هم([[613]](#footnote-613)) با صدها میلیون نفر از مسلمانان که هم‌اکنون برای ابوهریره طلب غفران و رضوان می‌کنند ـ ‌آن‌جا که خطیبی روی منبر می‌رود یا واعظی روی منبرش به موعظه می‌پردازد. یا هر فرستنده‌ای یک وصیت اسلامی پخش می‌کند ـ من هم با آن‌ها هم‌زبان شده و می‌گویم خداوندا از ابوهریره و مادرش درگذر و آن‌ها را مورد رحمت خودت قرار بده. و هیچ احدی دهان به سب و دشنام او نمی‌گشاید، مگر این‌که خداوند او را از نعمت بودن با جماعت محروم می‌گرداند و زبانش از نطق به حق گرفتار مشکل می‌شود و از نعمت فصاحت محروم می‌گردد. بی‌شک ابوهریره این آیه‌ی خداوند را تلاوت کرده که می‌فرماید:

﴿يَوۡمَ لَا يُخۡزِي ٱللَّهُ ٱلنَّبِيَّ وَٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ مَعَهُۥۖ نُورُهُمۡ يَسۡعَىٰ بَيۡنَ أَيۡدِيهِمۡ وَبِأَيۡمَٰنِهِمۡ يَقُولُونَ رَبَّنَآ أَتۡمِمۡ لَنَا نُورَنَا وَٱغۡفِرۡ لَنَآۖ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ قَدِيرٞ ٨﴾ [التحریم: 8].

یعنی: در روزی که خداوند پیغمبر و کسانی را که به او ایمان آورده‌اند، خوار و سبک نمی‌دارد. نور ایشان پیشاپیش و سوی راستشان در حرکت است، می‌گویند پروردگارا نور ما را کامل گردان و ما را ببخشای، چرا که تو بر هر چیزی بس توانایی.

ابوهریره از کسانی است که به او (پیغمبر) ایمان آورده‌اند. بی‌گمان او در روز قیامت در انتظار این راهپیمایی لذت بخش با پیغمبر ج است، در حالی که در امن و اطمینان کامل، و دور از هر خوفی است.

ابوهریره نور درخشان و روشن است، خداوند به وسیله‌ی قوه‌ی حفظ او را روشنایی بخشیده است و روایاتش به درازای زمان و در پی هم آمدن نسل‌های مسلمان راهنما و روشنگر خواهند ماند، و هر کس این نور و روشنایی را مشاهده نکند، جز ظلمت و تاریکستان چیزی از او تصور نمی‌کنیم.

رحمت و رضای خدا بر تو باد ای ابوهریره، گویی تو را می‌بینیم که در حق کسی که من در رد مقاله‌ی او، خود را خسته کرده و به زحمت انداخته‌ام، تو بس مشفق و مهربان هستی و در حق کسانی که دوستت ندارند و با تو دشمنی می‌ورزند، همان سخن را تکرار می‌کنی که پیغمبرت در حق کسانی که او را دشمنی می‌کردند، به نقل از قرآن کریم گفت: ﴿يَٰقَوۡمِ أَرَءَيۡتُمۡ إِن كُنتُ عَلَىٰ بَيِّنَةٖ مِّن رَّبِّي وَءَاتَىٰنِي رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِهِۦ فَعُمِّيَتۡ عَلَيۡكُمۡ أَنُلۡزِمُكُمُوهَا وَأَنتُمۡ لَهَا كَٰرِهُونَ ٢٨﴾ [هود: 28].

نوح گفت: ای قوم من، به من بگویید اگر من دلیل روشنی از پروردگارم داشته باشم، و خداوند از رسول خود رحمتی به من عطا فرموده باشد و این رحمت الهی بر شما پنهان مانده باشد، آیا ما می‌توانیم شما را به پذیرش آن واداریم، در حالی که شما دوستش نمی‌دارید و منکر آن می‌باشید؟

نه نه! ای صحابی بزرگوار دوستدار دل‌های ما

آن‌ها را به پذیرش آن بینه وا نمی‌داریم

بل‌که تو عزیزی

بر بینه هستی

و به رحمت خدا مطمئن باش

و برای ما و شما [نزد خدا] اطمینان و آرامش است

و برای آن‌هاست آن‌چه خود برگزیده‌اند، از سر گرانی و اضطراب، ما همواره در حال رجا و خوشحال هستیم

آن‌ها همواره در نگرانی و یاس

وصلی الله علی سیدنا محمد وعلی آله الطیبین وصحبه المیامین أجمعین

پایان

23/10/85

مهمترین مراجع کتاب

احمد بن حنبل(1) مسند

1. چاپ میمنه
2. چاپ معارف، تحقیق احمد محمد شاکر
3. العلل و معرفه الرجال، چاپ آنکارا
4. الزهد: چاپ مکه‌ی مکرمه

بحرالعلوم: محمد مهدی: رجال سید بحرالعلوم، چاپ نجف

بخاری محمد بن اسماعیل:

1. الجامع الصحیح، چاپ محمد علی صبیح
2. الأدب المفرد شرح فضل الله الصمد
3. التاریخ الکبیر، چاپ حیدرآباد

برقی احمد بن ابی‌عبدالله: کتاب الرجال، تهران

ترمذی ابوعیسی السنن، به شرح ابن العربی

ابی جارود عبدالله بن علی: المنتقی، قاهره

ابن ابی حاتم عبدالرحمن: الجرح و التعدیل، حیدرآباد

حاکم نیشابوری: المستدرک علی الصحیحین، حیدر‌آباد

ابن حبان البستی: ‌الثقات، حیدرآباد

ابن حجر العسقلانی:

1. فتح‌الباری به شرح صحیح البخاری چاپ بابی
2. تهذیب التهذیب، حیدرآباد
3. الأصابه فی تمییز الصحابه، قاهره

خطیب محمد عجاج: ابوهریره روایه الأسلام، قاهره 1962

خلیفه بن خیاط:

1. التاریخ، تحقیق اکرم العمری
2. الطبقات، تحقیق اکرم العمری

ابن ابی خیثمه ابوبکر: التاریخ: خطی دانشگاه قرویین

دار قطنی علی بن عمر: السنن: چاپ دار‌المحاسن قاهره

دارمی عبدالله بن عبدالرحمن: السنن چاپخانه‌ی اعتدال دمشق

دارمی عثمان بن سعید: الردعلی البشر المریسی العنید، چاپ‌خانه‌ی انصار‌السنه

ابوداود سلیمان بن اشعث: السنن: چاپ البابی

ابن داود حلی تقی‌الدین: الرجال، تهران

الذهبی شمس‌الدین:

1. میزان الاعتدال، چاپ قاهره
2. تذکره الحفاظ، چاپ حیدرآباد

السباعی مصطفی: السنه و مکانتها فی التشریع الاسلامی، دارالعروبه قاهره

السرخسی محمد بن احمد: اصول سرخسی دار الکتاب العربی

ابن سعد محمد: الطبقات الکبری، بیروت

السماحی محمد: المنهج الحدیث فی علوم الحدیث چاپ ازهر 1985

الشافعی محمد بن ادریس: الرساله، تحقیق احمد محمد شاکر

ابو شهبه محمد: دفاع عن السنه و رد شبه المستشرقین، چاپ ازهر

ابن ابی شیبه ابوبکر: المصنف حیدرآباد

الطحاوی ابوجعفر:

1. معانی الآثار، چاپ کلکته
2. مشکل الآثار، چاپ حیدرآباد

الطوسی ابوجعفر:

1. الرجال، نجف
2. الفهرست، نجف

ابن قتیبه عبدالله بن مسلم:

1. تأویل مختلف الحدیث، قاهره
2. رساله العرب، چاپ توسط محمد کردعلی در ضمن رسائل البلغاء

ابن کثیر ابوالفداء: البدایه و النّهایه، چاپ ششم در قاهره

الکشی محمد بن عمر: رجال الکشی کربلا

ابن ماجه محمد بن یزید: السنن، چاپ توسط محمد فواد عبدالباقی

محمد عبدالرزاق حمزه: ظلمات ابی‌ریه امام اضواء السنه المحمدیه، قاهره

مسلم بن الحجاج: الصحیح، چاپ توسط محمد علی صبیح

ابن المطهرالحلی: رجال العلامه الحلی، نجف

المعلمی عبدالرحمن الیمانی: الأنوار الکاشفه لمافی کتاب اضواء علی السنه من الزلل و التضلیل و المجا زفه، چاپ‌خانه‌ی السلفیه، قاهره

النجاشی احمد بن علی: الرجال چاپ تهران

النسائی احمد بن علی: السنن به شرح سیوطی، قاهره

الواقدی محمد بن عمر: المغازی اکسفورد

ابویف القاضی:

1. الآثار چاپخانه‌ی الأستقامه قاهره
2. الخراج چاپخانه‌ی السلفیه قاهره
1. - بخاری ج 1ص27 [↑](#footnote-ref-1)
2. - تاریخ بغداد ج4 ص308 [↑](#footnote-ref-2)
3. - اقتباس از کلام صدیق حسن خان/ در کتاب الدین الخالص ج 3ص404 [↑](#footnote-ref-3)
4. - اقتباس از کلام شیخ ابی شهبه در کتاب «دفاع عن السنه» ص 113 [↑](#footnote-ref-4)
5. - همان ص 7 [↑](#footnote-ref-5)
6. - همان ص 8 [↑](#footnote-ref-6)
7. - اقتباس از کلام امام مسلم در مقدمه صحیح ص22 [↑](#footnote-ref-7)
8. - یکی از طوایف ازد است که قبیله‌ای است یمنی. [↑](#footnote-ref-8)
9. - فرقه‌ای از مسلمانان که به تعطیل آیات و احادیث مربوط به صفات خدا قائلند. [↑](#footnote-ref-9)
10. - الاستیعاب لابن عبدالبر 4/205 [↑](#footnote-ref-10)
11. - الطبقات ص 114 [↑](#footnote-ref-11)
12. - صحیح مسلم ج 7/ص31 و التاریخ الکبیرج1ص269 [↑](#footnote-ref-12)
13. - المعارف، ابن قتیبه ص 277 [↑](#footnote-ref-13)
14. - همان ص 277 [↑](#footnote-ref-14)
15. - الطبقات الکبری، ابن سعد، ج4/ص352 [↑](#footnote-ref-15)
16. - اقتباس از کلام دکتر السباعی/، السنه و مکانتها، ص 307 [↑](#footnote-ref-16)
17. - المستدرک، ج 3/506 با سند صحیح و مورد قبول ذهبی [↑](#footnote-ref-17)
18. - الترمذی، ج 13/ص288 و آن را حسن توصیف کرده است [↑](#footnote-ref-18)
19. - المستدرک ج 3/ص605 با سند صحیح مورد تایید ذهبی [↑](#footnote-ref-19)
20. - المستدرک ج3/ص507 [↑](#footnote-ref-20)
21. - بخاری ج 1/ص76ـ ج7/ص88 –ج 8/ص68 [↑](#footnote-ref-21)
22. - اقتباس از سخن استاد خطیب در کتابش [↑](#footnote-ref-22)
23. - 24و 25 طبقات ابن سعد 4/333 و 334 [↑](#footnote-ref-23)
24. - رواه بخاری [↑](#footnote-ref-24)
25. - ابن سعد 4/273 [↑](#footnote-ref-25)
26. - المستدرک ج 3/ص259 [↑](#footnote-ref-26)
27. - ابن سعد ج 1/ص353 [↑](#footnote-ref-27)
28. - مستدرک ج2/ص 33 با سند صحیح و مورد تایید ذهبی و مسند احمد، ج 2 ص 245. [↑](#footnote-ref-28)
29. - مغازی الواقدی ج 2/ص636 و النطاه و الکتیبه از دژهای محکم خیبر بودند [↑](#footnote-ref-29)
30. - المستدرک ج 2/ص33 [↑](#footnote-ref-30)
31. - ابن سعد ج 4/ص326 [↑](#footnote-ref-31)
32. - المسند ج 1 حدیث شماره/177 [↑](#footnote-ref-32)
33. - بخاری ج 8/ص113و176 [↑](#footnote-ref-33)
34. - بخاری 4/239 و 5/2 مسلم 7/184 [↑](#footnote-ref-34)
35. - شرح العقیده الطحاویه، ص 398 [↑](#footnote-ref-35)
36. - مسند احمد ج 3/ص124 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-36)
37. - الفنیه لطالبی طریق الحق ج 1 ص 79 [↑](#footnote-ref-37)
38. - تهذیب ج 5 ص 348 [↑](#footnote-ref-38)
39. - به روایت سند حمیدی ج 2 ص546 [↑](#footnote-ref-39)
40. - مسند حمیدی ج 2 ص 546 [↑](#footnote-ref-40)
41. - تقدمه المعرفه کتاب الجرح و التعدیل /ص 7 [↑](#footnote-ref-41)
42. - الکفایه فی علم الروایه ص 49 با سند صحیح از ابی زرعه [↑](#footnote-ref-42)
43. - شرح العقیدة‌ الطحاویه ص 396 [↑](#footnote-ref-43)
44. - و (\*) فتاوای سبکی ج 2/صص575 و580 [↑](#footnote-ref-44)
45. - صحیح ابن حبان ج 1/ص123 [↑](#footnote-ref-45)
46. - الکفایه ص 46 و 49 [↑](#footnote-ref-46)
47. - اصول سرخسی ج 2/ص134 [↑](#footnote-ref-47)
48. - فتاوای این تیمیه 4/216 [↑](#footnote-ref-48)
49. - بخاری 4/54 و 5/220 [↑](#footnote-ref-49)
50. - بخاری 4/155 [↑](#footnote-ref-50)
51. - بخاری 4/217 و 5/219 [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری 5/219 [↑](#footnote-ref-52)
53. - فتح الباری 7/343 [↑](#footnote-ref-53)
54. - بخاری 9 76 [↑](#footnote-ref-54)
55. - التاریخ الکبری ج1 ص 213 گوید: مردان سند همگی جای اعتماد و ثقه هستند. [↑](#footnote-ref-55)
56. - مسلم 7/166 [↑](#footnote-ref-56)
57. - ابوداود 1/502 [↑](#footnote-ref-57)
58. - فتح الباری ج 2/ص81 مصنف ابن ابی شیبه ج 2/ص84 [↑](#footnote-ref-58)
59. - بخاری ج 3/ص65 [↑](#footnote-ref-59)
60. - حلیه الاولیاء ج 1/ص376 [↑](#footnote-ref-60)
61. - روایت ابن سعد ج 1/ص255 از قول یزید پسر عبدالله پسر قسیط [↑](#footnote-ref-61)
62. - بخاری ج 1/ص147از عبدالرحمن بن ابوبکر صدیق و مسلم ج 6/ص130 [↑](#footnote-ref-62)
63. - بخاری 8/120 از قول ابی‌هریره [↑](#footnote-ref-63)
64. - المستدرک ج 3/ص15 [↑](#footnote-ref-64)
65. - المستدرک ج 3/ص15 [↑](#footnote-ref-65)
66. - بخاری ج 1/ص114 [↑](#footnote-ref-66)
67. - فتح الباری ج 2/ص82 [↑](#footnote-ref-67)
68. - از سخنان عبدالرحمن معلمی در الانوار الکاشفه ص 145 [↑](#footnote-ref-68)
69. - مسند احمد ج 2/ص222 و المستدرک ج 4/ص160 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-69)
70. - بخاری به صورت معل با سندی غیر موصول تاریخی روایتش کرده است. [↑](#footnote-ref-70)
71. - او ابوعثمان پسر ماتع یکی از مشاهیر تابعین است. زندگی‌نامه‌اش در التهذیب ج 4/ص360 آمده است. [↑](#footnote-ref-71)
72. - غریب الحدیث لابن عبید ج 4/ص159 [↑](#footnote-ref-72)
73. - الترمذی ج 9/ص226 در المستدرک نیز ج 1/ص418 آمده است. [↑](#footnote-ref-73)
74. - سند احمد ج1 ص 173 [↑](#footnote-ref-74)
75. - بخاری ج 9/ص128 [↑](#footnote-ref-75)
76. - بخاری ج 7/ص88 [↑](#footnote-ref-76)
77. - بخاری ج 8/ص130 و نیز المستدرک ج 3/ص15 [↑](#footnote-ref-77)
78. - بخاری ج 7/ص100 وج 5/ص24 [↑](#footnote-ref-78)
79. - مسند احمد، ج2/ص324 [↑](#footnote-ref-79)
80. - بخاری ج 4/ص234 و ج 8/ص174 و مسلم ج 6/ص118 [↑](#footnote-ref-80)
81. - مسند احمد ج 3/ص203 [↑](#footnote-ref-81)
82. - مرحبا و اهلا: با اهل و جان فراخ رسیدی، پس الفت پذیر و وحشت مگیر [↑](#footnote-ref-82)
83. - بُسر: خرمای نو و تازه‌رس،‌ تمر:‌خرمای رسیده، رطب: خرمای تر قبل از آن‌که تمر شود.‌ [↑](#footnote-ref-83)
84. - مسلم ج 6/ص117 و ابوعوانه فی مستخرجه علی مسلم ج 5/ص376 [↑](#footnote-ref-84)
85. - ابوداود ج 1/ص389 [↑](#footnote-ref-85)
86. - مسلم ج 2/ص127 و بخاری نیز آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-86)
87. - المستدرک ج 4/ص116 [↑](#footnote-ref-87)
88. - بخاری ج 4/ص29 [↑](#footnote-ref-88)
89. - بخاری ج 5/ص176 و مسلم ج 1/ص50 [↑](#footnote-ref-89)
90. - بخاری ج 8/ص179 و نسائی ج 7/ص24 [↑](#footnote-ref-90)
91. - واقدی ج 2/ص636 [↑](#footnote-ref-91)
92. - بخاری ج 5/ص176 و مسلم ج 1/ص75 [↑](#footnote-ref-92)
93. - المغازی ج 2/ص709 [↑](#footnote-ref-93)
94. - بخاری ج 4/ص120 [↑](#footnote-ref-94)
95. - بخاری ج 4/ص120 [↑](#footnote-ref-95)
96. - فتح‌الباری ج 7/ص80 [↑](#footnote-ref-96)
97. - منبع ذکر نشده است [↑](#footnote-ref-97)
98. - سلم ج 5/ص171 [↑](#footnote-ref-98)
99. - بخاری ج 5/ص38 مغازی الواقدی ج 3/ص936 [↑](#footnote-ref-99)
100. - معانی آثار ج 2/ص15 و دلایل النبوه ص 357 [↑](#footnote-ref-100)
101. - مغازی الواقدی ج 3/ص1006 [↑](#footnote-ref-101)
102. - پیشین ج 3/ص1038 [↑](#footnote-ref-102)
103. - مسلم ج 1/ص42 [↑](#footnote-ref-103)
104. - المغازی 2/721 [↑](#footnote-ref-104)
105. - المغازی 2/765 [↑](#footnote-ref-105)
106. - بخاری ج 9/صص19 و 115 [↑](#footnote-ref-106)
107. - المسند ج 1/ص181 [↑](#footnote-ref-107)
108. - الاغانی ج 15/ص258 محدثین سیف بن عمر را در حدیث ضعیف دانسته‌اند، اما در روایات تاریخی موضوع ساده‌تر است، علما به شرط وجود شاهد دیگری، روایات او را پذیرفته‌اند. [↑](#footnote-ref-108)
109. - تاریخ دمشق ج 47 ص 249 من آن‌را ندیده‌ام اما استاد الخطیب آن را آورده است. ص 117 [↑](#footnote-ref-109)
110. - الاصابه ج 2/ص111 [↑](#footnote-ref-110)
111. - تاریخ ابن خلدون ج 2/ص1024 [↑](#footnote-ref-111)
112. - سنن ابن ماجه 2/1410 با سند حسن 1/412 [↑](#footnote-ref-112)
113. - پیشین [↑](#footnote-ref-113)
114. - بخاری ج 6/ص236 [↑](#footnote-ref-114)
115. - غایه‌النهایه فی طبقات القراء لابن الجزری ج 1/ص370 [↑](#footnote-ref-115)
116. - بخاری ج 6/ص236 [↑](#footnote-ref-116)
117. - غایه‌النهایه ج2/ص382 [↑](#footnote-ref-117)
118. - غایه‌النهایه ج2/ص333 [↑](#footnote-ref-118)
119. - العلل و معرفه الرجال للامام احمد ص 262 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-119)
120. - ظلمات ابی‌ریه ص 175 [↑](#footnote-ref-120)
121. - بخاری ج 7/ص102 سند احمد ج 2/ص353 [↑](#footnote-ref-121)
122. - الدارعی ج 1/ص82 [↑](#footnote-ref-122)
123. - تذکره الحفاظ ج 1/ص35 [↑](#footnote-ref-123)
124. - فتح‌الباری ج 11/ص498 و گفته با سندی بر شرط بخاری [↑](#footnote-ref-124)
125. - مصنف ابن ابی شیبه ج 3/ص42 [↑](#footnote-ref-125)
126. - بخاری ج 2/ص24 [↑](#footnote-ref-126)
127. - مصنف ابی ابی شیبه ج 2/ص241 [↑](#footnote-ref-127)
128. - مسند احمد ج 2/ص434 [↑](#footnote-ref-128)
129. - مجمع الزوائد ج 1/ص123 [↑](#footnote-ref-129)
130. - مسلم ج 7/ص156 [↑](#footnote-ref-130)
131. - الطبقات ج 4/ص329 [↑](#footnote-ref-131)
132. - جامع ابن وهد ص 23 [↑](#footnote-ref-132)
133. - [↑](#footnote-ref-133)
134. - جرح و تعدیل 230 ج 3 ق 1 [↑](#footnote-ref-134)
135. - دارمی 57 [↑](#footnote-ref-135)
136. - التاریخ الکبری 185 ج 1 ق 2 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-136)
137. - سنن سعید بن منصور 356 ج 3 ق 1 [↑](#footnote-ref-137)
138. - ابوداود ج 1/ص501 بسند صحیح، تذکره‌الحفاط [↑](#footnote-ref-138)
139. - فضل‌الله الصمد شرح الادب المفرد ج 2ص31 [↑](#footnote-ref-139)
140. - الکنی و السماء للدولابی ج 1ص184 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-140)
141. - الطبقات ج 4/ص340 [↑](#footnote-ref-141)
142. - الطبقات ج 4/ص340 [↑](#footnote-ref-142)
143. - الجرح و التعدیل 379 ج 4 ق 1 [↑](#footnote-ref-143)
144. - المسند ج 2/ص ص307 و 518 [↑](#footnote-ref-144)
145. - بخاری ج 7/ص10 [↑](#footnote-ref-145)
146. - الزهد احمد ص 153 حلیمه الاولیا ج 1/ص380 بسند صحیح تذکره‌الحفاظ ج 1/ص34 [↑](#footnote-ref-146)
147. - الطبقات ج 4/ص336 عیون الاخبار ج 1/ص315 [↑](#footnote-ref-147)
148. - حلیه الاولیاء ج 1/ص385، سباعی/ نیز آن را از معارف ابن قتیبه نقل کرده است [↑](#footnote-ref-148)
149. - از کلام السباعی/ در کتاب السنه و مکانتها ص 275 [↑](#footnote-ref-149)
150. - پیشین ص 325 [↑](#footnote-ref-150)
151. - تاویل مختلف الحدیث – ابن قتیبه ص 294 [↑](#footnote-ref-151)
152. - پیشین ص 295 [↑](#footnote-ref-152)
153. - الترمذی ج 13/ص228 [↑](#footnote-ref-153)
154. - ابن سعد ج 4/ص332 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-154)
155. - بخاری ج 1/ص38 [↑](#footnote-ref-155)
156. - مسند الحمیدی ج 2/ص455 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-156)
157. - بخاری ج 1/ص38 [↑](#footnote-ref-157)
158. - معافی الاثار ج 2/ص384 [↑](#footnote-ref-158)
159. - بخاری ج 3/ص43 [↑](#footnote-ref-159)
160. - منبع ذکر نشده است [↑](#footnote-ref-160)
161. - مسند ج 14/ص122 [↑](#footnote-ref-161)
162. - المستدرک ج 3/ص510 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-162)
163. - بخاری ج 7/ص100 [↑](#footnote-ref-163)
164. - مسلم ج 6/ص179 [↑](#footnote-ref-164)
165. - بخاری ج 7/ص36 [↑](#footnote-ref-165)
166. - بخاری ج 2/ص86 [↑](#footnote-ref-166)
167. - البدایه و النهایه ج 8/ص108 [↑](#footnote-ref-167)
168. - المستدرک ج 3/ص509 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-168)
169. - بخاری ج 4/ص231 [↑](#footnote-ref-169)
170. - مسلم ج 8/ص229 ابوداود ج 2/ص288 [↑](#footnote-ref-170)
171. - بخاری ج 4/ص231 معلقا علی اللیث [↑](#footnote-ref-171)
172. - مسلم ج 7/ص167 [↑](#footnote-ref-172)
173. - فتح الباری ج 7/صص398 و 390 [↑](#footnote-ref-173)
174. - منبع پیشین [↑](#footnote-ref-174)
175. - منبع پیشین [↑](#footnote-ref-175)
176. - منبع پیشین [↑](#footnote-ref-176)
177. - بخاری ج 9/ص76 [↑](#footnote-ref-177)
178. - بخاری ج 9/ص118 [↑](#footnote-ref-178)
179. - بخاری ج 7/ص145 [↑](#footnote-ref-179)
180. - الفتح ج 7/ص390 [↑](#footnote-ref-180)
181. - نَمِرَه به فتح نون و کسر میم، به معنی لباس رنگارنگ است. ثعلب می‌گوید لباسی است خط خطی. فراز می‌گوید زره‌ای است که پوشیده‌ می‌شود و به رنگ سفید و سیاه است. فتح‌الباری ج 5/ص192 [↑](#footnote-ref-181)
182. - بخاری ج 3/ص153 [↑](#footnote-ref-182)
183. - مسند الحمیدی ج 2/ص483 [↑](#footnote-ref-183)
184. - بخاری ج 4/ص253 [↑](#footnote-ref-184)
185. - سیر اعلام النبلاء ج 2/ص432 [↑](#footnote-ref-185)
186. - بخاری ص 1/40 ـ طبقات ابن سعد ج 2/ص362 وج 4/ص331 [↑](#footnote-ref-186)
187. - حدیث مربوطه همراه با آیه خواهد آمد [↑](#footnote-ref-187)
188. - الفتح 1/227 [↑](#footnote-ref-188)
189. - المستدرک 3/509 با سند صحیح مورد تایید ذهبی [↑](#footnote-ref-189)
190. - الطبقات 4/331 [↑](#footnote-ref-190)
191. - المستدرک 4/469 [↑](#footnote-ref-191)
192. - المستدرک 4/471 [↑](#footnote-ref-192)
193. - مسلم ج 6/ص153 [↑](#footnote-ref-193)
194. - ابوداود ج 2/ص148 [↑](#footnote-ref-194)
195. - بخاری ج 1/ص38 [↑](#footnote-ref-195)
196. - مسلم 2/210 [↑](#footnote-ref-196)
197. - المستدرک ج 1/ص77 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-197)
198. - مسند احمد ج 2/ص245 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-198)
199. - المستدرک ج 2/ص89 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-199)
200. - امام احمد در کتاب العلل و معرفه الرجال این روایت را با سند صحیح روایت کرده است. ج 1 ص 408 [↑](#footnote-ref-200)
201. - المستدرک ج 1/ص127 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-201)
202. - مجمع الزوائد ج 1/ص153 تاریخ ابن ابی خیثمه ص 51 [↑](#footnote-ref-202)
203. - المستدرک ج 2/ص299 [↑](#footnote-ref-203)
204. - مسلم ج 7/ص95 [↑](#footnote-ref-204)
205. - النسائی ج 1/ص169 [↑](#footnote-ref-205)
206. - حاشیه‌ی النسائی [↑](#footnote-ref-206)
207. - النسائی ج 1/ص171 [↑](#footnote-ref-207)
208. - مسلم ج 6/ص177 [↑](#footnote-ref-208)
209. - مسلم ج 6/ص180 [↑](#footnote-ref-209)
210. - ج 2/ص153 [↑](#footnote-ref-210)
211. - صحیح مسلم ج 4/ص93 [↑](#footnote-ref-211)
212. - مسند احمد ج 5/ص268 [↑](#footnote-ref-212)
213. - بخاری ج 1/ص168 [↑](#footnote-ref-213)
214. - المستدرک ج 1/ص111 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-214)
215. - الدارمی 1/84 [↑](#footnote-ref-215)
216. - مسند احمد ج 1/ص364 با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-216)
217. - مسند احمد ج 9/ص98 با سندی که احمد شاکر آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-217)
218. - الفتح ج 1/ص211 [↑](#footnote-ref-218)
219. - المستدرک ج 1/ص112 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-219)
220. - مسند احمد ج 4/ص366 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-220)
221. - تاویل مختلف الحدیث [↑](#footnote-ref-221)
222. - غریب الحدیث لابی عبیده ج 4/ص49 [↑](#footnote-ref-222)
223. - فتح الباری ج 1/ص211 [↑](#footnote-ref-223)
224. - طبقات ابن سعد ج 2/ص376 [↑](#footnote-ref-224)
225. - منبع پیشین376 [↑](#footnote-ref-225)
226. - پیشین ج 2/ص376 [↑](#footnote-ref-226)
227. - الانوار الکاشفه ص 141 [↑](#footnote-ref-227)
228. - انوار الکاشفه ص 141 [↑](#footnote-ref-228)
229. - مشکل الاثار ج 1/ص316 [↑](#footnote-ref-229)
230. - مصنف ابن ابی شیبه ج 2/ص505 [↑](#footnote-ref-230)
231. - پیشین ج 2/ص505 [↑](#footnote-ref-231)
232. - مسلم ج 8/ص207 مسند احمد ج 4/ص19 [↑](#footnote-ref-232)
233. - بخاری ج 8/ص146 [↑](#footnote-ref-233)
234. - الترمذی ج 13/ص227 [↑](#footnote-ref-234)
235. - ابوداود ج 1/ص188 [↑](#footnote-ref-235)
236. - احتمال دارد منظور این باشد که نام چهار تن از همسران طلحه همنام چهار تن از مادران مومنان (همسران رسول خدا) باشد. مترجم [↑](#footnote-ref-236)
237. - الترمذی ج 13/ص226 [↑](#footnote-ref-237)
238. - فتح الباری ج8/ص77 [↑](#footnote-ref-238)
239. - مسند احمد ج 5/ص139 [↑](#footnote-ref-239)
240. - المستدرک ج 3/ص510 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-240)
241. - ترمذی ج 13/ص266 و قال هذا حدیث حسن [↑](#footnote-ref-241)
242. - المستدرک ج 3/ص511 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-242)
243. - المستدرک ج 2/ص510 بسند صحیح [↑](#footnote-ref-243)
244. - بخاری 2/179 [↑](#footnote-ref-244)
245. - مسلم 7/162 [↑](#footnote-ref-245)
246. - بخاری 7/214 [↑](#footnote-ref-246)
247. - بخاری ج 6/ص193 [↑](#footnote-ref-247)
248. - الاموال لا بی عبید ص 495 [↑](#footnote-ref-248)
249. - مصنف ابن ابی شیبه ج 2/ص236 [↑](#footnote-ref-249)
250. - مصنف ابن ابی شیبه ج 1/ص50 [↑](#footnote-ref-250)
251. - بخاری ج 8/ص67و156 [↑](#footnote-ref-251)
252. - النسائی ج 1/ص257 [↑](#footnote-ref-252)
253. - ابوداود ج1/ص98 [↑](#footnote-ref-253)
254. - ابن ماجه ج 2/ص1290 [↑](#footnote-ref-254)
255. - ثقات ابن حبان ص 91 [↑](#footnote-ref-255)
256. - التاریخ کبیر بخاری ص 21 ج 1 ق 1 [↑](#footnote-ref-256)
257. - برای نمونه به مسلم ج 2/ص76 و 176 و ج 3/ص158 و بخاری ج 1/ص106 و ج 3/ص96/123 مراجعه شود [↑](#footnote-ref-257)
258. - مجمع الزوائد [↑](#footnote-ref-258)
259. - رجال ابوداود الحلی ص 399 رجال ابن البرقی ص 3 [↑](#footnote-ref-259)
260. - برای روایت باقر از جابر مثال‌هایی در بخاری وجود داردج 3ص119 وج 4ص110 وج 5ص173 [↑](#footnote-ref-260)
261. - چنان‌چه در بخاری آمده است.ج1ص140 [↑](#footnote-ref-261)
262. - صحیح مسلم ج 1/ص161 مسند احمد ج 2/ص403 [↑](#footnote-ref-262)
263. - المستدرک ج 3ص512 [↑](#footnote-ref-263)
264. - المستدرک ج 3/ ص512 [↑](#footnote-ref-264)
265. - مسند احمد ج 6ص299 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-265)
266. - رجوع شود به مثال‌هایی از روایت او نزد بخاری ج9ص192 و مسلم ج8ص69 [↑](#footnote-ref-266)
267. - رجوع شود به روایت از ابن ماجه ج 2ص1410 [↑](#footnote-ref-267)
268. - رجوع شود به روایتش از ابوهریره در مسند احمد ج2ص401 [↑](#footnote-ref-268)
269. - روایت ابی امامه از او در مسلم ج 3ص50 و مسند احمد ج 2ص240 و روایت محمد بن ایاس نزد ابو داود ج 1ص509 صحیح [↑](#footnote-ref-269)
270. - روایتش از او در مسند احمد ج 2ص401 [↑](#footnote-ref-270)
271. - التهذیب ج 12ص272 [↑](#footnote-ref-271)
272. - سنن ابوداود ج 1ص8 [↑](#footnote-ref-272)
273. - التهذیب ج 12ص109 [↑](#footnote-ref-273)
274. - مسند احمد ج 2ص371 [↑](#footnote-ref-274)
275. - رجوع شود به روایت او از ابوهریره در سنن ابو داود ج 2ص207 [↑](#footnote-ref-275)
276. - التهذیب ج 5ص311 [↑](#footnote-ref-276)
277. - الجرح و التعدیل ص 63 ج 2 ق 2 [↑](#footnote-ref-277)
278. - الجرح و التعدیل ص 38 ج 2 ق 2 [↑](#footnote-ref-278)
279. - روایات آن‌ها از ابوهریره در مسند احمدج 2ص286و359و325و380و250و303 و بخاری ج3/ص142و ج7ص15 و ابو داود ج2ص181و530 [↑](#footnote-ref-279)
280. - التاریخ الصغیر للبخاری ص 52 [↑](#footnote-ref-280)
281. - المستدرک ج 4/ص66 [↑](#footnote-ref-281)
282. - المستدرک ج 4/ص15 [↑](#footnote-ref-282)
283. - مصنف ابن ابی شیبه ج 2/ص137 [↑](#footnote-ref-283)
284. - مسند احمد ج 13ص246 [↑](#footnote-ref-284)
285. - طبقات ابن سعد ج 2ص372 [↑](#footnote-ref-285)
286. - بخشی از سخن حاکم در المستدرک ج 3ص513 [↑](#footnote-ref-286)
287. - بقیه‌ی هفت نفر عبارتند از محمد بن ابی‌بکر الصدیق و خارجه پسر زید پسر ثابت [↑](#footnote-ref-287)
288. - الجرح و التعدیل ص 125/ج 3 ق 2 [↑](#footnote-ref-288)
289. - معانی الاثار الطحاوی ج 2ص322 [↑](#footnote-ref-289)
290. - مسند به تحقیق احمد شاکر ج 15ص43 [↑](#footnote-ref-290)
291. - المستدرک ج3ص511 [↑](#footnote-ref-291)
292. - التاریخ الکبیر للبخاری ص 133 ج3 ق3 با سند صحیح [↑](#footnote-ref-292)
293. - الرساله امام شافعی ص 281 [↑](#footnote-ref-293)
294. - معانی الاثار ج 1ص13 [↑](#footnote-ref-294)
295. - المستدرک ج 3ص513 [↑](#footnote-ref-295)
296. - الأصابه ج4ص403 [↑](#footnote-ref-296)
297. - المستدرک ج3 ص512 [↑](#footnote-ref-297)
298. - المستدرک ج3 ص514 [↑](#footnote-ref-298)
299. - الأصابه جدول 4 ص 203 [↑](#footnote-ref-299)
300. - اصول سرخسی ج 1ص342 [↑](#footnote-ref-300)
301. - تذکره الحفاظ ج 1 ص 32 [↑](#footnote-ref-301)
302. - سیر اعلام النبلاء ج 2ص417 [↑](#footnote-ref-302)
303. - البدایه و النهایه ج 8ص113 [↑](#footnote-ref-303)
304. - مسند احمد ج6 ص 152 [↑](#footnote-ref-304)
305. - سنن سعید بن منصور [↑](#footnote-ref-305)
306. - الکامل لابن عدی ج 1ص13 [↑](#footnote-ref-306)
307. - صحیح مسلم ج70ص172 [↑](#footnote-ref-307)
308. - البدایه و النهایه ج8 ص109 [↑](#footnote-ref-308)
309. - ابوهریره روایت الاسلام ص 299 [↑](#footnote-ref-309)
310. - تأویل مختلف الحدیث ص 17 [↑](#footnote-ref-310)
311. - شعوبیه یا شعوبیان: گروهی که قائل به برتری عجم بر عرب بودند و عرب را تحقیر می‌کردند. ف- ع [↑](#footnote-ref-311)
312. - رساله العرب او الردعی الشعوبیه لا بن عقیبه ص 271 ضمن رسائل البلغاء لحمدکردعلی [↑](#footnote-ref-312)
313. - التهذیب ج10ص248 [↑](#footnote-ref-313)
314. - البدایه و النهایه ج 8ص106 [↑](#footnote-ref-314)
315. - ظلمات ابوریه ص 43 [↑](#footnote-ref-315)
316. - رد الامام الدارمی عثمان بن سعید علی بشر المریسی العنید ص 132 تا 135 [↑](#footnote-ref-316)
317. - همان ص132 تا 135 [↑](#footnote-ref-317)
318. - پیشین [↑](#footnote-ref-318)
319. - ابوهریره روایه الاسلام 278 [↑](#footnote-ref-319)
320. - ابوهریره روایت کننده‌ی اسلام ص 279 [↑](#footnote-ref-320)
321. - اخبار القضاه نوشته وکیع ج 1 ص 262 [↑](#footnote-ref-321)
322. - بخاری ج 4 ص 158 و ج7 ص 181 [↑](#footnote-ref-322)
323. - الأغانی نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی ج4 ص 338 [↑](#footnote-ref-323)
324. - التهذیب ج 10 ص 178 [↑](#footnote-ref-324)
325. - سنن ابن ماجه ج 1 ص 323، مسند احمد ج 2 ص 381 [↑](#footnote-ref-325)
326. - اخبار القضاه ج1 ص 116 [↑](#footnote-ref-326)
327. - چنانچه در بخاری ج 1 ص 74و155 ذکر شده است [↑](#footnote-ref-327)
328. - الأغانی ج 9 ص 144 [↑](#footnote-ref-328)
329. - بخاری ج 2 ص 142 و ج 8 ص 194 و غیر این‌ها [↑](#footnote-ref-329)
330. - الجرح و التعدیل ج2/ق2/ ص 273 [↑](#footnote-ref-330)
331. - چنان‌چه در بخاری ج 3 ص 142 و ج 4 ص 20 آمده است [↑](#footnote-ref-331)
332. - الجرح و التعدیل ج3/ق1/ ص 106 [↑](#footnote-ref-332)
333. - سنن ابوداود ج2 ص 257 [↑](#footnote-ref-333)
334. - التهذیب ج5 ص 19 [↑](#footnote-ref-334)
335. - التهذیب ج 3 ص 234 [↑](#footnote-ref-335)
336. - چنانچه در مسند احمد ج 2 ص 417 آمده است [↑](#footnote-ref-336)
337. - الجرح و التعدیل ج2/ق1/ ص12 [↑](#footnote-ref-337)
338. - التهذیب ج10 ص124 روایتش نزد ترمذی ج 3 ص11 و مسند احمد ج2 ص 338 [↑](#footnote-ref-338)
339. - التهذیب ج3 ص 463، الأانی ج 6 ص 10 و ج6 ص 13 [↑](#footnote-ref-339)
340. - اخبار القضاه ج 1 ص 258 [↑](#footnote-ref-340)
341. - الثقات نوشته‌ی ابن حبان ص 187 [↑](#footnote-ref-341)
342. - اخبار القضاه ج 2 ص 413 [↑](#footnote-ref-342)
343. - نگاه. بخاری ج 3 ص 177 و مسلم ج 8 ص 44 [↑](#footnote-ref-343)
344. - اخبار القضاه ج 2 ص 408 و تاریخ خلیفه ابن‌الخیاط ج 1 ص 298 [↑](#footnote-ref-344)
345. - التهذیب ج 12 ص 18 [↑](#footnote-ref-345)
346. - مسند احمد ج 2 ص 401 [↑](#footnote-ref-346)
347. - اخبار القضاه ج 2 ص 405 [↑](#footnote-ref-347)
348. - به سنن ابوداود ج 2 ص 207 مراجعه شود [↑](#footnote-ref-348)
349. - الثقات لابن حبان ص 163 و حدیثش در صحیح مسلم ج 1 ص 133 [↑](#footnote-ref-349)
350. - اخبار القضاه ج 1 ص 178 الجرح و التعدیل ج 4/ق2/ ص 148 [↑](#footnote-ref-350)
351. - به صحیح مسلم ج 7 ص49 و ج8 ص 2، ابن ماجه ج 1 ص 128 مراجعه شود [↑](#footnote-ref-351)
352. - التهذیب ج 10 ص 315 [↑](#footnote-ref-352)
353. - التهذیب ج 10 ص 315 [↑](#footnote-ref-353)
354. - التهذیب ج 2 ص 415 و در میان نمونه‌ی روایاتش به روایت بخاری ج 1 ص 158 و ج6 ص 158 مراجعه شود [↑](#footnote-ref-354)
355. - اخبار القضاه ج 2 ص 7 حدیثش نزد بخاری ج 4 ص 190 و غیره وجود دارد [↑](#footnote-ref-355)
356. - اخبارالقضاه ج 1 ص 292، التهذیب ج 2 ص 322 [↑](#footnote-ref-356)
357. - نگاه. بخاری ج 3 ص 180 و مسلم ج 4 ص 322 [↑](#footnote-ref-357)
358. - ج 1 ص 304 روایتش نزد ابن ماجه ج 1 ص 671 [↑](#footnote-ref-358)
359. - الثقات لان حبّان ص 280 [↑](#footnote-ref-359)
360. - اخبار القضاه ج 2 ص 20 [↑](#footnote-ref-360)
361. - روایتش در مسند احمد ج 2 ص 355 و 389 [↑](#footnote-ref-361)
362. - اخبار القضاه ج 2 ص 147 [↑](#footnote-ref-362)
363. - الجرح و التعدیل ص 249 ج 4 ق 1 [↑](#footnote-ref-363)
364. - تاریخ خلیفه‌ی بن خیاط ج 1 ص 299، روایتش از ابوهریره نزد بخاری ج 1 ص 50 و مسلم ج 8 ص 87 [↑](#footnote-ref-364)
365. - التهذیب ج 4 ص 178 روایتش نزد ابن ماجه ج 2 ص 1370 [↑](#footnote-ref-365)
366. - الجرح و التعدیل ص 327 ج3 ق1 [↑](#footnote-ref-366)
367. - تعجیل المنفعه ص 140 روایتش در مسند احمد ج 2 ص 303 [↑](#footnote-ref-367)
368. - التهذیب ج 10 ص 391 روایتش نزد ابن ماجه ج 1 ص 144 [↑](#footnote-ref-368)
369. - التهذیب ج 6 ص 106 روایاتش نزد ابو داود ج 1 ص 207 [↑](#footnote-ref-369)
370. - ر.ک: صحیح بخاری ج 3 ص 127 [↑](#footnote-ref-370)
371. - جرح و تعدیل ص 13 ج 2 ق2 و تهذیب ج5 ص 157 [↑](#footnote-ref-371)
372. - جرح و تعدیل ص 7 ج4 ق 2 [↑](#footnote-ref-372)
373. - ر.ک: بخاری ج 4 ص 214 و ج6 ص 176 [↑](#footnote-ref-373)
374. - بخاری ج 3 ص 147 [↑](#footnote-ref-374)
375. - فتح‌الباری ابن حجر ج 5 ص 460 [↑](#footnote-ref-375)
376. - سنن ابن ماجه ج 2 ص 790 [↑](#footnote-ref-376)
377. - ابوداود ج 2 ص 257 [↑](#footnote-ref-377)
378. - روایتش در مسند احمد ج 2 ص 296 [↑](#footnote-ref-378)
379. - روایتش در مسند احمد ج2 ص 473 [↑](#footnote-ref-379)
380. - کتاب الولاه و کتاب القضاه، محمد بن یوسف کندی ص 308 [↑](#footnote-ref-380)
381. - المستدرک ج 4 ص 510 [↑](#footnote-ref-381)
382. - طبقات ابن سعد،‌4/2/76 [↑](#footnote-ref-382)
383. - الانوار الکاشفه 224 [↑](#footnote-ref-383)
384. - طبقات ابن سعد 4/2/77 [↑](#footnote-ref-384)
385. - الانوار الکاشفه 225 [↑](#footnote-ref-385)
386. - الفتوح/92 [↑](#footnote-ref-386)
387. - الانوار الکاشفه 225 ، مسئول احداث، رئیس پلیسی است که به خاموش کردن آشوب‌ها و تعقیب آشوبگران رسیدگی می‌کند [↑](#footnote-ref-387)
388. - کتاب الخراج 114 منظور از عامر امام شعبی است [↑](#footnote-ref-388)
389. - از سخنان استاد السماحی در المنهج الحدیث ص 339 [↑](#footnote-ref-389)
390. - طبقات بن سعد 4/336 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-390)
391. - ابوعبید،‌الاموال، ص 269 [↑](#footnote-ref-391)
392. - البدایه و النهایه، جدول 8ص 113 [↑](#footnote-ref-392)
393. - الاموال، ابوعبید ص [↑](#footnote-ref-393)
394. - همان. ضمنا محمد عجاج الخطیب این مطلب را در ص 225 به نقل از طبقات این سعد ص 105 ج 3 ق 2 مقاسمه‌ی سعد به میان آورده است. [↑](#footnote-ref-394)
395. - محمد عجاج در ص 225 اشاره می‌کند به این‌که ابن عبدربه ماجرای ابوموسی و حارث را در "العقد الفرید" ج 1 ص 33 آورده است. [↑](#footnote-ref-395)
396. - الانوار الکاشفه، ص 213 [↑](#footnote-ref-396)
397. - استاد عبدالله احمدیان در توضیح عبارت ابوهریره نوشته است: این‌که ابوهریره پنج مطلب را به عبارت (سه مطلب و دو مطلب) گفته به این علبت بوده که از این پنج فقره، دو فقره عنوان علت و سبب و سه فقره عنوان اثر و نتیجه داشته‌اند و فاروق در ابتدای سخن معتقد بوده که عموما یک نوع می‌باشند. پس نظر هر دو به جای خود درست است. جاح ملا عبدالله احمدیان سیمای صادق فاروق اعظم ص 500 (مترجم) [↑](#footnote-ref-397)
398. - ابوعبید، الاموال، ص 269 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-398)
399. - السنه قبل التدوین ص 438 [↑](#footnote-ref-399)
400. - صحیح بخاری ج 2 ص 6 [↑](#footnote-ref-400)
401. - اما احمد، مسند، ج2، ص 345، روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-401)
402. - تاریخ خلیفه بن خیاط ج 1 ص 151 [↑](#footnote-ref-402)
403. - اشاره به آیه‌ی 32 از سوره‌ی مائده (مترجم [↑](#footnote-ref-403)
404. - تاریخ خلیفه بن خیاط ج 1 ص 151 [↑](#footnote-ref-404)
405. - طبقات ابن سعد ج 3 ص ص 70 [↑](#footnote-ref-405)
406. - همان. ج 3 ص 81 روایت باسند صحیح [↑](#footnote-ref-406)
407. - همان و روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-407)
408. - بخاری ج 4، ص241 وج 9ص61 [↑](#footnote-ref-408)
409. - سنن ابوداود، ج 2ص413 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-409)
410. - المستدرک ج 4، ص472 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-410)
411. - بغاه یا اهل بغی: مخالفان سیاسی حکومت(مترجم) [↑](#footnote-ref-411)
412. - ابن تیمیه، الفتاوی الکبری، ج 4، ص 229 [↑](#footnote-ref-412)
413. - همان [↑](#footnote-ref-413)
414. - تذکره الحفاظ ج1 ص 22 [↑](#footnote-ref-414)
415. - سیر اعلام النباء ج 2 ص 364 [↑](#footnote-ref-415)
416. - مسند امام احمد ج5 ص 69 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-416)
417. - تذکره الحفاظ ج1 ص 30 [↑](#footnote-ref-417)
418. - فتاوی ابن تیمیه ج4 ص 226 [↑](#footnote-ref-418)
419. - تاریخ خلیفه‌ی ابن خیاط ج1 ص 179 [↑](#footnote-ref-419)
420. - المستدرک ج3 ص 392 [↑](#footnote-ref-420)
421. - ابوهریره، روایه‌الاسلام ص 228 [↑](#footnote-ref-421)
422. - همان ص 112 [↑](#footnote-ref-422)
423. - از سخنان قاضی ابن العربی در کتاب العواصم من القواصم ص 252 [↑](#footnote-ref-423)
424. - دفاع عن السنه ص 188 [↑](#footnote-ref-424)
425. - کنایه از انجام دادن کار بیهوده (مترجم) [↑](#footnote-ref-425)
426. - دفاع عن السنه ص 166 [↑](#footnote-ref-426)
427. - صحیح بخاری ج4 ص 19. ترجمه: [مانند پادشاهان نشسته بر تخت پادشاهی] [↑](#footnote-ref-427)
428. - بخشی از بیوگرافی او در کتاب "التهذیب" ج 10 ص 91 [↑](#footnote-ref-428)
429. - التهذیب ج6 ص 256 [↑](#footnote-ref-429)
430. - همان ص 422 [↑](#footnote-ref-430)
431. - صحیح مسلم ج3 ص 15 [↑](#footnote-ref-431)
432. - اخبار القضاه ج1 ص 111 و ص 112 والکنی والاسماء، ج2، ص29 [↑](#footnote-ref-432)
433. - صحیح بخاری ج9 ص 60 [↑](#footnote-ref-433)
434. - المستدرک ج4 ص47 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-434)
435. - المستدرک ج4 ص 91 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-435)
436. - مسند امام احمد،‌ حدیث شماره 7166 و صحیح سلم ج 6 ص 162 [↑](#footnote-ref-436)
437. - المستدرک، ج4، ص 463، روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-437)
438. - صحیح بخاری، ج3، ص 141 [↑](#footnote-ref-438)
439. - صحیح بخاری ج3 ص 137 [↑](#footnote-ref-439)
440. - از سخنان قاضی عیاض در کتاب زیبای "العواصم من القواصم" ص 89 [↑](#footnote-ref-440)
441. - صحیح بخاری ج3 ص 124 [↑](#footnote-ref-441)
442. - همان، ج1 ص 182 [↑](#footnote-ref-442)
443. - متابعه اشاره به یکی از اصطلاحات علم حدیث است و عبارت از این است که راوی در روایت، با غیر خود مشارکت ورزد بدین معنی که غیر او هم این حدیث را روایت کرده باشند و چنان‌چه مشارکت در کل سند باشد متابعه تام وگرنه متابعه‌ی قاصر نامیده می‌شود و احتمالا قید غیر موصوله که ما آن را ناپیوسته ترجمه کرده‌ایم، اشاره به متابعه‌ی قاصر باشد. (مترجم) [↑](#footnote-ref-443)
444. - صحیح بخاری ج7 ص5 [↑](#footnote-ref-444)
445. - یادآوری می‌شود که امر به اخته کردن از جانب رسول خدا ج برای تهدید است نه برای تجویز (مترجم) [↑](#footnote-ref-445)
446. - الاصابه ج4 ص 246 [↑](#footnote-ref-446)
447. - همان [↑](#footnote-ref-447)
448. - طبقات ابن سعد ج3 ص 99 [↑](#footnote-ref-448)
449. - همان ج7ص5 [↑](#footnote-ref-449)
450. - تاریخ طبری ج4 ص 82 [↑](#footnote-ref-450)
451. - نفح الطیب ج3 ص 274 [↑](#footnote-ref-451)
452. - الاعلام ج4 ص 49 [↑](#footnote-ref-452)
453. - طبقات ابن سعد، ج4 ص 339 و الزهد نوشته‌ی احمد بن حنبل، ص 153 [↑](#footnote-ref-453)
454. - المستدرک ج1 ص 382 [↑](#footnote-ref-454)
455. - مصنف ابی شیبه ج3 ص 281 مسند احمد بن حنبل ج15 ص 39 چاپ شاکر، روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-455)
456. - الزهد، احمد بن حنبل، ص 178 [↑](#footnote-ref-456)
457. - طبقات ابن سعد، ج4 ص 339 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-457)
458. - طبقات خلیفه، ص114 و تاریخ خلیفه ج1 ص213 [↑](#footnote-ref-458)
459. - المستدرک ج3 ص507 [↑](#footnote-ref-459)
460. - طبقات خلیفه ص144 و تاریخ خلیفه ج1 ص 213 [↑](#footnote-ref-460)
461. - طبقات ابن سعد ج4 ص 30 [↑](#footnote-ref-461)
462. - همان [↑](#footnote-ref-462)
463. - همان [↑](#footnote-ref-463)
464. - التاریخ الکبیر، بخاری ص 222 ج 1،‌ق 1 با سند موصول [↑](#footnote-ref-464)
465. - بخاری ج7 ص205 [↑](#footnote-ref-465)
466. - المستدرک ج3 ص169 روایت با سند صحیح [↑](#footnote-ref-466)
467. - همان [↑](#footnote-ref-467)
468. - التهذیب ج2 ص 301 [↑](#footnote-ref-468)
469. - منبع قبلی ص 166 [↑](#footnote-ref-469)
470. - منبع قبلی ص 167 [↑](#footnote-ref-470)
471. - منبع قبلی ص 171 [↑](#footnote-ref-471)
472. - البدایه و النهایه ج8 ص 108 [↑](#footnote-ref-472)
473. - بخاری ج3 ص 178 ج 4 ص 218 [↑](#footnote-ref-473)
474. - المنتقی، ابن جارود، ص 324 روایت با سند صحیح،‌ مسند ابن عوانه، ج1 ص 145 و فتح‌الباری، ج6 ص 73 [↑](#footnote-ref-474)
475. - صحیح مسلم،‌ج3 ص 317 و مشکل‌آلاثار ج 1 ص 311 [↑](#footnote-ref-475)
476. - بخاری، ج8 ص 181 و مسند امام احمد ج2 ص 420 [↑](#footnote-ref-476)
477. - الرجال، برقی، ص 9 [↑](#footnote-ref-477)
478. - الفتح، ج6 ص 72 [↑](#footnote-ref-478)
479. - قاموس الرجال ج4 ص 373 [↑](#footnote-ref-479)
480. - صحیح مسلم، ج 2 ص 176 [↑](#footnote-ref-480)
481. - برای نمونه می‌توان به کتاب معانی الاثار ج1 ص281 اشاره کرد [↑](#footnote-ref-481)
482. - صحیح مسلم ج3 ص 15 [↑](#footnote-ref-482)
483. - دراوردی در سنن ابن ماجه، ج 2 ص 988 و غیر آن از صادق رویت کرده است، حاتم بن اسماعیل در سنن نسائی، ج 1 ص 270 و 290 از صادق روایت کرده است و سلیمان در صحیح مسلم ج 3 ص 9 از صادق روایت نموده است. [↑](#footnote-ref-483)
484. - الرساله، امام شافعی ص 455 بند 1245 و این از نصوص کمیاب است [↑](#footnote-ref-484)
485. - همان، بند 1238 [↑](#footnote-ref-485)
486. - یکی از مصراع‌های شعر سابق الذکر (مترجم) [↑](#footnote-ref-486)
487. - روایت او در مسند الطبالسی ص 335 آمده است که از جمله‌ی روایات کمیاب و منحصر به فرد است [↑](#footnote-ref-487)
488. - التهذیب ج2 ص 320 [↑](#footnote-ref-488)
489. - همان، ج9 ص 252 [↑](#footnote-ref-489)
490. - مسند امام احمد، ج 2 ص 381 و سنن ابوداود ج 1 ص 193 [↑](#footnote-ref-490)
491. - بخاری ج4 ص 247 و ج5 ص 216 و مسلم ج7 ص 58 و ج8 ص 52 [↑](#footnote-ref-491)
492. - التهذیب ج7 ص 358 [↑](#footnote-ref-492)
493. - المستدرک ج3 ص 512 و مجمع الزوائد ج 9 ص 362 [↑](#footnote-ref-493)
494. - رجال الکشی، ص 39 و رجال البرقی ص2 [↑](#footnote-ref-494)
495. - رجال آقای بحرالعلوم ج2 ص 218 [↑](#footnote-ref-495)
496. - التاریخ الکبیر، بخاری ج2 ص 228 ق1 [↑](#footnote-ref-496)
497. - ابوداود، ج 2 ص 279، ابن ماجه ج2 ص 780، المسند ج2 ص 359، المنتقی لابن الجارود ص 141 و غیر آن‌ها [↑](#footnote-ref-497)
498. - دست‌نویس مسند ابن راهویه، ص 24 و در ص 63 بر آن افزوده است [↑](#footnote-ref-498)
499. - التهذیب ج4 ص330 و طبقات ابن سعد ج6 ص 128 [↑](#footnote-ref-499)
500. - قاموس الرجال ج5 ص 70 [↑](#footnote-ref-500)
501. - نگاه کن به روایات از ابوهریره در صحیح مسلم، ج8 ص 66 و النسائی ج4 ص 9. اما روایات او از علی در صحیح مسلم ج 1ص160 و النسائی ج 1 ص 84 آمده است. [↑](#footnote-ref-501)
502. - رجال‌البرقی ص 6 و رجال‌ ابن داود ص 281 [↑](#footnote-ref-502)
503. - رجال الطوسی ص 56 [↑](#footnote-ref-503)
504. - قاموس الرجال، شوشتری، ج 7 ص 436 به روایت از ابن ابی الحدید [↑](#footnote-ref-504)
505. - این روایت و همچنین روایت ابواسحاق سبعی از کمیل در مسند امام احمد ج2 صص 309، 520، 525، 535 آمده است [↑](#footnote-ref-505)
506. - مسند امام احمد ج2 ص520 [↑](#footnote-ref-506)
507. - بخاری ج6 ص 520 [↑](#footnote-ref-507)
508. - التاریخ الصغیر، بخاری ص41 [↑](#footnote-ref-508)
509. - رجال آقای بحرالعلوم ج1 ص 206 [↑](#footnote-ref-509)
510. - صحیح مسلم، ج3 ص15 و منتقی ابن الجارود ص112 [↑](#footnote-ref-510)
511. - سنن ابن ماجه، ج1 ص 355 و اما روایات عبیدالله از علی در صحیح بخاری، ج4 ص 72 و صحیح مسلم ج2 ص 185 و ج3 ص 116موچود است. یادآوری می‌شود که روایت مورد اشاره در سنن ابن ماجه نیامده است،‌ بلکه در صحیح مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاه آمده است، آن هم نه از عبیدالله بن ابی‌رافع بلکه یک راوی به نام ابورافع آن را از ابوهریره روایت کرده است. (مترجم) [↑](#footnote-ref-511)
512. - التاریخ الکبیر، بخاری ج3 ص 232 ق2 [↑](#footnote-ref-512)
513. - روایت او از علی در صحیح بخاری ج9 ص 79 و جاهای بسیار دیگری آمده است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند ابن راهویه ج4 ص 39 است که روایتی نادر است. [↑](#footnote-ref-513)
514. - التهذیب ج10 ص 151 [↑](#footnote-ref-514)
515. - روایت او در مسند امام احمد، ج2 ص 401 آمده است [↑](#footnote-ref-515)
516. - روایتش از علی در سنن ابوداود، ج2 ص 407 و همچون پدرش یکی از اصحاب علی است و نیز روایت او از ابوهریره در مسند امام احمد ج2 ص 401 مندرج است. [↑](#footnote-ref-516)
517. - همچنان که در صحیح بخاری ج8 ص 204 آمده است [↑](#footnote-ref-517)
518. - روایتش در بخاری ج3 ص 177 و غیر آن آمده است [↑](#footnote-ref-518)
519. - مانند خبری که از ابوجحیفه به نقل از علی در صحیح بخاری ج9 صص 13 و 16 روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-519)
520. - التهذیب ج10 ص 404 [↑](#footnote-ref-520)
521. - روایت او از علی در سنن ترمذی ج13 ص 116 آمده و به اثبات رسیده که حدیث از علی شنیده است و نیز روایت او از ابوهریره در بخاری ج7 ص 204 موجود است. [↑](#footnote-ref-521)
522. - مانند روایت او از مسعود بن الحکم به نقل از علی که در سنن ابوداود ج2 ص 182 آمده است [↑](#footnote-ref-522)
523. - روایت او از علی در مسند امام احمد ج1 ص 79 و از ابوهریره در صحیح مسلم ج3 ص 50 آمده است [↑](#footnote-ref-523)
524. - التهذیب ج6 ص 425 که روایت او را از علی آورده است. لکن حدیث او به روایت از ابوهریره در مسند امام احمد، ج2 ص2 290 موجود است. [↑](#footnote-ref-524)
525. - الجرح و التعدیل ص 224، ج 2 بخش دوم [↑](#footnote-ref-525)
526. - روایت او از علی در مسند امام احمد ج1، ص 118 و سنن ابن ماجه ج 1 [↑](#footnote-ref-526)
527. - همچنان که در صحیح بخاری، ج3 ص 147 و غیر آن آمده است [↑](#footnote-ref-527)
528. - الجرح و التعدیل، ج2، ص224، ق2 [↑](#footnote-ref-528)
529. - التهدیب، ج3، ص178 [↑](#footnote-ref-529)
530. - روایت او از ابوهریره در سنن ترمذی ج13، ص 215 آمده است [↑](#footnote-ref-530)
531. - روایت او از علی در مسند امام احمد، ج1، ص 195، آمده است [↑](#footnote-ref-531)
532. - روایت او از ابوهریره در سنن ابوداود، ج 1، ص 157 آمده است [↑](#footnote-ref-532)
533. - این مطالب در هدی الساری مقدمه‌ی فتح‌الباری به طور کافی توضیح داده شده است [↑](#footnote-ref-533)
534. - التهذیب ج4 ص 223 [↑](#footnote-ref-534)
535. - رجال ابن داود، ص 177 [↑](#footnote-ref-535)
536. - همچنان که در صحیح بخاری ج3 صص 185 و 221 و ج6 ص 158 و جاهای بسیار دیگر و همچنین در صحیح مسلم، ج 1 ص 39 و 42 آمده است. [↑](#footnote-ref-536)
537. - التهذیب ج10، ص 315 [↑](#footnote-ref-537)
538. - رجال ابن داود حلی ص 297 [↑](#footnote-ref-538)
539. - صحیح مسلم، ج5 ص 124 [↑](#footnote-ref-539)
540. - التهذیب ج6 ص 313 [↑](#footnote-ref-540)
541. - همان [↑](#footnote-ref-541)
542. - قاموس الرجال، ج5 ص 321 [↑](#footnote-ref-542)
543. - برای مثال به بخاری، ج1 ص 45، ج6 صص 73 و 75، ج8، ص 153 و 159 ج 9، ص 45 و 53 و مسلم،‌ جدول 5 صص 7، 38 و 88 [↑](#footnote-ref-543)
544. - بخشی از سخنان ذهبی در میزان الاعتدال ج2 ص 229 [↑](#footnote-ref-544)
545. - التهذیب، ج8 ص 276 و در هدی‌الساری به شیعه بودن او اشاره شده است [↑](#footnote-ref-545)
546. - برای مثال رجوع شود به صحیح بخاری، ج1 صص 38 و 77 و ج3، صص 145 و 177 [↑](#footnote-ref-546)
547. - سخن ذهبی در تذکره الحفاظ، شرح حال شماره 343 [↑](#footnote-ref-547)
548. - التهذیب ج 7 ص 53 [↑](#footnote-ref-548)
549. - هدی الساری مقدمه فتح‌الباری ص 422 [↑](#footnote-ref-549)
550. - طبقات ابن سعد،‌ج6 ص 400 [↑](#footnote-ref-550)
551. - قاموس الرجال ج6 ص 232 [↑](#footnote-ref-551)
552. - همچنان‌که در صحیح مسلم ج2، ص 87 و ج4، ص 222 و 126 آمده است [↑](#footnote-ref-552)
553. - سنن دارمی، ج1 ص 318 [↑](#footnote-ref-553)
554. - میزان الاعتدال، ج3 ص 85 [↑](#footnote-ref-554)
555. - رجال‌کشی، ص 109 [↑](#footnote-ref-555)
556. - رجال برقی، ص 8 و رجال طوسی ص 90 [↑](#footnote-ref-556)
557. - رجال حلی، ص79 [↑](#footnote-ref-557)
558. - همان ص 170 [↑](#footnote-ref-558)
559. - رجال‌کشی، ص 110 [↑](#footnote-ref-559)
560. - الرساله، ص 453 [↑](#footnote-ref-560)
561. - رجال طوسی، ص 96 [↑](#footnote-ref-561)
562. - در الاصابه فی تمییز الصحابه از چندین طریق روایت شده که اسم ابوهریره عبدالله بوده است. (مترجم [↑](#footnote-ref-562)
563. - رجال ابن داود حلی ص 198 [↑](#footnote-ref-563)
564. - اقتباس از سخنان ابن‌العربی در کتاب العواصم من القواصم، ص 180 [↑](#footnote-ref-564)
565. - الجرح و التعدیل ص 252 ج2 ق1 [↑](#footnote-ref-565)
566. - بخاری ج7،‌ص 180 و مسلم ج 7 ص 31 [↑](#footnote-ref-566)
567. - الجرح و التعدیل ص 363 ج1 ق1 [↑](#footnote-ref-567)
568. - التهذیب ج2 ص 345 [↑](#footnote-ref-568)
569. - الجرح و التعدیل ص 93 ج3 ق2 [↑](#footnote-ref-569)
570. - در کتاب الاغانی نوشته‌ی ابوالفرج اصفهانی آمده است [↑](#footnote-ref-570)
571. - التهذیب ج3 ص 406 [↑](#footnote-ref-571)
572. - همان، ج2 ص 279 [↑](#footnote-ref-572)
573. - الجرح و التعدیل ص 29 ج4 ق1 و التهذیب، ج9، ص 371 و از مثال‌های روایت سعد از او می‌توان به احادیث بخاری، ج1، ص 140 اشاره کرد. [↑](#footnote-ref-573)
574. - روایت ابن‌المبارک از حسین در سنن نسائی، ج1 ص 263 آمده است [↑](#footnote-ref-574)
575. - التهذیب ج5، ص 325 [↑](#footnote-ref-575)
576. - الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ج 15 ص 147 [↑](#footnote-ref-576)
577. - تذکره الحفاظ ج1 ص 82 [↑](#footnote-ref-577)
578. - اصول السرخسی ج1 ص 341 [↑](#footnote-ref-578)
579. - البدایه و النهایه ج8 ص 109 [↑](#footnote-ref-579)
580. - اصول السرخسی ج1 ص 141 [↑](#footnote-ref-580)
581. - سیر اعلام النبلاء، ج2، ص 438 و میزان الاعتدال، ج1 ص 35 [↑](#footnote-ref-581)
582. - البدایه و النهایه، ج8 ص 110 [↑](#footnote-ref-582)
583. - همان منبع [↑](#footnote-ref-583)
584. - بخاری ج3 ص 87 [↑](#footnote-ref-584)
585. - فتح‌الباری ج5، ص 268 [↑](#footnote-ref-585)
586. - مسند امام احمد، ج13 ص 29 [↑](#footnote-ref-586)
587. - الانوار الکاشفه، معلمی، ص 176 [↑](#footnote-ref-587)
588. - همان [↑](#footnote-ref-588)
589. - اصول سرخسی، ج1، ص 341 [↑](#footnote-ref-589)
590. - همان، ص 340 [↑](#footnote-ref-590)
591. - همان ، ص 340 [↑](#footnote-ref-591)
592. - الآثار صص 22، 27، 55، 107 [↑](#footnote-ref-592)
593. - الانوار الکاشفه ص 223 [↑](#footnote-ref-593)
594. - السنته و مکانتها،‌ ص 45 [↑](#footnote-ref-594)
595. - صحیح بخاری، ج7 ص 181 [↑](#footnote-ref-595)
596. - متابعه در اصطلاح علم مصطلح الحدیث این است که غیر راوی در روایت حدیث با راوی شرکت داشته باشد (تیسیر مصطلح الحدیث ـ محمد طحان) «مترجم» [↑](#footnote-ref-596)
597. - المساحی، المنهج الحدیثی، ص 386 و طحاوی در کتاب معانی الاثار ج 4 ص 284 گفته است جلو انداختن بالی که محتوی بیماری است از جانب مگس همچنان که در برخی روایات به آن تصریح شده است یک الهام است از طرف خداوند به مگس همچنان که به زنبور عسل الهام نموده که در کوه‌ها برای خود خانه بسازد. [↑](#footnote-ref-597)
598. - المستدرک ج 3ص512 [↑](#footnote-ref-598)
599. - الاصابه ج 4ص202 [↑](#footnote-ref-599)
600. - به کلام احمد شاکر در المسند ج1ص83 مراجعه شود [↑](#footnote-ref-600)
601. - فتح الباری 1/57 هدی الساری ج 2ص192 [↑](#footnote-ref-601)
602. - التهذیب ج 12/ص265 این کلمه را در مولفات چاپ شده‌ی بخاری نیافته‌ام، شاید در تاریخ الاوسط او که چاپ نشده، موجود باشد [↑](#footnote-ref-602)
603. - از کلام استاد السباعی/ ص 280 [↑](#footnote-ref-603)
604. - اقتباس از کلام محب‌الدین الخطیب در مقدمه‌ی العواصم من القواصم [↑](#footnote-ref-604)
605. - از سخنان محمد عجاج الخطیب ص 315 [↑](#footnote-ref-605)
606. - از سخنان محمد عجاج الخطیب ص 315 [↑](#footnote-ref-606)
607. - اقتباس با تصرف از کلام احمد محمد شاکر در شرح مسند ج 12/ص126 [↑](#footnote-ref-607)
608. - احمد محمد شاکر در مسندش ج 12/ص85 [↑](#footnote-ref-608)
609. - بخشی از کلام السباعی در کتاب السنه و مکانتها ص 304 [↑](#footnote-ref-609)
610. - از سخنان زیبای شیخ امجد الزهاوی/ رییس رابطه‌ی علمای عراق در فتوای صادره از رابطه در بغداد در 22 ماه صفر سال 1387 هـ ق [↑](#footnote-ref-610)
611. - تاریخ ابن ابی خیثمه ص 111 [↑](#footnote-ref-611)
612. - الادب المفرد للبخاری ج1ص112 [↑](#footnote-ref-612)
613. - همچنین مترجم [↑](#footnote-ref-613)